عباسنامه

یا

شرح زندگانی ۲۲ ساله شاه‌عباس ثانی (۱۰۵۲=۱۰۷۳)

تألیف محمد طاهر وحید قزوینی « ۱۱۱۰ - ۱۰۱۵ »

(به تصحیح و تحشیه)

آقای ابراهیم دهگان

ناشر ـ کتابفروشی داودی اراك (فردوسی سابق)

بهمت آقای رضای رئیس‌زاده مدیر چاپخانه فروردین بطبع رسید

اراك ـ اسفند ۱۳۲۹

مقدمه

تاریخ با الف - تأریخ بهمزه - توریخ بواو - هر سه مصدر باب تفعیل و بمعنی تعریف وشناساندن وقت است - علامه بزرگوارمؤرخ محقق ناقد - شمس الدین محمد سخاوی - متوفی سال ۹۰۲ هجری قمری در تالیف نفیس خود : (الاعلان بالتوبیخ لمن ذم التاریخ) میگوید : ارخت الکتاب - یا ورخت الکتاب - یعنی بیان کردم وقت نوشتن کتاب یا نامه را - بطوری که اصمعی گفته : لفظ تاریخ عربی اصل است یعنی از زبان بیگانه نقل بعربی نشده النهایة درلهجه بنی تمیم ورخت بواو تلفظ میشود - در لهجه بنی قیس ارخت - بهمزه - بعضی دیگر ازعلماء لغت از جمله ابومنصور جوالیقی - در کتاب : (المعرب من کلام الاعجمی) تاریخ را عربی اصل نمیدانند - ومعتقدند ازلفظ ماه روز فارسی نقل شده در قسمت اینکه پس از ظهور دین مقدس اسلام ابتداء چه کسی وضع تاریخ نموده یعنی امر بقید کردن زمان کتابت درنامه ها نموده ، و باصطلاح خودمان امر بگزاردن تاریخ نموده اختلاف است - مطابق مشهورابتداء خلیفه ثانی عمر بن الخطاب درسال هفدهم هجری امر کرد در نامه‌ها تاریخ گزارده ومبداء تاریخ را همسال هجرت رسول اکرم از مکه بمدینه قرار دهند - ولی تحقیقات بعض محققین خلاف آن را اثبات میکنند بطوریکه علامه جلال الدین سیوطی در کتاب : (الشماریخ فی علم التاریخ چاپ لیدن مطبعه سال ۱۸۹٤ میلادی) صفحه ٤ ذکر کرده - در اسلام اول کسی که امر بگزاردن تاریخ در نامه‌ها نموده - شخص مقدس رسول اکرم صلوات الله علیه بوده بنا ببعض روایات معتبره - در ماه ربیع الاول همان سالی که از مکه مهاجرت بمدینه فرمودند - امر بگزاردن تاریخ در نامه ها نموده ومبداء تاریخ را همان سال هجرت

مقرر داشتند - روایت معتبر دیگری حاکی است که در سال پنجم هجرت نامه ای بنصارای بجران نوشته - بحضرت مولی امیرالمؤمنین علی کـه نویسنده نامه بـود امر فرمودند بنویسد. (این نامه درسال پنجم هجرت نوشته شده) مطابق اینروایت صحیح و معتبر محقق میشود کـه شخص رسول اکـرم امر بقید تاریخ در مکاتیب فرموده و مبدأ قراردادن سال هجرت هم بامر خودآن حضرت بوده و با اینوصف صحت نقل لفظ تاریخ - از ماه روز فارسی دچار تردید میشود .

(تعریف تاریخ در اصطلاح مورخین و علماء)

آنچه مسلم است تاکنون تعریف عامی که مورد اتفاق جمیع علماء و مورخین باشد برای علم یافن تاریخ - پیدا نشده - وهر محقق ومورخی مطابق نظرشخصی خود برای آن - تعریفی قائل شده - و باین لحاظ هنوزعلم یا فن تاریخ - براساس علمی بسیطی استقرارحاصل نکرده - برخلاف علوم طبیعی و تجربی که دانشمندان علوم مزبوره توانسته اند - برای آن - تعریف جامع و مانعی که بر اساس علمی ثابتی مبتنی باشد - پیدا کنند ولی بطور اجمال میتوان گفت : بحث تاریخی شامل موضوعاتی است که در ایجاد آن - دست و فکر انسانی با سائر عوامل طبیعی و جغرافیائی اشتراك داشته و از طرفی هم با هیئت های اجتماعی بشری مرتبط باشد روی این تعریف . مباحث تاریخی مطابق اصول علمی و فلسفه تاریخی و اجتماعی شامل اوضاع و نظاماتی میشود که جوامع بشری در مدتهائی از زمان . در سایه آن اوضاع و نظامات زندگانی اجتماعی خود را اداره کرده باشد . بطوری که بحث درآن موضوعات ازجلوچشم ما پرده های ازمنه گذشته را بعقت زده - بمانشان بدهد طبقاتی از مردم را که پیش از ما بمدتهای مدیـده - در روی قطعه ای از زمـین زندگانی کرده - و در نتیجه تحمل زحمات و بر اثر مجاهدات و فداکاریها ازثمره دسترنج خود برای ماآثار و یادگارهائی باقی گذارده باشند که ما از آن بقایا و مواریث متروکه - بوضعیت زندگانی اجتماعی و خانوادگی و انفـرادی - و طرز تفکر و اسلوب تعقل - نوع آمال و آرزوهای آنان - درجه اطلاع و معلومات

آنها از اسرار خلقت و مرموزات این عالم - نظامات حکومتی و طرز اجراء عدالت بین افراد . کیفیت ساختمان و اصول معماری و هندسه ابنیه ای که ساخته اند دستورهای اخلاقی و دینی و عبادات و نیایشی که درمقابل معبودات خود بکارمیبردند و بالاخره شکل طعام و شراب ولهو و بازیهای آنان پی ببریم

و لذا پیشینیان ما تاریخ را آئینه زندگانی گذشته و رهنمای آینده دانسته این فن یا علم شریف را برای توسعه فکر وجلوگیری ازارتکاب خبط وخطا درزندگی اجتماعی مهمترین عامل و بمنزله شمع فروزان تشخیص داده‌اند

حتی بعضی دانشمندان در فلسفه و اجتماع فن‌تاریخ را پایه زندگانی اجتماعی بشری بشمارآورده‌تشخیص‌علل‌وموجبات ترقی‌وتمدن ملل راقیه و انحطاط دیگران‌را در سایه تحقیقات تاریخی بدست آورده‌اند

ملت باستانی ایران - بدون شائبه یکی از قدیمی ترین مللی‌است که گذشته‌پرافتخار و سزاوار تقدیس و تمجیدش را تحقیقات تاریخی و موشکافی های علمی اخیره - بر اثر کاوش درآثاری که پیشینیان آن ملت باقی گزارده اند ، ثابت نموده و بر خلاف انحطاط اخلاقی وضعف روحی فعلی - قرنهای ممتدی در روی بسیط زمین نیاکانش مشعل دار علم و تمدن و خدمت گزار بعالم انسانیت بوده

گذشته از دوران سر تا سر مفخرت و سرافرازی کیان و ساسانیان بعد از طلوع کوکب درخشان دیانت مقدس اسلام و فتوحات اعراب نیز خانواده های بسیار بزرگی‌پادشاهی و سلطنت براین قوم‌نموده که صفحات زرین تاریخ‌افتخارات عظیمه و خدمات گرانبهای آنانرا بعلم و تمدن و ترقی انسانیت ضبط نموده

از جمله این خانواده‌های بنام‌و با افتخار خانواده صفویه‌است که درسایه عزم‌شاهانه و قدرت فکر و تدبیرات سیاسی و فداکاریهای خود - خدمات بسیار بزرگی باستقلال و مرکزیت این آب و خاك نموده - بعضی آنها درسایه دلاوری ورشادت و فداکاریهای محیرالعقول‌خوددرمقابل اجانب و همجوارانی که طمع باین سرزمین کرده بودند سینه سپر کرده اجنبی تجاوز کار را بیرون رانده و برای ابد فکر

تجاوز بابن آب و خاك را از مخيلهٔ آنان خارج نموده بعضی دیگر درسایـهٔ حسن سیاست داخلی و بکار بردن عدالت اجتماعی و اجراء نظامات مقدسه ای که مستلزم رفاهیت وآسایش ساکنین این مرز وبوم بوده وسائل راحتی و امنیت جامعه مردم را از هرحیث فراهم نموده در آبادانی و عمران سرزمین تحت سلطنت خود نهایت کوشش و جدیت را مبذول کردند که آثار بزرگی و بزرگواری آنها و ابنیه و ساختمانهای تاریخی وپرعظمتی را که بیادگار گذاشته وگذشته اند چشم متمدنین قرن بیستم را بآب و خاك ما دوخته کمتر سیاح و عالم باستان شناس غربی است که بمملکت ما آمده واز مشاهده آثار وابنیه تاریخی سلاطین باعظمت صفویه درپایتخت نامی آنان (اصفهان) چشمش خیره و زبان بتحسین و تجلیل و اعجاب آن بزرگ مردان نگشاید .

یکی از سلاطین بسیار مدبر و دارای حسن سیاست داخلی وخارجی . این خاندان عظیم شاه عباس دوم بوده که در سال ۱۰۵۲ هجری قمری پس ازدر گذشت شاه صفی پدرش ـ تخت وتاج پرافتخاردودمان صفوی ـ باکمال شایستگی وبرازندگی بوجود خود زیب وآرایش داد .

سام میرزا پسر صفی میرزا ونواده شاه عباس کبیر . که پس از شاغل شدن مقام سلطنت بلقب شاه صفی مفتخر گردیده . وبعد ازوفات جد عظیم الشأن خود . نوبت پادشاهی این سر زمین بوی رسید . از عملیات ننگین وسفاکی های وحشیانه خونخواری های توام با قساوت قلب خود ـ دربار با عظمت و پراز مفخرت دود مان صفویه را بفجیع ترین جنایات تاریخی آلوده نموده . در نتیجه سبعیت و خونخواری های مخالف انسانیت وظالمانه وی . و بر اثر لذتی که از قتل نفوس زکیه میبرده یکباره سر زمین ایران از رجال کارآمد خدمت گزار بمملکت ـ وکسانی که بر اثر سالها تجربه در امور لشگری و کشوری ـ و با داشتن مقدرت فکری و بنوغ ذاتی ـ تنها مردان شایسته برای گرداندن چرخ اداره کشور بشمار میرفتند ـ تهی نمود کشتن میرزاعیسی قورچی وپسران وی ـ واز بین بردن امامقلی خان فاتح جزیره

هرمز و نابود کردن خانواده و مردان وابسته بآن امیر غیور دلاور . لکه‌های ننگی است که هیچوقت از دامان شاه‌صفی زدوده نشده . و تاابد صفحات تاریخ نام جنایت کار و قسی القلب ویرا بزشتی و سیاهی ثبت خواهد نمود . در نتیجه خونخوری و کشت و کشتارهای بی‌جهت که دربار ، پادشاه مزبور را بجای استقرار عدالت و رأفت بمردم . تبدیل بمحیط وحشت و ترور نموده بود . امرای اطراف سرپیچی از اطاعت دولت مرکزی را شعار خود قرار داد - برخی از ترس جان پناه بامراء ممالك بیگانه برده . بعضی دیگر در گوشه و کنار دم از خود سری میزدند . حاکم قندهار ازطرف شاه‌صفی بمرکز مملکت خونده شده . از ترس جان خود ایالت تخت فرمانروائی را بهندیان واگزارده بدربای دهلی رفت و پناه بآن دولت برد . امیر جاسك پرچم طغیان برافراشته داعیه استقلال داشت

مشایخ عرب در مقام تمرد وطغیان بر آمده - اوامر مرکزی را بهیچوجه اطاعت نمی کردند - طهمورث گرجی باتفاق داود خان پسر الله وردی‌خان و برادر امام قلی‌خان ، علم‌عصیان وخود سری بلند کرده . مدتها افکار دربار سلطنتی را بخود مشغول داشتند . سلطان‌مراد پادشاه عثمانی (خداوندگار یا خواندگار روم)در نتیجه استحضار ازاوضاع وخیم‌دربار پادشاه‌مزبور.و براثراطلاع ازتنفروانزجاری که در نتیجه خونریزی های وحشت‌آور مشارالیه درمردم مملکت - مخصوصاً درامراء ولشکریان احداث کرده بود - پاره ایالات ایران رامطمع قرار داده . و در مقام لشکرکشی بمرزهای ایران بر آمده . و با تهدید شهرهای سر حدی . تا حدود کردستان و آذربایجان شرقی پیشرفت نموده . ازطرف‌دیگر. خانواده تزارروسیه بااستفاده ازخرابی‌وضع دربارشاه‌صفی . درطرف شمال ایران طرح دولت بزرگی ریخته . وچون شاه‌صفی سرگرم ریختن خون بیگناهان بوده . وباارعاب و تولید وحشت . امراء وخدمتگذاران مملکت رادلسرد کرده . و بالنتیجه شیرازه استقلال وامنیت را گسیخته بود . قشون دولت آل عثمان بسرکردگی خود سلطان مراد . عراق عرب را مورد حمله قرار داده . توانستند یکی از اعضاء شریف و نفیس این

کشوررا از بدن جدا کنند. یعنی بغدادرا درسال ۱۰۴۸ ازایران انتزاع کرده وبر طبق صلحنامه‌ای که بین دولت‌ایران ودولت عثمانی تنظیم شد. ضمیمهٔ قلمرو دولت آل‌عثمان نمودند. بالجمله شاه‌صفی سفاك خونخوار. که‌تاج سلطنت ایران وتخت دودمان صفویه‌را بوجود خود ننگین نموده. وبرای آب وخاك وملت ایران بدبختی های فراوان ایجاد کرده‌بود. ودر دوازدهم ماه صفر ۱۰۵۲ هجری قمری‌در کاشان بدرود زندگی گفته. وایران ومردم ایران را از شرور و جنایا ت‌ومفاسد تخریبی وجود خود آسوده کرد. امرای قزلباش چهارروز بعداز (۱٦) صفر فرزند ۹ ساله ویرابنام شاه‌عباس دوم - برتخت سلطنت نشاندند. موقعی اریکه پادشاهی ایران بوجود شاه عباس ثانی زیب و آرایش یافت که خانواد های نجیب و رجال خدمت گزار ایران که‌ازسفاکی‌های پدرش جان بدر برده بودند. همه نسبت‌بدربارصفوی. بدبین بودند. امرای قزلباش هر کدام داعیه ای برسر داشتند دشمنان خارجی ازهر طرف. ایران رامطمح‌نظر. ومطمع‌خودقرار داده. وهر کدام بهانه‌جوئی‌میکردند که وسیله‌ای بدست‌آورده قسمتی‌ازمملکت‌را تصاحب کنند. الکسیس پادشاه‌روسیه خیالات ناروانی‌دردفاع خود پرورش میداد که شایدبتواند وسیله‌ای دست‌آویزقرار داده. بدان وسیله بسواحل غربی و جنوبی دریای مازندران دست اندازی نماید. پادشاه عثمانی (سلطان ابراهیم برادر سلطان‌مراد) هنوز ازخیال تصرف شهرهای غربی‌ایران منصرف نشده. هرروز یکی ازامرای عرب راتحریك بدخالت در امور داخلی این کشور مینمود.

پادشاهان گورکانی هند نه تنها بفکر تصاحب و تصرف قندهارها بودند بلکه تمام افغانستان کنونی‌را مطمح نظر قرار داده قصد اشغال آن داشتند. سلاطین اوزبک دراغتنام‌فرصت مناسب. وپیدا کردن موقعیت‌برای‌تاخت وتاز بصفحه خراسان بودند دریك‌چنین‌وضعیت آشفته و بی‌سروسامانی. شاه‌عباس دوم‌شاه‌جوان بل‌جوانبخت‌ایران بر اریکه سلطنت دودمان صفوی متکی شده - بدواً با بخشیدن بقایای مالیاتی که خود بالغ بر پانصد هزار تومان میشد - دل مردم ایران را بدست آورده - و آنان

را بتجدید شیوه زمامداری با عظمت شاه اسمعیل - و عدالت پروری و غمخواری دوران شاه عباس کبیر امیدوار نمود سپس بکوتاه کردن دست امرای متعدی و متجاوز پرداخته و متمردین را تبعید و بیاسا رساندهٔ خدمت گزاران را موردتشویق قرارداد شاه‌عباس دوم بشخصه لباس نظام پوشیده در جرگه سپاهیان بمشق و تمرین عملیات نظامی مشغول شد

سران قزلباش را تشویق بسربازی و فداکاری در راه کشور نموده اصلاح امور قشون را وجه نظرقرارداد و بخلاصه عقل ودرایت حسن سیاست فرزانگی شاه جوان آب رفته را بجوی بر گردانیده مردم ایران را بتجدید عظمت دوران شاه عباس کبیر نوید داد .

پاتر کروسینسکی کشیش ورئیس روحانی ژزویت‌های مقیم اصفهان که پروفسور ادوارد برون مستشرق معروف و ایراندوست انگلیسی ویرا مورخ هنرمندی به حساب آورده وتقریباً از سال ۱۷۰۰ میلادی(۱۱۱۲ هجری قمری) تا سنه ۱۷۲۷ دراصفهان اقامت داشته وسی و پنج سال بعد ازوفات شاه عباس ثانی باصفهان آمده ومیتوان ویرا مورخ معاصرشاه مزبور بشمارآورد کتابی بنام (تاریخ انقلاب ایران) درباب سلسله صفویه‌ازآغاز تا سال ۱۷۲۷ میلادی تألیف کرده و وقایع حمله‌افغانها را بایران باشرح تفصیل کامل ذکر نموده بنا بنقل پرفسور مأسوف علیه ازترجمه انگلیسی تاریخ نامبرده راجع بشاه عباس ثانی مینویسد :(پس از شاه اسمعیل اول وعباس کبیر ایران چنین پادشاهی از خاندان صفویه بخود ندیده است هرچندمثل پدر واجدادش خیلی در شراب افراط میکرد وشبکردیهائی کرد که حقا قابل ملامت وسرزنش بوداما فی‌الحقیقه خود را لایق تاجی که برسرداشت معرفی کرد)

همچنین ژزویت مذکور گوید :(هر قدر درکار سلطنت پیش میرفت رعایا و ملازمان بیشتر او را میخواستند و همسایگان بیشتر از او میترسیدند عدالت‌را دوست داشت و بر حکام و عمالی که از قدرت خود استفاده نا مشروع کرده بمردم ستم وارد می آوردند بهیچوجه ابقاء نمینمود چندین فقره از این اعمال درسفرنامه

تاورنیه دیده میشود ـ شاه عباس ثانی روحی نجیب و بزرك داشت ـ نسبت بخارجیان مهربان بود و عیسویان را آشکارا حمایت میکرد و ابداً اجازه نمیداد که از نظر مذهبی بآنان صدمهٔ وارد آید ـ و میگفت « هیچکس جز خـدا صاحب وجدان و عقیده آنان نیست ـ من فقط برجسم و ظاهر آنان حاکم هشتم ـ وتمام رعایا بطور تساوی اهل مملکتند ـ پیرو هر مذهبی میخواهند باشند ـ شاه مأمور است که همه را بدون تفاوت از عدل و داد خود بهره مند سازد » بـالجمله این سلطنت آخرین برق عظمت سلسله صفویه بود) .

این بود اظهار عقیده یکنفر مورخ روحانی ژزویت کـه با اظهارات خود ثابت کرده : شاه عباس ثانی در سیاست مملکت داری و اداره امـور عامه ـ دارای عقیده : آزادی کامل افراد مردم در عقیده و مذهب ـ و تساوی بین ساکنین کشور در بـر خور داری از عدالت اجتماعی و امنیت و آسایش ـ بدون تفاوت در مذهب و ملت و عقیده بوده ـ و اصولی راکه امروز زمامداران کشورهای دمـوکراسی روی کاغذ نوشته و کوچکترین اصلی ازآن را حاضر نیستند عملا اجراء کنند ـ عباس دوم صفوی عینا درقرن هفدهم میلادی (یازدهم هجری) ـ در باره ساکنین مملکت ایران بدون هیچ استثناء و تفاوتی اجراء میکرده .

ونیز پادشاه مزبوراز لحاظ علاقه وافری که بعمران وآبادانی مملکت ـ و ترقی مصالح اجتماعی و بالا رفتن شئون ملی داشته ـ بـا روی کارآوردن مردمان لایق وعاشق اصلاحات و آشنا با صول ترقی و عمران قدمهای بلندی در این زمینه برداشته ـ یکی از وزرای آن پادشاه بلند فکر و دور اندیش ـ محمد بیك ازاهل تبریز بوده ـ این وزیردانشمند ومصلح ـ میل مفرط و اشتیاق غیر محدودی بکشف معادن و استفاده از ذخایرطبیعی تحت الارضی مملکت داشته ـ بمنظور عملی کردن منویات خود با استخدام چند نفر اتباع خارجی دست باین کار بزرك وبسیارمهم زد ولی افسوس که شخصی راکه بر انجام این مهم بسیار عظیم گماشته بـود ـ مردی حقه باز از اهالی کشورفرانسه بود که مدت مدیدی با حرف و امیدواریهای بی‌پایه

وزیر دانشمند و مصلح را اغفال نموده - و اعلام نتیجه حاصله از عملیات خود را بامروز وفردا موکول میکرد و بهمین وتیره مدت ده سال بحقه بازی وقت ذیقیمت وزیر معظم را بدون اخذ نتیجه بهدر داد

در زمان محمد بیك وزیر معظم له سدی بر رودخانه زاینده‌رود بسته شده مزارع اطراف اصفهان روی بطراوت و خرمی و حاصلخیزی گذاشت .

در عصر سلطنت شاه عباس دوم حدود کشور ایران از طرف شمال غربی بآخرین نقطه قفقاز و از طرف مغرب بسرحد عراق - و از طرف جنوب بمرزهای هندوستان - و از جانب مشرق بسواحل جیحون ممتد بوده تاورنیه سیاح معروف فرانسوی ایالات تابعه ایران بشرح زیر تا ردیف هیجده معرفی میکند :

(۱) ارمنستان (۲) دیار بکر (۳) کردستان (٤) قسمتی از عراق عرب یا بین النهرین (٥) ایالت بزرك مرکزی ایران که سابقا معروف بجبال بوده و اواخر بغلط معروف بعراق عجم شده (٦) نواحی شیروان (۷) ایالت آذربایجان (۸) ایالت گیلان و مازندران (۹) استرآباد (۱۰) مملکت تاتار اوزبك (۱۱) خراسان (۱۲) زابلستان (۱۳) سجستان (۱٤) سواحل سند (۱٥) مکران (۱٦) کرمان (۱۷) فارس (۱۸) خوزستان .

غیر از ایالات تابعه ایران - رتق و فتق امور سیاسی ممالك همجوار نیز بدربار اصفهان مراجعه میشده - و هر یك از سلاطین مجاور که دچار مشکلی اعم از داخلی یا خارجی میشدند - حل معضل خود را ازدربار این شاه ذیجاه میخواستند امامقلی خان امیر بخارا بدربار ایران آمده و از عطایای شاه عباس دوم مستفید گردید - ندر محمد خان برادر و جانشین امامقلی خان سابق الذکر از برابر یاغیان اوزبك وسپاه هندوستان فرار کرده بشاه عباس دوم پناهنده شده - شاه ایران قشونی مأمور امداد او کرده ویرا دو باره مالك تاج وتخت ترکستان (امارت بخارا) نمود درمرتبه دوم بر اثر عدم موافقت اوزبك ها با ندر محمد خان دوباره بجانب ایران متوجه شد ولی در سبزوار درگذشته - پسرش سبحانقلیخان حکومت ترکستان یافت - و شاه صفوی جنازه او را باحترام هرچه تمامتر روانه مدینه منوره نمود

پادشاهان هندوستان یعنی جانشینان اورنك زیب درزدوخوردهای خانوادگی هر کدام ازدربار شاه عباس پادشاه مقتدر ایران استمداد میکردند - شاه صفوی با چهره باز آنان را پذیرفته و در مقام انجاح مقاصد و انجام درخواست ایشان بر میآمد شاه عباس ثانی پادشاه دلیر وجنگجوی صفوی در مقابل اورنك زیب پادشاه بزرك هندوستان - قد مردانگی علم نموده - با مقاومت در برابر قشون جرار وی سه مرتبه عساکر منظم تیموری را مغلوب کرده از قندهار عقب راند .

شاه عباس ثانی صفوی آثار تاریخی و ابنیه زیاد از خود بیادگار گزارده عمارت عالی قاپوی اصفهان که در رفعت و استحکام مشهور آفاق میباشد - باغ وعمارت سعادت آباد. عمارت چهل ستون اصفهان - سد زاینده رود - عمارت طاوسخانه عمارت شبکه - عمارت خلو تخانه - همه از آثار باقیه و یادگار دوره عظمت آن پادشاه بزرگ است - همچنین پلی روی زاینده رود ساخته - مسجد تاریخی جامع اصفهان را تعمیر و مرمت کرده

درحوزه اراك نیز ازآثار ذیقیمت آن مرد بزرگ چند امامزاده درتفرش برپااست که ازحیث زیبائی و نقاشی از بهترین آثار تاریخی صفویه بشما میرود .

ازهمه مهمتر توجه دقیق شخص عباس دوم صفوی بآسایش خاطر مردم و رفع تعدی وظلم ازمظلومین - وبسط کامل مبادی عدالت ودادخواهی بین اهالی بوده - یعنی مقرر داشته بود در هر هفته سه روز هر کس عرض و تظلمی دارد بدون حاجب و دربان بحضور شاه رفته . باعرض تظلم وتقاضای داد خواهی ازشخص خودش بنماید وهمین رویه که تنها ضامن بقاء واستواری سلطنت وزمامداری . تحت هر رژیم و طرز حکومتی میباشد . باعث اشاعه عدل و رفع ظلم و تعدی متجاوزین . و احقاق حق مظلومین درعصر آن پادشاه وعاشق واقعی و راستی راستی اصلاح درترقی مملکت گردید ای کاش زمامداران پرمدعای امروز دنیا که شرور ومفاسدطمع ورزی وخودخواهی آنان . دنیارا باین وضعیت وحشتناك دچار نموده . طرزفرمانداری را ازاین پادشاه جوان که در هیچ دانشکده و کلژی تحصیل علوم سیاست وجهانداری نکرده بوده یادگرفته مردمان تشنه عدالت ودادرا ازسرچشمه داد پروری خود سیرآب میکردند

کتاب عباسنامه حاضر که برای اولین بار بتصحیح و تحشیه فاضل محترم آقای ابراهیم دهگان و بهمت آقای سید محمد داودی - مدیر کتابخانه داودی در شهرستان اراك بزیور طبع آراسته میشود مشتمل بر ذکر حوادث و وقایع ۲۱ ساله از دوران بیست و پنج ساله سلطنت شاه عباس دوم صفویه است که بقلم مورخ و شاعر نامی آن زمان : میرزا محمد طاهر وحید قزوینی برادر محمد یوسف مؤلف تاریخ خلد برین بسبك انشاء پرتکلف و تصنع نویسندگان دوره صفویه که بزبان فارسی تألیف و نگارش یافته در کتاب حاضر از سال ۱۰۵۲ هجری که سال اول جلوس شاه عباس ثانی بسلطنت ایران بوده بذکر حوادث وقوع یافته شروع شده و بسال ۱۰۷۳ که چهار سال قبل از درگذشت پادشاه نامی مزبور است پایان مییابد ولی چه موجب شده که مورخ مزبور از نوشتن حوادث چهار ساله اخیر سلطنت آن پادشاه دریغ ورزیده ، موضوعی است که در نظر ارباب تحقیق تاکنون مجهول مانده وهنوز موجب آن کشف نشده مطابق نظر کسانیکه تتبع کامل در تواریخ قرون اخیره ایران مخصوصاً تواریخ مربوط بعصر سلطنت خاندان صفویه دارند، کتاب عباسنامه بهترین تاریخی است که در آن عصر نگارش یافته و شاید صحیح ترین مأخذ معتبر ازمآخذ دوران سلطنت ۲۵ ساله شاه عباس دوم باشد ، مؤلف کتاب که خود شاهد و ناظر حوادث و قضایا بوده بلکه در بیشتر آنها شرکت داشته وقایع آن زمان را مفصل بلکه مطول برشته تحریر درآورده است

کتاب عباسنامه یکتا معرف عظمت دربار شاه عباس دوم وقاطع ترین حجت تاریخی برحسن سیاست و داد پروری وعشق بترقی و اصلاحات مملکتی و افتخارات دوران پادشاهی وی میباشد

کتاب مزبور گذشته از بیان حوادث بمعرفی رجال مملکت وصاحبان مناصب لشکری و کشوری نیز مبادرت نموده بعبارت اخری عباسنامه علاوه بر تاریخ شامل بیوگرافی مختصر امراء و صاحبان مناصب دولتی وقت نیز میباشد ،دراین کتاب علاوه بر ذکر حوادث سیاسی ایران از ملل همجوار هم بحث بمیان آمده اوضاع ترکستان

حوادث هندوستان واختلافات امراء گرجستان صفحات بسیاری از کتاب مزبور را اشغال نموده و قسمت مهمی از مباحث آنرا تشکیل میدهد

بنا براین از نظر حق بینی وانصاف و با احتراز از مبالغه و اغراق گوئی که امروز یکی از مبتذل ترین مصائب نویسندگی و اظهار عقیده درین کشور میباشد بایستی از مصحح و محشی فاضل و ناشر محترم سپاسگزاری نمود که بر اثر انتشار کتاب نه تنها خدمتی بتاریخ عمومی ایران نموده بلکه صفحاتی بتاریخ گرجستان و هندوستان نیز افزوده اند با مطالعه کتاب عباسنامه واضح میشود که مؤلف آن درمیان حوادث ووقایع آن عصر از راه بیطرفی و حقیقت گوئی منحرف نگردیده و قضایا را بدون مداخله دادن عواطف و احساسات ملی یا مذهبی و تعریف و تکذیب بی مورد برشته تألیف کشیده است، اگر اغلاق و پیچیدگی عبارات وتکلف و تصنعی که بکار رفته و خودیکی ازمظاهر بارزهٔ تفکر و تعقل نویسندگان آن عصر بوده و برای ارباب تحقیق و تدقیق مطالعه منشآت آن دوره یکی از وسائل تحقیق کیفیات روحی و نفسانی متفکرین آن دوره میباشد صرفنظر شود میتوان اذعان نمود که کتاب مزبور در فن خود بی نظیر یا کم نظیر است در خاتمه این قسمت را نیز بعرایض خود اضافه مینماید که نسخه خطی که اساس و بنای چاپ کتاب قرار گرفته ـ نسبت بسایر نسخ خطی موجوده عباسنامه واجد مزایای فوق العاده جالب توجهی است که خود بر نفاست کتابی که بنظر مطالعه کنندگان محترم میرسد افزوده و چون نسخه خطی اساس چاپ کتاب در اختیار آقای دهگان مصحح محترم بوده و خود معظم له شرح مشبعی متضمن مزایای نسخه خطی و اضافاتی که نسبت بسایر نسخ دارد همچنین شرح حال مولف کتاب با ذکر مآخذ و نسخ نفیسه دیگر که دراختیار داشته اند ودر تصحیح کتاب مورد مراجعه ایشان بوده بعنوان مقدمه بر کتاب نگاشته اند که فوق العاده نفیس و قابل استفاده میباشد با توضیح اصطلاحات مناصب ومقامات دولتی که در عصر سلاطین صفویه معمول بوده از این جهت مطالعه کنندگان کتاب را بمقدمهٔ نفیس مزبور راهنمائی کرده با تقدیر وتمجید اززحماتیکه مصحح محترم در تصحیح مباحث کتاب و ضبط اعلام مندرجه وحواشی متحمل شدند توفیق ایشان را در خدمات فرهنگی ذیقیمت تری از خداوند خواهانم

معرفی کتاب وزمان مؤلف

بعد از فوت شاه عباس کبیر ۱۶۲۹ م - ۱۰۳۸ ه . ق تا سال ۱۰۷۷ که روز جلوس شاه سلیمان است تاج و تخت ایران نصیب دو نفر از سلاطین صفوی بوده که هریك از ایندو در اخلاق وشیوه مملکت داری و طرز جهانبانی درست نقطه مقابل دیگری بوده است. نخست شاه صفی ۱۰۳۸ - ۱۰۵۲ - ۱۶۲۹ - ۱۶۴۲ م - نواده شاه عباس اول که با پنجه‌های خونین خود دربار صفویه را ننگین و کشور ایران را از رجال برجسته تهی نمود . قتل میرزا عیسی قورچی باشی و پسران او و نابود کردن امامقلی فاتح جزیره هرمز و احفاد وی از لکه‌های ننگیست که تاابد باقی و برای سرافندگی ملتی متمدن تاابد کافیست .

در نتیجه وحشیگریهای درباری سام میرزا امرای اطراف سر از اطاعت دولت مرکزی پیچیده وهریك در گوشه و کنار کشور دم ازخود سری میزدند . امیر جاسك پرچم طغیان بر افراشته وخود را مستقل میدانست . شیوخ عرب دم ازخود سری میزدند امرای گرجستان کاخت وددادیان درست اطاعت نمیکردند .خواندگاران روم لشگر بمرزهای ایران کشیده وشهرهای سرحدی را تهدید مینمودند.در نتیجه بی اعتدالیهای شاه صفی واوضاع پریشان دربار آن شاه خونخوار بود که دشمنان خارجی برمرزهای ایران دست اندازی نموده و تا حدود کردستان و آذربایجان شرقی پیش آمدند .

درهمان وقتیکه خانواده تسارروس درطرف شمال ایران طرح دولت بزرگی را میریختند و خواندگاران روم بقصد توسعه مملکت برق آسا پیش میآمدند دربار شاه صفی بریختن خون بیگناهان و بی سامان نمودن خانواده‌های باسامان روزافزون درتضعیف مبانی دولت میکوشید . در نتیجه دیوانگیهای شاه صفی بوده که یکی از اعضای رئیسه کشور (بغداد) از پیکر این مرز و بوم جدا وضمیمه قلمرو آل عثمان گردید شعبان ۱۰۴۹ در دوازدهم صفر ۱۰۵۲ شاه صفی که در کاشان در گذشت امرای قزلباش فرزند ۹ ساله اورا بنام شاه عباس دوم بر تخت سلطنت نشانده وشمشیر فرمانروائی خاندان صفوی را بر میان او بستند ۱۶ صفر ۱۰۵۲ .

وقتیکه شاه عباس بتخت سلطنت ایران جلوس نمود خانواده‌های نجیب کشور پدربار صفوی بدبین بودند . امرای غزلباش هر کدام داعیه بسر سر داشتند دشمنان خارجی از چهار طرف ایرانرا مطمع نظر خود قرار داده و هر کدام در پی بهانه جوئی میبودند . آلکسیس پادشاه مسکو برای دست یافتن بسواحل غربی و جنوبی دریای مازندران پی در پی بعناوین مختلف ازقزاقهای روسی دربندر اشرف پیاده مینمود . خواندگار روم هنوز از تصرف شهرهای غربی منصرف نشده و هرروز یکی ازامرای عرب را وادار بدخالت در امور کشوری ایران مینمود ، پادشاهان گورگانی هند نه تنها بفکر تصرف قندهار بلکه تمام افغانستان کنونی رامطمع نظر خود قرار داده بودند . پادشاهان اوزبك نیز در پی فرصت و موقعیت متناسب برای تاخت و تاز بصفحه خراسان بودند شاه جوان بلکه جوانبخت ایران یعنی شاه عباس دوم دراین هنگام برازیکه سلطنت نیاگان خود جلوس نمود بدواً بابخشیدن بقایای مالیات که خود پانصد هزار تومان میشد دل رعایا راگرم و توجه آنانرا به طرف دربار شاه اسمعیل و شاه عباس ماضی منعطف ساخت سپس باکوتاه کردن دست امرای خود سر تشکیلات بهتری بدربار رداد. متمردین آنانرا تنبیه وخدمتگذارانرا را تشویق نمود .

شاه عباس خود بشخصه لباس نظام پوشیده و درجرگه سپاهیان بمشق وتمرین کارهای نظامی مشغول شد وازاینراه سران قزلباش را باعمال فروسیت وجانبازی وتیراندازی تشویق نمود وبااصلاح ارتش برودی آب رفته را بجوی باز گردانید و عظمت زمان شاه عباس اول را تجدید نمود . پرفسور دانشمندانگلیس ادوارد برن مستشرق شهیر از قول« کروسنیس کی» مینویسد پس از شاه اسمعیل اول و شاه عباس کبیر پادشاهی چون شاه عباس دوم ازخاندان صفوی برتخت سلطنت جلوس ننموده است .این پادشاه بدوست ودشمن چنان معرفی نموده که لایق تاجیست که برسردارد بازهمین نویسنده مینویسد شاه جوانبخت صفوی هر قدر در کار سلطنت پیش میرفت رؤسای غزلباش بلکه تمام رعایا بیش ازپیش اورا میستودند وهمگان بدربار اوسر تسلیم فرودمیاوردند

همسایگان همه از وی میترسیدند این شاه عدالت را دوست میداشت بر حکام و عمالیکه ازقدرت‌مرکزی‌سوء استفاده نموده وبمردم ستم روا میداشتند ابقاء نمی‌نمود و با چوب عدالت آنانرا بوظائف خویش آشنا مینمود . ازملل تابعه حمایت میکرد عیسویان را درکارهای‌مذهبی‌آزاد میگذاشت . شاه عباس ثانی مکرر میگفته است جز خداوند متعال هیچکس بر عقیده مردم سلطه ندارد . من فقط بر جسم وظاهر آنان حکومت میکنم.تمام مردم‌ازهرطایفه باشند ایرانی‌هستند وبایدهمه بالتساوی حقوق مشروعه خود را استیفاء کنند . شاه ازطرف خدای مأمور است که همه مردم را بدون برتری نسلی از نسل دیگر یا مذهبی از دیگر مذاهب بعدل و داد خود بهره مند سازد . شاه عباس دارای روحی بزرك و چهره ای نجیب بود . این شاه بابکار گماشتن مردمادن خبیر و دانشمند درراه آبادی و عمران مملکت قدمهای بلند برداشته یکی از وزرای شاه عباس دوم محمد بیك از اهل تبریز بوده . این وزیر دانشمند میل‌مفرطی بکشف معادن داشت وبا استخدام خارجیها دست باین‌کار بزرك زد ولی متأسفانه شخصی راکه بر این‌کار بزرك گماشته بود مردی حقه باز از مردم فرانسه بوده که برای مدتی مدید بحرف افکار وزیر دانشمند را متوقف و اعلام نتیجه حاصله از عملیات خود را هر روز بفردا موکول میکرد تا مدت ده سال بحقه‌بازی و ترفند تراشی وقت اعتمادالدوله راگذراند در زمان میرزا محمد وزیراصلاح کلب شاه عباس ، سدی برزند رودبسته‌شد ومزارع‌اطراف اصفهان رو بطراوت و خرمی گذاشت . درزمان شاه عباس حدود ایران از طرف شمال غربی بآخرین نقطه قفقاز و از طرف مغرب تابسرحد عراق وازطرف‌جنوب بمرزهای هندوستان و ازطرف مشرق نزدیك بسواحل جیحون بوده تاورینه سیاح مشهور فرانسوی ممالك تابعه ایران را بصورت زیر تا ردیف هیجده معرفی‌میکند

۱ ارمنستان ۲ دیاربکر ۳ کردستان ٤ قسمتی ازعراق عرب ٥ عراق عجم ٦ نواحی‌شیروان ۷ ایالت‌آذربایجان ۸ گیلان ومازندران ۹ استراباد ۱۰ مملکت تاتاراوزبك ۱۱ خراسان ۱۲ زابلستان ۱۳ سجستان ۱٤ سواحل‌سند ۱٥ مکران

۱۶ کرمان ۱۷ فارس ۱۸ مملکت خوزستان غیر از ایالات و ممالک تابعه رتق و فتق امور سیاسی ممالک مجاور نیز بدربار اصفهان رجوع شد و هر یك از سلاطین مجاور که دچار مشکلی میشدند حل آنرا از دربار این شاه ذیجاه میخواستند . امامقلیخان امیر بخارا بدربار ایران آمد و از عطایای دربار شاه عباس مستفید گردید . ندرمحمدخان برادر و جانشین امامقلی از برابر دشمنان اوزبك خود و سپاه هندوستان گریزان گشته بشاه عباس دوم پناهنده شد دولت ایران سپاهی همراه او کرد واورا در بخارا بامارت نشانید . در دفعه دوم نیز ندرمحمدخان مجبور بفرار بطرف ایران گردید وای در سبزوار درگذشت وشاه صفوی جنازه اورا باحترام هرچه تمام تر روانه مدینه منوره نمود . پادشاهان هندوستان یعنی جانشینان اورنك زیب در زد و خوردهای خانوادگی هر کدام از دربار شاه عباس پادشاه ایران استمداد مینمودند وشاه صفوی با چهره باز آنانرا پذیرفته و درمقام انجاح مقاصد آنان برمیآمد . شاه عباس پادشاه دلیر و جنگجوی صفوی در مقابل اورنگ زیب پادشاه بزرك هندوستان مقاومت نموده وسه دفعه ارتش منظم تیموری را ازقندهار عقب راند و بدربار تیموری ثابت کرد تجاوز از شیم مردان عالی رتبت نیست و باعده زیاد نمیتوان بمرزهای همسایگان تجاوز نمودی شاه عباس دوم علاوه بر آنکه مردی نظامی و جنگجو بود در بالا بردن سطح کشاورزی وتجارت وعمران و آبادی و اختراعات نیز صرف وقت نموده و ابنیهٔ زیاد از خود بیادگار گذاشته است، عمارت دولتخانه موسوم بچهل ستون. خلوتخانه مبارکه . سد زاینده رود وعمارت طاوسخانه.عمارت شبکه.عمارت سعادت آباد همه از یادگارهای این شاه عالیمقام بوده است . پلی برزنده رود ساخته . مسجد جامع اصفهانرا مرمت کرده است . در همین شهرستان اراك نیز از آثار او چند امامزاده در بلده تفرش بر پا است که درزیبائی و نقاشی از بهترین آثار دوره صفوی بشمار میرود . عظمت این پادشاه خواندکار روم را بر آن داشت که بغداد را تسلیم کارکنان دولت ایران دهد جز اینکه سیاست خارجی آن شاه عالیمقام نخواست غائله ختم شده را تجدید نماید

درزمان همین شاه عالیجاه بود که تساررروس ببهانه حمایت اتباع خود لشکر تا فرح آباد کشیده و آنشهر زیبا یعنی عمارت تابستانی شاه عباس ماضی را آتش زد ولی شاه صفوی سپاهیان روس را در جزیره میانکاله محصور و گرفتار

گردانید و بآنها ثابت نمود که مرزهای ایران دستخوش ملعبه اجانب نخواهد گردید

کتاب عباسنامه ـ این کتاب مشتمل بر حوادث بیست و دو سال از دوران بیست و پنج ساله زمان شاه عباس دوم (۱۶۴۲ - ۱۶۶۶ م) یونت ایل ۱۰۵۲ تا بسال توبشقان ایل (۱۰۷۳ ه ق) میباشد.

مؤلف کتاب وقایع سال ۱۰۷۳ را هم تقریبا بپایان رسانیده ولی چه شده که حوادث سه سال اخیر سلطنت شاه عباس دوم را ننوشته علت آن تاکنون مکشوف نگردیده. کتاب عباس نامه بهترین کتابیست که در این زمان نوشته شده و شاید بهترین مأخذ از مآخذ دوران سلطنت ۲۵ ساله شاه عباس دوم باشد.

مؤلف این کتاب که خود ناظر قضایا و بلکه در بیشتر آنها شرکت داشته حوادث زمانرا مفصل و بلکه مدلل برشته تحریر درآورده است کتاب عباسنامه یکنا معرف عظمت دربار شاه عباس دوم و سیاستمداری درباریان آن پادشاه نامی و افتخارات دوران سلطنت او بوده که گذشته از ذکر حوادث بمعرفی اشخاص و صاحبان مناصب نیز مبادرت نموده است. در این کتاب علاوه برسرگذشت سیاسی ایران از ملل همجوار هم بحث بمیان آمده است اوضاع ترکستان و حوادث هندوستان و اختلافات امرای گرجستان نیز مباحثی عریض از کتاب عباسنامه را تشکیل میدهد علیهذا میتوان ادعا کرد که انتشار این کتاب نه تنها خدمتی بتاریخ عمومی ایران بلکه صفحه‌ای بتواریخ ترکستان و هندوستان نیز افزوده گردیده است.

کتاب عباسنامه در بیان حوادث از حقیقت منحرف نگردیده و قضایا را کماکان من شانه برشتهٔ تألیف کشیده است اگر از اغلاق و پیچیدگی عبارات آن صرفنظر کنیم میتوان گفت که در فن خود کتابی کم نظیر بلکه عدیم المثال میباشد

کتابیکه در اختیار ما است ـ این کتاب حاوی حوادث ایران از سال ۱۰۵۲ بسال ۱۰۷۳ است و شاید کمتر نسخه‌ای از نسخ عباسنامه که در اختیار فضلای عصر است باین تمامی باشد استاد بزرگوار آقای اقبال در ذیل صفحه ۱۱ از کتاب مجمع التواریخ تالیف میرزا محمد خلیل مرعشی در شرح لغت (تاریخ عباسی

مینویسد «عباسنامه درتاریخ ۱۵ سال اول ازسلطنت شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۶۶) تالیف عمادالدوله میرزا محمد طاهر وحید قزوینی وزیراعظم شاه سلیمان میباشد» ونیزهمان استاد عالیمقام در نامه ای که باکمترین مکاتبه فرموده مینویسد عباسنامه تاریخ ۱۵ ساله اول سلطنت شاه عباس ثانی .. دیگر افاضل هم نظر مشارالیه را تأیید نموده و گویا نسخه ای که شامل تاریخ ۲۳ ساله شاه عباس دوم باشد بنظر آنان نرسیده است . کتابیکه مستند و در اختیار ماست با خط بسیار زیبا نوشته شده و درحواشی آن کثیراً در ذیل عنوان «تصرف نواب صاحبقران یا تصرف نواب صاحبقران خلدآشیان» پاره ای دستورات وراهنمائی های تاریخی تحریر یافته که ما همه آنرا در حاشیه کتاب استنساخ و بنظر خوانندگان محترم رسانیدیم .

ازدستورات شاه وقت چنان مستفاد میشود که مولف کتاب، تألیف خود را در صورت مسوده بنظر شاه وقت رسانیده و شاه نیز در حواشی کتاب تذکراتی داده وکتابرا برای استنساخ وتحریر تمام بمولف یاوراقخانه سلطنتی مسترد نموده و کتاب درحین استنساخ بوده که شاه وقت درگذشته است چه درقسمت اول کتاب تذکرات شاه زیر عنوان نواب صاحبقران وحتی در پاره ای ازآنها خلد الله ملکه هم نوشته شده ودرقسمت دوم کتاب بجای خلدالله ملکه خلدآشیان مرقوم گردیده است کتابیکه مستند ماست با خط تحریری بسیار زیبا و بدون غلط نوشته شده . این کتاب پس از استنساخ بنظر شخص بسیار مطلعی رسیده که شاید آنشخص خود مؤلف بوده است و با دقت کتابرا مطالعه و غلط گیری کرده است از اینرو میتوانیم بگوئیم مدرك کتاب حاضر یکی از نسخ بسیار صحیح عباسنامه میباشد .

مؤلف کتاب ـ محمد طاهر وحید از مردم قزوین و برادر محمد یوسف مؤلف تاریخ خلد برین میباشد وی بسال ۱۰۱۵ در قزوین وطن مألوف خود متولد و بسال ۱۱۱۰ در زمان شاه سلطان حسین طومارحیاتش در هم پیچیده واز قید حیات رسته است . محمد طاهر از مورخین بزرك عهد صفویست که در زمان شاه عباس ثانی جزء مجلس نگاران بوده وبا میرزا تقی مشهور بسارو تقی پیوستگی داشته

و متکفل انجام امور وی بوده است . درسال ۱۰۵۵ که میرزا تقی مقتول ووزارت باعتمادالدوله خلیفه سلطان رسید بواسطهٔ قرابت وزیر دانشمند شغل مجلس‌نویسی شاه وقت بوی واگذار گردید . در همین هنگام بابرداشتن‌یادداشتها زمینه نگارش تاریخ خود را فراهم و تاریخ ۲۵ ساله شاه عباس دوم را تنظیم و برشته تحریر کشید وآنرا بنام عباسنامه نامیده است . محمد طاهر وحید در زمان شاه سلیمان متقلد امروزارت و بعمادالدوله ملقب گشته است در اواخر زمان شاه سلیمان‌بسبب ضعف و پیری‌بحدود یکصد سالگی از آن منصب مستعفی و در عهد شاه سلطان حسین بسال ۱۱۱۰ وفات یافته است . لطفعلی‌آذر در آتشکده مینویسد وحید نام نامیش میرزا محمد طاهر از اهالی بلده قزوین و وزیر میرزا محمد تقی اصفهانی بوده بعد از آن بمنصب اعلی یعنی واقعه نویسی رسیده و در عهد سلطان سلیمان صفوی مرتبه وزارت یافته و مرجع امرای ترك و تازی گشته دیوانش در حدود نود هزار شعر بنظر رسیده وبعلت مناصب دیوان تحسین بسیار درهرشعرازشعرای زمان خود شنیده . بزعم حقیرا گراز خوف منصب نبود ازهیچکس تحسین‌نمیشد به نود سال عمر گذرانید وبعلت اکل زیاد بنیه را قوی داشته وجوع را اشتها میدانسته و بعد از مدت مزبور بدرود عالم فانی کرد . دیوانش ملاحظه شد بعد از سعی بسیار چهارشعر و یك رباعی نوشته شد بعد چند شعر از وحید نقل میکند

این‌مورخ‌عالیمقام‌هرچه درضبط وقایع‌دقیق‌بوده درتلفیق عبارات‌راه تکلف پوئیده و عبارات خود را بترصیع اصطلاحات فلسفی بعقیده خودآراسته وبمذاق ما دوراز فهم نموده است این‌عیب تنهاازاین‌مؤلف‌عصرصفوی‌است یاهمه‌باین‌دردمبتلی‌بوده‌اند پاسخ‌آنرابایدازتاریخ‌ادبیات‌آن‌عصر پرسید.طرزنگارش‌دراینزمان‌بطورکلی‌یالااقل اکثراًباتکلف وعبارات مسجع ومقفی‌بوده ونویسندگان دوران صفوی‌آثارخود را با همان عبارات خنك تدوین نموده‌اند. عبارات عالم‌آرای‌عباسی‌تألیف اسکندربیك نوشتجات محمد یوسف صاحب تاریخ‌خلدبرین نیزخالی ازاین‌اشکال نیست

کتابهای دیگر آنزمان ۱ـ تاریخ ملا کمال، این کتاب گرچه یکدوره تاریخ‌مختصر

ایران از بد و تاسیس پیشدادی و کیان تا نیمه‌اول سلطنت شاه عباس ثانی میباشد ولی قسمت اعظم این تاریخ یعنی ¾ آن شرح حال سلاطین ایران و ممالک مجاور این سامان بعد از ظهور دولت تیموری و بخصوص سلاطین صفوی میباشد تاریخ ملا کمال با عباراتی خالی از پیرایه و نگارشی ساده نوشته شده ونسخهٔ که در اختیار این بنده میباشد تا محاصره قندهار بوسیله دارا شکوه بشهر جمادی الثانیه ۱۰۶۳ خاتمه پیدا میکند. تاریخ ملا کمال در فن خود کم نظیر واز مزایای آن ذکر حوادث با قید روز و ماه میباشد. مزیت دیگر این کتاب آنکه تاریخچه مختصری است ازخواندکاران روم، امرای اوزبک و نسبت آنان با دولت صفوی و نیز تاریچه ای است از امرای آق قوینلو و قره قوینلو و نسبت آنان با دولت صفوی

۲ - کتابی از تاریخ صفویان در اختیار این جانب است که تاریخ تحریر ندارد و مؤلف هم نام خود را ذکر نکرده و یا آنکه در مقدمه بوده است که اکنون در اختیارما نیست، چون در تمام صدرصفحات این کتاب نوشته شده «خلاصه‌تواریخ پادشاهان عجم» ماهرجا متمسك بآن کتاب شده‌ایم آنرا بنام خلاصةالتواریخ ذکر نموده و باین اسم نام گذاری کرده‌ایم‌مؤلف این کتاب بطورقطع تألیف خود را روی کتاب لب التواریخ تألیف یحی بن عبدالطیف قزوینی نهاده و ابتدای کتاب‌را از قسم دوم کتاب لب‌التواریخ شروع کرده است. کتاب خلاصةالتواریخ گر چه تاریخ مختصری ازسلاطین‌ایران‌است ولی‌بخصوص برای تاریخ دولت صفوی یکی‌از مدارك خوب و بدون تکلف و خالی از پیرایه میباشد این کتاب فهرست وارقضایای زمانرا با قید ماه و سال ضبط نموده و خود مؤلف ناظرقضایا بوده ودرضمن‌منصب داران‌گاهی باکنایات ناشی ازخفض جناح نامی‌ازخودمی‌بردازمزایای‌دیگراین کتاب آنکه در ذیل حالات پادشاهان صفوی‌رجال مربوط بآندولت را باقیدکار وعهد و محل مأموریت بصورت خط سیاق معموله در آنزمان یادداشت کرده است

که اگر خدای متعال توفیق دهد مبادرت بطبع هر یك از دو کتاب مزبور خواهد شد.

ختاما از زحماتیکه آقای غلامعلی امین درراه استنساخ کتاب وتهیه جداول وغلط گیری چاپخانه کشیده تشکر حاصل وتوفیق ایشانرا درراه خدمت به فرهنگ عمومی از خداوند متعال خواهان است .

اراک :- ابراهیم دهگان

۲۹/۱۱/۱۰



عباسنامه

یا

شرح زندگانی ۲۲ ساله شاه عباس ثانی (۱۰۵۲ = ۱۰۷۳)

تألیف محمد طاهر وحید قزوینی «۱۱۱۰ - ۱۰۱۵»

(به تصحیح و تحشیه)

آقای ابراهیم دهگان

ناشر ــ کتابفروشی داودی اراک (فردوسی سابق)

بهمت آقای رضا رئیس زاده مدیر چاپخانه فروردین بطبع رسید

اراک ــ اسفند ۱۳۲۹

مطلع کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

و به ثقتی

نیایش خالقی را سزاست که زبان محمدت مطالبرا از کلمات رنگین کسوت طاوس در بر کرده که از فضای حدائق سخن سرای بال فصاحت گشاید ، و دل معرفت سرشت را بمصقل قدرت جلای آینه گیتی نما داده که شاهد رضا و تسلیم در این مرآت الهی جلوهٔ ظهور نماید، بساط احتیاج مکانرا بدست بی نیازی در هم پیچیده و فلك کرسی را از اطلس غاشیه بر روی کشیده از خطوط شعاعی خورشید عالمتاب طنابهای قورق کشیده که بیك نگاه شوخ چشمان از آن در نگذرد کواکب سیارش ریك روان بادیه جاه وجلال وصحائف لیالی وایامش یك ورق از دیوان عظمت و اجلال .

(بیت)

زهی جاه وزهی شأن وزهی فر تعالی شأنه الله اکبر

زبان بلغای فصیح بیان در توصیفش از پیچتاب کمند انفاس نا رسا چون ماهی دردام مانده ودلهای تجرد نشینان لامکان سیر را چون دانه ازاین دام افشانده چون پیرای الفتش یاقوت را از آب و آتش کسوت گل رعنا پوشیده خاصیت مشغولی

« حمد و سپاس ایزدی را سزاست که ، ذکرش زبان سوسن را بر سرتاج اعتبار نموده ، خواب بلبلان را از دیدهٔ بیدار بشوق تماشای گلزار در گریبان چمن ریخته و به نیرنگ بدایع قدرت از سبزه و آب بیداری و خواب را در هم آمیخته ، دست قدرتش ازسرو برفاخته تیغ عاشق نوازی کشیده ، وشحنه عدالت کیش مروتش بمکافات جامه صبر عندلیبان جیب گلهای چمن بر هم دریده .

(نظم)

ساخته از لطف پی خاکیان — چارحد باغچه کن فکان
گشته‌ام این باغ پرازرنگ و بو — یك گل رعناست شب و روز ازاو
چون قدمش بست بمحمل درا — اول از او ماند بفرسنگها
یك ورق از دفتر او روزگار — یك گل خودروست زباغش بهار
قدرتش آورده برون بی تعب — یوسف روز ازچه تاریك شب
کوه چوسر بر خط فرمان نهاد — از رگ کانش کمر لعل داد

گل بر فراز منبر شاخ از شمیم عبیر آگین بطیب خلق اولب کشوده ، مهر آسمان مانند طلبکاران ماه نواز پشت بام گردون جمال جهان آرای او را بمردم نموده ، خوابرا عینك دورنمای بیدار دلان ساخته که بآن جزئیات اقلیم افتادگی و تسلیم را توانند دید و از این گلستان نمود بیبود گلهای بی اعتباری توانند چید ، شادروان کالبد انسان را بستون استخوان و طناب نفس بر افراشته و از مرایای تجلیات ظهور نقاب حجاب در پیش چهرهٔ جهان آرا داشته یکی را از شعله شوق چون داغ لاله برتخت بلند پایه عزت خاکستر نشین سازد ، ودیگریرا مانند سیاهی داغ ازدیده اعتبار می‌اندازد ، درین حال اگرخامه قاصربیان بازبان چوبین در معرض مدیح بنگار در آید عیوب پوشیده خود را بمردم نموده باشد وزنگارعیب پوشی را از این آینه منقش نما بمصقل سعی زدوده بدرگاه عظمت که مرآت حقیقت نمای اشیاست (۲) ازنفایس محمدت چه تحفه برم که چون نگاه

از آئنه باز بمن رد نشود.

« بیت »

ای حیرت صفات تو بند زبان ما　　　انگشت حیرت است زبان در دهان ما

با ذوق دل چه سازم که با آنکه چون حباب زبانم را آب کرده بازم سرگشته بحر شگرف این آرزو می سازد.

»(نظم)«

درزبانم وصف او چون بوی در برک گلست　　　می توان ازمن شنیدن نام جانان بی سخن

زهی ولینعمت حقیقی که از پیوسته روز و شب سفره الوان گسترانیده ، وقسمت دور و نزدیك را از مائده احسان به یك نسبت رسانیده خاك را درچله خانه **وخمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا** مظهر غرایب اسرار وبدایع آثار گردانیده ، از پایه مذلت و خاکساری باوج سعادت و صاحب اعتباری رسانیده ، واجزای پریشان این غبار فرسوده را ازرگ ابر رحمت شیرازه جمعیت بست ، وباشاره انگشت قلم صنع اوراق حواس را در یگدیگر پیوست ، آن طفل چهل روزه را که دست پرورد یدقدرت او بود از خطاب انسانیت تاج افتخار برسر نهاد ، و چارقب خلافت عظمی ازعناصر اربعه دروی پوشید زلال نبوت و رسالت را که ازین ینبوع حکمت الهی بجوش آمده بود در جداول عروق و اعصاب انبیاء مرسلین جاری ساخت و چون نوبت جریان این زلال حیوان در گلزار وجود انسان بدیار غریب الازهار بنی هاشم رسید شعب مختلفه اش در هم پیوسته صورت وحدانیت پذیرفت و از خوصه (۱) قلب مطهر مطلبی سر بر آورد و از این خوص سرشار از دو جانب بیك محیط یعنی وجود گرامی روشن بخش دیده باریك بین ادراك ماصدق معنی **لولاك لما خلقت الافلاك** چمن طراز گلشن علت غائی ایجاد مفتاح ابواب مسدوده قلاع سبع شداد طایر بلند پرواز سدرة المنتهی بالا دستی ، خمیرمایهٔ سرشت وجود بلندی وپستی ،

---

(۱) خوصه بضم اول برك و شاخ درخت را گویند

آفتاب وجودش پیش ازدمیدن (۳) قمرایجاد تکوین درطلوع ، شریعت مقدسه‌اش سرچشمه انهارمتنوعه اصول وفروع ، شب معراجش را مانند خسروان ازصبح علم آفتاب پیکربرسر، و از نجوم درخشان درع گوهر نگار فتح و فیروزی دربر، گرفتاران تنگنای حوادث رابوسعت آباد خلق خوش دلیل ، درسفرلامکان خیال هستیش باز مانده تر از جناح جبرئیل .

«(نظم)»

آنکه‌چون مه دید رخسارجهان‌آرای او گشت احول در تماشای یدبیضای او

چشم ماه شبگرد را که دزد نقد فروغ خورشید جهان افروز است باشارت انگشت عدالت آئین چنان ترسانیده که هنوز رنگ مهتابیش از جبین میریزد بسمله فرقان عرفان ویقین ، ثمر پیشرس بوستان **کنت نبیا و آدم بین الماء والطین** بخطاب شورانگیز« اناأملح » نمك پاش مائده امتیاز، نتیجه صغری وکبری انجام وآغاز

(بیت)

محمد صیقل مرآت بینش نظر پیرای چشم آفرینش

صلوات الله وسلامه علیه و سر لوح مجموعه ولایت و امامت نقدکامل عیار گنجینه شجاعت وشهامت، یکه‌تازه ضمار فسیح‌الفضا،«لافتی»خلوت نشین بیت‌المعموره **انا مدینة العلم وعلی بابها** گوهر تیغ خصم افکن وعدو گدازی شمع مهرفروغ لکن مجلس افروزی و بزم طرازی قیمتی گوهر دریای بی منتهی وجود ، عالم خبایای اسرارشهود آزاده سروچمن انت منی **بمنزله هارون من موسی** سدرة‌المنتهی خلد برین اجتبا وارتضا کریمه **یدالله فوق ایدیهم** را تفسیر، شهریار بی‌سهیم ملك نبوت را مشیر و وزیر، دهقان مزارع آمال خلایق منظور انظار الطاف خالق ضرغام آجام فتح و ظفر ینبوع زلال وجود شبیر وشبر هادی گمگشتگان سبل مصلحت سنج دقایق صلح کل اسدالله الغالب غالب کل غالب (٤) و مطلوب کل طالب مظهرالعجایب و مظهرالغرایب .

✿« نظم »✿

علی آنکه یزدان علیم وی است   دو عالم دو کف کریم وی است

و اولاد اطهار او علیهم الصلوة من الملك الغفار بفحوی مضمون صدق مشحون **انا وعلی من نور واحد** متصل گردید و ریاض ایمان اصناف امم و کافه بنی آدم از این ماء معین سر سبز وریان شد ، امید که این گمگشته تیه بی حاصلی واسیر سلسله پا در گلی را نیز از این سلسبیل فیض و از ایـن چشمه سار غیض نصیب گردد بمحمد وعلی وآلهما الطیبین الطاهرین **اما بعد** بر مرآت خواطر مساحان جداول باریك بین ورصـد بندان فلك معنی آفرین که بتوسط مصاقل انوار تجلیات شایسته قبول تماثیل مختلفه گردیده منقوش ومنطبع میگردانند که چون بمقتضای انتظام سلسله آفرینش افراد کائنات را از ذره تـا خورشید دست احتیاج بردامان ارتباط یکدیگر مشید ومستحکم است ، برهان اینحال ومبین این مقال آنکه چشمه‌های صغیر را میل توسل بانهار عظیمه ورودهای بزرك را هوس وصول محیط پیوسته در کشاکش بیقراری دارد ، چمن پیرای ایـن نزهت آباد اعنی سیلی خور امواج بحر طوفانی بیم و امید **محمد طاهر وحید** پیوسته در آرزوی آن بـوده که بدامان دولت صاحب شوکتی تشبث نماید که همت مغرور خاکروبه آستانش را کحل الجواهر دیده اعتبار ، وبندگی چاکرانش را سرمایه افتخار داشته سالك مسالك اباء وامتناع نتواند شد همانا در هنگام سکالش این مرام دیده بخت بیدار و اختر درگذار بود که دعا را اجابت در آغوش و نهال طالع اثمار حصول مطلب را بر دوش کشید ، و اعلیحضرت خدیو زمان ، فرمانفرمای ممالك ارواح وابدان گوهر بحر دقیقه یابی وآگاهی درة التاج (ع) سلطنت وپادشاهی همای اوج سعادت آسمان بلندی ، عارج معارج برتری و ارجمندی گل همیشه بهار گلش خلافت عظمی نهـال برومند حدیقه دولت بیهمتا آبروی گوهر مردی ومروت گوهر شمشیر آبدار پردلی وشجاعت نور دیده بینائی قوت بازوی توانائی ، معلم درس خانـان علوم و آداب طرز دانـی ، حجت قـاطع و برهـان ساطع صاحبقرانی ،

گیرائی دست ظفر و نصرت روشنائی دیده فتح و فرصت ، شعشعه خورشید جهانگشائی ، پیرایه عرایس داد بخشی و ملك آرائی ، یکی از محبوسان زنجیر عدالتش شهرت نوشیروانی ، کمترین شیوه خاك راهش همکاری سرمه سلیمانی بر تری نازلترین پایه قدر بلندش سروری اولین پله معراج قدر ارجمندش بمعلمی فطرت ذاتی سوادخوان صحایف غیب و شهود ، بکنج کاوی اندیشه عالم خبایای اسرار وجود ، عینك دورنمای ضمیرش آیندگان اقلیم هستی را پیش از وصول بشهر امکان در راه دیده ، فطانت گوش (پرآوازش) صدای طفلان حوادث را درمشیمه عدم شنیده ، مکامن غیبش مرایای تجلیات ظهور ، اسرار پوشیده اش بزم آرای محفل حضور ، گوهر صدف ولایت ، مرشد مناهج هدایت ، برگزیده دادار آسمان و زمین ، حاکم مطلق العنان وسعت آباد ماء وطین ، مفخر تاج و دیهیم صاحب طبع رسا وعقل سلیم ، قوت بال طایر بلند پرواز فتح ربع مسکون ، سایه رحمت خالق بیچون ، دم جان بخش مسیح روح پروری ، یدبیضای موسی اعجاز گستری ، بساط شطرنج گردون را شاه فرزین هنر ، لوای عظمت و اقبال را آیه فتح وظفر ، مجمع البحرین شجاعت و کرم ، مظهرالسعادتین ناز و نعم ، خرد سال بزرگ فطرت (٦) درویش پرور والانیت ؛ نفس صبح صادق آگاهی ؛ حیات جاویدان قالب پادشاهی ؛ ناشر الویه سعادتمندی ؛ عارج معارج پایه بلندی؛ متکی وساید بی‌مثالی؛ سایه‌پروردعنایت لایزالی،سویدای دل‌مقبلی؛آبروی مرآت روشندلی سحاب گوهرپاش همت ؛ موجه دریای جرأت ، اعتدال بخش مزاج ایام؛ مدار گردش افلاك تیز گرد خوشخرام ؛ حامل کوکب عدالت طرازی ؛ مایل شیوه دادرسی و مظلوم نوازی ؛ شهپر شاهین تیز بال خصم اندازی ؛ صدای کوس بلند آوازهٔ سرافرازی؛ درع متین مذهب وملت ، رمح‌مصقول دین ودولت ؛ شیرازهٔ قلوب‌الفت پریشان ؛ شاه بیت صحیفه سفینه امکان .

»(نظم)«

نبود اگر بند گیش در نظر	فاخته بیرون کشد ازطوق سر

دیده خورشید نگهبان اوست | دل بچمن غالیه گردان اوست
آنکه کند حرف سخایش رقم | رویدش از پنجهٔ چو ناخن درم
گیرد اگر زیر لوایش قرار | سایه ز خورشید نجوید فرار
حفظش اگر عود بر آتش نهد | دود چو زنجیر ز هم نگسلد
بسکه بود عارض او نور فام | پای بهر جا که نهد در خرام
از پی نظارهٔ جان در بدن | عینك از آن خاك توان ساختن
عدل وی از بسکه کند باز خواست | نسبت هم جنسی ظالم خطاست
گر شکند شیشه بصحن چمن | رنك پرد از رخ سنك یمن
سنك که گرمی نبود در گلش | شیشه شود بسکه گدازد دلش
خسرو فیروز فلك دستگاه | شاه فلك مرتبه عباس شاه

که به پیشوائی اندیشه واستادی فطرت علم اشتهار بر افراشته اند ، قامت قابلیت دستورالعمل آداب وارکان ، قافله سالار طریق سالکان (٧) انتخاب مجموعه انفس و افاق ، جالس مسند اجتبا وارتضا ازروی استحقاق ؛ دانای علوم کمون وظهور واقف دقایق ظلمت و نور ، نور حدیقه دانش ، نور حدقه بینش ، قوت بازوی علم و عمل ، اکسیر کامل عیار دین و دول ، فروردین گلشن شکفته روئی ، اردیبهشت ازهار همیشه بهار تازه گوئی ، حامی بیدست وپایان بقوت دین داری ، ماحی نقوش بیگانه دین مبین ، بکزلك خدا شناسی و پرهیز کاری سر انگشت خامه اش گره گشای عقده درهم ، دراحیای رسوم آداب برتری معجز طراز عیسی بن مریم پاسبان حرمش بعصای خامه وسطی میلاد ظلم را از بزم امکان بیرون کرده ، بزم آرای محفل عقیدتش برجاسوس وهم راه تردد مسدود ساخته ، خامه را ازانا ملش سرافتخار بلند ، مرغ(وله) (١) مداد ازحسن خطش چون پیچ تاب زلف سیاه خوبان دلپسند ، شیشه قلوب ارباب ظلم از بیم سنك سیاستش از طپیدن هر نفس درانداز شکستن ، و حبل المتین آمال جائران از تیزی تیغ نهیبش خود بخود چون

---

(١) مرغول مرغوله چون مشغول ومیغوله پیچ وتاب وباین نسبت زلف وکاکل خوبرویان را که شاخ شاخ و پیچ پیچ باشد مرغوله گویند

رشته نفس درکار گسستن ، نقد اخلاص از کیمیای اعتقادش کامل عیار ، درتحصیل دعای خیرروزوشب مانند دل ارباب شوق بیقرار؛ شاهد فقررا بمقتضی الفقر فخری از لباس دولت نقاب بـر چهره پوشیده و پیوسته در کتمان این سر الهی بجـان کوشیده با آنکه غبار موکبش پرده پوش ماه خورشید است بر دامان تجردش گرد تعلق ننشسته ، و هر چنـد بست و گشاد امور موقوف بتحریك مفتاح خامه اوست بجزلطف الهی وولای حضرت شاهنشاهی دل برچیز دیگر نبسته ، ماه بدر در عهدش از بیم کج اصای دربوته گداز ، و خامه را از فیض راستی دست تسلط بر عالم دراز است ، در معرکه خصم افکنی اقلامش را چون (۸) سنان خـاصیت جان ستانی ، ودر روشنگری دیده دوستان میلیست پر از سرمه سلیمانی .

✿(نظم)✿

قدرت اوچون بکف آرد قلم	بـر ورق شعله نگارد رقـم
گـر نبود خامه او تنك شق	شسته شود ز آب معانی ورق

بالا نشین کرسی چهار پایه اخشیجان ، مردمك دیده بینای گردون گردان ، غلام قدیم آستان خلافت نشان سلطان العلمائی ، **اعتمادالدولة** ، العلیه العالیه الخاقانیه **خلیفه‌سلطان** حفظالله تعالی ، من اصابه عین الکمال را مجدداً به پیرایه وزارت اعظم آراسته چنانچه از افراد نـاس امتیاز معنوی داشتند بمقتضی تطابق لفظ ومعنی بحسب ظاهرنیزممتاز فرمودند واین مشتاق بیقرارخدمت گزاری ، درسلك چاکران‌سدهٔسنیه‌آن حضرت انتظام یافت ، نقد ناقص‌عیار بکیمیا وقطره بدریارسید مانند سنك بی قیمت که ازحسن انظارخورشید کسوت لعل بدخشان و یاقوت رمان می‌پوشد ازیمن اخلاص منظورعین عنایت والتفات شد وازحضیض صف نعال که در حقیقت ذروهٔ فلك جـاه و جلال است بـاوج مجالست مجلس قدس پرواز نمود رفته رفته از این جانب اخـلاص و از آنطرف التفات در ترقی و تزاید بود تـا بگنجوری نقود سرائر از اکفاء امتیاز یافت پیوسته قلم شکسته رقم این محبوس

سلسله وجود و عدم به پیشکاری خامه عنبرین نامه آن بر گزیدهٔ ادوار و ازمان در مضمار قرطاس جولان می‌نمود ؛ در تلفیق استعارات و تنمیق عبارات با وجود رتبه بلند ولی نعمتی و خداوند گاری ؛ بمقتضی کوچك دا(ری) و بنده نوازی زادگان طبیعت را پیرایه اصلاح میپوشیدند ؛ مرا خود بیك زبان از عهده شکر گذاری افلاك و انجم بیرون آمدن متعذر است ؛ که باین گردش شایسته ام رهین منت دارد ؛ ای کاش در آغاز حال که نه بروفق مأمـول دور مینمود ؛ جهانرا از شکایت (۹) لبریز نگردانیده راه صلحی میگذاشتم که از آن راه اکنون امکان بازگشت میبـود ؛ مگر بآبروی آن مخدوم اجل رقم عفو بر زلات و جرائم گذشته کشند : سبحان الله ؛ توسن خامه که بندهای ذاتـی مانع سیر او از وطن نمیگردد چه غایت سر کش وسبك خرامست ؛ که عنان سخن از دست این سالك بیقرار مطلب نگاری گرفته باین صحرای بی منتها رسانید ؛ آن به که به نیروی تائید الهی عطف عنان بوادی مطلب نخست نماید ؛ الحاصـل این بنده نیز بازاء تفقدات و نوازشات که ازآنحضرت ملحوظ میگردید ، مانند سایه که عدم انفکاك او ازنورامریست لازم . و معنی متحتم . خدمت شبانه روزی بر خود از واجبات دانسته . همه وقت دربندگی آنحضرت میبود . از آنجا که حضرت ایران مداری خداونـدگاری از کلیات و جزئیات امـور ارتکات امـری بی عرض اعلیحضرت ظل اللهی نمینمودند . پیوسته در درگاه اقبال کـه مرجع پادشاهان هفت اقلیم وموطن صاحبان ناز و نعیم است میبودند . چنانچه اشباح را بتوسط مرآت صافی روشنائی مردم دیده حاصل میگردد . وبمیانجی بندگی بخدمت آن ولانیت صافی طینت . مطرح اشعه انظار کیمیای آثـار حضرت ظل اللهی گردند . و چـون همواره خاطر اشرف بمطالعه کتب سیرو تتبع آثار سلف متعلق بود . و خواهش آن داشتند کـه لالی واقعات زمان ابد توأمان برشته اتساق و انتظام در آیـد امر واجب الاذعان و فرمان قضا جریان نفاذ یافت . که این ذره بیمقدار که از بدو طلوع نیر عظمت و کامکاری حربا مثال دیده بینش را اسطرلاب کیفیت ارتفـاع

این آفتاب عالمتاب نموده ؛ ازهرجزئی ازجزئیات اطلاع تمام دارد درسلك تحریر آورد ازاین خبر اعجازاثرمژگان براطراف دیده سرانگیشت قبول گردید ، قطره بودم (۱۰) دریا شدم ، ذره بودم آفتاب گشتم ، عندلیب ناطقه را قفل سکوت از زبان‌سخن سرائی گشایش یافت ، سلطان آرزودرکاخ دل برتحت‌مراد نشست ، زنك تفرقه از آینه خاطر بر خواست ؛ نهال آمال را از ازهار دلکش آغوش با ثمار مقصود باز شد ، از جدول خامه آب معانی بگلشن صحایف جریان یافت ، الفاظ دربزم یکتا دلی دوش بردوش نشستند ،کاروان آرزو درمنزل مقصود بار اقامت گشود ؛ آوازه شهرت گرسنه چشمان سخن را بمایدهٔ الوان معانی صلا در داد ، تا سامان نگارش اوصاف حمیده بیرون از اندازهٔ شاهنشاهی حاصل شود ، رفعت آسمان تمکین کوه ، فروغ خورشید ، بیداردلی ناهید ، گویائی آب ، ودور گردی خواب ، پیش بینی حزم ، درستی نیت جزم ، سرعت پرداز رنك ، ثبات قدم درنك دویدن نشأه می‌درعروق ، رسیدن دعای مستجاب بعیوق ، راست گوئی میزان امتداد بقاء دوران ، ازمبداء فیاض بشخص‌فکرت وخیال انعام شد ، درگنج‌معانی راگشادم زبان تا دل بمعنی‌غوطه دادم ، چون امتثال فرمان لازم سرشت اخلاص کیشان میباشد با وجود بیمایگی وفرو پایگی پذیرا امرشگرف شد ، اکنون امری که جهت انکشاف این مرام تبیین آن نا گزیر مینماید آنست که چون پرده دار ادب و آداب ازآن مانعست که‌بسرانگشت خامه‌ازچهره‌اسامی‌سامی‌برگزیدگان‌بزم‌برتری اعنی‌فرمان روایان این سلسله جلیله هرجا که تقریب سخن واجب میسازد برگیرد لهذا بر ذمت همت مطلب نگارواجبست که بعبارتی که تشنه‌لبان فیافی خواهش را از آن تشفی حاصل تواند شد ؛ پرده گشای ابهام این معنی گردد .

زنك زدای ،آئینه حقیقت نمای ملت جعفری ، ناسخ مآثرچنگیزی واسکندری حارس نهال همیشه بهاراین سلطنت والا (۱۱) معدن گوهر خورشید فروغ دارائی کبیری ، مجاهده معرکه خصم اندازی ، سرافراز شیوه گردن فرازی ؛ فاتح مدینه جهانبانی به نیروی تیغ آبگون ؛ فروزان گوهر صدف ادوار و قرون قالع بنیان

ظلم وطغیان، رافع ألویه عدالت واحسان ، مهبط فیوضات حضرت رب جلیل ، جالس اورنك برتری، **شاه اسمعیل** انارالله برهانه‌را **صاحبقران گیتی ستان** ·
واطمینان بخش بحر طوفانی ملك داری، اعتضاد سلطنت واستظهار عالم مداری ، شبنم گلهای دولت واقبال ، نامیه ازهار چمن سعادت و اجلال ، کیمیای نقود آرامش و اطمینان ، **شاه‌طهماسب** علیه الرحمه والرضوان را **نواب جنت مکانی** ·
وجوهر بلارك(۱) اقلیم گشائی،فارس مضامیر گوی دولت ربائی، سفیده صبح فتح وظفر مطلع غرایب و مظهر اثر ، شقه طراز علم صاحب کلاهی و تاجداری ، ممتاز شیوه خسروی بختیاری ؛ صدر نشین صفه حق طلبی ، طغرای مناشیر بزرگی ووالانسبی مردمك دیده بیدار دولت ، آفتاب جهانتاب آسمان شوکت ، شیرازه کتاب عیش و عشرت ، سواد خوان رموز صحیفه ملك و ملت ؛ نقش بدیع کلك غرایب نگار قضا(ء) ، طرح غریب معمار بدایع ارض و سما(ء) ، جامع شوکت اسکندری وعلم افلاطونی ؛ خلف صدق قائل کلمهٔ معجز طراز سلونی ؛ کلب آستان امیرالمؤمنین حیدر مروج مذهب حق ائمه اثنا عشر ؛ شهریار دانا دل قوی دستگاه ، **شاه عباس ماضی** طاب ثراه را **نواب گیتی ستان فردوس مکانی** ·
وشمع بزم کمالات ازحدو حصر افزون ؛ چاشنی طراز نعم الوان خوان سپهر بوقلمون، دایر مرکز سلطنت کبری،مرکز دایره اقبال رسا ؛راتبه‌انزای ادراك وظیفه خواران شعور قالع مبانی مشیده فسق وفجور محیی مراسم ابراهیم ادهم ؛ قسطاس عدل(و) انصاف و کرم ؛ واقف رموز جلی و خفی ؛ شاه والاجاه **شاه صفی** را **نواب خاقان رضوان مکانی** ، واعلیحضرت جهانبانی را **ظل اللهی**(۲) رقم زدهٔ کلك مطلب نگار میگرداند و **بالله التوفیق و علیه التوکل**

---

(۱) بلارك چون تبارك پولاد جوهردار یا شمشیر آبدار

(۲) دراین کتاب وسائر مؤلفات زمان صفویه شاه اسمعیل اول بصاحبقران ـ وشاه طهماسب اول نواب جنت مکان ـ وشاه عباس اول نواب گیتی ستان فردوس مکان ـ وشاه صفی نواب خاقان رضوان مکان ـ و شاه عباس دوم اعلیحضرت ظل اللهی توصیف گردیده اند .

« ۲ » شرح تولد اعلیحضرت ظل اللهی

در این کارخانه سبب سازی بمقتضی اتساق و انتظام بست و گشاد امور هرچه مشاهده‌دیده بصیرت ارباب معرفت شود ، سر رشته کاری در دست دارد اگر خار است ببافندگی حریر گل ممتاز ؛ و اگر گل است بساغری گلاب سر افرازست چون سحاب نیسان رحمت ترشح جاوید میکند ؛ بناچارصدف آسمان را هرلحظه حامل گوهر شاهوار می باید شد ؛ و از این جاست که ادوار سپهر مظهر غرایب آثار و نسیم اردیبهشت مرآت رازنمای اغصان اشجار است ، چندین مسافتی که میان زمین و آسمان است نمیشود که در هر جنبش مژگان فیضی نازل نشود و با اینهمه کوتاهی بال زبان امکان ندارد که هرنفس دعائی بر آسمان عروج ننماید ؛ جمعیت حواس هنگامه برهم زن وحشت ورشته شمع شب افروز شیرازهٔ بزم صحبت است ، هرگاه جزئیات منتج امورکلی توانند شد ؛ کلیات در این معنی اتم واکمل خواهند بود ؛ و درصورتیکه خاك ازپا افتاده مصدر الوان ریاحین باشد ، سپهر بلند مرتبه بطریق اکمل علت ظهور امور تواند شد ؛ قران کوکب ثابت و سیار چون اتصال حروف ؛ هر آینه منتج معانی ، و اجلاس روشنان عالم بالا جهت تدبیرآراستن بزم اخشیجانی است ؛ در حالتیکه اجتماع‌در برج مرغوب وقوع یابد ؛ و کواکب سعد باشد ؛ مانند ارباب کمال که درپذیرائی امری شگرف بآراء صایبه اعانت هم نمایند ، آنچه از ترکیب اجزاء این مفرح روحانی‌حاصل گردد ؛ مزاج سقیم ایام را خواص نوشداروبخشد . وکام آرزوهای خشك لب را بزلال‌بقا رساند . اما بمقتضای بیگانه جوئی این خود پسندان افلاك جزئیه راکه میانجی کن این‌ارتباط‌اند عمری‌سرگشته باید‌گشت که این گوهرهای درخشان در سلك اجتماع انتظام یابند .

الحمدالله که در سنه پیچی ئیل مطابق (۱) نقش مراد انجم و افلاک که از بدو فطرت در طلب مقصود دور مینمودند مطابق مأمول نشست و گوهر وجود حضرت ظل‌اللهی ازصلب مطهر نواب خاقان رضوان آشیانی بصدف رحم حضرت مریم مکانی بعزیمت آراستن تاج ودیهیم نقل‌مکان نموده و درآن دبستان تکمیل‌صورت بمعلمی نفوس قدسیه منازل مواليد را طی‌نموده قامت قابلیتش پیرایه **لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم** پوشید : ودرهمین سال(۲) فرخنده فال بطالع مسعود . قدم بمسند ظهور گذاشت . عاملان دارالخلافه تا سوت بمبار کبادی هم گرم نشاط گشتند . ومنشور جهانگشائی آن خدیو گیتی‌پرور را بمهر قبول موشح ساختند . قوت‌نامیه که اوقات‌خودرا صرف شیوهٔ تربیت‌نمود درین غلم(۳) علم‌است از در بار الهی بخدمت پرورش آن مطرح لمعات قدس معین گردید ؛ چون هر اندامی را لباس‌خاصی میباشد ، بجای عقل هیولائی کسوت عقل مستفاد بآن‌واقف دقایق آگاهی عنایت شد ودرسایه‌خالق مهربان که عبارت ازوجودحقانیت سرشت نواب خاقان رضوان مکانی بوده باشد . درآغوش آسودگی میبود تا آنکه در هودج مهد مسافت‌اقلیم رضاع را طی نموده در گلشن‌صبی استشمام روائح‌عطوفت از کلام گوهر نظام نواب رضوان مکانی مینمود . و بشفقتهای گوناگون از حد و حصر افزون اختصاص میبافت . و چون بارقهٔ عنایت ازلی از ناصیه احوال این خدیو خدا شناس ظاهر بود پیوسته نواب خاقانی را باشاره ملهم غیبی بر زبان

---

(۱) در اصل بیاض است بگفته ملا کمال شب جمعه ۱۸ شهر جمادی الثانی سنه ۱۰۴۳ مطابق باجمله « **کلب آستان امیرالمؤمنین** » بنابر اینکه بجای همزه مؤمنین (واو) تلفظ شود تاریخ ولادت شاه عباس دوم بوده ، علیهذا نه ماه ازتاریخ ولادت بر گشته بقول نویسنده کذب نقش مراد انجم : الخ (.)

(۲) بنابراینکه تاریخ ولادت ۸ جمادی الثانی۱۰۴۳ باشد بانشست‌گوهر وجود حضرت ظل‌اللهی از صلب مطهر نواب الخ دریکسال واقع‌نشده بلکه آن نشست در حدود ماه شوال سال ۱۰۴۲ بوده است

(۳) غلم غلما وغلمة ـ کان منقادا اللشهوة

الهام ترجمان میگذشت، که عنقریب امورسلطنت وتاجداری را بشاهزاده والاتبار تفویض نموده خود بشغل عبادت که عبادت دل خداشناس است اشتغال‌خواهم نمود «گروهی از نازك بینان »، و جمعی از طرز دانان محفل انس و مجتهدان مسائل آداب (١٤) را مقرر فرمودند که همواره ملتزم رکاب اعلیحضرت ظل‌اللهی بوده هم بنگهبانی آن مردم دیدهٔ ملك و ملت قیام نمایند ؛ و هم در نفاذ امر وحصول مرام آن حضرت سعی موفور بتقدیم رسانند ؛ و از آنجا که منتهیانرا در بدایت حال ممارست اموری که بآن فائز میگردند ؛ از لوازم است ؛ طبع همایون اعلیحضرت ظل اللهی راغب بسیر و شکار میبود . چه درنظر کار آگـاهان عوالم‌ملك وملت ، صحیفه صحرای‌شکار لوح تعلیم‌امورپادشاهیست ، و کیفت بست وگشاد آن بعنوان جزئی‌منظوردیده آگاهی‌است ، حکم براطلاق جوارح‌شکاری کردن نشانیست از رهانیدن‌گرفتـاران مبتلا ، و صید نمـودن طیور ، علامتی از تسخیرسر کشان بادپیما ، همگی همت والابا ینطریق مصروف تحصیل‌غوامض علوم پادشاهی میشد ، وباین عنوان مدارج ترقیات طی میگردید , تا هنگامیکه بنیروی دولت ، ازمه امور در کف اختیار و اقتدار آن خسرو عالیشان گذاشته اند .

الهی در جهان چندان بمانـد که برخاك فلك ، تکبیرخواند



«۲» بیان نسب و الای اعلیحضرت ظل اللهی جهان پناهی

بر روشنگران مرآت قلوب حقانیت سرشت پوشیده نیست ، که سیر هیچ امری بی تحصیل اسباب آن صورت نمی بندد ، تامثقب(۱) بدست در نیاید سفتن گوهر آبدار امکان ندارد ، تا ویزش ابر نیسانی نباشد ، غواص دراز صدف بر نمی آرد ، کمان به پشت بانی زه ، روی عدو از قتال « برمیتابد » (۲) بچراغ تیغ درخشان نقدمراد خویشتن میبابد ، کوهکن بدستیاری تیشه « سنك مفارقت را تراش میدهد » و شیرین به نیروی جنبش مژگان دل کوهکن « را » خراش ، کاتب را بی دستگیری قلم مفاتیح انامل قفل باب مطلب نگاری ، و شمع را بی پشت بانی فانوس نخل وجود ، سیلی خور صرصر بیقراریست ، تا آتش گلها نیفروزد ، شمع صفیر عندلیب نسوزد ، اگر مومیائی آب روان ، با غصان اشجار نرسد ، رنگ گلهای بهاری شکسته بر آید ، و اگر باغبان رنج نبرد ، غنچه گل دهان (۱۵) بعذرخواهی نگشاید ، اگر آفتاب نباشد ، روز را بچراغ نتوان یافت ، و اگر ظلمت لیالی شبگردی ننماید ، راحت را بخواب نتوان دید ، بی گرم روئی آتش ، سپند را لب خاموش بترانه ارباب وجد گشوده نشود ؛ و اگر مناقشه سنك و آهن ارتفاع یابد ، شمع و پروانه را صحبت با هم در نگیرد ، تا آتش آرزوها نمیرد ، هوس ترك تعلقات پختن محال است ، و تا طبع دقیقه یاب نباشد ، استماع کلمات ارباب حکمت هم کسوت ترانه اطفال ، بی ساغر شکسته دل ، باده معرفت نتوان کشید و بی سیاهی دیده بینا جمال جهان آرای ، روز روشن نتوان دید ، تا کلید دعا نباشد ، درهای اجابت گشوده نگردد ، و تا نکهت گل راهنمائی نکند ؛ صوت بلبلان بمسامع خوش نشینان چمن نرسد اگر آب را نهال گلستان عصای دست نشود ؛ از خاك مذلت بر نخیزد ؛ و اگر طپانچه ادیب نسیم بهاری نباشد ؛ چهره گلها رنك نگیرد ؛ وچون نیل مقصود در این نشاۀ حاجتمندی بدین طریق میسر است ، مرا که آرزوی نگاشتن حال فرخنده مآل اعلیحضرت ظل اللهی منظور

---

(۱) الثقب الخرق النافذ ـ مثقب اسم آلات ـ متهٖ (۲) دراصل بیاض است « جوینده زلال برتری »

نظر وهوس عروج آسمان معنی در نظر است ؛ باید نخست بسلم (۲) بلند پایه تعداد نسب والای آن حضرت تشبث نماید؛ مگر بدین طریق ارتقاء مراتب آرزو میسر گردد ، این نور ساطع الهی که روزگارش بجهت (آراستن) بزم امکان از مشکوة نبوت ورسالت اقتباس نموده ، نسب به شعله ابد فروغ ؛ وادی ایمن امامت طور سینای ، ظهور کشف و کرامت ؛ واسطه ابداع اقلیم وجود ؛ صدر نشین بزم آراسته عرفان وشهود؛ مخزن جواهرزواهرعلوم ؛ قوت بازوی افلاك وروشنی بخش نجوم محرم خلوتیان ـ حجب اسرار ؛ مطاف بیقراران لیل ونهار ؛ شیرازه ارتباط وجوب و امکان ، خلاصه مضمون آیات رحمت قرآن ؛ سایه گستر مفارق آفتاب نشینان عالم ناسوت ؛ قوت بال بلند پروازان گلشن لاهوت ساقی رحیق توفیق ؛ ناتح (۱٦) عقاید تدقیق ؛ ستون خیمه زنگار گون افلاك لنگر تمکین پا برجائی مرکز خاك طوبی امامت را تنها حجت بارور عقد لآلی افتخار مکنونات را هفتمین گوهر (۳) کلام ناطق ربانی ، مظهر آیات سبحانی پرده گشای عرایس اعجاز سیاح وسعت آباد انجام و آغاز ، کتاب لـوح محفوظ را شرح مبسوط استخراج معانی مغفرت را قاعده مضبوط . درخشان کوکب صبح ازل .آفتاب تائید حضرت عزوجل، شمس (ال)ضحی وبدر(ال)دجی امام مفترض الطاعه امام موسی (ع) میرسانـد .

تفصیل این اجمال آنکه سحاب نیسانی ، وجود وافر الجود نواب خاقان رضوان مکانی شاه صفی نور الله مضجعه حامل این گوهر بوده . و آن ابر گوهربار، از بحر وجود شاهزاده مغفور صفی میرزا عروج نموده زلال هستی شاهزاده مزبور را ینبوع ذات اقدس نواب گیتی ستانی شاه عباس ماضی علیه الرحمه و این چشمه که رشك افزای هذا عذب فرات است منبعث ازارض مطهر وجودنواب سکندر شانی

---

(۲) نردبان

(۳) بنا براینکه صفی میرزا پسر شاه عباس هم درعداد آید شاه عباس دوم درسلسله نسب هفتمین نفرخاندان سلطنت صفوی است اسمعیل اول ـ طهماسب اول . اسمعیل دوم - خدا بنده (محمد) ـ شاه عباس شاه صفی ـ شاه عباس دوم .

شاه خدا بنده طاب ثراه است . ان ارض مطهر قطعهٔ از گلشن هویت تواب جنت
مکان شاه طهماسب نورالله مضجعه . وآن گلشن را . بهار از نسیم اردیبهشت
ذات مقدس اعلیحضرت صاحبقران شاه اسمعیل ماضی علیه المغفرة . وآن نسیم
روح افزاظهور رهبوب از بحر متلاطم معرفت و شوریده دوستی حضرت عزت سلطان
حیدر بن شیخ ابراهیم سلطان خواجه علی بن صدر الدین بن قطب فلك تجرید
قنطره بند دریای تفرید . شعله خرمن تعلقات . آفت مزارع تجملات . سردار مجاهدان
نفس مغرور . سر حلقه بینندگان غیبت در حضور . شعله آتش ذوق . نکهت
گلشن شوق . معتکف کوی بیقراری . مقیم کمینگاه طلب شکاری . دم گیرای
تاثیر دعا . کمند رسای شوق بیمنتها . ضیاء چراغ دل افروختگی . پروانه محفل
عشق بازی و سوختگی . الف سینه صد چاکی . چاك گریبان بی باکی . کف
دریای پرشور محبت . جوش بیقراری باده حقیقت . شمشیر جوهردار قطع علایق
رشتهٔ پیوند وصول خالق . باده نوش مصطبه (١٧) عرفان . دردی کش میخانه ایقان
پیشوای ارباب وفاق . شیخ صفی الدین اسحق بن قطب الاولیاء سید جبرئیل بن
قطب الدین صالح بن حسن بن محمد بن عوض بن شاه فیروز بن مهدی بن علی بن
ابوالقاسم بن بابر بن حسین بن احمد بن داود بن علی بن موسی بن ابراهیم بن امام همام
علیه السلام است (١) .

سبحان الله . تا حین انتهاء سیر سخن باین اسم سموالقدر . صحیفه در کف پیچان
ودل در براندیشه طپان بود . که آیا خامه را باین تنك کامی عروج بآن پایه والاچسان

---

(١) اسکندر بیك مورخ شهیر این خاندان نسب سلسله جلیله سادات موسویه صفویه را بشرح
زیر نوشته است که ابوالمظفر شاه عباس بن سلطان محمد پادشاه بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل بن
سلطان حیدر بن سلطان جنید بن سلطان ابراهیم بن الشهیر شیخ شاه بن سلطان بن سلطان
صدر الدین موسی بن شیخ صفی الدین اسحق بن امین الدین جبرئیل بن صالح بن قطب الدین بن
صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ بن عوض الخواص بن فیروزشاه بن محمد بن شرف بن محمد بن
حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد الاعرابی بن ابی محمد القاسم
بن ابوالقاسم حمزة بن امام الهمام ابی ابراهیم موسی الکاظم علیه السلام
سایر مورخین هر یك کم وبیش بذکر نسب این خاندان پرداخته اند

روی نماید . لله‌الحمد که این مطلب ببال توفیق ، بآسمان رسید . و بر کرسی نشست چشم سواد خوانان روشن که صحیفه گلشن گردید . ودرخانه تاریك نقوش چراغان معنی شد . اگر خامه با چندین چراغ جویای وصال نگارش جلوس میمنت مانوس باشد . چون سامان این کار بحصول پیوسته . گمان هست که از مشاهده جمال شاهد مقصود . دیده را روشنی حاصل شود .

خدایا چو بر نیتم آگهی　　　چو نیت بخیراست خیرم دهی

«۳» شرح جلوس اعلیحضرت ظل اللهی بر اورنك جهانبانی و وقایع سال جلوس

خالق مهربان کـه معمار کاخ وجود انسان خاکی بنیان است . بمقتضی اعجوبه کاری حکمت بالغه .درهر ناگواری . که مذاق ارباب ظاهر را از آن دست خواهش کشیده ، و بساط آرزو نوردیده است . شهدی فایق که مذاق عرفان لذت شناسان از ادراك آن قاصر است . تعبیه نموده . ودرصدف هر نا پسندی که غواص فکرت انسانی را از نیل آن دست مراد کوتاه است ، گوهر حکمتی کـه قبول خاطر مشکـل پسندان تواند بود ودیعت نهـاده . صبر مرارت آمود (۱) را بشیرینی صحت علیل مزاجان دارالشفاء امکان چاشنی اعتدال داده . بید خشك لب را . در تنگنای شیشه . که دارالملك بی بر گیست . آب نبـات فرستاده . و از بستن قفل ظاهری . که عبارت از دیده (۱۸) بیدار است ، ابواب حدایق روحانی . بر روی خفتگان بستر راحت بـاز کرده . از فروهشتن این دو حجاب جسمانی عینك بینائی جهت مشاهده شاهدان عـالم غیب ترتیب داده ، هر نیشی بنمودن نوشی انگشت هدایت علم دارد ، و هر شعله لذتی را بکمند جاذبه جـانب کباب تفسیده درون میآرد , شب تاریك را بینایان رموز انفس وآفاق سواد شهرنورانی روز روشن میدانند ، وگیسوی گشوده سنبل را آرایش جمال زیبای شاهد نوبهار میشمارند

---

(۱) آمودن ـ چون آلودن بمعنی آمیختن بود و بمجاز بر رشته کشیدن جواهر و امثال آن اطلاق کنند .

گذارنـده صراف گـوهر فروش　　　سخن را بگوهر بر آموده گوش

شکست و فتح را ما در دهر پیوسته توام زاده سیـاه و سفید لیالی و ایام را شیر از پستان اتحاد داده ، برك ریزانی شکوفه بهر نثار قدوم اثمار ، وخاکستر نشینی آینه برای ادراك صفای رخسار است ، هر ثمری در آغاز عقده خاطر شاخ بنظر میآید ، و هرغنچه نخست دل در خون سرشته مینماید ، عرایس معانی روشن جبین از مدار تیره پیرایه اظهار در بر دارند ، و کاتبان دبستان کن (که) رقم فیوضات بر الواح شبهای تار می نگارندگاهی این امر شگرف که بیرون از وسعت گنجانی حرفست ، بعنوان تجلی حجاب از چهره میگشاید که عموم خلایق را که ازتفاوت ادراکات در پست و بلند رسائی ونا رسائی مانده اند ، چون افاضه فروغ خورشید جهـان افروز ، بیك نسبت معنی و مقصود جلوه گری مینماید ، یکی از آن جمله جلوس حضرت ظل اللهی بر تخت بلند پـایه جهانگیری و کشور گشائی است، کـه بعد از وقـوع رحلت نواب خاقان رضوان مکان ، در شب جمعه (۲) ۱٦ صفر سنه ۱۰۵۲ که چهار روز از آن واقعه جان گداز گذشته بود ، در ساعت مسعود که رصد بند فلك دقیقه شناسی ونکته دانی ، مساح جداول آسمانی ، محرم سرایر سلطانی ؛ مقرب حضرت خاقانی ، مولانـا **محمد شفیع** تعیین نموده بود ، اتفـاق افتـاد ؛ الحق قریب حالتی است که عموم خلایق را مانند لاله بـا وجود تازگی داغ درون ؛ لب از خنده شادی فراهم نمی پذیرد (۱۹) سینه مجروح بغل ببالیدن دلهای طربناك گشوده بود اگرنه تقریب دعای بقاء دولت روز افزون آن خسرو عدالت مشحون بودی ؛ مردم را دست از چاك گریبان بر داشتن امری بود محال و قضیه بیرون از وسعت آباد احتمال چنانچه اهل محشررا از عالم رحمت برات نجات ابد رسد شوریدگان سراسیمه را در آن شب از مژده جلوس ، اطمینان خاطر پژمرده و دل مایوس روزی گردید ؛ مانند انوار صبح صادق کـه پیش

---

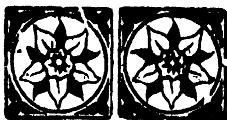
(۲) ملا کمال فوت شـاه صفی را به دوشنبه ۱۲ صفر در کاشان وجلوس شاه‌عباس رادر همـان بلده بـه شب جمعه ۱٦ صفر نگـاشته است ـ صـاحب خلاصه التواریخ فـوت شاه صفی را شب چهـار شنبه ۱۸ صفر و جلوس شـاه عباس را شب جمعه ۱۹ (کذا) دانسته .

رضـاقلی هدایت هم گفته ملا کمـال را تـائید کرده است .

از طلوع مهر منیر صفحه سپهر آئنه مزاج را از زنك ظلمت شبهای داج میپردازد روی زمین را نور عدالت آن خسرو بیقرین ؛ قبل از آنکه طلوع نیردولت واقع شود ؛ ازتیرگی انقلاب و اختلاف محافظت مینمود ؛ و حوادث را با وجود چنان غوغای هائی دیده از خواب راحت باز نشد . و پنجه تفرقه خاطر باندار بردن حواس کسی دراز نگردید ، بغیر از دعای دولت آن شهریار که با ملکوتییناز شوق‌سرعت صعود . جدل داشت . صدائی‌بلند نمی‌شد . در آن لیلةالقدر دولت که جهانرا آغاز خوشدلی و ابتهاج . و معنی پادشاهی و فرمانروائی ازشب معراج بود . درحینی که سنین عمر گرامی آن حضرت در نهمین پله سلم عمر طبیعی سرگرم اعتلا بود . عرش را سایه نشین کرسی‌بلند پایه صاحبقرانی گردانید نخستین پیرایه که از پادشاهی پوشید . لباس اسم سامی است که اکنون چون سکه زرهیچ دهانی از آن خالی نیست . اول چیزی که از آثار لطف و غضب . از نهان خانه کمون به پیشگاه ظهور رسید . نواختن کوس دولت جاویدان (و)زدن سیلی سکه بررخسارزادگان کان بود . پیش‌ازشروع دربست و گشادامور . شمشیرجهانگشائی جد امجد همایون اعلی . اعنی اعلیحضرت خاقان صاحبقرانی (بر میان) بر بست و دست نوال بدادن نقود و اجناس گشود . جمعی ازارکان دولت و اعیان حضرت که جلیس بارگاه قرب و حضور بودند . بوسیله تقبیل پایه (۲۰) اورنك سلطنت پای اعتبار بر پله افلاك نهادند . چون هر سری را آن سعادت نیست که بی انتظار بدولت جبهه سائی‌خاك آن‌آستان . که جواهرسرمه دیده آگاهان است سرافرازی یابد . هنگام صبح بآئینی که فرمانفرمای قلمرو فلك چهارم . برچهاربالش عناصر تکیه زن گردد. درایوان‌فوقانی عمارت‌دولتخانه دارالمومنین‌کاشان برسریر گردون نظیر جلوس فرموده. طوایف انام ازخواص وعوام . و ایلچیان خسروان ذی‌احتشام که بر دربار اقبال حاضر بودند . بافسر سربلندی سر افرازی یافتند . اصناف امم و افراد بنی آدم . هر یك بقدر مرتبه برتبه آستان بوس فایز گشتند در همانروز خطبه بلیغ . بنام نامی آنحضرت خوانده شد . وبقایای ممالك محروسه ، که قریب

به پانصد هزار تومان میشد بتخفیف و تصدق مقرر گردید ، و ایلچیان ندر محمدخان نامهٔ که مشتمل بر استدعاء تفقد نسبت بامام قلیخان والی سابق ترکستان که چشم از سلطنت پوشیده (و) روی نیاز باین آستان عرش نشان آورده بود ؛ بنظر کیمیا اثر رسانیدند وارقام و فرامین و احکام و مناشیر باسم بیگلربیگیان و امرا وحکام ولایات ممالك محروسه ؛ مبنی براستمالت وحسن سلوك با رعایا ؛ وموازی داشتن کفتین موازین عدل و انصاف صادر گردید ، رقمی که دراین ابواب باسم رستم خان سپهسالار که در آن وقت بقصد تسخیر قندهار ؛ و استخلاص آن ملك دلپذیر ، از جنود هنود ؛ با بیکلربیکیان وامرا و عساکر ظفرتوأمان ؛ بر الکاء خراسان بود شرف صدور یافته بود ؛ مصحوب طهماسب قلی بیك چقتای حاکم سابق شوشتر و دزفول ارسال یافت ؛ در آن چند روز که دارالمومنین مزبور مقر رایات دولت واعلام اقبال بود ، هر روز هنگام عصر ، با خاصان بقصد شکار سوار شده ؛ گیرانیدن صید وافکندن شکاررا ؛ سر مشق غلبه (۲۱) اعادی ثعالب خدیعت دانسته ؛ هنگامه آرای شکار میگردیدند ، وچون در نظر دقیقه شناسان رموز عالم امکان ؛ هرجزئی از جزئیات آئنه مظاهر امور کلیست ؛ بعدازشکار متوجه تماشای وقت ساعت کاشان که آنموذج بست و گشاد عالم ناسوتست گشته ، آن تماثیل بیجانرا از فیض نظر اعجازاثر سررشته حرکات طبیعی بدست داده سیر کیفیت قبض و بسط عالم اخشیجان مینمودند ، بعد از فراغ از مهام قواعد ملك داری و فرمانروائی ؛ چون هوای دارالمومنین مزبور بسبب افراط حرارت از منهج اعتدال منحرف بود ؛ درساعت سعد بقصد نهضت دارالسلطنه قزوین ، بحد ترخص رفته مراجعت فرمودند ؛ و بعد از چند روزألویه دولت بجانب دارالسلطنه مزبور فلك پیما گردید ، از دارالمومنین مزبور تا بلده طیبه قم بسه روز طی شده ، روز چهارم داخل بلده مزبور گشته از گرد راه بطواف آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ معصومه ومضجع مطهر نواب خاقان رضوان مکانی مشرف گردیدند ، هر چند مائده الوان هر روزه آنحضرت زیاده از آن است که حرص وآزرا ازملاحظه آن علاج گرسنه چشمی ذاتی نشود ، امابخصوص

اطعام فقرا و مساکین ، که ثواب آن بروح مقدس حضرت خاقانی فردوس مکانی رسد ، اقسام مطعومات طبخ فرموده درآن روضه مینو نظام ؛ بمضمون صدق مشحون ولحم طیر مما یشتهون ، صلای عام در دادند ، وبجهت آنکه این خیراتم ، وقاعده احسان اکمل باشد بجهت پژوهش احوال آن ملك دلپذیر داروغگی آنجا به حسینقلی بیگ قورچی شمشیرتفویض یافته امر فرمودند که چون این ارض مطهر مضجع آن خاقان عدالت پرور است ، و رعایاء این خطه حال صید حرم دارند ایادی ارباب جور واعتساف را از(۲۲) ضعفاء وملهوفین کوتاه و کشیده داشته ، در امور دادرسی و خدا ترسی ، دقیقهٔ فوت وفرو گذاشت ننماید ؛ وبنابرآنکه رایات نصرت آیات ؛ روانه دارالسلطنه قزوین بود ، ایلچیان والی ترکستان رانیز درهمان روز بانعامات وخلاع سربلند فرموده رخصت انصراف ارزانی داشتندوساروخان بیك آجرلورا بمرافقت ایشان برسم حجابت روانه فرموده ، خودبرفاقت دولت وهمرکابی تائید حضرت عزت روانه دارالسلطنه قزوین گردیدند . صاحبان طباع موزون که مشاطه گان ابکار افکار ، و در این کارگاه صنعتگری که رشك فرمای نقش ارژنك است ـ آئنه بی غبارند ازابیات دلکش بهرتاریخ این قضیه عظمی حجلهای مشك اندود ترتیب دادند ، یکی ازآن جمله ظل معبود است که ملك المنجمین مزبور را بجهت ضبط درجات طلوع این نیر ابد فروغ بخاطر رسیده ، چون خامهٔ کوتاه زبان را شغلی عظیم ، که عبارت از نگارش احوال فرخنده مآل ، اعلیحضرت ظل اللهی است پیش آمده وآن مجال ندارد که درهر امری چنانچه خاطر خواه است خوض نماید ، لهذا بنگاشتن یکی از آنها اکتفانموده«و»دراین معنی طریق اختصارپیمود



«۴» روانه شدن رایات نصرت آیات بدارالسلطنه قزوین

چون خاطر اقدس از شغل زیارت آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ مطهرهٔ معصومه و مزار کثیرالانوار نواب خاقان رضوان مکان فردوس آشیانی فارغ گردید، روز دوشنبه از دارالمؤمنین قم روانه دارالسلطنهٔ قزوین گشتند، در اثناء راه ببلده طیبه ساوه که به تیول سلطنت پناه رستم محمد خان ولد مرحوم ولی محمد خان والی ترکستان مقرر است وارد گردیدند، خبر توجه اعلام نصرت فرجام بدانصوب بسلطنت پناه موی الیه رسید و با (۲۳) فوجی از بهادران اوزبک که در ملازمت آن سلاله سلسله چنگیزی بودند و جمعی کثیر از مردم بلده مزبور که مانند ماه نو خواهان رؤیت لقاء خورشید ضیاء اعلیحضرت ظل اللهی بودند باستقبال شتافتند، و آن سلطان والاشأن بتقبیل رکاب نصرت انتساب استسعاد یافته داخل بلده طیبه مزبور گشتند روز چهار شنبه هنگام صبح از بلده مزبور عنان عزیمت بصوب صواب دارالسلطنه قزوین که مرکز دایره جهانگیری پادشاهان عظیم الشأن سلسلهٔ جلیلهٔ صفویه است معطوف داشتند، و چون خاطر همایون متعلق آن بود که در ساعت مسعود داخل دارالسلطنه مزبور گردند نه روز آن مسافت را طی نموده، روز دهم وقت عصری بباغ صفی آباد نزول اجلال واقع شد، شاهزاده والا قدر عالی تبار سلطان بلاغی نواده شاه مرحوم شاه سلیم والی هندوستان که بعد از فوت مرحوم مزبور متقلد امر پادشاهی سواد اعظم هندوستان گشته و عاقبت بحیله انگیزی و نیرنگ سازی آصف خان، سررشته آن امر شگرف را ازدست داده؛ درزمان نواب خاقان رضوان مکانی روی نیاز بآستان فلک توامان آورده بود واز خوان احسان آنحضرت استلذاذ مینمود، و در آنوقت در دارالسلطنهٔ مزبور راتبه وافی داشت، با سادات وفضلاء و اعیان و نجبا و عمال و رعایا؛ آنملک دلپذیر باستقبال بیرون آمد، و با آنکه جناب الهی بخشنده بی عوض است؛ آن خلق کثیر را تمامی آرزوی ضمیر وداعیه خاطر آن بود، که حیات ایشان اضافه عمرعزیزپادشاه اسلامیان پناه شود وآنروز سلالةالسلاطین مزبوردر بندگی اعلیحضرت خدیو زمان گذرانیده، روزدیگرفرمان

واجب الاذعان بصدور پیوست که ارکان دولت و سادات وعلماء و فضلا و صلحا و اعیان دارالسلطنه (۲٤) قزوین درایوان چهل‌ستون اجلاس نموده جهت‌ترویح روح مطهر نواب خاقان رضوان مکان حفاظ و قراء بتلاوت کلام ربانی اشتغال نمایند و انواع مطعومات و حلویات درآنروز که چله نواب خاقان رضوان مکان بود طبخ کنند وصبح روز دیگربا ارکان دولت واعیان حضرت ومقربان بارگاه و بندگان درگاه‌از باغ‌صفی‌آباد داخل‌اصل‌شهر گردیده بدولتخانه مبارکه‌نزول‌اجلال‌فرمودند هریك از بیگلربیگیان وامراء ومقربان ووزراء وعمال وحکام وملازمان ومنسوبان آستان عرش نشان را خواه جمعی که بردربار اقبال حاضربودند، وخواه جمعی که در ممالك محروسه و ثغور و ولایات بحکومت اشتغال داشتند، بخلاع فاخره از جیقه ها وشمشیر و خنجر مرصع و لباس های فاخره از زربفت و سمور واجناس قیمتی و اسبهای تازی نژاد با زین و لجام مکلل بجواهر گرانبها سر افراز فرمودند، هرگاه جهانیان را ازمژده جلوس آنحضرت لباس حیات تازه عنایت شده باشد هر آینه باید که بمقتضی تطابق لفظ و معنی کسوت ظاهر نیز تجدید یابد، الحاصل بعد از اطعام و دادن خلاع و انعام نوازش جمعی از بندگان که متکفل شغلی از اشغال نبودند، پیش نهاد همت والا و نیت علیا گردید، شاه و یردی سلطان حاکم باب الابواب در بند، برتبه یساولی صحبت سر افرازی یافت و حکومت الکاء خواف به زمان سلطان مفوض‌شد میرزا مقیم ولد مرحوم میرزاقوام‌مستوفی‌الممالك بمنصب کتاب داری ممتاز گردید وچون‌میرزا تقی اعتماد الدوله و جانی خان قورچی باشی را نیرنك فریب کلابی «بیك» مشهور بآقاسی ولد مرحوم امیرگونه خان قاجار که در زمان نواب خاقان رضوان مکانی‌بخدمت یساولی‌صحبت قیام داشت وبنا برشیطنت وبد ذاتی (۲۵) وبداندیشی با خلایق نواب خاقان خلد مکان او را از نظر انداخته بودند از راه برده بود از خدمت اعلیحضرت ظل اللهی التماس (عفو) تقصیر و زلات او نموده مستدعی آن گشتند که خدمتی که باو مفوض و مرجوع بوده بدستور شفقت شود اعلیحضرت ظل رحمن، مسئول ایشان را بعز انجاح مقرون فرموده، منصب

يساولی‌صحبت بمشاراليه عنايت شد ؛ ودر حين اسعاف اين مأمول حكم فرمودند كه اين خدمت بشرطی باو مرجوع گشته كه بعداليوم سالك طريق غدر و مكر و نمامی و سخن چينی نبوده ، بحال خود باشد ، و اگر از مضمون آنچه بر زبـان الهام بيان جريان يافته ، تخلف نمايد ، قرين‌سخط وغضب پادشاهی خواهدگرديد سمعاً وطاعةگويان امتثال امراشرف نمودند ، و مومی اليه نيز در روزی كه جماعت مزبور برتبه پای بوس ممتاز گشتند ، برتبه زمين بوس سر افراز گرديد ، اميدكه پيوسته موافق و مخالف را جبهه نياز بر اين آستـان فلك توامـان بوده ، دولت و اقبال قرين حال اين خسرو بيهمال باد .

«د» (شروع كردن اعليحضرت ظل اللهی بخواندن ونوشتن)

سواد خوانان خطوط پيچيده صحيفه امكان ، و رموز دانان الواح پر نقش و نگار اخشيجان ، سلم تنقل انسانی‌را كه مرقات عروج قصر نه كنگره گردون‌است چهار پله قرار داده ، هر پله را نامی نهـاده اند ، نخستين را هيولانی . دوم را ملكهٔ ، سيم را مستفاد . چهارم را بالفعل ، وگروهی كه بمنزلهٔ انسانيت رسيده ، مستعد عروج اين معراج گرديده‌اند احوال مختلف ميدارند ، از آنجمله بعضی بذوق اقامت بر پله نخست دل بسته از آن پـايه نـازل افتاده قيمت گوهر هستی خودرا شكسته‌اند ، وجمعی اين منزل را بپای سعی طی نموده درمرحله دوم دچار راه زنان كسل گرديده (۲٦) مقيد زنجير حيرانی و اسير سلسه سر گردانی گشته‌اند و جمـاعتی بدستگيری توفيق ربانی ؛ به پله ثالث و رابع اين معراج بر آمده ، ازآن پايه بلند تماشای عالم ناسوت نموده‌اند ، زهی پله های بلند پايه كه بال‌طيور سبك سير را از طی هر يك رشته پرواز كوتاه و ديده بينش از دوار حيرت سياه است ، چون هر پروازی بجناحی اختصاص دارد بال افشانی هوای‌اين مرتبه بلند ، بشهپر خامه و بـال كاغذی نامه ميسر ميگردد ، اگرقلم و قرطاس نباشد ، اساس اين تمنی استوار نمی شود ؛ و اگر زبان دانی اين واسطی ميلاد خوش بيان پادر ميـان نگذارد ، مخزونات ضمير اصنـاف انسان در قلعه بی در دل در حبس دوام

مینماید تعالی‌الله این چه مفتاح است که بدو دندان شوخ قفل گشائی حکایت سربسته
جهانی مینماید و گره از مخزونات خاطر عالمی بدو انگشت بیحس میگشاید گاهی
خضر مثال راهنمائی سالکان تجرد آباد معنی بشهرستان کتب میکند ، وزمانی مشاطه‌وار
از تألیف حروف پریشان چهرهٔ بیاض را بزلف مرغوله دار خط میآراید ، اگر
جداول اقلام نباشد از زمین بیاض صحیفه دمیدن سبزه خطوط میسر نیست و اگر
دام خط گسترده نگردد صید مرغان طاوس رنك الوان معانی مقدور نه (ن والقلم)
اشاره ایست که در علت ایجاد ممکنات که بمیانجی ترکیب کاف و نون انشا شده
قلم مشکین رقم دخیل و بامانت داری بدایع و دایع سطور مکتوبه آن کفیل است
آری قلم است که انگشت بر هر حرفی از تصانیف نکته سنجان مطلب نگار
میگذارد ، وکاغذ است که تاب نگاهداشتن اسرار پیچیده نقوش میآرد ، گوهر
گران بهاء معانی را مخزن سینه ارباب الباب ، و صحیفه کتابست وکابین (۲۷) این
نوعروسان مقنع نقد هوش خردمندان دقیقه یاب ، چون اقتباس انوار دانش بوساطت
شمع قلم میسر میگردد، بناچار فیض یافتگان مبداء فیاض خصوصاً پادشاهان والاشانرا
نخست ممارست بآن باید نمود که گوهری چند که از آب نیسان رحمت ، بصدف
قلب پاکیزه سرشت ایشان نزول نماید ، بگنجوران اسرار سپارند ، که فرامین وارقام
بر طبق آن صدور یابد ، و اگر از محرمان سرایر شخصی را بعرض مطلبی حاجت
افتد ، بی وساطت زبان اظهار آن مطلب برضمیر انور آسان باشد ، لهذا اعلیحضرت
ظل اللهی ، که بیمن فطرت ذاتی ازپادشاهان امتیاز دارند ، خواهان حصول (این)
مرام گشته ، بتاریخ شهر ربیع الاخر سنه ۱۰۵۲ یویت ئیل که ملك المنجمین میرزا
محمد شفیع منجم تعیین نموده بود در دارالسلطنه قزوین شروع درخواندن نمودند
وسیادت وفضیلت پناه ، میرمرتضی اصفهانی ، که بصفت صلاح وسداد وپرهیزکاری
آراسته بود برتبهٔ معلمی آنحضرت از اقران امتیاز یافت اگر چه بظاهر معلم بود
امادرحقیقت درسلك ابجد خوانان دبستان دانش آن خسرو دقیقه شناس انتظام داشت
در همان روز قلم را از بنان آنشهریار دانش پرور سر افتخار بلند گردید، و از

پیرایهٔ خط آن ممتاز اقلیم یکتائی چهره صفحه آرایش پذیرفت از طرز گردش و قلم جریان مداد چون صبح که از لباس شب تیره برمیآید ظاهربود که روی زمین صفحه قلمرو این خسرو بیقرین خواهد گردید و از شکستن کاغذ مشق صدای شکست سپاه مخالف بگوش میرسید صریر قلم بآواز بلند بگوش ارباب هوش میرسانید که عنقریب دراقلیم گشائی خامه را با تیغ زبان یکی میگرداند ومربع نشستن نقاط بر سرصفحه (۲۸) گواهی میداد که چهار پالش سلطنت ربع مسکون تکیه گاه اقبال این خدیو کشور گشامیشود پیش ازاین سوادبخواندن خطوط روشن میشد . امروز از فروغ ادراك اوسواد روشن میشود دراندك روزی که عبارت از ششماه باشد علمی که صاحب شعورانرا بمدتهای بیرون از اندازه بهم رسد آنحضرت را بحصول پیوست و نقوش مشگین لباس دردیده بصیرت آن خسرو اقلیم دانش سرمهٔ سلیمانی رؤیت پریچهرگان معانی مکتومه گردید . و از تعلیم سیادت و فضیلت پناه مزبور مستغنی گشتند ؛ زبدهٔ محرمان راز ، عمده مختصان دمساز ، مقرب الخاقانی حق نظر بیك غلام خاصه شریفه که بزیور دانش و فهمیدگی آراستگی دارند طرف گفتگوی علوم گردیدند ، امروز که چهارسال از ایام تحصیل این مطلب گذشته درشیوه نسخ تعلیق «نستعلیق» که مشگلترین خطوط است استادانرا مانند خط تعلیق در هم پیچیده‌اند ، بی شائبهٔ اغراق جمعی که اوقات‌عمر راصرف‌خطاطی نموده «و» ودراین‌امر نام برآورده‌اند خط بشاگردی مینویسند ، گویا این ابیات را شاعر باشاره ملهم غیبی دروصف این‌سایهٔ حضرت لایزال که مستجمع صفات کمال است گفته .

نظم

تا کاك تو در نوشتن اعجاز نماست — بر معنی اگر لفظ کند ناز رواست

هر دایره ترا فلك حلقه بگوش — هر مد ترا مدت ایام بهاست

امید که تا دست قضا خط فرمان بر ناصیهٔ پیر و جوان مینگارد روی زمین مانند نگین در زیر خط فرمانروائی این شهریار گردون احتشام باد .

«۵» (شروع کردن اعلیحضرت اللهی بکمانداری وقبق اندازی)

قدرانداز آماج گاه ابداع که رشته انتظام عالم اسبابرا چون زه بر کمان افلاك بسته درهر دوری ازادوار قبضه این کمان را بتصرف اقتدار صاحب شوکتی میدهد که بناوك (۲۹) عدالت وراست اندیشی دیده کج بینان نافرمان را دوزد وبافروختن آتش مکافات اعمال ازپیکان سهام عدالت خرمن هستی اشرار را سوزد هم چشم خیره نگاهانرا ازفروغ شهاب ثاقب خدنك دل دوز میل حیرت کشد، وهم بترازو ساختن خدنـك بی خطای تدبیر بکـفه اوزان سبك سران کم مغز رسد محبوبه ملك و سلطنت را چون کمان درآغوش درآرد وخصم سرتیز بلند پرواز باد پیما را چون ناوك از زره آراسته آمال جدا سازد، وبنهب شوکت پوست را بر اندام مبارزان قوی زور چون کمان خشك نماید و بکاوش خدنك اندیشه رگ اکحل براندام شاخ ارغوان کشاید، دیده زره را از تماشای عروس فتح و نصرت روشن کند، وصفحه میدان کارزار را ازریختن خون عدو گلشن نماید؛ بقلم ناوك نگارنده آیات فتح باشد؛ وبه تیغ نظاره رنك ازچهره عدو تراشد، هدف ازشوق خوردن تیرش در جذب پیکان خاصیت مغناطیس گیرد؛ و چراغ زندگانی دشمن از گداز برق بی امان شمشرش در آب میرد، هنگام کمانداری اگر بطائر وحشی نظر بندد از پرواز بماند، وروز صید افکنی بمحض کشیدن کمان پیش از انداختن نـاوك جان ستان صید را درخون کشاند، امروز که سر رشته این مرام را درقبضه اختیار و اقتدار اعلیحضرت پادشاه جم احتشام گذاشته اند وهر چند بی معاضدت سعی و کوشش اقصی مراتب این معنی به نیروی جوهر ذاتی حاصل است امـا بمقتضای طبیعت انسانی وطینت بشری اگر بی تمرن اعمال شیوه منتهیان بفعل آید محمول بر خرق عادت میشود و موجب غلو(ی) فدویان نصیری منش میگردد بنـا براین خاطراشرف را خواهش مشق کمانداری وقباق اندازی حاصل شد ودرتالارعمارت میدان دارالسلطنه قزوین (۳۰) بزم آراسته بجمعی ازبندگان که بناوك موشکافی تار نظاره مو را مانند نگاه احول از هم جدا میساختند امر نمودند که بانداختن

قباق اسب امتیاز در میدان اشتهار جولان دهند گروهی را قوت بازو وجرات دل معاضد یکدیگر بود قدم در میدان امتثال فرمان گذاشتند و بنیروی آتش دستی و گرم جولانی از وی سهام بر سطح هوا خطوط شهب و نیازك نمایان ساختند طبق زر که نشان کمانداران حکم انداز بود از کثرت سهام متوالی بطریق قرص خورشید و خطوط شعاعی مینمود عاقبت صفی قلی بیگ بیکدلی ولد مرحوم سارو سلطان در مضمار امتیاز براقران سبقت جسته از چوب خشك چوبهٔ تیر میوهٔ حصول مراد چید اعلیحضرت ظل الهی بجایزه آن چابك دستی وقدراندازی مشار الیه را برتبه یساولی صحبت و خلاع فاخره سر افراز فرمودند بعد ازانقضاء آن هنگامه اعلیحضرت ظل الهی را نیز هوس این معنی بر آئنه ضمیر پرتو افکن گشته امر فرمودند که در باغ جنت دارالسلطنه قزوین که بحسب طراوت سبزه وریاحین و موزونیت اشجار ولطف هوا اسمش بامسمی است خیابانی طرح نموده قباق نصب نمایند که اعلیحضرت ظل رحمن درآن مکان نزاهت بنیان بتاختن یکران و باختن چوگان و قباق اندازی و جرید بازی اشتغال نمایند و مطلوب از این معنی آن بود که اگر بدون مشق و ممارست دراین شیوه ید طولی بکار رود از آسیب نظاره نا محرمان تماشا (چیان) که حاسدان نعم بیمنتهای خرق‌عادتند و اصابه عین‌الکمال محفوظ باشد تا آنکه دراندك وقتی و کم روزی بتعلیم راست اندیش درست کردار غلام باخلاص‌اعلیحضرت پادشاه جم‌اقتدار موشکاف غوامض مراتب تیراندازی دانای‌مراتب جان فشانی وسربازی مقرب الخاقانی احمد بیك یوزباشی غلامان (۳۱)خاصه شریفه مهارت بجائی رسید که طیور را در روی هوا هنگام بال افشانی به تیرهوائی آتش درخرمن‌هستی میزدند گویا این بیت را شاعر در وصف صافی شصت آن خسرو اقلیم کشا گفته .

✿(نظم)✿

بنوعی گرم‌وسوزان‌میرودازدل برون‌تیرش که از بوی کباب‌افتدبفکرزخم‌نخجیرش

و در انداختن تیر بوته ، که در حقیقت بوته گلهای شهرت بی اندازه است ،

آنمقدار قدرت تحصیل فرمودند که جوز را بالوان مختلف رنك کرده و بطریق دایره بر روی خاك آماج در پهلوی یکدیگر بطرح نصب نموده از بیست قدم مسافت حکم میفرمودند که نخست جوز های سرخ را که مثلا ده عدد باشد بده چوبهٔ تیر شکسته بعد از آن زرد وبعدن از آن زنگاری وغیره را بهمین نسبت از لباس قشر بر آرند و بنوعی که میگفتند در عالم کردار بظهور میآمدآری چه عجب ؛ تحصیل این امر را دو چیز در کار است نخست اصابت بینائی دوم قدرت توانائی و این دومعنی از روزی که گردون را تاب وتوان داده اند اباًعنجد خاص این سلسلهٔ والاست ـ للهالحمد و المنه که همچنانچه تحصیل این کمالات بی تکسب تعب و مشقت حاصل میگردد فتوحات بی اندازه نیز بی آنکه لشکر فیروزی اثر وسپاه نصرت پناه از مقر سلطنت درحرکت آید بلکه پرچم اعلام اقبال از هبوب نسیم متحرك گردد میسرمیشود ، تفصیل این اجمال آنست که درزمان دارائی وملك آرائی نواب خاقان رضوان مکانی علیمردان خذلان توأمان ولدمرحوم گنجعلی خان که از پرورش یافتگان نواب گیتی ستان فردوس مکان بود از نازل پایهٔ سایسی (۱) وچوپانی باعلی مدارج ایالت وحکم رانی ارتقاء یافته ، درآن وقت برتبهٔ امیرالامرائی خطهٔ قندهار ازهمگنان امتیازداشت بمحض هراس بی اصل سست اساس که درعالم خیال تصور نموده بودروی (۳۲) اخلاص ازاین آستان ملائك آشیان که قبلهٔ آمال جهانیانست تافته درظلمت آباد روسیاهی بدست راهزنان قوت و همی گرفتار گردید ، و نوشتجات بنزد والی هندوستان فرستاده اظهار این معنی نمود وچون خیل مگس را که بی مانع شهدی روزی شود لا محاله تا هنگامی که بدست افشانی مانعی بی اختیار ازجا روند استیفاء حظ ناقص بقدر مقدور مینمایند ، والی آنجا صفدرخان را با جمعی از هنود و چغتای بخطه مزبور فرستاده چند روزی بامانت داری آن ملك مخصوص گشت ، نواب خاقان رضوان مکانی را از وقوع این امر آتش غضب دراشتعال آمده ، فرامین ومناشیر بهرقطری ازاقطار، و مصری ازامصار

---

(۱) ساس - یسوس - سیاسة ـ الدواب قام علیها و راضها ـ القوم دبرهم (تربیت کننده اسب)

وقری واحشامات ، صادر گردید ، که ملازمان خاصه شریفه ، و بیگلربیگیان وامراء وسایرضابطان ، ازمه امور بسر کردگی رستم خان سپهسالار در خراسان جمعیت نموده مهیا باشند ، در پذیرائی اسباب سفرسعی موفور بظهور رسانند ، که بعد ازورود موکب مسعود که عرض لشکر قیامت اثر، ملاحظهٔ میشود ، آثار رحمت وغضب ولطف وعنف ، نسبت بهر کس درخور امتثال فرمان ، و تمرد و طغیان بظهور خواهد رسید چنان نمایند که مورد شفقت بوده باشند ، نه مهبط غضب وسخط ، عالم عالم سپاه و جهان جهان لشکر درخراسان حاضر آمده ، انتظار ورود اعلام نصرت فرجام داشتند تا مصلحت سنج نظام کل ، در بلده کاشان عنان عزیمت آن خاقان گیتی ستانرا بتسخیر ولایت بقاء جاویدان معطوف داشت ، والی هندوستان از اصغاء این خبر جزم گشته خواست که بشیوهٔ گاوتازی ، شیرشکاران ایرانرا امتحان نماید ، دارا شکوه ولد خودوخان دوران خواهرزاده عبدالله خان رخمی را ، با جمعی ازجنود هنود که در حقیقت بغیر از سیاهی لشکر چیزی از ایشان پدیدار نیست (۳۳) بکمك صفدرخان فرستاد وداراشکوه خود درغزنین اقامت نموده وخان دوران را با بیست ودونفر از امراء ویکصدوپنجاه هزارسوار، بقندهارروان نمود کیفیت این نهضت وحقیقت این جرأت ، روز بیست ودوم جمادی الاول بمسامع باریافتگان سرادق جاه وجلال رسید وفرمان قضا جریان نفاذ یافت ، که پیشخانه بجانب خراسان بیرون زده عساکرظفر توأمان آماده فرمان باشند و رقم اشرف باسم امراء عظام و رستم خان سپهسالار بصدور پیوست که جنود مسعرد را که ازاستماع قضیهٔ هائلهٔ نواب خاقان رضوان مکان گمان کرده اند که سفرقندهاردرعقدهٔ تعویق خواهد ماند و بدینجهت هریك بمنزل خود روان گشته جمع نماید که اراده والا چنانست که نخست مخلب ومنقار شاهین تیز بال اقبال رسا را بخون زاغان که در قندهار جمعیت دارند رنگین نماید چون اخفاء اینقسم اراده ممکن نیست نهضت اعلیحضرت ظل اللهی بوساطت منهیان معلوم دارا شکوه وخان دوران گردید، قحط وغلارا دست آویز رجعت خود نموده با لشکر نکبت اثر گریزپائی را که رسم دیرین ایشانست شعار خود ساخته چانی

بسلامت بیرون برد و هنوز لوای سعادت انتماء ازدارالسلطنه قزوین نهضت ننموده بود که خبر رجعت آنقوم زحل طالع معروض ایستادگان بارگاه فلک پیشگاه گردید زهی اقبال روزافزون که شخص جرات اعادی برسرراه فرار گوش برآوازهٔ توجه آنحضرت نشسته و گرد موکب ظفرریزك پیش ازآنکه قامت علم کند دیده بینش دشمنانرا به پرده عمی محکم بسته چون امواج دریا کاروان فتح و نصرت از دنبال هم میآیند وروی کار بعالم وعالمیان مینمایند ـ مؤید این معنی آنکه بعدازوقوع این چنین فتحی (۳٤) که با وجود غنودن سیوف خون آشام در بستر نیام روی نمود خبر التجاء اعلیحضرت سلطنت و شوکت پناه زبده و خلاصهٔ سلسلهٔ چنگیز خان امام قلی خان والی ترکستان بعرض مقدس رسید وطهمورث والی گرجستان وتبعه بنوعی که بعد از این زیور بیان میپوشد متهور گشتند امید که همیشه اعادی دین و دولت منکوب ومغلوب و این درگاه مأمن و معاذ و ملجاء و ملاذ زشت و خوب طوائف امم واصناف بنی آدم باد .



«۷» آمدن سلطنت پناه امام قلیخان (۱) بدرگاه جهان پناه

و اعزاز و احترام یافتن وروانه شدن بمکه معظمه زادهاالله شرفا و تعظیما

نقش بندان نسیج بینش‌فریب کارگاه امکان آن روی‌پرده‌غیب را بتصاویر دلپذیر آراسته‌اند. وخلوتیان این‌سراپرده را بزینت هرهفت‌پیراسته. درهنگامیکه عروس ملك بعقد دوام صاحب شوکتی در میآید. مانند بزم آرایان محافل عیش و نشاط این‌نقوش دلفریب ولعبتان قدسی‌نژاد را که دیدهٔ دوربینان ازاستقصای کماهی آن بکوتاهی ونارسائی اعتراف دارد بمحفل ظهور جلوه‌گر میسازند و حجله گردون را ازجلوهٔ آن دوشیزگان حجب غیب رشك نگارستان وانموذج روضات جنان مینمایند و برونمای این حوری نژادان از یکجهتان اخلاص آئین که محرم تماشای این بزم دلفریب اند آرام دل‌خواهش‌قرین وازاعادی نفاق ائین روشنائی دیده جهان بین‌میستانند چنانچه عنبرآگین ساختن هوای اردیبهشت لازم شکفتن ازاهیر بستانیست. اعتدال بخش مزاج فاسد ایام خاصیت شمیم انوار صاحبقرانیست بدانطریق که اشراق لازم آفتابست هر امری از امور غریبه منتج اثری از آثار عظیمه میباشد، طلوع‌مهرمنیررا علامتی روشن است که صبح‌صادق را نتیجهٔ اخبار آن روسفید (۲۵) دارد، وآمدن بهاررا علامتی که سنبل را موی کشان از خلوت کمون به پیشگاه‌ظهورمیآرد. دهقان نخست زمین‌چمن را مستعد شکفانیدن نموده تخم ریاحین الوان میکارد. وثمر اول‌ازشکوفه خیمه بساحت گلزار زد، بعد از آن ازشهربند عدم‌بیرون میآید. کفتین‌روزوشب راقاعده سنجان رموزآفرینش‌ترازوی اوزان پادشاهان عظیم الشأن قرارداده اند. چون‌یکی از کشورخدایان که بگران

---

(۱) پادشاهان اوزبك - ازنسل آبوالخیرخان‌بن دولت شیخ اوغلی میباشندکه او خودرا منتسب به شیبان بن جوجی خان بن چنگیز میداند. أساس دولت ایشان در سال ۸۳۳ در زمان شاهرخ بناحیه خوارزم طرح ریزی ودرسال ۱۱۵۳ بدست نادرافشارتقریباً ازمیان برداشته شد - سلاطین اوزبك در مدت ۳ قرن ونیم یکی از مشکلات بزرك دولت ایران واکثراً باسلاطین صفوی در زد و خورد بودند.

ما یکی اقبال روزافزون ممتاز باشد بر اورنك اقلیم گشائی نشیند . قبل از جلوس آن خسرو بیهمال فرمانروائی از تخت اعتبار بر میخیزد . از اینجاست که مقارن طلوع خورشید جهان آراء وجود وافر الجود حضرت ختمی پناه . دیدهٔ دور بین اقبال مسند آرایان عجم بمیل خطوط شعاعی آن مهر فروزان از لباس بینائی عریان گردیده ،و بذوق جبهه سائی خاك آن آستان عرش نشان کنگرهٔ ایوان کسری روی بر خاك عجزوانکسار نهاد . چراغ شهرت آتش پرستان فارس را زبان گویائی کوتاه گشت ، و اصنام ارباب کفر و طغیان را که کوکب ثابت بروج اعتبار بودند سیر از اوج عزت بحضیض وبال و نکال منتهی شد و چون اعلیحضرت ظل اللهی نور آن چراغ و ضیاء آن آفتابند ، بمضمون صدق مشحون ، **الولد سر ابیه** (۱) مقارن اشراق نورةالمتاب دولت این برگزیدهٔ رحمن . مردم دیدهٔ فرمانروای ممالك ترکستان که بنیروی بازوی شوکت و اعتلاء همت و وفور جرئت قدوهٔ مسند آرایان توران بود . از خیرگی آن نور ساطع و حیرت آن شعشعهٔ لامع سررشته بینش از دست داده پرده های بینائی را نقاب تواری و حجاب خود نمود . و چون خاك این آستان بنور بخشی دیدهٔ محتاجان ضرب المثل پیرو جوانست چشم نیاز برین کحل الجواهر ابصار جهانیان دوخته سلطنت آن ملك را (۳٦) بندر محمد خان برادر خود تفویض نموده . با یکهزار نفر از خاصان و یکجهتان که با وجود عریانی آن خان ذیشان از لباس سلطنت همان دست اخلاص بدامن دولت اوداشتند وجمعی کثیر از تجار و زوار بتقریب زیارت مکه معظمه **زادها الله شرفا و تعظیما** روی نیاز باین قبلهٔ آمال که مأمن شوریدگان مضطرب احوال است آوردند قبل از ورود آن پادشاه بسرحد ولایت بیکران که ملجاء بیدست و پایان است ندر محمد خان حکایت اخوان یوسف علیه السلام را سر خط تعلیم خود دانسته جمعی

---

(۱) الصنو بالفتح والکسر - الاخ الشفیق - الابن - العم - م - صنوه بالفتح - و صنوة بالکسر - ج - اصناء - وصنوان - و اذا خرج نخلتان اواکثر - من اصل واحد فکل واحدة منها - هی صنو بالکسر اوصنو بالضم - پس مثال معروف (الولد صنو ابیه) میباشد نه چنانچه معروف است به سرابیه

را از دنبال آن سرور مفقودالبصر فرستاد . آن گروه یغمائی ایشانرا تعاقب نموده از نقود واجناس وآنچه یافتند غارت نمودند . امام قلی خان درقفا با اسب وتازیانه فرار بر قرار اختیار کرده داخل الکاء مرو گردیدند ؛ کیفیت این واقعه و حقیقت این سانحه را مرتضی قلیخان قاجار که در آن وقت برتبهٔ امارت مرو سرافراز بود معروض سدهٔ والا و پایهٔ سریر معلی گردانید و بمقتضای شمهٔ کریمهٔ مهمان نوازی خاندانقلی بیك یساول صبحت را بمهمانداری تعیین فرمودند فرمان قضا جریان باسم بیگلربیگیان وامراء عظام وحکام ووزراء وعمال وکارکنان ممالك محروسه از سرحد مرو الی پایهٔ سریر خلافت مصیر شرف نفاذ یافت . که بهر یك از محال که پادشاه مزبور و ملتزمان و منسوبان وارد گردند در لوازم میزبانی و شرایط مهمانی وتکلف و انعام ودادن لباس وظروف وفروش ومایحتاج و سامان مطعوم و مشروب و ارسال نزل و ارمغان و تحف و هدایا و تحصیل مکنونات خاطر و مرغوبات ضمیر آن خسرو افراسیاب نظیر دقیقهٔ فوت و فرو گذاشت ننمایند و نوعی نمایند که در حین ورود درگاه خلایق پناه اظهار رضا (۳۷) وخشنودی نمایند مرتضی‌قلیخان بمضمون مسطور عمل نمود ، در بذل نقود واجناس و سایر تکلفات و تواضعات آنچه شایان همت کریمان باشد تقصیر ننموده . جمعی از طرز دانان خدمت اندوزرا در رکاب آن خان ذیشان روان نمود که تا در الکاء متعلقه او باشند بهمان دستور عمل نموده درپژوهش اسباب ومایحتاج هر روزه آن جماعت سعی نمود ، تابدخول مشهدمقدس که درآنوقت حکومت آن محال بقرچقای‌خان ولد مرحوم منوچهرخان مفوض بود موافق مضامین‌فرامین که در آن‌ابواب صادر شده عمل نمایند . قرچقای‌خان نیز موافق مضامین ارقام مطاعه با گروهی از حیز تعداد و احصی بیرون باستقبال رفته . بعد از مراعات لوازم اعزاز و احترام و تبجیل و اکرام منزلی مناسب جهت سکنی او تعیین نموده درآن مکان مرغوب فرود آوردند . و هر روز یکی از اعیان‌آن بلدهٔ طیبه که از افراد الناس امتیاز صوری و معنوی داشت متکفل شغل میزبانی پادشاه مزبور و تبعه گردیده . تکلفات

وتواضعات مینمودند ، و با آنکه ولات ترکستان وطوائف اوزبك را بجهت تراکم غبار عناد مرآت قلوب صورت نمای حق و یقین نیست و از شعلهٔ طور نسب ائمه هدی اقتباس‌ضیاء هدایت نمی نمایند . آن والا جاه را از فیض همت ذاتی و کرم جبلی واحسانات که درحین تمکن سریرسلطنت نسبت بفقراء وقوع یافته بود غشاء مناقشه مذهب فی‌الجمله ازپیش دیده بصیرت برخواسته طالب زیارت آستان ملائك آشیان امام مفترض الطاعه ثامن‌ضامن گردید . زهی خارق عادت که مانند آب گوهر در نقات خفا آشکار و نهال آمال تشنه لبان بادیه انکار را از منهل عذب تسلی سرسبز وریان گردانند (۳۹) پیش ازاین مفتاح اعجاز آن حضرت قفل بستهٔ چشم ظاهر نابینایانرا میگشود ، و درین مرتبه دیدهٔ اعتقاد آن سلاله دوده چنگیزیرا که کور مادر زاد بود بمقالید معجزه باز نمود . کیفیت زیارت بنوعی بود که از خدام آن روضه سنیه استدعا نمود که ریسمانی در گردن آن ممتاز سلسلهٔ چنگیزی که از غایت غرور تقلد قلادهٔ سلطنت و دارائی را بر خود دشوار میدانست افکنده کشان کشان بآن آستان عرش نشان میبردند بعد از استفاضه فیوضات از آن مقام مینو نظام روانه پایهٔ سریر خلافت مصیر گردید .

رستم‌خان سپهسالار که بابیگلربیگیان وامراء عظام که درخراسان بودباستقبال آن‌خان عالیشان «شتافتند» روی زمین ازنشان سم مرکبان زره‌پوش گردید . ونسیم را از ازدحام و کثرت خلایق ضیق النفس حاصل شد طول زمان را از عرض آن لشکررشته امتداد کوتاه ودیده دوربین‌آفتاب ازسوادآن‌سپاه سیاه گشت . گذشتن روزازآن تنگنا بنوعی دشوارشد که بعد از غروب خورشید روشنائی بر جای بود و تراکم غبار بجائی رسید که ازآمد و رفت‌انفاس بر سطح هوا جادها مینمود.

✿(مثنوی)✿

اگر سیماب باریدی چوباران	بماندی برسنان نیزه داران
چنان‌ازجوش‌لشکرقحط‌جابود	که نعش‌سایه بردوش‌هوا بود

اسبان تازی را که وسعت‌گردان ازشوخی رفتار مانند چشم‌خانه برنگاه تنك بود . بمثابه دل عشاق بر یك مکان جولان واقع میشد . از صفوف آراسته

خیابانها که مبدأ و منتهای آن نمودار ازل و ابد تواند بود بهم رسید نفیر کرنا و خروش کوس چون امواج دریا از آنمعر که قیامت اثر راه بیرون شد نمیافت از تنك ورزی سواروپیاده اسم را جای صدق بر مسمی نمانده بود طیوردرفضای هوای آن صحراازتراکم (۴۰) غبارچون تیردرتر کش بال گشوده دریك مقام آرام داشتند. اعداد رادل نگران وخاطر پریشان بود که اگر کار سپاه بشمار رسد بچه عنوان ازعهده تعداد بیرون آید. زمین ازتهیج غبار بر خود میبالد که جا بر آن ازدحام گشاید. کرهٔ خاك از کثرت سنان درخشان سواران نمود ازقرص خورشید جهان افروز گشت. تا بینایان را از شوق تماشای آن هنگامه بینائی رفته بچشم خانه رجعت مینمود. و آن سلاله دودهٔ چنگیز خانی را با وجود فقدان بصر کیفیت تماشای آن هنگامه حاصل میگردید. بعد از وقوع ملاقات آن پادشاه والا جاه وتقدیم اموری که لازم مهمان نوازی باشد بخیمهٔ که جهت آن عالیجاه ترتیب یافته بود نزول نموده و جشن عظیم آراسته مطعومات و مشروبات حاضر ساختند و مبلغهای خطیر و امتعه کثیر بسلطنت پناه مزبور و رفقا تکلف نموده. شکر قدوم بتقدیم رسانید. و چند نفر از ملازمان کاردان را تعیین نمود که در رکاب خان مزبور روانه پایهٔ سریر خلافت مصیر شوند. امراء و حکام هر محل باین ترتیب و آئین استقبال کرده تکلف مینمودند. تا بحوالی بلدهٔ طیبهٔ طهران رسید اعلیحضرت ظل اللهی بجهت مزید اعزاز و احترام آن خسرو عالیمقام یکجهت اخلاص منش پاك نهاد. ونیکو روش عارف غوامض طرز دانی مطرح اشراقات الطاف خاقانی مرتضی قلی خان ایشیك آقاسی باشی حاکم طهران را بمهمانداری تعیین فرموده باستقبال فرستادند. آن دقیقهٔ شناس رسوم و آداب باستعداد تمام روان گردیده در منزل ایوان کیف ملاقات دست داد. و از نفایس اجناس وظرایف امتعه بقدر آنچه سزاوار همت ارباب کرم باشد بارمغان گذرانید و باتفاق روانه دارالسلطنه قزوین گردید و حقیقت بعرض اشرف رسانیده (۴۱) فرمان قضا نفاذ بصدور پیوست که بر کنارشهرسرادق عظمت واجلال بر پای کرده

جشنی عظیم که روزگار را مشاکل بساتین نعیم سازد سامان نمایند. خدمت گزاران فرمان پذیر بتهیه آن بزم خلد نظیر مبادرت نمودند. نسیم بآوردن بوی گل بچمن دوید. گل بتحصیل گلاب میان تنگ بربست آوازه آن بزم سرور بشور رشك دل ناهید را نمك سود گردانید. غنچه از گلبن اخگر افروخته در مشت آمد بهاروخزان مانند گل رعنا بطراحی و رنك آمیزی الوان غرایب پشت بهم دادند وقوی پنجگان را مانند اوراق چنار که از یك شاخ برآید بتحصیل آن کار دست با هم یکی شد. نقش اقدام بطریق برك گل که ببال نسیم با شمیم هم پرواز است در راه طلب از راه روان باز نمیماند. در اندك فرصتی سایبانهاء اطلس و زرنگار که در طول و عرض با فلك ثوابت لاف برابری میزد ودعوی مساوات مینمود بستونهای مذهب کویزه (۱) زرین بر پای شد وقالیهای گران بهاء که از جادوکاری استادان صنعتگر شمیم ریاحین از گل و برگ آن استشمام میشد مفروش گردید. و بساط پادشاهانه گسترده گشت، نظاره رسا از حیرت آن بزم وسیع که از اندازهٔ بینش بیرون بود بر خود میپیچد و نسیم بهاری شمیم ریاحین در بغل بمشك آمود ساختن هوای محفل میگردید اعلیحضرت ظل اللهی بمقتضی تفقد ذاتی که شامل حال خرد و بزرگست. بعزم استقبال پادشاه مزبور دیده رکاب را بنور اقدام، بینائی بخشیدند مرکبان صرصرشعار موکب همایون چون باد بهاری در حرکت آمدند و غنچهای پرچم اعلام شکفتن آغاز نهادند. وبا آنکه اعلیحضرت خدیو زمان با مخصوصان وملتزمان بساط عزت درمقر سلطنت نزول اجلال داشتند (٤٢) از کثرت سپاه دیده روزگار حیران ورنك ازچهرشمار گریزان گردید. در حوالی بیدستان من اعمال دارالسلطنه قزوین امام قلیخان را سعادت دریافت خدمت اشرف روزی شد. و بخلعت نوازشات شاهانه سر افتخار بکیوان رسانید ومقارن آن حال از اسب فرود آمد. اعلیحضرت ظل اللهی نیز پیاده شده با یکدیگر معانقه نمودند. آن پادشاه صاحب دریافت بدیده ادراك ملاحظهٔ شأن و شوکت و عظمت

---

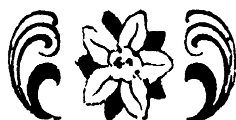
(۱) کویز - چوبن موبز - گوشهٔ خانه را گویند.

و جلال بزرگی آن مشرق انوار برتری . وینبوع زلال سروری نموده قرین حیرت بی اندازه میگردید . و چون چشم آنکار دیدهٔ امور سلطنت درایام بینش هیچوقت این چنین امری ندیده بود . و در حین فقدان بینائی توفیق ادراک این قسم عطیه یافت بفحوای زهی مراتب خوابی که به زبیداری است . شکر موهبت ایزدی بتقدیم میرسانید ، و با آنکه یك قرن برسریر سلطنت متمکن بوده ، اقتدار ذوالقرنین را بنظر در نمیاورد . و بتحرك ، عواصف حوادث ازجا نمیرفت ، از صدمه شکوه آن دست پرورد رحمت یزدان . چون باز وحشی چشم دوخته ، از صدای طپش دل شرح اضطراب خاطرمینمود . چون ازطرفین لوازم رسوم و آداب بفعل آمد سوار دولت اقبال عنان بر عنان رکاب بر رکاب روانه کریاس گردون اساس گشتند و مقارن هم در بزم شادی و انبساط نشستند مطعومات و مشروبات بیرون از قیاس کشیده شد . و تنقلات و حلویات از حد افزون حاضر گردید . بعد از بر خواستن سفره ارباب طرب پیش نشستند ، و از رشتهای طنبود و عود ، دام بصید تذرو و نغمات الوان گستردند . ومطربان خوش نواز ، برهانیدن طیور رانده صدا بلند کردند نای بیجان (۴۳) از اعجاز نفس استادان سراسر زبان گردیده . دستان سرائی آغاز نهاده ، و ببلند آوازگی نشاط لب خاموش گشاد . بعد از استیفاء این امر عزیمت رکوب درخاطر اشرف تصمیم یافت ، و بمقتضی فرمان از پیشگاه خیام تا دردولت خانه مبارکه که قریب یك فرسخ بوده ، پای انداز زربفت و اطلس و دیبا گستردند و بآئین تمام روانه گردیده ، بعد از ورود دولتخانهٔ مبارکه بپادشاه مزبور تکلیف فرود آمدن نمودند . چون خان والاشان نهایت ضعف داشت ، و ماندگی سواری علاوه آن شده بود ، مرخص گشته بمنزلی که بسکنی ایشان اختصاص یافته بود روانه گردیدند . و صدر واعتماد الدوله و قورچی باشی ، و ایشك آقاسی باشی ، و ناظر بیوتات ، بمشایعت تامنزل مزبوررفتهٔ ، در درخانه پیاده شده سوای صدرسایرارکان دولت مربوزه دررکاب آن خان والاشان تا ایوان عمارت رفته ، خان مزبور را از اسب فرود آورده مراجعت نمودند . روز دیگر در عمارت مبارکه هشت بهشت

بدستور جشن عظیم ترتیب داده ، و خان والاشأن را استقبال نموده ، در حین ورود تا پیش ایوان هشت بهشت خود بنفس نفیس استقبال ، و بـار دیگر معانقه نمـوده بدست مبـارك دست خان عالیشانرا گرفتـه بـدرون عمارت آورند ، و دلـجوئی بیرون ازاندازه کرده . بنوازشات بیکران ممتازفرمودند . روزدیگر امراء مزبور را (که) خواهش مکهٔ معظمه درضمیربود وموسم زیارت میگذشت . رخصت رفتن ارزانی داشتند (۱) در آن چند روز که در پـایهٔ سریر خلافت مصیر بود . هر روز باحسانی وانعامی اختصاص مییافت وتبعه وملازمان بانعامات وخلاع ممتازمیگردیدند حاصل که مبلغ بیست هزار تومان از نقود و اجناس به تکلف خانعالی شأن ورفقا وملازمان مقرر گردیدند وبدستوراحکام وفرامین باسم امراء وحکام بصدور پیوست که نزل و ارمغان در هرمنزل حاضر ساخته در خدمت و رعایت (٤٤) ایشان لوازم سعی بتقدیم رسانند وتا در دارالسلطنه قزوین توقف داشتند سه چهار نوبت جشن عظیم آراسته خان مزبوررا طلب فرمودند درمجلس اخیر که رخصت یافته روانه میگردیدند فاتحه جهت بقاء عمر دولت اعلیحضرت جهانبانی خواندهٔ روانـه شد و بعد از ورود بقریهٔ چشین قزوین اعلیحضرت ظل اللهی بقصد شکار سوار شده بـار دیگر آن پادشاه والاجاه را در قریه مزبور ملاقات نموده روانـه شکار گردیدند افواه عموم خلایق از آن شیوهٔ ستوده لبریز شکر گزاری دانسته جهـانیان قرین سپاسداری گردید . امید که پیوسته این درگاه اقبال ملجاء پادشاهان ذی شأن ومعاذ سلاطین عالی مکان بوده این آستان قبلهٔ اقبال ومطاف سعادت واجلال باد .

---

(۱) بعد از تشرف بزیارت بیت الحرام در وقت مراجعت درمدینه طیبه وفات یافته و در همانجا هم مدفون گردید .



«۸» شکار قهال نمودن اعلیحضرت ظل آله

بـال گشـایان هوای بلند پروازی و صدر نشینان محفل سر افرازی یعنی سلاطین ذیشأنرا که همای دولت بر مفارق اعتبار سایه گسترده . ازصدمهٔ سیمرغ آتشین بـال آفتاب حوادث محافظت مینماید . و شاهین اقبال شهپر اقتدار بصید تذوران مطالب و مآرب میگشاید . خاطرهمایون پیوسته جویای آنست که درهرجائی که باشند کیفیت اوضاع سلطنت وقبض و بسط امور جهانداری واقلیم گشائی وحقیقت بینی امور معاین دیده بصیرت بوده باشد اگر بتاج هدهدچشم گشایند ازهرخطی سطری از تاریخ سلیمان خوانند . و اگر طوق قمری ملحوظ دیده اعتبارشان گردد آنرا روزن گلستان همیشه بهار حکمت ازل دانند اگر عقل را از بادبانی لنگر کـشتی اباء وامتناع باشد پای بط را لوح این طلسم حیرت شناسند وبکزلك تحقیق نقاط سـلوك و شبهات را ازلوح اندیشه تراشند . طوطی را برگ سبزی ازشجر وادی ایمن که بتعلیم کلیم الله زبان (٤٥) زد جهـانیانست تصوو فرمایند . و از بوقلمونی نغمات عندلیب مشاهده کسوت طاوسی نمـایند . مردمـان دیده زاغ را که در عین روز روشن شب گردی میکنند قبله نمای غرائب آثار شمارنـد ، و از سیر بوسـتـان غریبة الازهار سرشت تذوران تخم الوان ریاحین حیرت در گلشن دل خدا شناس کارند . و آینه جهـان نمای اسـکندری که چراغ شهرت آن تا وقت دمیدن نفخهٔ صوری انطفی نمیپذیرید . در نظر دانش منشان کار آگاه عبارت از آنست که هر جزئی از جزئیات را مرآت ظهور امر کلی دانسته از قطرهٔ ادراك حقیقت دریا و از ذرهٔ فروغ بیضا . و از برگ گلی سیر گلستان ، و از چراغی تماشای چراغـان توانند نمود . هرگاه در این معنی رسوخ حاصل شود . جوارح را مانند مبـارزی داند که سلاح مادر زاد بر سر وبردارد . و در تحصیل روزی هر روزه روی نیاز بمعاون نمیآرد . تبارك الله . از این بوالعجب شیوگان که هر یك در دیده اربـاب ذوق بسماع حال درپروازند . نخستین ازآنها شاهباز است که با انك بخطاب شاهی از سایر طیور ممتاز است . ازمرقع بال وپر خرقه درویشان در بر دارد . وهرچند

معشوق شهریارانست الفهای عاشقانه بر سینه مینگارد . عروج دولتش بحدیست که مانند سلیمان بر هوا مسند میگسترد . و قناعتش بمرتبهٔ که سالی بیك لباس بسر میبرد . در حالت گرفتاری سریر عزتش روی دست شهریاران . و سایبان دولتش سایهٔ همای تاج سعادت پادشاهانست . عمرها چشم دوربین ازخواب شیرین میدوزد که شیوه سلوك باملوك آموزد پاس داری آشنائیش . در آن پایه که بعد از نوردیدن بساط وحشت اگر در آسمان باشد روی نیاز بر خاك الفت میگذارد ، و باندك روی دلی دلی الدوام در غربت بسر برده یاد وطن در خاطر نمیآرد ، زهی مردان کارزار که یك تنه بر سپاه خصم میتازند و از هر پری (٤٦) در حین پرواز علم نصرت میافرازند . و دیگری سیاه چشمان موزون حرکاتند که بشیوه بال انشانی ادای جلوهٔ خوبان مینماید ، وبه نیشتر هر موئی خون شوق از رگ دلها میگشایند ، بتحریك جناح هم دامن زن آتش ذوق وهم مروحه جنبان نسیم شوقند مانند پریچهرگان فرنگی تمام بناقوس نوازی مشهور ، و همگی چون لعبتان خیال بجلوه سازی معروف‌اند نی‌نی صیادانند که از نقوش بال و پر بقصد شکار مرام دام بردوش دارند ، وسالکان تجرد شعارند که پای در دامن سیرجهان مینمایند از یمن سبکروحی پستیها و بلندیها در راهشان هموار است ، و بمعلمی و چست فطری ازجنبش مژگان صیاد خبردارند . کلاه اعتبارشان چون کسوت ادهمی حجاب خیره نگاهی‌است . وبستن دیدهٔ ظاهری سرمایهٔ بینائی دیده آگاهی ازغایت پختگی بخوردن غذاء خام از منت طبخ آتش فارغ نشسته اند . و بتکایف توکل از ذخیره کردن رزق مقدر چشم بسته . بمقتضی این صفات اگرطبع همایون پادشاهان والاشان بتماشای ایشان راغب باشداز مقوله هوای خاطر نخواهد بود . واگرضمیرمنیرشان به پژوهش حال ایشان مایل گردد بدیع نخواهد نمود . لهذا اعلیحضرت خدیوزمان که درشیوهٔ دقیقه یابی و باریك بینی سردفتر پادشاهان است . بحصول این معنی راغب گردید . و اراده شکار کلنگ در خاطر اقدس پدید آمد . واین مرغ کلانرا

را که ناقه گسسته مهار فضای آسمانست زمام اختیاردر قبضه اقتدار(۱) چرغ وشاهین که بحسب ترکیب حقیر و صغیر است میباشد . و گاهی بضرب صدمهٔ سر پنجهٔ قوی زور نقاب زمین نیستان کلنگـان میشود . و بسا باشد که از غایت غلـوی حرص و شدت قوت عصبی بریختن خون یکی ازآنها نائرهٔ قهاریش منطفی نگشته بدیگری از آنها پردازد . و اورا نیزدرحوصله شکافی بحال نخستین اندازد . و عنوان شکار قهال بنوعسیت که درهر (٤٧) مکان که خیل کلنگ جمع باشند کارآگهان خبردار دایره کردارایشان‌را احاطه نموده . وسرکردهٔ پیشوای آن گروه بانداختن‌شاهین و چرغ مبادرت مینماید . دراثنا اگرصیدی ارادهٔ بیرون‌رفتن کند ملازمان ازاطراف شروع بفریاد و فغان کرده آن ساده لوحـان بتصور اینکه مبادا دامی در راه باشد مراجعت‌نموده بجانب‌دیگرمتوجه میشوند وباین‌عنوان‌درآن‌دایره حیرت سرگردان میگردند وهنوز درآن اندیشه‌اند که جوارح سلطانی بطریق قضای آسمانی نزول نموده ایشانرا در دام مخالب در میآرند (۲) اعلیحضرت ظل‌الله . بعـد از ملاقات سلطنب پناه امامقلی خان از قریه چشین دارالسلطنه قزوین بشـکار قهـال روانـه گردیدند و به نیروی اقبال همایون فال مرکزورا آن جانوران وحشی را درمیان گرفتند وبانداختن‌چرغ وشاهین‌دست اقتدارگشودند صیاد سپهررا هرکزتماشائی چیان مشاهد نشده بود . ونسرطایررا از روزیکه چهرهٔ پرداز قضاء بال وجود بقلم قدرت گشوده حنین‌سیری واقع نگردیده . امید که پیوسته بال‌همای سعادت سایه‌بان این خسرو سلیمان‌مکان بوده . مخالب‌جوارحش مانندهلال ازخون‌صیددرخشان باد

---

(۱) چرغ با (ج) فارسی ـ مرغی است شکاری ـ اسدی گوید ، زمیغ روان چرخ چون بر چرغ پرآواز را مشکـران مرغ مرغ .

(۲) انقهله (ضعف وسقط) گویا وجه تسمیه این نوع‌شـکاربشکارقهال ازآنست‌که شـکاررا سرگردان و سپس ضعیف وساقط می نمایند .

«۹» مناقشه رستم خان والی گرجستان وطهمورث و رفتن آدم سلطان بدان حدود

چون حرکات گردون ونیرنگی سپهر بوقلمون منتج حوادث میباشد . بعد از آنکه خاطر اقدس وضمیرمقدس ازمیزبانی و تفقد سلطنت پناه امام قلیخان فراغت یافت و ازشکار قهال استیفاء حظ بی منتها کرده معاودت نمودند . مقارن این حال عرایض سلطنت وشوکت پناه رستم خان والی گرجستان کاخت (۳) که نواب خاقان رضوان مکان علیین آشیانی او را برتبه سلطنت آن ملك دلگشا سرافراز ساخته و همواره (۴۸) به نیروی الطاف بی پایان آن خسرو خلد مکان لاف استبداد و استقلال میزد . درینوقت بنابر وساوس نفس اماره که در کشوروجود راهزنی قوت عاقله مینماید به پختن خیالات فاسد آتش سودا افروخته وچشم خواهش بمحال کارتیل که حکومت آن از درباراعلی ودرگاه معلی بمشارالیه مفوض گردیده دوخته است وبا جمعی ازخود رایان بیعاقبت بشکار قرایازی که ملك موروثی سلطنت پناه مزبور و داخل ولایت کارتیل است آمده وباین حرکت ناشایست اکتفا نکرده با زال ارسطا وقراقلخان و نوذر وبوتم امیلاخور که از تاوادان عمده گرجستان کارتیل اند زبان یکی نمودند که درتضییع سلطنت پناه مزبور بقدر امکان کوشش نمایند وارسطاو و امیلاخور مزبور شخصی را بقصد تضییع سلطنت پناه موی الیه فرستاده بودند و کشیك چیان از این معنی مطلع گردیده آنشخص فرار مینماید چون هر خبری در برزخ صدق و کذب میباشد رقم مرحمت شیم باسم طهمورث مشتمل برتقاعدازامور مزبور شرف صدور یافته مصحوب تقی بیك نادر کانلو ارسال یافت که اگر بمقتضی سهو و نسیان که لازمه سرشت انسان است مصدر این امرشده باشد چهره اعتماد را بزلال انابت و استغفار از گرد عصیان شسته من بعد مرتکب این قسم فعلی نشود که اگر بعرض مقدس رسد که بار دیگر ارتکاب این قسم نا شایستی نموده مورد سخط و غضب شاهانه خواهد گردید وآن وخیم العاقبه ازغایت جهل ونادانی بظاهر

---

(۳) کاخت وکارتیل ـ نام دوشهر از گرجستان بوده است .

اطاعت وانقیاد تقی بیك بتقدیم رسانیده تعهد نمود که اگر منبعد امری خلاف قانون بندگی از او بظهور رسد مورد غضب وسیاست شاهانه بوده باشد ودر باطن همان بشغل فتنه (٤٩) انگیزی اشتغال نموده بازال و نوذرو کتله کوز کار تیل که مختار و پیشوای کفرهٔ مزبور میباشد قرارداد که رستم خان را بقتل رسانند و ملك قور خمس ولد ملك اتابیك ملك الکاء سمخوط را در این امر با خود هم داستان نموده بودند چون ملك مزبور از یکجهتان آستان خلافت مکان است رستم خان را از کیفیت غدر کفرهٔ مزبوره اخبار نموده بود رستم خان عریضهٔ در این باب نوشته مصحوب ملك مزبور بدرگاه خلافت پناه فرستاد وازاین معنی آتش غضب پادشاهی دراشتعال آمده فرمان همایون نفاذ یافت که امارت پناه آدم سلطان حاکم صوفی که همشیره زاده سلطنت پناه رستم خان و بشیوهٔ کاردانی موصوف است باتفاق بیگلربیگیان آذربایجان و شیروان وقراباغ و ایروان وجمعی از یوزباشیان وقورچیان و غلامان و تفنگچیان که منازل ایشان در آذربایجان وشیروان میباشد بقلع و قمع وقتل و اسر و نهب و غارت کفرهٔ طاغیهٔ مزبوره که نافرمانی فرمانروای ظاهر را علاوهٔ ناسپاسی و خدا نشناسی نموده روانه گردد و امارت پناه مزبور بسعادت مسعود بشرف پای بوس سرافرازی یافته روانه گرجستان گردید وقبل از آنکه وارد گرجستان شود رستم مردم دیدهٔ کج بن کتله کوز را ازوطن مألوف چشم خانه جلا فرموده ، در محبس قلعه تفلیس مقید نموده بود ، وجمعی از تلوادان و ازناوران را که بزیور اخلاص و یك جهتی آراسته بودند بقصد تسخیر قلعه نوذر که در متانت ورزانت ودشواری طرق وتراکم اشجار ضرب المثل مردم آن دیار است فرستاده و دراندك فرصتی به نیروی اقبال بی زوال اعلیحضرت ظل الله آن قلعه مرصوصة البنیان را بخاك تیره یکسان نموده ازواج (٥٠) و اطفال آن گم گشتهٔ تیه غفلت را دستگیر کرده بودند . وآن مدبر عداوت سگال با نهایت پریشانی احوال فرار نموده خود را بقلعه اخسته رسانیده ، بعد از وقوع این فتح مبین و تسخیر آن قلعه متین آدم سلطان با لشگر ظفر اثر وارد الکاء کاخت گردیده بود از آنجا که همواره مطالب

و مآرب این برگزیده اله بی وقوع محاربه و تجشم سپاه صورت میبابد ، طهمورث بمحض توجه عساکر فیروزی مآثر مضطرب گشته از اسباب سلطنت همین برداشتن دل اکتفا نموده فرار بر قرار اختیار کرد و آن ملك بی آنکه تیغ مجاهدین معرکه خصم افکنی جنبش نماید مفتوح شده دربسته بتصرف اولیاء دولت ابدقرین درآمد و زال ارسطا ویوتم امیلاخور از در انابت و استغفار به بیت المعموره امان این خسرو سلیمان شأن درآمدند وسایر تاوادان واز ناوران وسکنه گرجستان کارتیل و کاخت که سالك طریق غدر و مکر بودند از کرده پشیمان گشته بمیانجی رستم خان التماس « عفو » زلات وجرایم خود نمودند ومأمول ایشان به عز انجاح اقتران یافته امر فرمودند که سپاه نصرت‌پناه مراجعت نموده متعرض آن گروه معذرت‌پژوه نگردند وقضیه قتل رستم خان سپهسالار در اثناء رفتن آدم سلطان بگرجستان وقوع یافت چون تمهید رفتن « آدم » سلطان قبل از وقوع قضیهٔ مزبوره بودخامه مطلب‌نگار بتحریر آن مطالب بعد از اتمام و سر انجام امور گرجستان قیام نمود .



«۱۰» شرح مقتول شدن رستم خان سپهسالار بفرمان

اعلیحضرت ظل اللهی

حضرت عزت مصروجود انسانی را بقدرت بالغه ربانی از چهارضد که اسطقس عالم اخشیجانی اند فراهم آورده ازپای تخت بینیازی که دارالخلافه تجرد نام دارد (۵۱) عقل را بریاست و محارست این مدینه الهی تعیین فرموده ـ از حواس ظاهری و باطنی که بومی این ولایت اند ، پیشکاران چابك بر دربار اقبال این خسرو بیهمال داشته کـه بنیروی این فرمان پذیران خدمتند . در شهر بند وجود استوار ، و بنای حصار هستی پایدار باشد . هرگاه تدبیر این سلطان والاشأن درپذیرائی ملك باعتدال گراید ، وسپاه جوارح را باشغـال مقرره خود باز دارد پیوسته از عرف تجـاویف دماغ سیر نزهت آباد حاجت روائی نموده . ابواب قلاع مشیده قلوب برروی آمالش باز و دست اقتدارش برحصول مآرب دراز میگردد . و بآوازه اعتدالتش دولت که خازن گنجینهٔ نعمت صورت است خود را باین امن آباد رسانیده مقالید کنوزمطالب را تسلیم مینماید . و این فرمانفرمای کشور وجود وقتی پیرایه حسن سلوك میپوشد که کفتین ترازوی دیده را بشاهین راست بینی مهیا ساخته خاوت دل خدا شناس را از خیال ماسوی پرداخته باشد ، زبان را کز نعمتها دروجد صوفیان صاحب حال دارد و گوش را مانند دل ارباب کمال بـادخار گوهر نصایح گمارد (که) بعد (از) اداء شکر مواهب یزدان در اطاعت پادشاه زمـان کـه سایهٔ حضرت رحمن است کوشش کند و در پژوهش بندگی این حافظ نوآئین الهی سکالش نمایـد . و از اینجاست که تاشیوه اطاعت وانقیاد وفرمان برداری مضبوط است بوسیله ترتیب مفرح روحانی که از جرمین رضاء خدیو حقیقی ومجازی ترکیب یافته همیشه دماغ انتعاش را نشاء کامیابی رسا میباشد . واگر در پاسداری فرمان باری باغوای شیاطین نفوس رذیله غفلت ورزد ، مادام کـه رجـوع بشاهراه انـابت و استغفار ممکن ومقیاس اطاعت سنجی فرمانروای (۵۲) ظاهر بی کم وکاست باشد بمیانجی عفو و مغفرت پـاداش

نافرمانی چندی در عقدهٔ تأخیر میماند . تا زمانیکه آئینهٔ خانهٔ دل را ازتراکم غمام ظلام افعال ناشایست راه دخول پرتولطف الهی مسدود گردد . که در آن حال سیآت اعمال در مرآت مکافات جلوه ظهور مینماید .

مبین این مقال صورت احوال رستم‌خان‌سپهسالار است که درزمان نواب گیتی‌ستان فردوس‌مکانی بازاء حسن خدمات‌و بندگی‌و کاردانی بمرتبه یساولی‌صحبت وروشناسی و قرب اختصاص یافته بود . و بعد از رحلت نواب گیتی ستان خلد آشیانی بسرای جاودانی درخدمت نواب خاقان رضوان مکانی بزیادتی اعتبار از اکفاء گوی‌سبقت‌و رحجان ربوده بمنصب‌امارت دیوان‌وسرکردگی‌تفنگچیان ممتاز شد ودراندك مدتی از ان‌مرتبه نیزفراترشده مخاطب بخطاب سپهسالاری گردیدوحکومت الکاء تبریز و بیگلربیگی گری آذربایجان بدوعنایت شد وتا زمان جلوس‌میمنت مأنوس‌بخدمات مزبوره سربلندی داشت وعلیقلی بیك وعیسی‌بیك برادران او بمنصب امارت دیوان و یساولی صحبت و ازدیاد قرب ومنزلت محسود جهانیان بودند . واز آنجا که منتهی هربلندی‌پستی است دراول‌جلوس میمنت مأنوس رستم خان با سپاه بیکران چنانچه سبق ذکریافت درخراسان توقف داشت . فرمان اشرف باسم موی‌الیه بنفاذ پیوست که چون اقبال بی زوال بی ارتکاب قتال کفایت شر اعادی نموده لشگر فیروزی اثررا مرخص‌سازد که بمنازل‌واوطان‌خود مراجعت نمایند وآن ایالت پناه باملازمان خود در مشهد مقدس توقف نماید که هرگاه صلاح دولت روز افزون بوده باشد و رقم اشرف صادر گردد روانه سدهٔ والا (٥٣) و درگاه معلی شود رستم خان بهوس آنکه هرگاه در پایه سریر خلافت باشد راتق وفاتق کلیات و جزئیات امورخواهد بود بعرض رسانید که توقف او در مشهد مقدس مقرون بصلاح دولت روز افزون نیست . و اگر در درگاه فلك پیشگاه باشد بصواب نزدیك ترخواهد بود وعریضه را مصحوب نظام الملك وزیر خود بدرگاه جهان‌پناه فرستاده بود . نظام الملك در اثنای راه بشخصی که رقم‌اشرف بشرح‌فوق‌نزدرستم‌خان‌میبرده برخورده . چاپاررا مراجعت فرموده باتفاق خود بدرگاه معلی‌آورد چون این‌جرأت زیاده ازقدر وسع

اطاعت پیشگان فرمان پذیر بود . و مرجوح بودن رای صواب نمای بیضاء ضیاء
از عرض این مطلب مفهوم میگردید . بنا بر انتظام امور سلطنت و جهانبانی مقرر
فرمودند که سر آن گردنکش را از تن جدا ساخته درمشهد مقدس عبرة للناظرین
گردانیده منادی نمایند که هر کس پیر و آملل و امانی خوده بوده «و» سالك طریق
خلاف رضای اعلیحضرت ظل اللهی باشد باینطریق به پاداش اعمال گرفتارمیگردد
وعلیقلی بیك دیوان بیگی را که در درگاه معلی بودمحبوس فرموده مقرر فرمودند که
بقلعه کلاب برده درآنجا محافظت نمایند وذوالفقار بیك یوزباشی قورچیان آجرلورا
بحبس عیسی بیك که بنیابت سپهسالار در دارالسلطنه تبریز بود تعیین نمودند ومقرر
شد که ذوالفقار بیك اورا ازتبریز بقلعه آلموت برده بکوتوال آنجا سپارد وروزی
که علیقلی بیك محبوس گردید ارکان دولت قاهره قبل از آنکه قتل رستم خان وقوع
یابد بنابر مصلحت مذکور ساختند که سپهسالار بقتل رسیده و این معنی بین الانام
شهرت یافت و بعد از سه چهار روز ملازم رستم خان عریضه مومی الیه را بدرگاه
جهان پناه آورد جمعی از هرزه درایان را که پیوسته جویای تقریب ساختن (٥٤)
اراجیف میباشند دستگاه سخن بدست افتاده انتشار دادند که رستم خان بعزم شکار
بمحال درون رفته بوده ودرآنجا از کیفیت فرمان پادشاهی وقوف یافته فرارمینماید
در ثانی الحال عریضه قرچقائی خان بیگلربیگی مشهد مقدس (ب) سایه سریر خلافت
مصیررسید . که رستم خان مزبور را روزعیدقربان بمعاونت بیرام علیخان حاکم
نیشابور بمقتضی امتثال فرمان مقتول ساخته . اعلیحضرت ظل اللهی قرچقائی خان
را بخلاع و انعامات پادشاهانه بین اقران ممتاز و سرافراز فرموده . و حکومت
دارالسلطنه تبریز را به پیربوداق خان پرناك ترکمان که اباعنجد بیگلربیگی
دارالسلطنه مزبور بود شفقت فرمودند ومنصب امارت دیوان علاوهٔ خدمت مرتضی قلیخان
پنجرلو شاملو ایشك آقاسی باشی گردید . الکاء دشتستان که با پیربوداق خان بود
بداود بیك غلام خاصه شریفه قورچی رکاب شفقت شد . چون ارقام قتل رستم خان را
دورمیش بیك قراگوزلو ایشك آقاسی و خواجه محمد قاسم نظری آوارجه نویس

خراسن و رشید بیك کلانتر تومان نخچوان بطریق تعاقب و تـوالی برده بودند رشید بیك بسیور غال و مومی الیهما بانعام و شفقت‌ها سرافراز گردیدند .

«(متوفیات)»

در این سـال اسفندیارخان والی اور کنج از دست ساقی **کل نفس ذائقة الموت** بادۀ اجل نوشیده بدرود جهان فانی نمود . عیسی ارسطا و گرجی را در این سال باداده گرجی ولد امیلاخور در دارالسلطنه قزوین بقتل رسانید .

«۱۱» آمدن ایلچی پادشاه والاجاه روم بدرگاه جهان پناه

جهة تشئید مبانی مصالحه

چون درسنۀ بارس ئیل زمان نواب خاقان رضوان مکانی فی ما بین نواب خاقان رضوان مکان وسلطان مراد خواندگار روم (۵۵) روابط صلح وصلاح بجهت نجاح وفلاح عبادالله مسند ومستحکم شد صلح نامۀ باین شرح نوشته شد . (۱)

---

(۱) بغدادپیش ازدولت صفوي بدست ترکان آق قونیلو بوده که خود یکی از سلسلۀهای سلاطین ایران میباشند . بعد از آنکه این سلسله بدست شاه اسمعیل از میان رفت بسال ۹۱٤ بغداد بتصرف لشگر قزلباش در آمد ، واین شهر مدتها در اختیار حکام ایران بود تا بسال ۹۴۰ که یکی از امراء تکلو حکومت بغداد داشت و بـه عثمانیان پناه برد وسلطان سلیمان خان قانونی را بتسخیر بغداد وادار کرد .

در زمان شاه طهماسب و شاه اسماعیل و شاه محمد گاهی بغداد بحیطه تصرف ایرانیان و زمانی در دست امراء آل عثمان بوده .

تا سال ۱۰۳۲ که کلانتر یا رئیس شهربانی بغداد بکر سو باشی نامی بود وی بولی النعمۀ خود خیانت ؛ و با عثمانیان از در سلامت در آمد شاه عباس اول با صورتیکه شباهت بـه تفریح داشت نه نمایشات جنگی بغداد را از دست عساکر عثمانی منتزع و بکـر سوباشی راهم در آتش فتنۀ کـه خود افروخته بود سوزانید بسال ۱۰۴۴ حافظ احمد پاشا بیگلربیگی دیار بکر از طرف سلطان مراد چهارم نه ماه بغداد را محاصره کرد ولي از عساکر ایران شکست خورده و بغداد نیز بدست ایرانیان باقی بود ، تا در زمان شاه صفی که خسرو پاشا نامی مأمور فتح بغداد شد ولی صفی قلیخان والی ایران دلیرانه از شهر دفاع نموده و از سقوط بغداد جلوگیري کرد . خسرو پاشا چون از فتح بغداد مأیوس گردید روبمعسکر شاه صفی یعنی همدان تا حدود اراك فعلی

بقیه در صفحه بعد

الحمدلله العزیز الکریم . الفتاح الذی افتتح ابواب الصلح و الصلاح و ارتفع ظلام المصائب والکفاح بمصباح صباح الفوز والفلاح والصلوة والسلام علی رسوله الذی اظهر واوضح الدین بکمال الایضاح وانشرح صدر الاسلام بطلعته السعیده ای انشراح وعلی آله و اولاده و اصحابه الذین هم الاشباح الذی ارواح مافاح نشر الضیا ولاح نور الصباح اما بعد مشیت و ارادت رافع السماء بغیر عماد و حکمت و قدرت مبدع المرکبات عن الاضداد جل شانه عن مشاکلة الانداد

بقیه از صفحه قبل

و در گزین همدان تاخت و تاز کرده و مراجعت بغداد نمود . ۱۰۴۹ شاه صفی خود شخصه قوای صفیقلیخان حاکم بغداد را تقویت نمود ولی عثمانیان بواسطه تلفات زیادی که در جنگ با ایرانیان داده بودند (۱۲ هزار نفر) حاضر بمقاتله و زور آزمائی نگردیده عقب نشینی کردند .
سلطان مراد خان بسال ۱۰۴۵ رو بآذربایجان گردید و شهر ایروان را بواسطه خیانت امیرگونه خان قاجار تصرف نموده و در این لشکر کشی بود که خلیفه مسلمین از ارس گذشته شهر تبریز را محاصره کرد و عمارات حکومتی ومحله شنب غازانی را که بهترین آثار صنعتی دورهٔ ایلخانی ایلخانان آذربایجان بود با کلنگ بیدادگری ویران ومردم آن سامان رابی سامان کرد ، و نیزدراین لشکر کشی بود که (شهرتبریزرا آتش زده و نیمی از آن بکلی نابود گردید) وخود درحین مراجعت برود ارس افتاده مریض گردید شدت مرض و رسیدن قشون شاه صفی باعث بر عقب نشینی وی گردید .
در همین سال دو مرتبه ایروان بدست ایرانیان افتاد و پنجهزار تن اسیر و چند توپ بزرگ بجا گذاشته وشاه صفی آنرا باصفهان فرستادو گویاقسمت اعظم ازآنانرا در اطراف همدان بحدود وفس فعلی ساکن گردانید ، بسال ۱۰۴۸ سلطان مراد خان شخصاً بتسخیر بغداد آمد و شهررا درمحاصره گرفت و با وجودیکه اسلحه ناریه آنان از ایرانیان بهتروسنگین تربود محصورین پایداری نموده تا بجائی که صدراعظم ترك محمد پاشا را بقتل رسانیده وبالاخره مجبور تسلیم شهر شدند بفرمان سلطان مراد یکهزار تن اززوار کربلا و نجف را بدست جلادان سپرده وبیك نهیب سر ازتن آنان بر گرفتند بسال ۱۰۴۹ بعد از کشاکشهای زیاد که بالا بدان اشارت شد پیمان مزبور در متن فیما بین دولتین باینصورت بسته شدکه بغداد بدست امراء آل عثمان وایروان در اختیار سران قزلباش باشد نماینده ایران در این هنگام محمد قلیخان نامی بوده است این عهدنامه حتی تا زمان نادرشاه وکریم خان زند هم مورد توجه عساکرایران وقشون نیکچری بوده و پیوسته بدان استناد مینمودند .

ایله مدار نظام احوال عباد و منشاء ثبات و دوام عالم ایجاد . پادشاهان با عدل و داد و شهریاران مکرم اعدل حسن اتفاق و اتحاد لرینه منوط و اوامر و نواهی الهیه سنیه اتباع و انقیاد لرینه مربوط درکه **فاتقو الله و اصلحوا ذات بینکم** فحوای شریفی اورزه سلاطین شوکت آئین همت اصلاح مستوجب الفلاحه عزیمت و جانب خصومت و کفاحدن عودت بیورد قلردہ تیغ خلاف طرفین درغلاف وارباب مصاف جانبین پربر لرینه سنیه صاف اولا گلمشلردرذلك **فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم** بناء علی ذلك بر اضعف عباد الله ، جناب جلالت مآب پادشاه دین پناه و ذات سعادت دستگاه سلیمان بارگاه خلیفة الله فی العالمین ما صدق مصداق السلطان ظل الله فی الارضین . ملاذ اعاظم السلاطین . معاد اکارم الخواقین ناصر الاسلام والمسلمین قاهر الکفره والمشرکین سلطان البرین والبحرین خاقان المشرقین و المغربین . خادم الحرمین والشریفین عین الانسان و انسان العین المؤید (٥٦) بتائیدات الملك المستعان والموفق بتوفیق العزیز المنان ، لازالت سلسلة خلافته ممتدا الی آخر الزمان و ما برحت اطناب خیام سلطنه مشدوده الی انتهاء الدوران , حضرتلرننك . طرف اعلاء جلالت مقرونو جانب اسنای سعادت مشحون لرندن حل وعقد امورملك و ملته مأمورومأذون واختیار صلح وجنك . خصوصنده توفیق یافته اجازه همایون اولمغله وکالت مطلقه و نیابت محققه مرحسبیله عساکر اسلام نصرت انجامی بغداد دن . قالدورب متوکلا **علی الله تعالی** عجم ولایتینه عزیمت متین ایله طی منازل و مراحل آهنك وآغاز اولنوب هارونیه نام منزله نزول اولدقده زینت افروز تختگاه عجم روشنائی ده ممالك جم خورشید علم داراحشم خدیو معظم خداوند مکرم در یکتای بحر تاجداری ذکاء آسمان شهریاری هژبر عرصه شوکت پناهی گزیده شاهباز اوج شاهی شاه عالیجاه سعادت دستگاه خسرو فلك بارگاه ستار سپاه **اعلی الله اعلام قدره من السمك الی السماك و رفع بنیان مجده الی قبة الافلاك** جانب شریفلرندن سعادتلو و عظمتلو پادشاهمز حضرتلرینه نامه لری و لو حقیره مکتوب ملاطفت خامه لری ایله عمدة الامرا قدوه

الكبراشمس الدين محمدقلي بيك ايشيك آقاسي ايلچيلك طريقتله كلوب شاه حضرتلری اصلاح ذات البين وصلح وصلاح جانبين خصوصتين اراده ايدوب تسكين آتش جنك وجدال ودفع ورفع غبار حرب وقتال اولتماس طلب اينمكين بيزداخی و ان جنحو للسلم فاجنح لها نص شريفيله عمل ايتمكه مأخذه مجمل ومفصل برابواب امن واستراحت عباد الله ايچون صلحه رضا و يروب لائق دولت طرفين وموافق (٥٧) عرض و ناموس جانبين اولان وجه وجيه او رزه احوال صلحه فيصل و ير لمك پاينده شاه والاجاه حضر تلرينك طرف قرين الشر فلر ندن بير معتمد عليه كمسيه تو كيل بيوربلوب ارسال ارليمق آيچون جمجاهي مكتوب كوندرلمشدي الحالة هذه بساط صلح و صلاح و ربط و ارتباط مصالحه مستوجب الفلاح و استقرار مواثيق و عهود و تعيين احوال ستور و حدود آنچون بو صلح و صلاح انجام الى السامه نهج شرع قديم معتبراوزرة طرف شرف وحضرت شاهندن وكيل معتمد عليه اولوب انعقاد مصالحه و معاهديه مأمور و نامزد و مفوض اولنه ، و مقدر اولان جناب امارت مآب ايالت نصاب مصادقت عنوان ساروخان دام ساعيا بمصالح الامن والامان ذهاب نام منزلنده كلوب اردوی همايون خداوندگاريه داخل اولد وقده مراسم مهمان نوازی رعايتنده بعسكره هجريه نبويه عليه افضل الصلوة و التحيه تنك بنك قرق طفور سنه سندن واقع اولان محرالحرام اعظم الله قدرة بين الانامنك اون در دو نجی كونی بيروقت خرم وساعت ميمنت توام ابدی كه اردوی همايونده اولان وزرای عظام ومير ميران عالی مقام و امراء گرام و آقايان ذوی الاحترام و نيكجری آقاسی واولان ملوك آقالری و ساير كبرای عسكر و عظمای لشكر ظفر بيكر ايله ديوان عالی اولنوب مشاراليها و كيل معتمد عليه ساروخان وايلچی محمدقلی بيك ديوان همايونه كتور يلوب بالمشا فهه نظام احوال فقرای رعايا و انتظام حال ودايع خالق البرايا ايچون طرفيندن ترتيب اولان مقدمات صحيحهٔ معاهده بو و جهيله نتيجه بخشای شكل حسن قبول جانبيزدن ابرازاولنان حجج و براهين تضايای مصالحه بو نوعله مرضای قلم اجابت شمول اولمشدركه بغداد ولايتنده . جصان و مدره ومندملحين و درتنك

و درنه سعادتلو پادشاه مزه متعلق اوله مندلچین دن در تنگ واریچه صحرا اولان محللر بوطرفدن ضبط النوب داغ شاه طرفیه متعلق اوله و درتنك ایله درسه سیورسر مسل نام محل تعیین اولمیشدر و حافیك ضیاء الدین و هارونی سی پادشاه گردون وقار حضرتلرینه متعلق الوب هره وردونی شاه طرفنه قساله وزنجیر قلعه کـه داغنك قله سنده واقع اولمشدیر یقلوب طرف غربنده واقع اولان کویلر جسانب خداوندگاردن و طرف شرقنده اولان قریـه لرجانب شاهدن ضبط اولنه وشهرروزفرسده ظالم قلعه سبك بالاسنده اولان داغنك قلعه مزبوره ناظر اولان طرفی جانب پادشاهی دن و قلعه اورمـان توابعی اولان قریه لرایله طرف شاهندن ضبط اولنه و شهره روز چغان کود کی سنوراولوب قزلجه قلعه وتوابعی جانب اشرف شهنشاهی ومهربان و توابعی طرف شریف شاهندن تصرف اولنه وان سرحدنده قوتور وماکو وقارص جانبنده معاد برد نام قلعه لرطرفین تقدیریله موادمزبوره معتبردن ماعدا اخسقه وقارص ووان وشهره روز و بغداد و بصره سك سایرستورلرنه داخل اولان قلاع وبقاع ونواحی و اراضی و صحاری و براری و تلال و جبال مادام که شاه حضرتلرننك طرفدن و بعرض اولموب الفاظ فتنه باعث الاجق برحالت موحش صادراولمیه بوجانبدن داخی سعادتلو و عظمتلو پادشاه مزبوصلحی مقبول توتـوب طرف همایونلرندن خلاف عهد ومیثاق اول طرفك سنور لری (٥٩) داخلنده اولان محل لربو جانبدن تعرض اولمسوب طرافندنك تجاروابناء السبیل کلوب کیدوب دوستلق اولمغچون اوشو وثیقه انیقه مشتمله الحقیقه وكالت عامه ونیابت محققه حاصر موحنجه کشیده سلك تحریر النوب ارسال حضور شوکت پناه سامی و ابلاغ مجلس شامخ ایوان دولت پنـاهی قلنمشدر که بوشرط و عهود مرقومه معتبز توتلوب طرف شریفلرندن **ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها** نص شریفین مفهومی رعـایت اولند قچه دولتلو و عظمتلو پادشاهمزه حضرتلرنك داخی جانب اشرفلرندمك **واوفوا بالعهد ان العهد كان مسئولا** امر شریفنه متابعت اولنوب **باذن الله الملك العلام صلح خیر انجام الی یوم القیام** ثبات ودوام بولا **فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه الحمدلله**

وحده والصلوة على النبي من بعده اولا واخراً وظاهراً وباطنا

ونواب خاقان رضوان مکانی درسالی که بسرای جاودانی انتقال مینمود (مقصود سلطان خلفا) را برسم رسالت نزد ابراهیم سلطان خواندگار روم که بعد از فوت سلطان مراد بر تخت سلطنت الکاء روم جلوس نموده بود فرستاده بودند . درحینی که وساده سلطنت ودارائی بوجود اعلیحضرت ظل اللهی زیب وبها پذیرفت سلطان ابراهیم اصغاء صیت جهانگشائی و بلند اقبالی اعلیحضرت ظل اللهی نموده بنا بر رعایت حزم که مبادا از برق بی امان تیغ درخشان این خدیوزمان خرمن آسودگی گروه عثمانی سوخته گردد یوسف آقا را با نامهٔ مودت ختامه مشتمل بر مبارکباد و تأسیس مبانی مصادقت بمرافقت مقصود سلطان روانهٔ سریر خلافت مصیر نموده ایلچی مزبور دردار السلطنه قزوین بشرف پای بوس (٦٠) سرافرازی یافته حسب الفرمان قضا جریان درتالار باغ سعادت آباد دارالسلطنه مزبور جشنی که ساکنان باغ نعیم از ملاحظه آن قرین حیرت گردند آراسته بعد از چند روز ایلچی مزبور را طلب فرمودند ایلچی مذکور بمجالست محفل بهشت مشاکل سرافتخار بکیوان رسانیده پیوند استقرار مبانی مصالحه استیفاء حظ لایتناهی نمودو نواب اعلیحضرت ظل اللهی امر فرمودند که ارکان دولت قاهره نیز ایلچی را طلب نموده لوازم مهمانی بعمل آورند

نخست میرزا تقی اعتمادالدوله متکفل امر مزبور شده انواع مأکول و اصناف .. آماده گردانید و بعد از مومی الیه جانی خان قورچی باشی و بعد از مهمانی مشار الیه مرتضی قلیخان ایشیك آقاسی باشی و دیوان بیکی لوازم ضیافت بتقدیم رسانید و بعد از وقوع امورمزبوره مومی الیه را بانعامات و خلاع فاخره سر افراز فرموده جواب نامه مشتمل براستحکام مبانی صلح قلمی نموده . ایلچی مزبوررا رخصت انصراف ارزانی داشتند ایلچیان پادشاه والاجاه اروس را که نیز در این سال بجهة مبارکباد جلوس همایون بدرگاه جهان پناه آمده بودند بنوازشات شاهانه ممتاز ساخته آقا حسن جنگرودی را بمرافقت مومی الیهما برسم ایلچیگری روانه فرمودند .

«۱۳» شرح معزول شدن حیدر بیك ایواغلی ایشیك آقاسی باشی حرم علیه عالیه

چون مبدع اشیاء وخالق مایشاء که مشاطهٔ چهرهٔ عرائس صنایع وزیور پوش شاهدان بدایع است. رنگ آمیز پیکر انسان را از لعلی آتش و لاجورد آب وسفیداب هوا و مداد خاك نموده هر لحظه از تقاضای الوان مزبور طبیعت رنگی و هر نفس نفس بهیمی را نیرنگی حاصل میگردد. اگر عنصر آتش سایر عناصر را مقهور و مغلوب گرداند انسانرا میل سر کشی و جباری در خاطر (۶۱) قرار گیرد واگر جزء هوائی غالب افتد چراغ اهلیت و بردباری بچیرهٔ دستی صرصر بادپیمائی انطفی پذیرد و اگر میل طبع بجانب آب یا خاك گراید متحلی بحلیه برد باری و افتادگی شود واز آنجا که اعتبار واقتدار نشاهٔ صوری دامن زن آتش امتیاز میباشد هریك از باریافتگان محفل عزت را همت مصروف بر آنست که مانند آتش آنچه بدست انداز و هم کسوت خود سازد. و پیوسته در هر امری همگنانرا تابع رای و رویت خود گرداند. بنا بر این معنی فیما بین حیدر بیك ایشك آقاسی باشی حرم علیه عالیه و میرزاتقی اعتمادالدوله غبار وحشت و کدورت بالا گرفت وزلال آشنائی بتهیج گرد نفاق غبار آلوده گردید. باعث بر اقدام این امراز طرفین آن بود که جماعت ایل ایواغلی که جمع و نتیجه ایشان بتیول حاکم ابیورد مقرر است. متوسل به حیدر بیك شده ادعا مینمودند که داخل ایواغلی اند و چون جماعت ایواغلی معاف ومسلم اند ایشان نیز میباید معاف و مسلم باشند و حیدر بیك در معاف ساختن جماعت مزبوره سعی مینمود وچون معافی جماعت مزبور مستمسکی نداشت اعتمادالدوله جرأت بر اقدام امرمزبور نمیکرد تا رفته رفته بافساد مفسدان کار بجائی رسید که مکالمه غایبانه بمکاوحت حاضرانه قرار گرفت و از طرفین مکالمات کدورت آمیز وحشت انگیز که هریك از آن بتنهائی وسیله دشمنی چندین ساله تواند بود مذکور شد. حقیقت سخنان مزبور بعرض بار یافتگان سرادقات جاه و جلال رسید. چون بعد از وقوع این مراتب رفع مناقشه با وجود استقلال طرفین از مقوله محالات بود

لهذا بجهت انتظام امور جهانداری مقرر شد که حیدر بیك دست از شغل معین باز داشته بدعای دوام دولت ابد پیوند (٦٢) اشتغال نماید . و در حینی که رایات جاه و جلال و ألویه سعادت و اقبال از دارالسلطنه قزوین بجانب دارالسلطنه اصفهان در حرکت آمد . حیدر بیك در دارالمؤمنین قم مجاورت مضجع مطهر و مرقد منور نواب خاقان رضوان مکانی اختیار نمود . و بعد از ورود دارالسلطنه اصفهان راست اندیش درست کردار صائب تدبیر صادق گفتار مقرب الخاقانی علی قبادبیك ولد میرزا علی سلطان چوله چقتای که والد مرحوم مومی الیه نیز در زمان گیتی ستان مدتها باین شغل معزز و ممتاز بود بخدمت مزبور مفتخر و مباهی گردید .

«۱۴» مقتول شدن میرفتاح تفنگچی آقاسی اصفهانی

چون سر رشته انتظام عالم اسباب در دست کار کنان کارگاه ابداع . و بست و گشاد جزئیات امور موقوف برضای گلشن آرایان حدایق اختراع است . بسا باشد که گره باز کردن این رشته سردر گم باعث چندین عقدهٔ مشکل که گشایش هریك از آن ، ازحوصله ناخن تدبیر بیرون باشد شود .ـ . بمقتضای این معنی میرفتاح تفنگچی آقاسی . که موسوم بآقاطاهر ، ودر سلك تفنگچیان منتظم بود ، وبه نیروی الطاف بیکران نواب خاقان رضوان مکانی از نازل مرتبهٔ گم نامی پای بر نخستین پله روشناسی گذاشته ، از آنجانیز بمساعدت بخت بلند فراترشده مین باشی تفنگچیان جلو گردیده . در این مرتبه پاس اندازه بندگی و خدمت اندوزی داشته منظور نظر التفات میبود . تا حینی که در عوض برادر خود که تفنگچی آقاسی و در قلعه بغداد بلوازم حفظ و حراست مشغول بود ، بشرحی که در تاریخ وقایع نواب خاقان رضوان مکانی مسطور است ، بحمایت مرحوم میرزاتقی اعتمادالدوله تفنگچی آقاسی گردید . بعد از استقلال در شغل مزبور ، از سکر باده هوش پرداز دولت زمام کمیت خوشخرام اندازه شناسی را (٦٣) از دست داده ، مانند تنك حوصلگان تنگ ظرف ، نسبت به میرزاتقی اعتمادالدوله ، مصدر ظهور امری که شایان ، خردمندان هشیار مغز نبوده باشد ، گردید ، ازهار دوستی ، که مانند گل بتحرك

نسیمی پراکنده میگردد ، بصرصر عداوت پراکنده گشت و از طرفین با یکدیگر درمقام کدورت میبودند. تاهنگامیکه روح مطهر نواب خاقان رضوان مکان ترك علائق جسمانی نموده بتسخیر اقلیم بقا نهضت فرمود . میرفتاح رادر اینوقت بخاطر رسید که تخم اندوخته کینه چندین ساله را ، در مزرع انتقام سر سبز سازد . پیوسته با جمعی که گمان معاونت بایشان داشت در تدبیر تضییع میرزا تقی میبود ، ومصلحت این مرام میاندیشید تابفحوای **العبد یدبر والله یغیر** رابطه بندگی میرزاتقی در خدمت اعلیحضرت ظل اللهی زیاده از آنچه در خدمت خاقان رضوان مکانی بود مسند و مستحکم گردید . میرفتاح تغییر سلوك ناهنجار نموده ، در اصلاح مفاسد میکوشید وبقدرمقدور حفظ ظاهر مینمود ، چون حال دل را بپرده داری تملقات ظاهری مخفی داشتن از ممتنعات است ، در حین دوستیهای رسمی بنان معلم (۱) وبستان تقدیر ابیات را قمرا بر لوح ظهور و بروز تحریر مینمود

»(منظوم)«

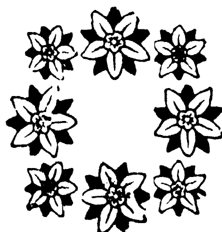
اهل زمانه کی پی یاری قدم زنند	گرددجهان فسرده گرازمهردم زنند
چون سنك وآهن آتش سوزان ثمر دهد	این بوسه نفاق که بر روی هم زنند

تا زمانیکه دارالسلطنه اصفهان که منتخب حدیقه جنانست مقر رایات دولت و اعلام «نصرت» گردید . جمعی از تفنگچیان از سلوك نا ملایم میرفتاح آغاز شکایت و دادخواهی نمودند وعجوزی که بفرموده تفنگچی آقاسی دو پسر اورا بقتل رسانیده بودند سرهای آن دو مظلوم را بدرگاه معلی آورده فریاد و نفیر بکرهٔ اثیر رسانید و روز بروز (٦٤) افغان مظلومان ازدیاد میپذیرفت تا رفته رفته گوشزد بار یافتگان سرادقات جاه و جلال گردید . فرمان واجب الاذعان که مانند آب حیوان در جداول شریان ارباب ایقان جریان دارد ازچشمه سار نفاذ تراوش نمود که اعتماد الدوله و جانی خان قورچی باشی و مرتضی قلیخان ایشك آقاسی باشی ودیوان بیگی وسایرارکان دولت واعیان حضرت بحقیقت رسیده حقیقت شکایت جماعت مزبوره را معروض سدهٔ والا و درگاه معلی نمایند جماعت مزبور در

کشیکخانه دردولتخانه مبارک که احضاردادخواهان نموده ازروی اسناد ونوشتجات بثبوت (رسید) که مبلغی خطیر از مواجب و انعام تفنگچیان ووجوهاتی (۱) که از مال سرکارخاصهٔ شریفه بتحصیل تفنگچیان مقررشده تصرف نموده تحریراین مطلب نموده بنظر کیمیا اثررسانیدند وآن شوریده بخت بگمان آنکه اجتماع و ازدحام باعث استخلاص و وسیله خلاص او میتواند شد با عشایر و هوا خواهان خود که یکی از آنجمله محمد سعید مین باشی برادر زاده او بود وسایر جماعت که جم غفیر و گروه انبوه بودند بدر دولتخانه مبارک که آمده بمضمون **اذا جاء القضا عمي البصر** سخنی چند که خلاف رسوم و آداب یکجهتان اخلاص کیش بوده باشد مذکور میساخت و در سرشار ساختن پیمانهٔ حیات خود سعی مینمود تا زمانیکه نائرهٔ غضب ظل اللهی مشتعل گردید وسیاوش خان قوللرآقاسی را مقررفرمودند که تفنگچی آقاسی را با محمد سعید مقید و محبوس ساخته مترصد فرمان واجب الاذعان باشد و بعد ازچند روز مقرر فرمودند که سر آن سرکشان را بخون آن مظلومان ازتن جدا ساخته بنظر کیمیا اثر رسانیدند و با راقت دماء ایشان شعله نالهٔ آن عجوز منطفی گردید وامارت پناه قلندرسلطان چوله چغتای در عوض باین منصب جلیل القدر(٦۵) سرافرازشد امید که سایهٔ این خسروعدالت آئین تا انقراض رشتهٔ شهور وسنین بر مفارق ورؤس اعیان دولت و دین پاینده باد .

---

(۱) بر واضح است که خود وجوه جمع وجه میباشد و آنرا جمع بستن بوجوهات البته غلط است ولي درلسان مستوفیان این دوره تا بزمان پیدایش قائم مقام فراهانی ازاینگونه جموع و نسبتهاي نا مستعمل وخنك در منشات و تعالیق وقت دیده میشود .



*

«۱۵» شرح توهم جماعت بختیاری و تعیین شدن تفنگچی

آقاسی جهت تنبیه جماعت مزبور و آوردن آنجماعت بدرگاه معلی

دراین‌سال جماعت بختیاری بنا برسلوك نا هنجارخلیل‌خان ، که حاکم جماعت مزبوره بود ، بامشارالیه سر کشی آغاز نموده بنا بروساوس‌دیو رجیم ، که دربواطن اشخاص انسانی مقیم است ، بمظاهرت جبال را سیات ، و اعلام شامخات ، ودشواری طرق ، وصعوبت امکنه ، خواستند که قضای الهی را ، که مضمون صدق مشحون اینما تکونوا یدرکم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده ، مصحح آنست دفع نمایند غافل ازاینکه درجنب فرمان قضا توامان اعلیحضرت ظل‌رحمن ، جبال وتلال وبرار (۱) و بحار ، یکسان است ، لاجرم ، بالاخره از کردار ناشایست ، و اعمال نابایست خود خائب وخاسر گشته ، اسیرپنجه خواری ، وبسته فتراك بی‌اعتباری گردیدند

مفصل این مجمل آنکه ، بعد از اصغاء این خبر ، که باعث تهییج غبار شور وشراست فرمانفرمای نوع بشر نخست بمقتضای عدالت که مبادا بعد ازالتهاب نائرهٔ بی امان غضب ، نخل وجود گناهکار و بیگناه بآتش مکافات اعمال سوخته گردد ، جهت اطمینان خاطر آن گروه حیرت پژوه ، ارقام‌مشتمل‌براستمالت‌فرستاده ، قید فرمودند که شیمه کریمهٔ عدالت ، هیچیك از افراد الناس را ، بدون ثبوت جرائم ، درموقف بازخواست نمیدارد ، چون منشاء این حرکت ناشایست ، بدسلوکی حاکم ایشان بوده ، بجهت ارتکاب این امر که بناچار از ایشان ظهور یافته ، از الطاف بیکران نومید نبوده ، بدربارِاقبال(٦٦) حاضر گردند ، که مقررفرمائیم، که منسوبان‌درگاه خلایق پناه ، تشخیص گفتگوی طرفین نموده ، اگر خلیل خان بدراز دستی تطاول گلچین عرض و ناموس خوارترین شخصی از ایشان شده باشد مقررفرمائیم ، که بکیفر این امر شنیع ، غنچه سان پوست از اندام آن پریشان دماغ بیرون آرند و اگر بی موجبی مصدر این امرشنیع شده باشند ، بدستور « زلات آنان » بزلال

(۱) البر . ضدالبحر . والبریه الصحرا . والجمع البراري « بالشده »

صفح وعفو شسته گردد ، آنقوم بر گشته بخت ، ازغایت ضعف طالع ، تخریب اساس سست بنیاد قوت وهمی ننموده ، سالك طریق ناکامی گردیدند ، تاآنکه جلادت شعار جرأت آثار قلندر سلطان چوله تفنگچی آقاسی باشی بافوجی اوملازمان خاصه شریفه وبیگلربیگیان کوه کیلویه و لرستان وحکام شوشتر و دزفول وسایر محال فارس « به » تنبیه و تأدیب ان گروه بیعاقبت مأمور گردید و آن کوه رفیع منیع را که بفحوای این ابیاب « که » .

☆(بیت)☆

سنگی که ز قله اش فتادی با چرخ ز جنبش ایستادی
بر پشت وی آسمان نمودی چون بر شتری جل کبودی

با چرخ اخضر لاف مساهمت میزد ودعوی مساوات مینمود درمیان گرفتند وممر دخول و خروج بر ایشان بسته شروع در تسخیر آن کوه گردون شکوه نمودند آن جمع صحرا نشین که پیوسته جوهر عقل را تابع بینش دیده ظاهر بین ساخته اند و حسن بصررا بر نفس ناطقه که مصدر اثر و ممیز خوب وزشت و نفع وضرر است اختیار نموده اند از ملاحظه این حال قرین اضطراب و بیچارگی گشته چند نفر از ریش سفیدان خود را نزد تفنگچی آقاسی فرستاده بقدم استغفار واعتذار سالك مسالك طریق بندگی گردیدند قلندر سلطان حقیقت عجز واضطرار آنقوم پریشان روزگار را معروض سده والا ودرگاه معلی گردانید (٦٧) وامر اشرف نفاذیافت که چند نفر از طاغیان راکه باعث این جسارت شده اند مقید و محبوس ساخته بدرگاه جهان پناه آورد و تتمه آنجماعت را مقرر دارد که بموطن اصلی خود آمده ازعهده متوجهات دیوانی بیرون آیند وبرحمت بیکران شاهنشاهی مستوثق بوده باشند قلندر سلطان بمقتضای فرمان عمل نموده جمعی ازایشانرا که اسم ورسم و نام و نشانی داشتند بدرگاه خلایق پناه حاضر گردانید واعلیحضرت ظل اللهی خود بنفس نفیس بحقیقت رسیده چون از خلیل خان بعضی امور که خلاف قانون عدالت باشد نسبت بآنجماعت بظهور رسیده بود حکم براطلاق گرفتاران نموده

خلیل‌خان را ازایالت مزبور معزول فرموده جماعت مزبوره را بخاصه شریفه منسوب ساختند وداروغگی ایشان بوقتان بیك یوز باشی غلامان تفویض یافت .

«۱۵» آمدن زال ارسطا ووقراقلخان ویوتم امیلاخور

بدرگاه جهان پناه

خازنان مکنوزات ممکنات و گنجور نقود هستی مکنونات را در هرزمانی گنجی از اسرار عجیبهٔ بدیعه مخزونست ، که بمیانجی حکمت بالغه در وقتی که هنگام ظهور آن گنجینه الهی باشد بعالم شهود وظهور جلوه گرمیسازد وبفحوای الامور مرهونة باوقاتها تواند بود که بسیاری ازغوامض امور که ابواب مشیدهٔ آن بمقالید سیوف اقلیم گشایان صائب رای‌قوی بازو گشوده نگردد درحین‌توجه اعلام ظفرفرجام لیالی وایام که معد وموقوف‌علیه انجام آن مرام است مانند غنچه گل که از تنفس انفاس‌نسیم سحر وریزش‌قطرات‌مطر چنانچه مضمون این بیت (که رسد چووقت گره ازگره گشوده‌شود دلیل قطرهٔ باران و غنچه گل بس بر آن ناطق است قرین شکفتگی میگردد - وبی‌ترتیب اسباب وآلات ظاهری (٦٧) آن‌مطلب صورت انجام مییابد وازنظائر وشواهد استقرار اینمعنی که پیرایهٔ استدلال در بر دارد آنست که اگر فرمان روایان ربع مسکون (۱) بجمعیت از او لشگر و اتفاق سپاه و حشر سعی نمایند که در هنگام شتا وشدت برد وسرماشاهد گلبرگی یا عروس غنچهٔ از حجله استار و خلوتخانه اسرار قدم بجلوه گاه اظهار گذارد صورت امکان نمیبندد ویکی ازمبینات این‌معنی آنکه زال ارسطا والکاء قراقلخان که دست تصرف هیچیك از فرمان روایان ظاهر بدامن فتح آن دیار نرسیده بود و تیغ اقلیم گشای نواب گیتی‌ستان فردوس‌مکان که درشیوهٔ گشودن قلاع خاصیت اشاره انگشت یوسفی داشت از عهدهٔ گشودن ابواب مشیدهٔ آن برنیامده بیتحریك آلات طعن وضرب وادوات کوشش وحرب رفته نا فرمانی را درحلقه کمند اطاعت

---

(۱) (با جمعیت آن)

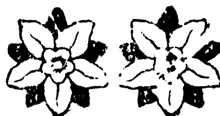
و فرمان برداری درآورده بهدایت قائد توفیق سالك طریق انقیاد گردید و باتفاق یوتم امیلاخور که او نیز در سرکشی با زال ارسطاو در پلـه مساوات بود روی اخلاص بدین درگاه فلك پیشگاه آورد و با وجود وقوع و سنوح بعضی امـور فیما بین ایشان و رستم خان والی گرجستان کارتیل کـه سابقاً صورت تحریر یافت نزد والی مزبور آمده مشار الیه را شفیع جرائم وزلات خود نموده روانه تقبیل آستان گردون توأمان گردیدند سلطنت پناه مشارالیه حقیقت مأمول ایشانرا عرض نمود بحصول مقرون گشته ارقام مطاعه صادر گشت که بـدل قوی و خاطر جمع روانه گردند درحینی که دارالسلطنه اصفهان مقر رایات جاه وجلال واعلام دولت واقبال بود مشارالیه و یوتم مزبور روی ارادت باین مرکزامن و امان که ملجاء ومعاذ جهانیانست آورده و بشرف پای بوس و مجالست (٦٩) مجلس بهشت آئین سرافراز گشتند وبه نیل مطالبی که درحوصله آرزوی ایشان نمیگنجد سر مباهات بکیوان رسانیدند و بانعامات و نوازشات گـونا گون و استیفاء حظوظ نا متناهی مباهات یافته رخصت انصراف حاصل کرده باوطان خود مراجعت نمودند .

وقایع متنوعه ـ در این سال طاهر بکاول ایلچی ندر محمد خـان والی ترکستان بجهت تشئید مبانی مصالحه بدرگاه جهان پناه آمده بنوازشات گوناگون اختصاص یافت وایالت الکاء مشهد بجهت آنکه مردم محال مزبور ازقرچقای خان شکایت مینمودند تغییریافته بایالت‌پناه مرتضی‌قلیخان قاجار بیگلربیگی مرو وبیگلربیگیگری مرو به علیقلی خان که در سلك غلامان خـاصه شریفه منتظم بـود تفویض یـافت امارت الکاء سلطانیه و زنجانرود به صفی قلی بیك ولدسار وسلطان یساول صحبت که بمهمانداری ، طاهر بکاول ایلچی والی ترکستان تعین شده بـود شفقت شد و خاندانقلی سلطان یساول صحبت در عوض مهدیقلی سلطان حاکم دورق و چـون رستم اوسمی والی قیطاق سالك مسالك غدر ومکرمیبود امیرخان سلطان قیطاقی در عوض مشارالیه اوسمی و حاکم الکاء قیطاق و بعباس قلیخان موسوم گردید .

از آثار غریبه که در این سال ازممکن غیب به پیشگاه ظهور و بروز جلوه

گرشد وقوع زلزله بندر مبارک که عباسی وقلعه‌وان بود و شدت امر مزبور بمرتبهٔ رسید که اکثر ابنیه و عمارات بفحوای **عالیها سافلها** منهـدم و متلاشی گشته جبل موسومه بلاچین قیا که نارین قلعهٔ وان برقلهٔ‌آن ساخته شده ساقط گشته خلق کثیر و جم غفیر از سـاکنان آن مکان سر بجیب عدم کشیدند قراخان سلطان حاکم بندرعباس را بسبب آن زلزله تزلزل در ارکان بنای هستی‌راه یافته مسافر وادی نیستی شد و الکاء (۷۰) مشارالیه بمیرجمال سلطان تفویض یافت .

وقایع متنوعه ـ دراین‌سال سید منصورخان والی‌عربستان بسبب‌مناقشه و ناسازی مشایخ اعراب باجماعت مزبوره درمقام‌متابله درآمد ومشایخ‌اعراب سید برکه خان ولد مشارالیه را بدرگاه جهان پناه آورده استدعا نمودند که درعوض سیادت پناه مشارالیه متکفل شغل حکـومت آن محال شـود وحسب الحکم جهانمطاع سید منصور خان بدربار اقبال آمده چون‌سپاهی ورعایا اکثر از سلوك خان مزبور قرین ناله و افغان بودند امارت الکاء مزبوربسید برکه خان تفویض یافته مقرر شد کـه سید منصورخان بآستانهٔ مقدسهٔ امام ثامن ضامن رفته در آنجا بعبادت و دعای دوام دولت روز افزون قیام نماید .



*

«١٦» شرح مقتول شدن میرزا تقی اعتمادالدوله

و جانی خانی و رفقا

شرح این وقایع آنست که هر یك از افرادالناس‌ؤرا از نیك و بد و خوب وزشت که سلاطین ذی‌شان منظور نظر کیمیا اثر نموده «و» از همگنان ممتاز میسازند آنشخص را بمقتضای حق نعمت شناسی تا ممکن و مقدور باشد در ضبط مالیات و استخلاص مطالبات دیوانی سعی موفور بظهور میباید رسانید بعضی ازآن گروه برهنمونی‌دانش ومعلمی فطرت با وجود ضبط دقایق‌امور مزبور با سپاهی ورعیت بنوعی سلوك مینمایند که عموم خلایق از ایشان راضی و خشنود بوده زمام مهام بکشاکش مناقشات جزئیه از هم نمیگسلد و جمعی دیگر سخت‌گیری عبادالله را قائم‌کاری و انداد (١) خلایق را ضبط و نسق نام نهاده از این معنی که شاهین ترازوی عدالت بکفتین لطف و عنف راست میگردد غافل میمانند.

مرحمت پناه‌میرزا تقی اعتمادالدوله که بمزیدتوجهات شاهانه وتفقدات خسروانه امتیاز یافته کوس **انا ولا غیر** (٧١) میزد بمستی کهن بادهٔ هوش پرداز دیر سالی ونخوت قوی دستی و بلند اقبالی سر رشته خوش سلوکی را از دست داده با امرا و سپاهی و رعایا طریق رفق و مدارا مسلوك نمیداشت تا آنکه بتدریج فیما بین مرحوم‌مزبورو جانی‌خان که پیوسته باتفاق‌یکدیگر فیصل‌مهمات‌ومعاملات کلی‌وجزئی میدادند غبار نقار و کدورت بالا گرفت، واهل تزویر که پیوسته در کمینگاه مکر نشسته منتظرفرصت میباشند، وسیله فتنه‌انگیزی بدست افکنده‌سر گرم برافروختن آتش فساد گردیدند، و بقورچی باشی چنان خاطر نشان نمودند که اعتمادالدوله بقتل تو‌تصمیم عزیمت نموده آن سفیه بمحض سخنان دروغ ارباب عناد ازراه رفته باعتقاد خود چاره کاررا منحصر در قتل اعتمادالدوله مزبور دانست و از این معنی

---

(١) ندالبعیر ینِد ـ بالکسر . ندا ـ بالفتح ـ وانداداً ـ بالکسر ـ وندوداً ـ بالضم . نفروذهب‌علی‌وجهه شارداً و منه یوم التناد ـ التناد ـ التفرق ـ والتنافر ومنه سمی یوم القیامه: یوم التناد بردن ستور بحالت پراکندگی وپریشانی ـ این لغت را پارهٔ عربی نمیدانند.

غافل گردید که هیچکس را بیرضای اعلیحضرت ظل اللهی قدرت افشاندن آبی نیست چه جای ریختن خون شخصی که در زمرهٔ ملتزمان بساط قرب منتظم باشد و باتفاق نقدی خان بیگلربیگی سابق کوه کیلویه و عربخان بیگلربیگی سابق شیروان و ابوالفتح بیك جبادارباشی وعباسقلی بیك استاجلو قورچی تیر و کمان و وعلی میرزا بیك شیخاوند که ازغایت نادانی چراغ نورانی پیش بینی را درظلمت آباد جهل مرکب بصرصر بی بروائی منطفی ساخته بودند بتاریخ روز چهارشنبه بیستم شهر شعبان سنه ١٠٥٥ هنگام صبح بمنزل مرحوم مزبور رفته ازسیاست اعلیحضرت ظل اله که بمکافات شکستن پای موری ناخن از پنجه شیران بر میآرند اندیشه کرده مرحوم مزبور را بقتل رسانیدند وبعد ازارتکاب آن جرأت از کرده پشیمان گشته شمشیر در گردن وجان بر کف بدر دولتخانهٔ مبارکه آمده اظهار ندامت وپشیمانی نمودند

حقیقت این واقعه را ایستادگان دربار اقبال معروض پایه سریر سلطنت گردانیدند و اعلیحضرت شاهنشاهی بنا بر مصلحت وقت که مبادا آن گروه (٧٢) نا فرمان که بخون مرحوم مزبور دست ازجان شسته‌اند در آن مستی باده عصیان وطغیان مرتکب فسادی تازه گردند یا فرار نمایند ایشانرا بکلمات تحسین مطمئن خاطر گردانیده بلفظ گوهربار فرمودند که حقیقت سلوك نا ملایم او بر مرآت خاطر قدسی پرتو ظهور نیفکنده بود هرگاه موی الیه صاحب این اعمال بوده قضیهٔ مزبوره موافق مصلحت دولت روز افزون واقع شده خاطر جمع دارند که بجایز ، این عمل مورد توجهات شاهانه خواهند گردید آنجماعت را ازمژده شفقت جمعیت حواس وآسودگی خاطر بهم رسیده فارغبال بمنازل خود رجعت نمودند روزدیگر بدرگاه فلك اشتباه آمده انواع توجهات مشاهده نمودند و بجهت ضبط مهام انام اعلیحضرت شاهی ظل اللهی منصب جلیل القدر وزارت اعظم را بسر دفتر واقفان علوم طرز آموز وایافتگان قواعد ورسوم مجمع البحرین حسب ونسب مطلع النورین دانش وادب ینبوع معلومات حکماء الهیین سلالهٔ خاندان سید المرسلین ایران مداری سلطان العلمائی که درزمان نواب گیتی ستان فردوس مکان و نواب خاقان رضوان آشیانی نیزمدتها

باین شغل عظیم امتیاز داشتند باوجود فضائل و کمالات حسبی و نسبی برتبه مصاهرت نواب گیتی ستان نیز ممتاز بودند تفویض فرمودند چون در عرض ایامیکه ترک اشغال دنیوی نموده بودند پیوسته بافاضهٔ انوار افادهٔ قلوب طلبه علوم را ازظلمت شك وشبهه میپرداختند وبنوشتن حواشی وتعلیقات بر کتب معتبره مثل شرح مختصر اصول وغیره (۱) اوقات گرامی مصروف میداشتند وبا وجود موانع وعوائق توفیق زیارت بیت الله الحرام یافته بودند همیشه مرکوز خاطر ایشان آن بود که بغیر از مطالعه و مباحثه و دعاء دوام (۷۳) دولت روز افزون اعلیحضرت ظل اللهی بشغل دیگر اشتغال نمایند و اوقات عمر عزیز در مرضات الهی صرف نمایند بنا بر این بتقلد منصب عظیم القدر وزارت راضی نمیگردیدند تا آنکه بالاخره امتثال امر اشرف را اعظم عبادات واشرف سعادات دانسته مباشر امر مزبور گردیدند قورچی باشی و تبعه دوسه روز باستقلال تمام از روی جمعیت خاطر بدر دولتخانه مبارکه آمده باتفاق نواب ایران مداری برتق و فتق امور قیام و استشمام روایح عنایت از گلشن تدبیر اعلیحضرت جهان پناهی مینمودند تا آنکه صبح روز یکشنبه ۲٤ شهر مزبور که چهار روز از آن قضیه گذشته بود بنا بر انتظام امور سلطنت و خلافت تیغ خورشید فروغ انتقام از نیام مدارا بر آمده بصواب دید اخلاص کیش دانش منش راست اندیش نیکوروش منع زلال تدابیر صائب را می‌سهام افکار ثاقب ، مقرب الخاقانی علیقباد بیك چوله چغتای ایشیك آقاسی باشی حرم علیه عالیه ، که اقبال مثال بردرگاه فلك پیشگاه ساکن بودند ارقام مطاعه بخط مبارك باسم صوفی نهاد روشن ضمیر پاك اعتقاد امیرالامرائی مرتضی قلیخان ایشیك آقاسی باشی و دیوان بیکی و غلام باخلاص آستان خلافت نشان سیاوش خان قوللر آقاسی وفدوی اخلاص توامان قلندر سلطان چوله تفنگچی آقاسی که شایستگی انجام این خدمت داشتند صادر گردید ، مقرر شد که علیقباد بیك جهت جماعت مزبوره فرستاده قدغن نماید که بآستان خلافت مکان حاضر

---

(۱) حاشیه سلطان العلما بر معالم الاصول معروف ومکرر بطبع رسیده است .

گشته در امتثال فرمان باشند وبنابر زیادتی اهتمام جان سپار جرأت آثار قویدل تهور شعار واقف دقائق جلادت فارس مضمار شجاعت و بسالت (٧٤) محرم خلوت انس جلیس محفل قدس مقرب الحضره داود پیکار «مهتر بر کتابخانه» (١) خاصه شریفه و پیشروسر بازان سپاه صافی نهادی منشاء رحیق پاك اعتقادی برق خرمن سوز هستی جرأت کیشان سحاب نیسان آمال مزارع خیر اندیشان محور رضاجوئی ظل اللهی مستغرق بحار یکرنگی جهان پناهی حق نظر بیك که بمعلمی بندگان اشرف ممتاز بودند با فوجی از جرأت منشان کار آگاه که در فنون مبارزت و تمام شاگردان خلف نواب گیتی ستان خلد مقام اند و هر یك در روز هیجا داستان پور دستان را بازیچه میشمارند مسلح و مکمل درخدمت اعلیحضرت خدیو زمان حاضر گشتند که اگر امر اشرف صادر گردد در امتثال فرمان کوشش نمایند بعداز تمهید این امر فرمان قضا توامان با حضار جانی خان نفاذ یافت یکی از چاکران باین خدمت مأمور گردیده موی الیه را حاضر گردانید، آن تیره روز را غرور دولت، علاوه خواب غفلت گشته اراده داشت که بمرافقت سلطان العلمائی، بدستور در کشیکخانه درحرم علیه برجای مقرر نشسته مصلحت اندیش امور کلی وجزئی باشد، مرتضی قلیخان از قفای مشارالیه در آمده بیك ضرب خنجر رشته حیات آن مغرور را از هم گسیخت، و بعد از تبادر ایالت پناه مشار الیه باین امر چند نفر از غازیان مثل امام ویردی بیك چوله و غیره کار آن نا تمام را باتمام رسانیدند، و نقدی خان که بعد از قتل قورچی باشی مزبور در پناه بی‌وجودی، پنهان مانده بود، از ملاحظه این حال آغاز نوحه و زاری و تأسف و سوگواری نمود، و ابدال بیك چوله و چند نفر دیگر از غازیان متوجه شده شمع حیات اورا باب تیغ درخشان خاموش ساختند، و جمعی از عساکر (٧٥) منصور مأمور گردیدند که سایر شرکاء جانی خانرا بقتل رسانیده، سرهای ایشان را بدرگاه فلك پیشگاه حاضر گردانند، عربخان و عباسقلی بیك و علی میرزا بیك در اصل شهر دارالسلطنه اصفهان بیاسا

---

(١) در اصل محکوك شده در خلاصة التواریخ مهتر کتابخانه نوشته.

رسیدند ، وابوالفتح بیك در حین قتل قورچی باشی در میدان در دولتخانهٔ مبارکه حاضر بود ، بعد از استماع این اخبار ، بامید آنکه شاید جانی بیرون برد فرار بر قرار اختیار نمود ، غافل از این معنی که هر کس بپا ازین آستان ملایك آشیان گریزد بسر بازگشت مینماید ، بالاخره جمعی که از دنبال او رفته بودند آن مخذول را درقریهٔ برزآباد قهاب ، که ازآنجا تا اصل شهرچهارفرسخ است دریافته بقتل رسانیده سر او را بدرگاه معلی آوردند ، وزینل‌خان بیگلربیگی کوه کیلویه ولد نقدی خان باسناد آنکه از مقدمات مزبوره اطلاع داشت وحقیقت را بعرض اشرف نرسانیده بود مقید ومحبوس گردید ، مهدیقلی‌بیك ولد مرحوم اغورلوخان ایشیك آقاسی باشی سابق بگرفتن قراخان بیك برادر قورچی باشی مزبور که آنوقت در خراسان سرداربود مأمور شد ، و قلیچ بیك اردکلو بقتل کلابی مشهور بآقاسی ولد مرحوم امیرگونه‌خان قاجار که در شیوهٔ دو بهم اندازی و مفتنی ثانی نداشت مقرر گشت ، صفیقلی بیك نواده مرحوم حسن خان استاجلو بضبط اموال قورچی باشی مزبور که در قریه علوی همدان بود اختصاص یافت ، و شاه نظر بیك قورچی تفنگ جهة ضبط اموال واسباب واقعه در کرمان مومی‌الیه ، و گرفتن الغ خان برادر او معین شد ، اسکندر بیك قاجار بمقید ساختن موسی قلی بیك ولد عربخان روانه شیروان گردید ، و ضبط اموال شیروان عربخان بنریمان بیك یوزباشی قوشچیان مرجوع شد (٧٦) در آن روز ایران مداری سلطان العلمائی با ارکان دولت قاهره تا شب هنگام بتفیصل مهام جزئی وکلی ورتق وفتق معاملات وتنظیم وتنسیق ممالك اشتغال نموده ارقام واحکام وفرامین بهرمحل ازمحال‌ممالك محروسه صدور مییافت راقم این حروف نیز در آنروز در زمرهٔ خدمتگزاران منتظم ومنسلك بود ، بعد از چند روز بجایزه این خدمت پسندیده ، مرتضی‌قلیجان برتبهٔ بلند قورچی باشی گری ، وتولیت مزارنواب خاقان رضوان مکانی سرافرازی یافته ، منصب ایشك آقاسی باشیگری بایالت پناه مهدیقلی خان و عمارت دیوان بعالیجاه اغورلو بیك غلام‌خاصهٔ شریفه مرجوع‌شد،وایالت کوه کیلویه بقوللرآقاسی

شفقت شد ، مواجب مقرب‌الخاقانی علیقباد بیك بمبلغ سیصد تومان قرار یافت ، و الکاء ابرقو بتفنـگچی آقاسی مفوض گردید ، و داروغـگی دار السلطنه قزوین بکرجاسی بیك «سه‌پس» (کذا) بصفی‌قای بیك‌ارسطاو یوزباشی غلامان که در آنروز خدمات شایسته نموده بودند تفویض یافت ، وسایر جماعت از قورچیان و غلامان و غیره که فدویت و اخلاص ازیشان بظهور رسیده بود ، بانعامات و خلاع فاخره سربلند گردیدند این قضیه عظمی که‌چرخ دیرسال بآن غرابت حالی مشاهده ننموده بود ، به نیروی اقبال بیزوال اعلیحضرت ظل‌اللهی بسهولت و آسانی گذشت و آنچنان غبار فتنه که بصرصر بیپروائی باد پیمایان در هیجان آمده بود بآب شمشیر سیاست خدیو جهان فرو نشست امید که پیوسته و سادهٔ سلطنت و سریر عزت بوجود فایض الجود این برگزیدهٔ خالق مهربان آراسته بوده درگاه این مفخر تاج و دین ملجاء و ملاذ پادشاهان هفت اقلیم باد (۷۷)



«۱۷» منع فرمودن شراب و سایر غیر مشروع

ذوق سکالش محمدت حضرت عزت کاروان حروف و نقوش را که از جاده خامه روانه کشور شهودند مانند فوج مور که بر شهد عبور نمایند پای رفتار بسته محو لذت و محبوس حلاوت صحبت میسازد فحمداً ثم حمداً له که پس ازاعطاء شریعت محمدی وملت احمدی پیوسته این گوهر والا بحارست پاسبان هشیار مغز بیداردل عقل کامل از تاراج مسارق شك واص وهم حافظ بوده و بگشودن ابواب دیده بینا راه دخول بیت المعمور دل خدا شناس برین دزدان قوی بازوی بیهراس مسدود نموده ولای حضرت مرتضوی واولاد اطهاررا خط اجازت بر گرفتن این درةالتاج ایمان ساخته و از فروغ این آفتاب بی کسوف جان ارباب شکوك و شبهات را گداخته ، این ثانی اثنین بیت الحرام را از فیض تعمیر خدیوان خدا شناس زیور آبادی کرامت نموده و بصیقل سعی فرماندهان حق بین زنك کسادی ازین مرآت خداشناسی زدوده ، چهره صدق وحق را که ازهجوم نامحرمان درتتق تقیه مختفی ومحجوب بود بدورباش سنان جان ستان برگزیدگان این سلسلهٔ جلیله چون مهر جهانتاب جلوه ظهورداده ، وازجوهرتیغ درخشان روشناسان این دودمان والامکان دام در راه اقتداراهل بطلان نهاده ، مرآت مبین این مرام آنکه ازبدوظهورازهار دولت همیشه بهار اعلیحضرت ظل اللهی همواره طبع همیون این حدیقه طرازحسن اعتقادرا به پیراستن گلستان شریعت محمدی سرمایهٔ شکفتگی کرامت نموده ، چنانچه گردش سبحه را درمذاق رغبتشان نشأه دوران جام وزلال شریعت مطهره را کیفیت اقداح مدام است همت بلند و نیت ارجمند پیوسته در ایام سلطنت والا عموماً ودر این ایام که مسند وزارت بوجود نواب سلطان العلمائی (۷۸) آراسته است خصوصاً معطوف بر آنست که دارالملك شرع ازهر از دست انداز را هزنان لاابالی مصون بوده زلال اطاعت باری و پرهیزکاری غبار آلایش نپذیرد درین ایام که این نیت علیا مانند ثمر که بآهستگی کسب حلاوت مینماید پیرایهٔ کمال پوشیده فرمان همیون شرف نفاذ یافت که دختر رز که از بی پدری و خود رائی با نیك و بد و خوب

و زشت رابطه اختلاط و آمیزش درست دارد پای در دامن کشیده ازحجله بیرون انگوری قدم جرأت بعشرت آباد خم و آینه خانهٔ مینا و هودج پیاله و خیابان گردن صراحی نگذارد و به سرکه جبینی و ترش روئی دندان آرزوی واسع مشربان بی تکلف را کند سازد مینا را از اصغاء اینمعنی قالب تهی گردید و پیمانه را پای گردش ازکار ماند، سبو بهر دو دست بر سر چسبیده بریختن اشك خونین ندامت عذرخواه گناه شد، بطك درلجهٔ بیپایان حیرت چون کشتی طوفان زده قرین اضطراب و بیقراری گردید، پسته راکه رفیق شبانروزی باده است ازین دهشت خنده انتعاش برلب خشك ماند، چشمه سار رود را که کشتی عیش میکشان برآن جریان داشت تف سموم این حکم نافذ هم آواز موج سراب ساخت، و نو عروس دف که ازتطابق ضرب و نطق سرحلقهٔ ارباب اصول بود گوش از گوشوارهٔ جلاجل پرداخت، کمانچه هدف تیر تغافل و پیمانه از خجالت تهی دستی همرنك ساغر گل است، زاده تاك بنمك محتسب قسم خورده که گرد مستی نگردد، و کباب باشك خون آلود التزام نوشته که داخل بزم میگساران نشود، ازبسیاری ریزه شیشه و پیمانه پیك خیال مدتها بتوهم آنکه مبادا افکار شود از سیر وسعت آباد اصفهان بازمانده، درزوایای تجاویف دماغ انزوا گزیده بود، ودل عاشق ازتکاپوی (۷۹) طلب معشوق در تنگنای سینه آرمیده، هوا ازترا کم شمیم بادهٔ لعلی که بر خاك بی اعتباری ریخته مانند سحاب شفق پوش و سنك ریزه را برد یمانی عقیق بردوش بود، نسیم شمیم آلود می از بیم آنکه مبادا بتهمت مستی گرفتار شحنه احتساب شاهنشاهی شود از قلعهٔ بیدر حباب سر بر نمیآرد، و انار باحتیاط اشتباه صوری آب فراغت نمیخورد، بالجمله بادنی التفات شاهنشاهی خاطر همیون ازنسق این امر که در زمان هیچیك ار پادشاهان صورت وقوع نیافته بود بالکلیه فارغ گردید و چون پیوسته باده گساران و میکشانرا سلسلهٔ عیش بدستیاری زلفین شاهدان بازاری و هنگامه آرایان محفل پرکاری و ناپرهیزکاری آراسته میباشد ازین رهگذر فواحش را نیز رواج و رونق تمام بهمرسیده در حجرات خانات و

محلات بشغل مقرر و معاضدات ابالسه که دشمنان جبلی بنی آدمند علانیه اشتغال داشتند ، واز آنجا که نفس بهیمی را برقوت عاقله چیره دستی حاصل است وبتحریك شیطان از منهج مستقیم عدول مینماید ، جمعی کثیر و جمی غفیر گرد آمده هر یك مبلغی خطیر بسرکار دیوان بصیغه مال بعنوان ترجمان میرسانیدند همت والای اعلیحضرت ظل رحمن وجه مزبور راکه مبلغهای کلی میشد سهل انگاشته امر فرمودند که آن بدکاران را از امر مزبور نهی فرموده نگذارند که منبعد مرتکب افعال شنیعه گردند و بجهت ازدیاد رواج شریعت مطهرهٔ مقدسهٔ ارامنه نیز ازشغل پوستین دوزی و فروختن این قسم اجناس که شایع شده بمسلمانان میفروختند منع فرموده با آنکه بجهت ممانعت مبلغها بسرکار خاصه شریفه میرسانیدند بشرف اسعاف مقرون نگردید امید که پیوسته ارکان شرع مبین وملت مستبین بتقویت رأی متین این خسرو بیقرین مشید باد (۸۰)

«۱۸» سر افرازی یافتن راقم حروف بمرتبه ارجمند مجلس نویسی

چون از روزی که دهقان قضا نهال ابداع را در بوستان قدرت کامله غرس نموده هر نهالی منتج ثمری و هر شاخی پذیرای بریست و شمول اینمعنی وعموم این امر بمرتبه ایست که هر گیاهی زبان بشهادت آن گشوده و مرآت هر برك سبزی صورت وقوع آنرا بتماشائیان گلشن ایجاد نموده ، و هرگاه محسوسات ظاهری که مخمر از آب و گل اند منشاء این امر توانند شد تخم اخلاص و اعتقاد راکه منبت زمین پاك دل دانش منزل است وقوع این معنی بر وجه اتم و اکمل تواند بود ، لهذا دراین ایام سعادت فرجام نهال اخلاص این بیمقدار بنیروی خلوص عقیدت و صفای طویت و ریزش سحاب الطاف خسروانه لباس خضرت و نضارت پوشیده بمرتبه بلند مجلس نویسی سر افرازی یافت و بوسیله علاقه بندگی این آستان عرش بنیان سر افتخار بر آسمان رسانید پیوسته مأمول و مسئول آنست که برهنمائی تأیید و پیشوائی توفیق سالك صراط مستقیم رضا جوئی اعلیحضرت

ظل اللهی بوده نقدجان را برو سفیدی صرف خدمات لایقه ولینعمت که صلاح
و فلاح نشأتین بندگان در ضمن آن مندرج است نماید چون بموجب فرمان‌قضا
جریان مأمور است که جواهر واقعات زمان ابد توامان را در سلك تحریر کشد
مانند صدف با وجود بیزبانی سرا پا دست دعا شده از سحاب نیسان رحمت عزت
استدعاء دراری و لآلی منظوم ومنثور مینماید که با وجود کم بضاعتی از عهده
این امر شکرف بیرون تواند آمد امید که چون تهی دستی و بیبضاعتی تحفه
بارگاه کریمانست از در بار الهی بحصول مآرب مباهی گردد . (۸۱)

«۱۹» شرح آمدن ندر محمد خان والی ترکستان

بدرگاه صاحبقرانی

چون موجد ممکنات بمقتضای حکمت بالغه صاحب دولتی را از اصناف
بنی نوع انسان که بهترین نتیجه کن فکان است برگزیده متوج بتاج امتیاز سازد
هر روز امری که موجب ازدیاد ظهور این مطلب بوده باشد مشاهده دیده ارباب
بصیرت میگرداند که در اذعان این‌معنی هیچ فردی از افراد را مجال تأمل نماند
و یکی از علامات دولت بی زوال اعلیحضرت ظل اللهی التجاء سلطنت پناه ندر
محمد خان والی‌ترکستان است که بعد از امام قلیخان برادرخود که‌آمدن مشارالیه
بدرگاه معلی سبق ذکر پذیرفت روی نیاز بآستان خلافت نشان آورد .

تفصیل این اجمال آنکه سلطنت پناه مشارالیه بعد از امام قلیخان بر مسند
سلطنت آنمحال از روی استقلال متمکن گردیده کوس اختیار و اقتدار را بلند
آوازه گردانید و چون در همان ایام اسفندیارخان والی اورکنج بدرود جهان
گذران نموده بعالم بقا انتقال نمود وازوطفل‌خردی که شایستهٔ تقلد امورسلطنت
نبود مانده بود ندر محمد خان محمد قاسم سلطان نوادهٔ خود را باگروهی انبوه
بدان حدود فرستاده بی ارتکاب زحمت آنمحال را بحیطهٔ تصرف درآورد ووقوع
این امر موجب ازدیاد شأن وشوکت او گردید و بنا بر حرص بر ادخارنقود و
اجناس همگی همت مصروف برآن میداشت که از ظرایف امتعه و اجناس آنچه

هر یك از امرا و سپاهی و رعایا را باشد نقل سر کار خود نموده درضبط آن اهتمام نماید و بنا بر این از اسب و شتر و املاك و غیر ذلك آنچه نزد هر کس میدید بخاصگی خود منسوب میگردانید تا آنکه امراء بخارا که همواره ما بین ایشان وجماعت بلخ بنابرهم چشمی غبار کدورت ونفاق ارتفاع داشت تحمل سلوك سلطنت پناه مزبور ننموده باقی یوز را که یکی از (۸۲) امراء معتبر اوزبکیه است بر انگیختند که در حدود تاشکند سر از ربقه اطاعت کشیده سالك طریق نافرمانی گردد و باقی یوز بموجب توطیه و تمهید ملنکیتوش و سایر امرا عمل نموده ندرمحمد خان جنود اوزبك را بسر کردگی عبدالعزیز خان ولدخودبدفع باقی یوز نامزد نمود امرا بدین عزیمت چند منزل پیموده دو سه منزلی بخارا توقف کرده ما فی الضمیر را با عبدالعزیز خان در مقام اعلان در آوردند نخست عبدالعزیز خان از اینمعنی ابا نموده بالاخره بوساوس شیطان و حب جاه و ریاست که مجبول انسانست بتقلد امور سلطنت راضی گردید والمان اوزبك واجامره بخارا که اخس ناس اند بمحض اصغاء آن خبر شروع بتاراج اموال و اسباب سلطنت پناه مزبور نموده موی الیه دیگر مجال توقف در بخارا ندیده بر جناح استعجال روانه بلخ گردیده عبدالعزیز خان با ملنکتیوش و امرا داخل بخارا گردیده در اندیشه آن میبود که ندر محمد خان را از بلخ بیرون کرده الکاء ترکستان را بلا منازع و مشارك تصرف نماید ، و ندر محمد خان بعد از دخول بلخ با معدودی چند ازامرا که برفاقت او آمده بودند در تدبیر استخلاص ملك میبود ، و بنارچار ابواب داد و دهش بر لشکری گشوده در جلب قلوب واسترضای خاطر ایشان سعی مینمود چون رشته انتظام واتساق احوال اوازهم گسسته بود هر یك ازملازمان که استیفاء حظ مینمودند بلاتوقف نزدعبدالعزیزخان میرفتند و چون سلطنت پناه مزبور را وثوق براقوال واعمال ایشان نمانده بود همواره به احتیاط بوده ارتکاب تردد کمتر مینمود و بدین سبب عبدالعزیزخان و تبعه چیره دستی آغاز نهاده هر روز

محلی از محال بلخ را تاخت مینمودند (۱) بعد از وقوع این امور سلطنت پناه ندرمحمد خانرا رأی بر آن قرار گرفت که از والی هندوستان استمداد نماید غافل از اینکه ورود (۸۳) آنجماعت باعث ازدیاد تیره بختی و پریشانی مشارالیه خواهد شد تا اینکه والی هندوستان مراد بخش ولد خود را با علیمردان و جمعی از امرا بصوب بلخ فرستاد جماعت مزبور بهر محلی از محال که وارد میگردیدند ضابطان ثغور و مستحفظان قلاع بنا بر آنکه معاون و معاضد ایشان خواهند بود ایشانرا در قلاع راه میدادند و آن قوم حیات اندیش این معنی را فتح مبین نام نهاده قلاع و الکاء را تصرف نموده صاحب صوبه تعیین مینمودند و ندرمحمدخان بسبب اختلاف اوضاع ازحقیقت غدر آن گروه پیش از آنکه جماعت مزبور داخل بلخ گردند مطلع نگردیدو بعد از ورود بلخ که از کیفیت فریب ایشان اطلاع حاصل نمود دیگر توقف را مجال ندیده تلثیم آستان عرش نشان را وجهه همت گردانیده باتفاق قتلق محمدسلطان ولد و محمدقاسم سلطان نبیره خود که حاکم اورگنج بود وبعد ازاختلال احوال ندرمحمد خان از اورگنج ببلخ آمده نزد خان مزبور میبود روانه درگاه جهان پناه گردید

(۱) دراین حیص وبیص تیری بچشم خان تاتار رسیده وچندی درآنجا برای معالجت جراحت چشم توقف نمود و چون التیامی حاصل شد و قوای وی هم تدریجاً رو بتحلیل رفته بود برآنشد که خود را درزیرپرچم ایران جای داده و ازشاه عباس ثانی برای استرداد سلطنت استمداد نماید.



«۲۰» تعیین کردن محمد بیك غلام خاصهٔ شریفه یساول

صحبت بمهمانداری ندر محمدخان

چون سلطنت پناه ندر محمد خان از جنود هنود فرار نموده با ولد و پسر زاده خود و معدودی چند از ازبکان بحوالی الکاء مرو رسید علیقلی خان بیگلربیگی مرو غلام خاصهٔ شریفه از ورود مشارالیه اطلاع حاصل نموده جمعی را بمهمانداری تعیین کرده «و» حقیقت «را» معروض پایه سریر خلافت مصیر گردانید و نواب اعلیحضرت ظل اللهی که مروت و کرم و غریب نوازی و مردمی اباعنجد شیوهٔ کریمهٔ ایشانست محمد بیك یساول صحبت را بامبلغ یکهزارتومان تبریزی اشرفی باستقبال سلطنت پناه مزبور فرستادند و ارقام و احکام باسم بیگلربیگیان و امراء عظام (۸۳) وکارکنان ممالك محروسه صادر گردید که بهر منزلی از منازل که سلطنت پناه مزبور وارد گردد نهایت تعظیم و تکریم وتوقیر و تبجیل (۱) بتقدیم رسانیده در لوازم خدمتگذاری و مهمانداری دقیقهٔ فوت و فروگذاشت ننمایند و نامهٔ محبت‌ختامه باسم سلطنت پناه مزبور مشتمل‌بر تفقدات گوناگون عز صدوریافت‌و نظارت و اقبال پناه شمسا محمدعلی بیك اصفهانی ناظر بیوتات راکه مدتهای مدید درزمان نواب گیتی ستان فردوس مکان علیین آشیان و نواب خاقان رضوان مکانی از بار یافتگان بساط قرب و راتق «و» فاتق امور بود بخدمت مهمانداری سلطنت پناه تعیین فرموده مقرر داشتند که با نقودواجناس بیقیاس متعاقب محمد بیك روانه شود و ایالت و شوکت پناه مهدیقلی‌خان ایشیك آقاسی باشی حاکم الکاء ری نیز مقرر شد که بعد از نظارت پناه مزبور روانه شده در حینی که سلطنت پناه مزبور وارد الکاء او میشود لوازم خدمت ومیزبانی بتقدیم رسانیده مشارالیه را بدرگاه معلی آورد وچون سلطنت پناه مزبور بر سبیل استعجال روانه درگاه معلی بود درالکاء مرو دوسه روزی‌بیش توقف ننموده بر سبیل ایلغار روانه مشهد مقدس معلی شده بود و محمد بیك در مشهد احراز

---

(۱) التبجیل ـ التعظیم

ملاقات خان مزبور نموده باتفاق روانهٔ درگاه جهان پناه گردیده بودند مرتضی قلیخان بیگلربیگی مشهد مقدس و بیرامعلی خان حاکم نیشابور و محراب خان بیگلربیگی استرآباد درحین ورودخان مزبور بالکاء متعلقه ایشان هریك باقشون و لشگری از حد افزون استقبال نموده و پیشکش و هدایای لایقه گذرانیدند ونظارت پناه مزبور که بمهمانداری تعیین شده بود در الکاء بسطام ادراك ملاقات سلطنت پناه (۸۵) مزبور نموده نقود و اجناس بی شمار که از دربار اقبال ارسال یافته بود با چند رأس اسب مزین (به) زین ولجام مرصع بجواهرقیمتی بنظرخان مزبور رسانیده و سلطنت پناه مشارالیه را ازمشاهدهٔ این حال استظهار مالاکلام بهمرسیده در آمدن مسارعت مینمود تا وارد الکاء ایشیك آقاسی باشی گردیدند و ایالت پناه مزبور هم نزل و ارمغان بسیار و تحف و هدایای بیشمار از نقد و جنس و اسب و شتر و غیر ذالك گذرانیده لوازم جد و اجتهاد بتقدیم رسانید و باتفاق روانه درگاه فلك پیشگاه گشته حقیقت (را) بموقف عرض رسانیدند وفرمان همیون ینفاذ پیوست که طوایف امم واصناف بنی آدم از سادات فضلا و سپاهی ورعایا و اهل اصول ونغمات وارباب معارك فوج فوج باستقبال خان مزبورشتافته ابواب عیش و طرب بر روی آن خان گرامی نسب مفتوح سازند و تهیه چراغان اطراف میدان نقش جهان نموده آتشبازان اشکال و تماثیل ترتیب نمایند که در هنگامیکه مقرر شود هریك اعجوبه کاری خود را درآن امر بمنصه ظهوررسانند واز منازل مرحوم میرزا تقی اعتمادالدوله که بجهت سکنی سلطنت پناه مزبورمهیا شده تا قریه دولت آباد که مسافت آن سه فرسنك راه است اجناس گران بها از زربفت و مخمل ودیبا فرش نمایند (۱) بعد ازانجام این امور معروض باریافتگان سرادقات جاه وجلال گردید که خان مزبوروارد قریه دولت آباد شده گروها گروه

---

(۱) تاورینه نویسنده سفرنامه معروف عین مراسم بالا را با شرح بیشتري درکتاب پنجم خود زیر صفحه ۷۶۷ تائیدنموده ومیگوید ازحدودیك لیو ونیم فاصله اصفهان تمام راه را بافرشهای زري و ابریشم مفروش نمودند (الخ ...

مردم باستقبال شتافته از در دولت خانهٔ مبارکه تا قریهٔ مزبوره دو رویه تفنگچی از سوار و پیاده صف کشیدند و پای انداز بنوعی که امر اشرف عز صدور یافته بود گسترده گردید و اعلیحضرت ظل اللهی نیز همرکاب دولت و همعنان اقبال با ارکان دولت واعیان (۸۶) حضرت وخاصان ومقربان سوارشده استقبال خان مزبور نمودند در اثناء راه ملاقات واقع شده (۱) بر روی اسب یکدیگر را دریافتند وچون مراکب خان مزبور بجهت طی مسافت بعیده ماندگی و فرسودگی داشت یکی از جلو هاء خاص را که مزین بزین و لجام مرصع قیمتی بود بخان ذیشان عنایت فرمودند وباتفاق متوجه شهر گشته در اثناء راه بمصاقل کلمات دلپذیر زنك کلفت از آینهٔ خاطر خان بینظیر میزدودند و آن اسیر سلسلهٔ آلام و مقید دام حوادث ایام را بمفتاح لسان اعجاز بیان از قید کدورت بر میآوردند و در آن روز کثرت سوار و پیاده بمرتبهٔ بود که آسمان خورشید انروز را در خاك پنهان کرده بود ودیدهٔ روزگار روز رستخیز را برای العین مشاهد مینمود وابیات راقم را بر زبان میراند (۲)

»(نظم)«

ز بس مرد و مرکب درین جایگاه ز شش سوی شد بزمگه بسته راه
شمار سپه را ندانست کس هوا قحط بود از برای نفس

---

(۱) تاورنیه میگوید که در حین ملاقات شاه عباس بقصد پیاده شدن پا را از رکاب خالي کرد ولی خان تاتار با آنکه پیر مرد بود فی الفور ازاسب پیاده شد ونگذاشت که شاه عباس پیاده گردد و نزدیك برکاب شاه گردید که مراسم تشریفات سلطنتی را بجا آرد (در این زمان معمول بوده است که رکاب شاه را میبوسیدند) ولی شاه برجال بزرك اشاره نموده و همه با سرعت خود را بخان تاتار رسانیده وزیر بغل او را گرفتند وبقول مصنف ویرا برمرکبی از جلوهاي خاص که مزین بزین و لجام مرصع قیمتي بود نشانیدند و هر دو روی براه نهاده شاه ایران جانب دست چپ را بشاه تاتار داد تا بعمارت سلطنتی رسیدند ـ سیاح فرانسوی بعداز نقل واقعه مینویسد الحق شاه عباس از روی فتوت و جوانمردی کمك خوبی براي تدارك سلطنت از دست رفته خان تاتار* نمود.

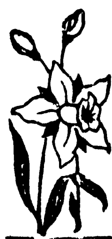
(۲) در محاذي سطر مزبورنوشته ـ تصرف ظل اللهی وبعد مینویسدتعریف کثرت ازاین مناسبترنوشته شود ـ برای شرح اینگونه حواشیرجوع بمقدمه کتاب شود.

در انروز بموجب فرمان واجب‌الاذعان در باغ خاصهٔ شریفه مشهور بقوشخانه واقعه در دروازه طوقچی بزم شاهانه آراسته مطعومات و مشروبات بی اندازه مهیا و آماده گردانیده بودند نواب اعلیحضرت ظل‌اللهی باتفاق خان ذیشان در باغ مزبور فرود آمده مشغول صحبت و عشرت گردیدند ارباب طرب که هریك در فن خود باربد عصرند هنگامه آرا گشته بترانهای رنگین و نواهای مختلف ناهید را حلقه در گوش کشیدند و اعلیحضرت ظل‌اللهی که بشیوهٔ فصیح زبانی وسخندانی ازتاجداران ممتازند از هرگونه مطلبی سخن درپیوسته بنوادر کلمات اعجاز آیات آن پادشاه کهن سال را غریق لجهٔ بحر حیرت گردانیدند وچون محل حیرت نبوده باشد که بروشنائی خرد دوربین (۸۷) در عنفوان ریعان شباب حاوی چندین مراتب کمال که اکتساب هر یك از آن خردمندان دانش اندوز را درمدتهای متمادی بدشواری حاصل میگردد شده‌اند (۱) وبعد از کشیدن مطعومات و مشروبات و انقضاء صحبت سوار شده روانه شهر گردیدند تا در دولتخانهٔ مبارکه همراه بوده خان ذیشان را از آنجا روانه منزلی که جهت ایشان تعیین نموده بودند ساختند .

---

(۱) تاورنیه میگوید شاه عباس دوم از نقاشی بهرهٔ داشت وکارهای نقاشي را بميل طالب بود صاحب آتشکده شاه عباس ثانی را در ردیف شاعران اسم برده و این شعر را بوی نسبت داده

بیاد قامتی در پای سروی گریه سرکردم　　　چو مژگان برك برگش را بآب دیده ترکردم



«۲۱» شرح آتشبازی و روانه نمودن خان ذیشان بصوب ترکستان

چون چراغ دولت هر یك از فرمان روایـان که بصرصر حوادث منطفی شده پیوسته ازمشکوةاقبال ابدی‌الضیاء این دودمان والا مستنیر ومستضی گردیده وهر یك ازفرمانروایان که باقتباس انواردولت روی نیاز باین آستان که‌مرجع آمال جهانیانست‌آورده‌اند انواع انعام واحسان یافته‌اند لهذا بر پیشگاه ضمیر والا که از انوار تجلیات الهی روشنست چنان بر تو افکـند که خلـوت دل آن خان والا شأن را که از دخان اعمال نا هنجار هنود تیرگی اندوده بود بتفرج چراغان واعجوبه‌کاری استادان آتشباز ظلمت زدا وفروغ بخش گردید وشب هفدهم شهر رمضان‌المبارك بموجب‌فرمان‌واجب‌الاذعان هنگامه این تماشا گرم گردید عمارات میدان نقش جهان را که در وسعت وفسحت نمودار آسمان است از روی خاك تا سطح بام که مقارن گنبد افلاك است کواکب مثال بشمع و چراغ آراستند

«(نظم)»

چراغ افروخت از اندازه بیـرون — درآنشب شد زمین همچشم گردون
جهـان گردید گلشن از نـکوئی — بر آمـد آفتـاب ازخـاك گـوئی
ز دلهـا گرد غـم گردیـد رفتـه — بیـکدم شد گـلستانی شـکفتـه

استادان آتشباز اشکـال و تماثیل بیجانرا کـه مرتب ساخته بودند از شراب شفقی رنك پیمانهٔ سنـگ و آهن قرین نعره مستان و دست افشانی سمـاع صونیان میگردانیدند

اعلیحضرت ظل‌اللهی (۸۸) باتفاق خان مزبور درتالاردولتخانهٔ مبارك که بزم افروز وهنگامه آرا شده تماشای آن بزم غریب مینمودند آن خان والا شان و منسوبان ازملاحظه آن جشن دلپذیر تجلیات دوده‌زدن غمهای اندوخته را باتش‌دلگرمی آن‌هنگامه میسوختند تانیمشب باین دستور بازار جشن وسرور گرم گردید وبعد از انقضاء صحبت کـه هنگام آسایش و استراحت رسید ندرمحمدخان بامنسوبان

دستوری خواسته روانه منزل خود گردیدندو بعداز وقوع این جشن هر روز بنقدی تازه و تکلفی بی اندازه خاطر جوئی خان مزبور مینمودند درهمان چندروز بنابر کبر سن وطی مسافت بعیده مزاج ندرمحمدخان ازمنهج استقامت عدول نموده وحقیقت اینمعنی معروض باریافتگان سرادقات جاه وجلال گشتت نخست حکمت وحذاقت پناه جالینوس الزمانی حکیم محمدحسین قمی طبیب را که تجربه اندوزی را بادانشمندی فراهم آورده مامور ساختند که بمعالجه اشتغال نماید و چون قدوم میمنت لزوم اعلیحضرت ظل اللهی را درشفای علیل مزاجان دارالشفای امکان خاصیت انفاس عیسوی است ومراعات خاطر میهمانرا بر ذمت همت فرض دین و عین فرض میشمارند بقصد ملاقات خان مزبـور دیدهٔ رکاب را از فیض مقدم شریف روشن گردانیده روانـه گردیدند و ندر محمد خان از استماع این مژده دلپذیر خوشدل وخندان شده پای انداز لایق گسترده استقبال نمود وبعد ازاحراز خدمت زبان بعذرشفقتهای گوناگون گشوده شرایط آدمیت (۱) بتقدیم رسـانید و بیمن قدوم صحت لـزوم خسروانه عارضه خان مزبور زایل گردیده بعد از چند روز کـس فرستاده طالب رخصت انصراف (۸۹) و کمك شد اعلیحضرت ظل اللهی فرمودند که بعون عنـایت الهی و نیروی اقبال بیزوال انجاح مرام سلطنت پناه وجهه همت والاست اما چون عسکرفیروزی «اثر» و سپاه نصرت پناه بنا بروقوع امنیت و اطمینان که بدستیاری الطاف الهی و اقبال نا متناهی حاصل است در اقصای ممالك منتشرند مناسب چنان مینماید که چند روزی مشغول عیش و نشاط وسیر وشکار بوده مرفه الحال باشند که فرامین و مناشیر باسم امراء و حکام درباب اجتماع عساکر منصوره صدور یابد و بعد از جمعیت لشگر قیامت اثر بقصد استیصال دشمن و استخلاص ملك موروثی از ایادی متغلبه روانه گردند آن خان بی اطمینان بجهـة پریشان دماغی و شوریـده حالی باین معنی راضی نگردیده سالك طریق مبالغه والحاح گردید چون بهیچوجه من الوجوه

(۱) . بنظر مصنف کلمه آدمیت ـ صحیح نبوده و درحـاشیه بمحـذی سطر مینویسد (لفظ آدمیت تصرف نواب خلد آشیانی است)

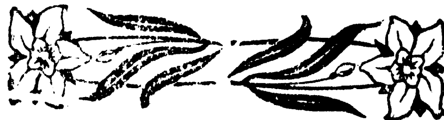
قرار این معنی با مومی الیه صورت امکان نداشت بنا بر این نقود و اجناس بیکران و باد پایان صرصر نشان با زین و لجام قیمتی که در وسع امکان نگنجد جهت آن سلطنت پناه فرستادند و ایالت پناه ساروخان طالش را که بزیور تدابیر صایبه آراسته است سردار لشکر ظفر نشان نموده برفاقت سلطنت پناه مزبور روانه گردانیدند و احکام جهانمطاع عالم مطیع شرف صدور وعز وروديافت که امراء عظام خراسان که جمعیت بسهولت صورت امکان دارد نزد سردار مزبور جمعیت نموده در استرداد ملك موروثی سلطنت پناه مزبور بمرافقت بخت و هوس وصول تاج وتخت ازراه مازندران بهشت نشان روانه گردید و در مازندران بهشت نشان که غیرت افزای جنان و رشك فرمای گلشن فیروزه گون آسمانست بسیر و شکار اشتغال نموده (۹۰) از طرایف اجناس قیمتی که درعمارات دلپذیر آن خطه ارم نظیر اززمان نواب گیتی ستان الی الان مهیاو آماده است مقرر شد که آنچه خواهش خاطر آن سلطنت پناه رقم انتخاب بر آن میکشد برداشته بعنوان ملکیت تصرف نماید و باین عنوان با ساروخان روانه خراسان گردیده در مشهد مقدس معلی رحل اقامت انداخت مخالفان از استماع این خبر بی تاب وتوان شده قرین حیرت بی اندازه گردیدند و طوایف قلماق وسایر طوائف ازبکیه که از آن خان ذی شان روی گردان شده بودند از بیم تیغ بی امان عساکر ظفرنشان کس نزد ندرمحمد خان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و ندر محمد خان بمظاهرت و معاضدت سپاه ظفر پناه مستظهر گشته در حوالی ماروچاق بجماعت قلماق ملحق گردید و چون ازسطوت مبارزان هژبر صولت قزلباش طریق آمدشد برجنود هنودمسدود بود وسلطنت پناه عبدالعزیزخان نیزازجانب بخارا (۱) بجمعیت تمام متوجه ایشان شده بکرات مقابله و مقاتله فیما بین واقع شده بنا برین مقدمات وسایر جهات

---

(۱) درحاشیه محاذي با سطربکه نام عبدالعزیز خان درآن مندرج است نوشته (تصرف نواب صاحبقران خلد آشیان) اظهار در باب آمدن عبدالعزیزخان از طرف بخارا کرده شود.

قحط و غلا بر آن طـایفه استیلا یافته بتسلیم آن ملك فسیح الفضا رضا دادند و بر سبیل تعاقب و توالی کس فرستاده ندر محمد خان را طلب نمودند ندر محمد خان بمظاهرت اقبال جهانبانی روانه گردید و آن ملك را که اندیشه تسخیر آن بدشواری مینمود باسانی بـدست آورده بـر مسند سلطنت متمکن شد و در این آمد و شد سوی ملك موروثی که بتصرف آن سلطنت پناه آمد قریب بـه پنجاه هزار تومان از نقود و اجناس از سرکار خاصه واصل سلطنت پناه مزبـور گردید (۱) امید کـه پیوسته آستان عرش نشـا ن ملجاء ملهوفان (۹۱) جهان و خـواقین ذی شان بوده باشد ،

(۱) تـاورنیه میگوید تدارکـاتیکه شـاه ایران برای استرداد سلطنت ازدست رفتهٔ خـان تـاتـار نموده عبـارت بود از ۱۵ هزار سوار و ۸ هزار پیـاده و شصت هزار تومان پول پـادشاه تـاتـار بعد از آن یکی از بهترین ایالات خود راکه درسرحدایران واقع بوددر عوض این مهربانی بپادشاه ایران واگذار نمود و این ایالت منفعت خیز ترین ایالت او بود زیراکه سکنه آن تمام ایلات ترکمان هستند که صاحب اغنام و احشام بسیار و باین واسطه متمولترین رعایای تـاتـارند .



«۲۲» داستان آمدن جان نثار خان و ارسلان بیك ایلچیان والی هندوستان و شرح شکار حوض ماهی

چون ولایت بلخ بشرحیکه سبق ذکر پذیرفت بتصرف والی هندوستان درآمده سلطنت پناه محمد ندرخان برفاقت توفیق احرام طواف آستان فلك نشان بسته روی ارادت بدین درگاه معلی آورد حقیقت اینمعنی گوش زد والی هندوستان شده دود اضطراب بکاخ دماغ آن پادشاه راه یافته بعد از سگالش تدبیر قرار بر آن داد که شخصی را بر سبیل حجابت روانه درگاه جهان پناه گرداند که از گفتار نرم دیوار آهن در پیش سیلاب بحرامواج تواند کشید بنابراین جان نثار خان را که سه هزاری منصب واز همگنان امتیاز تمام داشت با ارمغان وسوغات و اجناس قیمتی و جواهر گرانبها روانه درگاه جهان پناه ساخت و بعد از ارسال آن سخن طراز اندازه شناس ارسلان بیك را که در مقام ترقی و تربیت داشت با یکقبضه شمشیر مرصع بالماس و جواهر قیمتی و نفایس روانه نمود و خبر ورود ایلچیان مزبور بالکاء ممالك محروسه بعد از آنکه ندرمحمدخان کامیاب و کامران روانه شده بود معروض باریافتگان سرادقات جاه وجلال گردید و میرزا محسن اصفهانی مستوفی خاصه که در زمان خاقان رضوان مکانی مهمانداری صفدرخان بموی الیه مرجوع بود بمهمانداری جان نثار خان معین گشته روانه شد و مبلغی خطیر بجهت اخراجات ایلچی مزبور وتوابع و لواحق ، و اسب تازی با زین ولجام و یراق وخلاع فاخره مصحوب موی الیه ارسال یافت میرزا محسن از راه دارالعباد یزد روانه شد در الکاء طبس با ایلچی مزبور (۹۲) ملاقات نموده مشارالیه را بانعامات شاهانه و الطاف خسروانه مستمال گردانید و باتفاق از شوق عتبه بوس آستان خلافت نشان سجده چون عرق در جبین رقصان روانه گردیدند ودر ساعتی که خاطر خواه ایشان بود باتفاق ارسلان بیك داخل اصفهان شده وبمنزلی که تعیین یافته بود نزول نموده و بعداز چندروز بشرف پای بوس که جهانیانرا لب بدعای وصول آن بازاست سرافراز گردیدند ونامه محبت نگار وارمغان بیشمار بنظر اعلیحضرت ظل اللهی گذرانیده

از صحیفه زبان که کتاب سر الهی است گزارش دوستی و یکتا دلی ونسبتی که دودمان همیون پادشاهان هند را باین آستان والا متحقق است نموده مستدعی ازدیاد حصول اینمعی گردید وازاعلیحضرت ظل اللهی بنوازشات گوناگون اختصاص یافت وبنوید عدم تعرض الکاء هندوستان وسالم بودن آن ملك از صدمه سیلاب تیغ بی امان مبارزان اطمینان بخش خاطر آن دریوزه گر احسان شد وبعد از چند روز که بر موائد بر و امتنان میهمان بود مبلغی خطیر که گفته خیال او از برتافتن آن عاجز بود ارسال یافت وچون درهنگامه بزم ملاحظه طور نشست وخاست و گفت و شنید ومحفل آرائی و مجلس گزاری شده بود لازم نمود که سبك تازی و تیر اندازی و شمشیر زنی و صید افکنی نیز ملحوظ دیده اعتبار ایالت‌پناه مزبور گردد و دو سه نوبت که موکب اقبال بشکار کلنگ و آهو و کبك و تیهو وسایر وحوش وطیور نهضت مینمود مشارالیه را از ملتزمان رکاب همیون شمرده همراه بردند و درهر شکاری از چابك سواری وسبك‌تازی و صید اندازی شیوهٔ چند که باعث‌تعجب نظار گیان‌دشوار پسندتواندبود بظهور رسانیدندوموجب‌حیرت تماشائیان گشت نخستین در شکار حوض ماهی که بجرگه شکار کوهی فراهم آمده (۹۳)بود بیك نقطه مهره تفنگ‌رقم انتخاب برد وصید که‌ازهم کمال‌داشتند کشیدند بی اختیار صدای تحسین ایلچی وهندوستانیان باوج آسمان رسید الحق این شیوه بآمینی تقدیم برسید که دعا را در کوچه بن بست زبان ضبط توان نمود و همان تفنگ خاص را بایلچی مزبور انعام فرمودند و چون از رهگذر مرور و عبور بر جبال شامخه و اعلام را سیه پیادگان را حصاری ساختن صید بر وجه اتم میسر نمیگردید (و) نخجیر در خورخواهش و شوق‌صید افکنی فراهم نیامده حکم نافذ جریان یافت که در حوالی ورتون دام شکار از حلقهٔ جرگه بیرون از چند و چون گسترده گردد

و ایافته آداب آگاهی منظور انظار عنایات شاهنشاهی مقرب الخاقانی اللهویردی بیك امیر شکار باشی وکاردان صافی نهاد شایسته خدمت صاحبان

عدل و داد مقرب حضرت سلطانی قلندر سلطان تفنگچی آقاسی بترتیب
و انتظام آن هنگامه مأمور گردیدند و امیر شکار باشی بفطانت ذاتی لطف
و نسق را که نقیض یکدیگرند چون سر کنگبین صورت اتحاد پوشیده در
پژوهش احوال مردم جرگه که از سی فرسنك راه دایره کردار ایستاده بتدریج
پیش میرفتند کوشش فراوان نموده در بوادی بی آب تهیه آب وضروریات ایشان
کرده بنوعی سکالش آن کار نمود که بیابان نوردانرا غبار عطش بردامان لب
ودهان ننشست وبرشته تدبیر آن کارآگاهان دایره جرگه مانند عقد گوهر اتساق
وانتظام یافت وسیرشکاریان بدامی که یك فرسخ دریك فرسخ گسترده بودند منتهی
گردید و آن کارآگاهان عریضهٔ مشتمل بر تمام کار وجمعیت شکار بدربار آسمان
اشتهار فرستادند و موکب اقبال قرین جاه وجلال در حرکت آمد ومقرر گردید
که ایلچی مزبور نیز دررکاب ظفرانتساب بوده باشد(۹٤) وبعد ازوصول بصید گاه
دامی که آهوی نظر ازطی طول و عرض آن فرسوده گردد پر از رعنا غزالان
ملحوظ گردید .

واعلیحضرت ظل اللهی باچند نفر از خاصان داخل دام گردیده باقی عساکر
از خارج دام حلقه دیگر ترتیب دادند .

بگرد آهوان ترکان خونخوار　　　صف مژگان نمود ونرگس یار

بالجمله اعلیحضرت ظل اللهی با فدویان و یکجهتان مشغول صید افکنی
گردیدند سیل خون غزالان روی زمین را پرنیان آل پوشید و در هر سوی
فوارها ازآب لعل بدخشان جوشید دامان اهل دایره مانندهاله ازخون رنگین بود
وچشم سیاه غزالان درآن سرزمین شنگرف گون چون داغ لاله مینمود اعلیحضرت
ظل رحمن از خدنك جان ستان زخم را با بخیه مقارن داشتند و از قطرات خون
نخجیر تخم لاله و گل بر زمین میکاشتند .

سبك دست زانگونه بردی به تیغ　　　کزو صید را جان نیامد دریغ

دراثناء شکار بخاطر مبارك پرتوافکند که درشیوه حکم اندازی موشکافی

بکار رود فرمودند که تواند بود که بترازو ساختن یکچوبهٔ تیر دو گوهر آبدار دیدهٔ صید بمیزان هنر کشیده گردد مستمعان را زبان اقرار بامتناع این امر گویا گردید مقارن این حال صیدی نمودار گشته نواب اعلیحضرت ظل‌اللهی در خانه کمان در آمده گفتار را زیور کردار پوشیدند خروش و نغان از جان سپاران باوج کیوان رسید .

»(نظم)«

چنان یافت ناوک ز شصتش گشاد — که بدخواه خواند آیت وان یکاد

و مقارن آن حال حکم اندازی فطانت ذاتی که موشکاف دقایق رموزغیبی است سمت ظهور پذیرفت .

تفصیل این اجمال آنکه بعد ازوقوع اینمعنی مقرر فرمودند که امرا وملتزمان رکاب عزت در خدمت اشرف کمانداری (۹۵) نمایند در اثناء آنحال ایلچی را بخاطر میرسد که چون زور کمان هندوستانیان معلوم است که تا چه غایتست اگر کمانی مناسب بازوی او عنایت شود بقدر « مقدور » درین کار بذل جهد تواند نمود مقارن این مسئلت اعلیحضرت ظل‌اللهی از کمانهای خاص کمانی موافق بازوی مومی‌الیه عنایت فرمودند از ظهور این امر غریب تعجبات گونا گون روی داده ایلچی زبان به ثنا گستری و محمدت سگالی گشود وچون از فوران خون صید لباس مومی الیه آلایش پذیرفته بود بخلاع فاخره سربلند گردید و بعد از آنکه خاطر از شغل صید افکنی فارغ شد و اصناف و امم به صید اندازی رخصت یافتند سوای آنچه هر یك از آن گروه را بدست افتاده تصرف نمودند عدد صید بشش هزاررسید ودر نهایت کامرانی بمقرسلطنت رجوع نموده ایلچی را رخصت انصراف ارزانی داشتندوایالت پناه‌اوتارخان‌راتعیین‌نمودند که برسم حجابت روانه هندوستان شود و ایلچی در نهایت خرمی و خوشنودی روانه گردید واز نقود و اجناس بهمه جهت درعرض آمد ورفت قریب پانزده هزارتومان واصل ایلچی مزبور شد امید که پیوسته شکار مآرب در کمند و جان اعادی مانند اجساد حیوانات شکاری از

سهام جانگزای مجروح و مسمند باد .

وقایع متنوعه بر بیدار دلان شبستان تحقیق و شب زنده داران لیلة القدر توفیق پوشیده نیست که طایر تجرد بال عرش پرواز نفوس انسانیه را در اوقات فراغ ازاشتغال باشغال‌مدینه گلشن وسیع الفضای لامکان میدان جولان وعرصهٔ بال افشانی و طیران میباشد و در آن گلستان همیشه بهار و بوستان پرداخته از خار اغیار باعقول قادسه هم پرواز و با نفوس مقدسه دم راز (۹۶) میگردد و ازاینجاست که خواب‌اهل‌دل وغنودن ارباب‌عرفان را آئنه غیب نماوعینك دور بین مکنونات اشیاء دانسته‌اند وبمقتضای حدیث الرؤیا الصادقة جزء من سبعین جزء من النبوة خوابهای صادقه و رؤیای مطابقه یکجزء از هفتاد جزء از نبوت است و این صحیفه مشکل خوانرا ابجدکتاب نبوت ودیباچهٔ دیوان رسالت میدانند وجناب خاتم رسل وهادی‌سبل که علت غائی ایجاد وحاصل ضرب وقسمت اعداد کون و فساد است قبل از آنکه سواد خوان قرآن وحی وتنزیل گردد از این کتاب‌الهی حکم بر امور آینده میفرمودند و این دعوی را شهادت قرآن مجید در حکایت حضرت یوسف صدیق (۱) مستغنی از بینه وبرهان‌دارد چون اعلیحضرت ظل‌رحمن ثمرآن بوستان و همای آن آسمانند پیوسته در اوقات خواب راحت ببلدی دل بیدار و قلاوزی فکرت هشیار در آن امن آباد بینیازی ادراك سعادت خدمت آباء عظام واجداد گرام میفرمایند وبمفتاح فرمان آن‌کارکنان عوالم‌قدس ابواب معلقه اقالیم را میگشایند نوم وسنه در حقیقت‌کتاب جفر و جامعه غیب دانی این ظل رحمن و آینه سکندر وجام جمشید این‌صاحبقران قضا فرمانست

تفصیل‌این اجمال آنکه دراین‌ایام که ارادهٔ شکار ورتق درخاطرهمیون مرکوز بودهنوز رایات‌نصرت‌آیات در دارالسلطنه اصفهان نهضت نفرموده بود درعالم منام چنان مشاهده نمودند که حضرت‌امیرالمؤمنین و قاتل‌المشرکین و یعسوب‌الدین

---

(۱) مقصود آیه مبارکه ـ اذ قال یوسف لابیه یا ابت انی رأیت احد عشرکوکبا والشمس والقمر رأیتهم لی ساجدین ، میباشد .

اسدالله الغالب غالب کل غالب و مطلوب کل طالب مظهر العجایب و مظهر الغرایب و مفرق الکتایب درخانه نشسته اند و اعلیحضرت ظل رحمن باتفاق سلطان العلمائی بر در آنخانه بقصد ملازمت آن شهریار انس جان میآیند و نواب سلطان العلمائی مأمور بدخول شده اعلیحضرت (۹۷) صاحبقران بردرآن منزل قدسی عنوان منتظر اشارة و فرمان میایستند جناب مقدس ولایت پناه متوجه اعلیحضرت ظل اله شده میفرمایند که خرم میگوید که میخواهم ابوترابیانرا بر طرف کنم برو وقندهار را مفتوح ساز اعلیحضرت ظل رحمن بموجب امتثال داخل آن مکان نگشته ازهمانجاروانه گردیده ازخواب بیدارمیگردند وپیوسته پیشنهاد ضمیرمنیر ومطمح نظر کیمیاتأثیر آنست که بفحوای آیهٔ کریمهٔ **یا ابراهیم قدصدقت الرؤیا** شاهد این خواب راکه نور صدق از جبهه آن درخشان است بر کرسی نشانند

وقایع متنوعه ـ دراین سال ایالت رشوکت پناه نتیجةالامراء العظام مرتضی قلیخان قاجار خافف سهراب خان که مدتی بایالت مرو وبعد از آن بایالت مشهد مقدس سرافراز بود بنابر خدمات لایقه که از مشارالیه و والد مرحوم او درین دودمان خلافت مکان بمنصه ظهوررسیده بود برتبه سپهسالاری ایران وایالت قلمروعلیشکر(۱) امتیاز یافت و ایالت الکاء مشهد مقدس که بموی الیه مرجوع بود بدستور بایالت پناه قرچقای خان شفقت شد وتولیت آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ مطهرهٔ عرش درجهٔ امام ثامن ضامن که بمرحمت پناه میرزامحسن رضوی مرجوع بود بسیادت ونجابت پناه سلالةالسادات والمجتهدین میرزاباقر رضوی که بصفات کمال آراسته است تفویض یافت و بیگلربیگیگری الکاء چخور سعد بکیخسرو خان چرکس که از مرتبهٔ یوزباشی گری غلامان برتبهٔ یساولی صحبت سرافرازی یافته بود شفقت شد

---

(۱) بنا بر نقل کتاب معاصر رحیمی علیشکر بیك از طایفه قرا قوینلو معاصر شاهرخ تیموری بوده وازطرف میرزا جهانشاه بعنوان سفارت برای ملاقات شاهرخ و عقد قرداد بطرف خراسان روان گردید لیکن قبل ازرسیدن بهرات خبرمرك شاهرخ ویرا منصرف و در همدان برای خود امارت مستقلی تشکیل داد درزمان وی تا اوائل دولت قاجاریه ناحیه همدان و توابع آن که ازجمله شهرستان اراك فعلی است در زبان منشیان مؤلفین بقلمروعلیشکر معروف گردید .

«۲۴» شرح ساختن عمارت مبارکهٔ دولتخانه موسوم بچهل ستون (۱)

بر ضمیر برداشتگان شخص کمال که در دانستن هیچ امری فروگذاشت نکرده‌اند پوشیده نخواهد بود که افتادگی نخلیست برومند وخاکساری (۹۸) پایه ایست بغایت بلند تا دانه را دهقان از چشم ودامن برخاك بی‌اعتباری نیندازد علم خضرای نشو و نما بر تارك نیفرازد و تا سنك به شکست و گداز تن در ندهد آئینه سازش آئینه روشن نسازد ، بمقتضی این معنی در این سال پایهٔ رفعت زمین که افتادگی و پستی را بر طاق بلند نهاده بآسمان رسید و لوای برتری خاك باوج ثریا کشید یعنی این خسرو خسرونشان و معمار سرای قلوب جهانیان متوجه بنای دولتخانه معلی گردیدند ، افراشتن اینچنین بنائی بلندپایه ، از خاك کم ظرف تنك مایه ، بدان میماند که کدو از تخم کدو حاصل آید یا سنبله از دانه بال افزونی گشاید ، عقل از تماشای این زیبا عمارت غریق بحر حیرتست که آیا آسمان بر زمین آمد یا زمین بآسمان رسید امهات سفلی را از آباء علوی تا اکنون خلفی که شبیه پدر تواند بود بدین عنوان صورت نبسته و بزرگی و برتری را چنین نقشی تا امروز ننشسته صحیفه خیال بر نقش بستن تمثالش تنك وبراق فکر را پای سرعت درطی طول وعرضش لنگست سکان شرق و غرب که از دور توفیق تماشای این قبه زر اندود یافته اند اقلیم رابع را آسمان چهارم می‌پندارند واین زیبا بنا را خورشید عالم خاك میشمارند .

« نظم »

اوج فلك هست ز بالاش کم	طاقش از آنپشت نموده است خم
بسکه بود وسعتش از حد فزون	حرف نرفتست از آنجا برون

---

(۱) بنا بر تحقیق آقای آقا سید جلال الدین طهرانی بنای عمارت چهل ستون تحقیقاً بعد از شاه عباس اول است وی مینویسد آنچه معروف است عمارت چهل ستون و هشت بهشت را شاه عباس دوم بنا کرده .

این کاخ زر اندود وقصر مذهب در سنه تنکوزئیل ۱۰۵۷ زیورتعمیر پوشید ارباب طبع و اهل نظم در باب بنای آن تواریخ گفته و بالماس تفکر گوهر های ابدار معـانی سفته‌اند از جمله این مصراع بخـاطر وقاد ایران مداری سلطان العلمائی رسیده بود که « مبارك ترین بناهای دنیا ۱۰۵۷ » (۹۹) و بالفعل همین تاریخ بر کتابه‌آن زیباعمارت منقوش است و راقم‌حروف را نیز این تاریخ بخاطر رسید که

(نظم)

مرحبـا دولت سرای خسرو ایـرانیـان ‌ ‌ ای مبـارك منزل عیش و نشاط‌جاودان
کی‌تواند گنجاندشرح‌وسعتش‌رادرسخن ‌ ‌ کوته ازاندازهٔ عرششن بود طول بیان
درحریمش بر زمین هر گز نمی‌افتدسخن ‌ ‌ ز آنکه فرش آستان‌اوست‌سقف‌آسمـان
هر کجاباشد تماشائی تماشا ممکن است ‌ ‌ رفته‌همچون صیت خویش‌ازشیروان‌تاقیروان
گـفتمی گـر ابتـداء و انتهـا مـیداشتی ‌ ‌ ســایه اورا سواد کـشور هندوستـان
هست‌چون‌اینخانه‌ازشاهی که‌شاه‌عالم‌است ‌ ‌ سال‌تاریخش‌ازآن‌شدخانه‌چشم‌جهان(۱)

دنیا دیدگان جهان گرد که چـون چرخ کهنسال بر گـرد کره خاك گشته اند متفق اند که نو عروسی‌چنین از مادر خاك در وجود نیامده و دلبری بدین زیبائی گلگونه ربایندگی برعذار مردم فریبی نمالیده زمینش دلنشین و قبه اش گردون نشان نسبش از خاك و نازش بر آسمان است امید که تا قبه گردون در اضطراب ودورانست این بنای راسخ البنیان منزل دولت جاوید این‌خسرو کامران باشد (۲)

---

(۱) «۱۰۵۸»

(۲) متاسفانه عمـارت مزبور شب ۲۱ رمضان ۱۱۱۸ قمري در زمان شـاه سلطان حسین صفوي آتش گرفت یکی از شـاعران تاریخ حریق را با شعر زیر ضبط کرده است

هزار یـکصد هیجده ز هجـرت نبـوي ‌ ‌ گذشته بودکه آتش بچل ستون افتـاد

میگویند شـاه وقت را از پیدایش حریق آگـاه ساختند وبراي فرو نشاندن آن استمداد نمودند شاه خرافي گـفته بوده است که چـون خدا خواسته بگذارید بسوزد وعمارت فعلي تعمیرشدهٔ بعد از این تـاریخ است .

«۲۴» شرح ولادت پادشاه زاده والاتبار (۱)

از تقاطر رشحات سحاب الطاف کردگار و هبوب نسایم عنایات آفریدگار از بحر زخار سلطنت و دریای بیکران خلافت سحاب نیسان گوهربار و ابر در نثار اوج گرفته ترشح آغاز نهاد و صدف عصمت حامل در شاهوار جلالت و برتری گردید و این در گرامی در ساعتی مسعود و زمانی محمود آرایش تاج هستی ودیهیم وجود شد کام روزگار ازین نو باوه نهال سلطنت شیرین و گلزار خلافت از این گل پیش رس بوستان دولت رنگین گردید امید که ورود این لآلی از دریای شاهنشاهی بساحل وجود متوالی (۱۰۰) و موج این دریای زخار وریزش این سحاب گوهربار مستدام ولایزالی باد .

«۲۵» داستان نهضت همیون بقصد فتح دارالقرار قندهار

و فتح آن ولایت بتائید کردگار

سلطان قدرت کامله ایزد توانا که ملك امکان وشهرستان زمین وآسمان به نیروی قهرمان شوکت وچیره دستی عدالت وسیاست او انتظام دارد معموره ربع مسکون را که سجدگاه صدر نشینان بزم سپهر بوقلمون ومطاف محرمان محمل نشین گردونست بمیانجی اقبال بی زوال شهریاران و توسط بخت بلند تاجداران از دست انداز ویرانی وتاراج نابسامانی محافظت و محارست مینماید از اینجاست که دیدوران دقیقه بین و دانش اندوزان صاحب یقین تیقظ و آگاهی سلاطین عدالت آئین را در محارست اقلیم سلطنت و پاس داری دارالخلافه حشمت بمنزلهٔ باغبان که بآبلهٔ دست سعی وپای ترود طراوت بخش ونضارت افزای ریاحین حدایق میگردد دانسته اند چنانچه از سوء هشیاری و خبرداری باغبانان هجوم لشکر بیگانه سبزه خودرووجابر شاهدان بوستانی تنك میسازد اگر یکی ازمسند آرایان

---

(۱) ـ در محاذی عنوان نوشته شده مسوده رقم نواب صاحبقران خلد آشیانی پیش از نهضت بقندهار تولد فرزند والا لانبار باید مذکور سازد و انشاء الله تعالی هر فرزندی که متولد شود بنویسد .

و فرمان روایانرا از پرزوری نشاء هوش پردازصهباء دولت دیده آگاهی برفراش راحت مانند چشم صورت مشغول خواب غفلت گردد هرآینه دامن گلهای اجلال از دست انداز پریشانی و اختلال آسوده و فارغ بال نخواهد بود.

لله الحمد و المنه - که این سایه حضرت رحمن و سحاب سماء دانش و عرفان از آغازیراق نهال دولت ودمیدن ازاهیر بستان سرای سلطنت پیوسته بمعاضدت بخت بیدار و دل هشیار از خوردن آب هر برك این حدیقه (۱۰۱) همیشه بهار خبردارند و در اوقاتی که خاطر از تنسیق امور جهانگیری وجهانداری فراغت حاصل نموده طالب قرار وآرام میباشد بشنیدن داستانهای باستانی و استماع شرح اطوار وآثار سلاطین سلف که اباء علوی و امهات سفلی را فرزندان خلف اند اوقات شریف صرف مینمایند واز آن نسخه اعتبار که تفسیر نقوش لیل ونهارست درس آگاهی میخوانند و پیوسته همت والا نهمت مصروف بر آن میدارند که تلافی خسران و جبر نقصان که در ملك ایران واقع شده باشد کرده شود و درین سال که سنه سابع جلوس اعلی بر اورنـك سلطنت عظمی و دارائی کبریست چـون خاطر همیون بالکلیه از جانب آذر بایجان وشیروان و آنحدود جمع گردید بـر مرآت خاطر خطیر چنان ارتسام یافت که ملك قندهار را که در زمان نـواب خاقان رضوان مکان عایین آشیانی بسبب غـدر و مکر والی هندوستان و روسیاهی علیمردان بشرحی که سبق ذکر پذیرفته از ایـادی بتصرف کارکنان این دولت ابد توامان بیرون رفته بحیطهٔ تصرف و قبضهٔ تسخیر درآورند این جنس گرامی‌را بیش ازاین درگرو وقت نگذارنـد و بمقتضای **و شاورهم فی الامر** ارکان دولت واعیان حضرت را طـلب فرموده دراین ابواب استعلام آنچه مقرون بصلاح دولت ابد مدت دوران عدت تواند بود نمودند پیشکاران کارگاه خلافت تصویب رأی رزین وبینش‌دیده دوربین اعلیحضرت ظل‌اللهی نموده معروض داشتند که شاهد مطلوبی که درآینه ضمیر منیر جلوه پذیر گشته از وصمت نقض معرا و از شائبهٔ نا زیبائی ميراست بناء علی‌هذ الاتفاق فرمان همیون نفـاذ یافت که لشـگر ظفراثر وسپاه

قیامت حشر که در اطراف و جوانب ولایات ممالک محروسه منتشراند به چمن سطام که از ییلاقات خراسان (۱۰۲) بحسب وسعت وفسحت امتیازتمام دارد جمعیت نمایند ودرین باب ارقام مطاعه باسم بیگلربیگیان عظام و امراء گرام و قورچیان و غلامان وسایر ملازمان سرکار خاصه شریفه صادر گردید وخود بنفس نفیس در ساعت مسعود که ملك المنجمین ملا محمد شفیع منجم اختیار کرده بود با مقربان درگاه و ملتزمان رکاب سعادت از دارالسلطنه اصفهان نهضت فرموده (۱) قریه دولت آباد را مقر رایات جاه و جلال و اعلام سعادت و اقبال فرمودند .

(نظم)

برون راند چون از صفاهان‌سپاه — شدش دولت آباد آرامگاه

ازآنرو خرد زین سفر سود جست — که دولت بفالش بر آمد نخست

با آنکه سوی جماعت همیشه کشیك که پیوسته بر در بار جاه و جلال واقبال مثال حاضر میباشند سایرعساکرمنصوره دراقصای بلادممالك‌محروسه ومحال تیول وهمه ساله خود متفرق بودند درحینی که دیده رکابرا ازسرمه اقدام شریف بدین عزیمت روشنی‌میبخشیدند از کثرت درخشیدن‌سنان کره خاك نمودارصحن آسمان و بسیط زمین مشابه دریای بیکران گردید .

»(نظم)«

نمودی سپاه سعادت لوا — گلستانی از پرچم نیزها

سپه‌موج‌زن بود بردشت‌وغار — چو سیلاب پر گل بفصل بهار

بعد از ورود دولت آباد چون بجهت تهیه اسباب سفر افراد سپاه و احاد لشگررا بشهررجوع‌میشد سه روزدرقریه مزبورتوقف نمودند ودرصبح‌روزچهارم بهمعنانی دولت و همرکابی سعادت روانه گردیدند روز پنجم باغ مبارکه تاج‌آباد مضرب سرادقات جاه و جلال گردیده در آن مکان خلد نشان که از حیثیت اهتزاز هوا وبی اندازگی لطف وسرشاری صفا ازسایربساتین روی (۱۰۳) زمین امتیاز

---

(۱) - یکشنبه چهارم ربیع اول ۱۰۵۷

دارد تا پنج یوم اقامت نموده بسیر آن باغ دلگشای وتماشای آن روضه ارم فضا نشاط اندوز و فرح افزا بودند .

(نظم)

چه گویم از آن باغ پرآب و تاب — که بتوان گرفت ازهوایش گلاب
شراب گل از جام شبنم عیان — چو کیفیت می ز چشم بتان
در آن باغ کزوی خزان پا کشید — توان نغمهٔ بلبل از گل شنید
نگویم گل وغنچه و خار چمن — چو منقار بلبل بود در سخن
نهانست در برك گل عندلیب — چو در پردهٔ ساز صوت غریب
درو شادمانی ندارد حساب — که گل میکند کار جام شراب
کنم نسبتش گر بجنت خطاست — تفاوت ببین از کجا تا کجاست
بر خوبیش هست فردوس زشت — که چون شاه سروی ندارد بهشت

چون اثمار را پیش از رسیدن دارالملك وجود بریدی از ازهار دلکش میباشد در همان چند روز عریضهٔ رستم‌خان والی گرجستان وجمال‌خان قراقلر بدرگاه جهان پناه رسید مشعر برآنکه طهمورث‌خان والی گرجستان کاخت که از زمان نواب گیتی ستان فردوس مکان تا امروز لوای غدر ومکرافراشته سالك مسالك مستقیم اطاعت و انقیاد چنانچه باید نمیبود ودر این ایام مهیج غبارفتنه شده بداعیهٔ تاخت کارتیل‌عازم این‌حدود شده‌بود بعد ازوقوع مقابله ومقاتله وامتداد مجادله و محاربه تاب مقاومت جیوش منصور نیاورده آوارهٔ دشت ادبار گردید و داود میرزا ولد او که بمزید جرئت و جلادت معروف و مشهور و استظهار طهمورث خان وسایر کفرهٔ گرجستان کاخت بدوبود درهنگامیکه بجهت گرد آوردن سپاه روانه محال قسق بوده در اثناء راه دچار جمال خان وغازیان قراقلر گردیده و ازطرفین دست جلادت باستعمال سیف و سنان و زوبین و تیر وکمان گشوده بعداز وقوع گیرودار مغلوب سپاه اسلام میشوند و داود میرزا (۱۰٤) با چند نفر از صاحب وجودان گرجستان از ساغر شمشیر درخشان غازیان مست شراب ناگوار هستی میگردد

وبسبب وقوع این فتح مبین کل گرجستان کاخت بتصرف اولیاء دولت قاهره درآمده حکام و مستحفظان بجهت ضبط ثغور و تنظیم و تنسیق الکاء مزبور محل بمحل تعیین نموده و رؤس آن گردنکشان نیز عنقریب متعاقب عرایض بنظر کیمیا اثر میرسد از رسیدن این خبر مسرت اثر که از متبینات حصول مرام بود گلهای خوشدلی و انبساط شکفتن گرفت و عنادل (۱) قلوب منسوبان این دولت والا بر شاخسار شکفتگی و انتعاش نغمه سرا گردید اعلیحضرت ظل اللهی این مژدهٔ فرخنده را انوار اثمار مطلب دانسته از راه کرماب وسیاه کوه متوجه خوار گردیدند و بجهت وفور صید و شکار و ملاحظه اسبان صرصرتك آهوشعار که در مراتع آنمحال بیلامش مینمایند و آسودگی مراکب سپاه نصرت آثار الکاء مزبور را بیست (۲) روز مضرب سرادقات وافرالسعادات فرمودند و در ایام توقف هر روز بقصد شکار سوار شده دادعیش و خوشدلی میدادند در ایامیکه محال مزبور مضرب اقبال بود خسرو سلطان وبابا حاجی سلطان وسایر ریش سفیدان ایل ترکمان که در الکاء بلخ بسر میبردند و در حین انقلاب ترکستان و آمدن ندر محمد خان بدرگاه گردون توامان بالکاء خراسان آمده بودند بشرف تلثیم بساط عزت وتقبیل آستان سلطنت سرافرازی یافته مورد الطاف واعطاف شاهانه گردیدند ودرهمین ایام مهدی خواجه ایلچی ندرمحمدخان که بنیروی احراز سعادت خدمت این آستان بعمردوباره سلطنت ترکستان متمتع گردیده بود وایلچی ابوالغازی خان والی اورگنج که او (۱۰۶) نیز چندی در درگاه فلك پیشگاه بسر برده در سلك راتبه خوران خوان نوال انتظام داشت و بعد از فوت اسفندیارخان برادر کلانخود بمعاضدت این دولت والا بر اورنگ سلطنت خوارزم اعتلا یافته

---

(۱) عندلیب چون زنجبیل - ج - عنادل از اسماء خماسی است و ذکر آن دو ماده عندل چنانچه بعضی از ارباب لغت ذکر نموده خالی از مسامحه نیست نام طائریست کوچك که آنرادرپارسی هزار بفتح اول مینامند .

(۲) بیست دو روز گذراندند «ملا کمال»

با نامهٔ اخلاص آئین وارد گردیده بسجده پای بوس اشرف مفتخر ومباهی گردیدند وچون خاطر ولات مزبوره از خبر توجه موکب مسعود بسمت خراسان در تزلزل ورنك چهره صبر وسکو نشان از بیم وهراس لحظه فلحظه در تغیر و تبدل بود ایلچی ابوالغازی خان را مشمول خلاع و انعامات ساخته رخصت انصراف ارزانی داشتند و مقرر شد که یعقوب بیك قورچی خاصهٔ شریفه برفاقت ایلچی مزبور نزد سلطنت پناه مذکور رفته او را از استحکام مبانی خلت و استقرار قواعد مودت اخبار نماید و چند رأس از اسبان تازی نژاد خانه زاد که بسرحد سواری رسیده بود بامرا و اعیان قسمت نموده بقلاوزی بخت و راهنمائی اقبال در حرکت آمدند در اثناء راه سپاه نصرت پناه ولشکر ظفر اثر از امراء وقورچیان و غلامان و آقایان فوج فوج مانند جداول و انهار که داخل دریای بیکران گردند بمعسکر ظفر اثر می پیوستند (۱) بعد از ورود قصبه طیبه بسطام چون (۲) آن بلدهٔ مینو نظام بکثرت میاه ووفور ازهار اشتهار داشت در آن مکان رحل اقامت افکندند وچون در حین عطف عنان یکران عزیمت بصوب قندهار وآوازهٔ ارادهٔ جهانگشائی واقلیم گیری در اطراف واکناف انتشار یافته بمسامع قریب و بعید ودورو نزدیك رسیده سلطان ابراهیم خواندگار روم از عالم حزم و دوربینی که مبادا این سیلاب قلاع و بلاد متوجه بغداد بوده کاخ شوکت آن سلطان را خراب وویران نماید وایلچی کاردان بر سبیل تعاقب وتوالی بجهت تشیید مبانی وداد (۱۰۶) واستعلام احوال روانه درگاه جهان پناه نمود یکی از آنجمله در قصبه بسطام وارد شده نامهٔ مشتمل بررسوخ قواعد صداقت والفت وطلب فیل که آنرا تفریب فرستادن ایلچی ساخته بود، بنظر اشرف رسانید و منظور انظار عنایت و التفات ومورد انعامات وخلاع پادشاهانه شد ومحمدقلی بیك ولد قاسم بیك بوردن بسفارت ورفاقت ایلچی مزبور تعیین شده نامهٔ مودت ختامه چنانچه ازمجتهدین شرع دوستی سزد درحیز تحریر درآورده ارسال یافت ومقرر شد که یك زنجیر فیل که در دارالسلطنه

---

(۱) لشگریان استراباد واردبیل ولرستان درسمنان بمعسکر اعلاء پیوستند

(۲) روز دوشنبه نهم جمادی الاول

قزوین بود با جل مخمل زر بفت و سایر اسباب تکلف و چند نفر فیلبان که لازم باشد بر سر راه ایلچی مزبور حاضر سازند که در حین ورود باتفاق نزد پادشاه والاجاه مزبور برند و در همان ایام لازم نمود که سایر ایلچیان سلاطین را که در پایتخت خلافت جمعند روانه نمایند حسن قوش بیکی ایلچی عبدالعزیز خان را بانعامات خسروانه و خلاع ملوکانه سر افرازی بخشیده مهدی خان سلطان عرب را مقرر فرمودند که باتفاق مومی الیه روانه شود و دیلینجی بیك ولد مرحوم قزاق خان بیگلربیگی سابق استرآباد بحجابت ندرمحمدخان ورفاقت مهدی خواجه اختصاص یافت و چون والائی نیت وسرشاری جرأت نمی‌پسندد که بی‌سبق انتباه و آگاهی قصب السبق از خصم ربایند بخاطر ملکوت ناظر چنین خطور نمود که نخست یکی ازطرز دانان آداب سفارت را با نامهٔ مودت ختامه نزد والی هندوستان فرستادم و طلب ملك قندهار که پیوسته در تصرف منسوبان این دولت عظمی بوده نمایند که اگر بشنوائی گوش هوش و بینائی دیدهٔ عاقبت بین بالا منازعه آن محال را (۱۰۷) تسلیم نماید بنای مودت طرفین از تطرق خلل مصون ومحروس مانده شاهد مرام بی ارتکاب مشقت و آلام در آغوش حصول آمده باشد واگر غشا ومناقشه را پرده دیده بصیرت ساختهٔ ملاحظه سوء مآل ننمایند از کیفیت نهضت همیون اطلاع یافته باشد و نامهٔ مشتمل بر معانی مزبوره بدین ترتیب درسلك تحریر درآمد که

«۱» (متن نامه شاه عباس ثانی بشاه جهان پادشاه هندوستان)

و مطالبه قندهار از طریق سوابق و دوستی

تبارك الذی بیده الملك وهو علی کل شئی قدیر الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا وهو اللطیف الخبیر

جواهر زواهر نیایش بیرون ازقیاس و لآلی متلالی محمدت لایتناهی اساس که درمقیاس نظرخرد خرده بین دقیقه شناس بر لعل و یاقوت آفتاب و ماه راجح آید نثار بارگاه مالك الملکی تواند بود که دور گردان اضداد را از جامه خانه تألیف وترکیب لباس اتحاد و التیام پوشیده گنجور کنوز اسرار و خازن

رموز استار گردانید و اوراق پریشان وجود انسانرا که صحائف کتاب حکمت الهی و الواح طلسم خدا شناس و آگاهی انداز رشتهٔ التیام شهریاران عدالت شعار بشیرازه امنیت وعافیت رسانیده سالکان ظلمتکده امکان را که سر گشتگان تیه حیرتند بمیانجی ضیاء شموع عقول انبیا و سلاطین بصراط مستقیم اطمینا ن و آسایش دلالت نموده بناخن تدابیر فرمانروایان خیر اندیش گرهٔ کلفت و حیرت از خاطر عموم خلایق گشود بعضی از سلاطین ذی شانرا بسعادت امتثال **ان الله یأمر بالعدل و الاحسان** شادمان و مسرور و برخی را بمضمون **و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلك الحرث و النسل و الله لایحب الفساد** از شمول رحمت بیغایت (۱۶۱) دور گردانید نکهت ریاحین بستانی را که هر یك لباس امتیاز جداگانه دربر دارند از گردش پیمانه نسیم بهاری درساخت گلستان وجد اتحاد آموخت وآتش گل ولاله را بجهت گرمی هنگامهٔ خوش نشینان چمن اززلال حکمت بالغه بفحوای **الذی جعل لکم من الشجر الاخضر ناراً** در صحن بوستان افروخت

ساخته از لطف پی خاکیان	چارحد باغچهٔ کن فکان
گشته‌ام این باغ پرازرنگ وبو	یك گل رعناست شب وروز ازو
قدرتش آورده برون بی تعب	یوسف روز از چه تاریك شب
یك ورق از دفتر او روزگار	یك گل خودروست زباغش بهار

و درود نا معدود بر حدیقه طراز گلشن ایجاد شمع شبستان مبداء و معاد واسطهٔ نزول رحمت الهی محك عیار دانش وآگاهی بهین ثمر دوحهٔ برومند گلستان شهود ویکتا گوهر اصداف کون وفساد سپهر کبود مبلغ کریمهٔ **اذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا** سید ثقلین وپیشوای خافقین

محمد کازل تا ابد هر چه هست	ز آرایش نام او نقش بست

و بر آل واولاد اطهار و اصحاب کباراومادام لیل والنهار باد وبعدبرمرآت خاطر والا و آئینهٔ ضمیر معلی محجوب و مستور نخواهد بود که هر نعمتی از نعماء بی منتهی الهی را شکری خاص است که بدون اتیان آن از عهده شکر گذاری و

سپاس‌داری آن احسان بر آمدن متعسر بل متعذر مینماید چنانچه شکر اعطاء نعمت ثروت و مکنت ببذل و انفاق و نوازش ارباب حاجت صورت می‌بندد و اداء شکر بیرون از قیاس سلطنت عظمی و دارائی کبری مقصود بر آنست که با وجود اشتغال (۱۰۹) اشغال جهانبانی و تکثر و توفر دواعی ملك رانی پژوهش احوال سپاهی و رعیت نموده ساکنین و قاطنین هر ملك را بدیده بینای تفقد و نوازش ملاحظه فرموده در انتظام حال و انشراح بال آن گروه که مستحقین ایثار نقود رعایت و مراقبت‌اند بذل جهد بتقدیم رسانیده ، ربقهٔ جهانبانی را از شغل ذمت این دین الهی سبکبار سازند و چون از روزی که کارکنان ، بارگاه کبریا قبض و بسط اقلیم ظاهر را در قبضهٔ کفایت و درایت این محتاج الطاف الهی گذاشته اند بنا بر فسحت و وسعت ممالك محروسه و مشغولی بر اشغال ضرور به تنظیم و تنسیق ملك خراسان بر حسب دلخواه صورت انجام نیافته بود در این ایام خجسته آغاز فرخنده فرجام شوق زیارت آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ مطهرهٔ رضیهٔ رضویه علی ساکنها الف الف سلام و تحیه سلسله جنبان گشته الویه دولت و اعلام نصرت از مقر اقبال و موطن جاه و جلال بقصد احراز این سعادت درحرکت آمد که هم دیده شوق را از کحل الجواهر خاك آن آستان عرش نشان نور و ضیاء فزاید و هم غنچه آمال ساکنان آن دیار ازهبوب نسیم عنایات شامله بروجه دلخواه گشاید و بنا برقرب جوار و تاسیس مبانی ائتلاف و اتحاد آباء و اجداد عالی تبار والا مقدار بر ذمت همت حق شناس واجب و لازم نمود که استعلام احوال آن متکی ارائك سلطنت عظمی و جالس سریر دارائی کبری نموده در ترصیص مبانی خلت و صداقت قدیم کوشش نماید و تشیید این بنای گردون اساس که بمحض اقتدا و تأسی بسبب « سنن » سنیه سلاطین سلف و روابط دوستی آباء خلف از مفترضات و متحتمات بود بنا برتجلی ذات ستوده صفات آن پادشاه والاتبار بزیور صفات حمیده زیاده بر آنچه (۱۱۰) مرکوز خاطر بود واجب گردید و یکی از جمله صفات حسنه و اطوار پسندیده آن محیی مراسم صاحبقرانی که محمود همگنان و محسود خواطر پیر و جوان گشته نوازش

سلطنت پناه نـدر محمد خان و تفویض ملك بلخ وسایر محال ترکستان است که باآنکه آن ملك دلگشا بی ارتکاب محنت ومشقت درحیطهٔ تسخیر و تصرف جنود مسعود در آمده بود بنا بر رعایت سلطنت پناه (۱) مزبور و اطفاء نـوائر فتنه و فساد از سران مطلب عظمی به نیروی همت والا برخـاسته آن ملك وسیع را بـر سلطنت پناه مزبـور مسلم داشتند لهذا زبدة الاماثل والاشباه (۲) شاه قلی بیك ولـد مقصود بیك ناظر سابق بیوتات را که از طرز دانان رسوم سفارت است روانـه خدمت والا و محفل معلی فرمودیم که نبذی (۳) از مـراتب دوستی و یکتا دلی را که پیشنهاد باطن صدق مواطن است بزبانی گزارش دهـد و سلسله جنبان موالات و مصافـات قدیم که از بدو طلوع و ظهور این دو دولت عظمی مـانند خورشید و ماه جهانی را به نیروی معاضدت یکدیگر قرین ضیـاء و بها داشته اند گردد و چون حجب مغایرت و تتق منافرت بتحریك نسیم وفاق و اتفاق بالکلیه مرتفع گردیده بهمه جهت طریق مبـانیت و بیگانگی مسدودست و در این مدت همیشه همت والا براستیفاء واستدامت این معنی که استرضاء خواطر خالق وخلایق در ضمن آن مندرج است مصروف و معطوف و پیوسته مراعات این مراتب که موجب رفاه حال کافه رعایا و برایاست مطمح نظر خیریت اساس بوده مناسب چنان میدانند که شطری از مخزونات خاطر در معرض اظهار و اعلان آیـد بر خاطر دریا مقاطر که مطرح اشعه لمعات قدس است واضح ولایح خواهد بود که ازآنجا کـه (۱۱۱) همواره همت سلاطین معـدلت آئـین برتعمیر بیت المعموره دوستی

---

(۱) عبارت کمی نارساست گویا مقصود آنست که بنا برقواعد مجاورت ومراعات از آن شاه تیره بخت و نیز اطفاء نائره فتنه و فساد داشتند باختیار خودلشکر هند را بر ترکستان واخوانده و آن ملك بر سلطنت پناه مزبور مسلم داشت

(۲) اشباه جمع دوم شبه است و جمع اول آن که کثیرالاستعمال است بر وزن مفاعل چون محاسن بر خلاف قیاس آمده است .

(۳) نبذ . لغتاً بمعنی ناحیه و استعارتاً بمعنی شطر وپاره آمده است .

وولاء(۱) مقصود میباشد دیده دوربین همت بلند و نیت ارجمند از امعان جزئیات پوشیده در تاکید و تشیید این بنای الهی بجهت ابقاء ذکر جمیـل کوشش میفرمودند اگر نظر برروابط پدرفرزندی نموده خرابه قندهاررا باین فرزند صداقت کیش صدق اندیش تفویض نمایند و در تسخیر ملك فسیح الفضاء و دوستی جاوید که بمرور دهور و تصاریف ایام از تطرق خلل و نقصان مصون و مأمون خواهد بود کوشیده چنان کنند که بمعماری رأی رزین آن خسرو عـدالت آئین این بنای رفیع اساس صورت تشیید و ترصیص یافته ساکنان ممالك طرفین در این بیت الامان از نوایب دوران و تابش آفتاب حوادث قرین عافیت و رفاهیت وامان باشند علی مرالدهور والازمان قرین الطاف ملك منان و مورد دعاء پیروجوان خواهند بود . انتهی .

و شاه قلی بیك ولد مقصود بیك که درطی نامهٔ مزبور مذکورشد بجهت تبلیغ رسالت معین گردید و مأمور شد که برسم ایلغار روانه شود بعد از فراغ بال از پذیرائی امور مزبور و روان ساختن ایلچیان بدستور مقرر هر بچند روز با خاصـان و مقربان بسیر و شکار چمن بسطام وییلاق ابر که بحسب لطافت میاه و نزاهت هوا و کثرت گلها وخضرت سبزه وزیادتی صفا چنانچه اشعاراین قاصرالبیان بدان اشعار مینماید ،

چه منزل همه سنك وخاکش بهار — هوایش خوش وآبها خوشگوار
زمینش ز گل مرغ طاوس پر — در و کوهها چتر طـاوس نر
ز پر چشمگی بود آن کوهسار — ز سر تـا بپا همچو ابر بهـار
درو سبزه از رفعت مرز و بوم — چو مژگان بود گردچشم نجوم(۱۱۲)
زجوش گل از بس دورنیست جا — نیاید از آن کوه بیرون صدا
چسان لب تواند بافغان گشاد — که از داغها لاله‌اش سرمه داد
سر تیغ کوهش که بر میغ بود — برو کهکشان جوهر تیغ بود
چه گویم ز سیر ابی آن هوا — که ازوی چو گوهر درخشد صفا

---

(۱) الولاء ـ بالفتح المحبه .

شفقهایش از بس بود مهر فام — بر آید دوصد صبح ازجیب شام
چو گل کز لب جوی سر بر کشد — ز جیب شفق آفتابی دمد
پی نو عروس جهان چرخ زال — سفید آب بیزد ز والای آل
ز موج هوا لاله می پرست — تو گوئیکه شمعیست در دست مست
بنازم بآن آتش خو برو — که این داغ زیباسب هندوی او
ز کوهش که ازوی شفق زاده است — فلك ساغری از خم باده است
ره بینش اینجا زحیرت گم است — که خورشید خشت سرا این خمست

انگشت نما بود توجه میفرمودند و چون تنظیم و تنسیق اسباب توپخانه و و قورخانه و آذوقه که در عرض ایام محاصره وفا بعساکر نماید از لوازم بود قلندر سلطان چوله تفنگچی آقاسی را بجهت ملاحظهٔ یراق توپخانه روانهٔ مشهد مقدس معلی نمودند و محمد بیك بیگدلی بجهت بیرون کردن شتر از محال غریبه عراق روانه گردید ومبلغ پنج هزار تومان از خزانهٔ عامره تحویل محمد قلیخان چغتای حاکم سابق ایروان شد که از محال مشهد مقدس و توابع و دارالسلطنه هرات و فراه و سیستان غله ابتیاع نماید و در همان ایام سرهای کفره گرجستان ولد طهمورث با اعلام و کرنا وسایر اسباب ایشان بنظر اشرف رسید بعد ازجمعیت سپاه انجم شمار که فزای زمین بر ازدحام ایشان تنگ و اقدام پیك اندیشه از طی طول وعرض آن لنك بود از بسطام بقصد زیارت آستانهٔ مقدسه ازراه ییلاق کالپوش (۱) (۱۱۳) که بوفور آب و علف اتصال دارد در حرکت آمدند الحق آن طریق دقیق که از فراز ونشیب اعلام شامخات و جبال را سیات مانند هلال در اوج و حضیض مینماید هرچند از رهگذر نزاهت مکان بروضات جنان منتهی میشود اما سالك آن طریق را از کثرت احجار و تراکم اشجار و ارتفاع جبال و اعتلاء تلال ودشواری مرور و صعوبت عبور چنانچه این ابیات راقم بر آن ناطق است که .

---

(۱) روز جمعه سوم رجب

(نظم)

ز پست و بلند آن ره بیکران
بچشم آمدی همچو وضع جهان

نمودی از آن راه پر پیچ وخم
کواکب چو بر پشت ماهی درم

کشد تا بحشر ارشتابند زود
حوادث گر آیند از آن ره فرود

عجب نیست کزفیض نشو و نما
از آن کوه چون سبزه روید صدا

فرازش که بروی گذرگاه بود
زبان را ازو رشته کوتاه بود

شب و روز گفتی به پیرامنش
پلنگیست خوابیده در دامنش

از آنرو ندارد بهارش خزان
که نگذشته برسبزه زارش زمان

بر آن تند بالا شه کامیاب
نمودی چو از آسمان آفتاب

چون پویندگان صراط طی آن بی ارتکاب تعب و آلام و مشقت مالا کلام میسر میگردید اما از آنجا که پست و بلند قله سبز فام سپهر در پیش جولان برق عنان مهر درخشان یکسان است در اندك وقتی طی آن مسافت نموده بسلطان میدانی که بر سر دو راه واقعست نزول اجلال فرمودند منزل شناسان طریق بندگی و مرحله پیمایان بوادی فرخندگی بعرض رسانیدند که یکی از طرق مزبوره بسر ولایت مشهد مقدس منتهی میشود و دیگری از نیشابور بکعبه مأمول که عبارت از آستانهٔ مقدسهٔ منوره باشد میپوندد اما راه سر ولایت بحسب قرب و گشادگی و همواری مزیت تمام دارد و از آنجا که زیارت (١١٤) قدمگاه حضرت امام الجن والانس از راه نیشابور بحصول میپیوست واعتقاد والای حضرت ظل اللهی سر گرم پای بوس آنحضرت بود دوری و پستی و بلندی آن راه را بر خود هموار ساخته مقرر داشتند که آغرق و احمال و اثقال از راه سر ولایت روان شود و خود با جمعی که ملتزم رکاب نصرت انتساب میباشند شکار کنان از راه نیشابور روانه گردیدند وبشوق تمام و آرزوی مالا کلام بزیارت سنگی که نقش پای آنحضرت بر آن مرتسم است سرافرازی یافتند ؛

فروزنده سنگی چو شمع یقین
برو نقش پای شه هشتمین

رسیده بعیوق از برتری ... شده شیشهای دلش مشتری
نپرد چرا بر سپهر جلال ... که از نقش آن پای دارد دو بال
زهی سنك والای گوهر نسب ... که پا جفت کرده براه ادب

و بعد از استفاضه فیوضات واداء مراسم بندگی و طاعات وسودن روی نیاز بر آن قبله مآرب وحاجات روانه مشهد مقدس معلی گردیدند ودرحین وصول طرق (۱) که سواد مشهد مقدس سرمه کش دیده نظارگی میگردد و گنبد مرقد منور مانند جرم قمر که درشب چارده درخشان باشد از آن سواد مرئی میشود از همانجا که دیده دوربین از آن کحل الجواهر ابصار ضیاء پذیرفت از باره آسمان عنان چون پرتو مهر درخشان فرود آمده روی نیاز برخاك نهادند و سجده شکر احراز این سعادت و ادراك این موهبت بتقدیم رسانیدند و همچنان پیاده متوجه سرادقات عزت گشتند و روز دیگر که اختیار ساعت مسعود بجهت دخول مشهد مقدس شده بود بدستور با امرا و خاصان پیاده متوجه شدند(۲)

کجا حاجت ادهم واشهب است ... درآنجا که بال ملك(۱۱۵) مرکبست

و هم از گرد راه بتقبیل سده سنیه آن آستان خلد نشان فایز گشتند وبعد از طوف مرقد مطهر و مضجع منور و اداء صلوة و زیارت پیاده متوجه دولتخانهٔ مبارکه گردیدند وقرب پنجاه روز که مشهد مقدس مقر رایات دولت واعلام اقبال بود اکثر اوقات بزیارت آستانهٔ مقدسه که بر ذمت اعتقاد فرض بود اقدام مینمودند وپس از اداء این شغل مفترض و امرمتحتم اوقات همیون به تنسیق و تنظیم اسباب قلعه گیری صرف نموده دراین امر بذل جهد بتقدیم میرسانیدند وچون اقلیم گشایانرا

---

(۱) هفتم شعبان

(۲) مورخین اخیر - ازعبارات فوق‌فراز کوچك زیر را ملخص نموده میگویند شاه عباس درسال ۱۰۵۷ سپاهی بفتح قندهار روانه کرد و خود نیز سال بعد عزیمت خراسان نموده و بتقلید جد خود شاه عباس بزرك وارد مشهد شده بزیارت حرم مطهر رفت - آیاتلخیص ایشان وافی بمطلب هست یانه قضاوت بر عهده خوانندگان است .

مراعات حال سپاه از لوازم وپژوهش حال این گروه از فرایض است فرمان همیون بنفاذ پیوست که وجه مواجب سپاه نصرت مقرون که تعداد آن از اندازه تعقل بیرونست از خزانـهٔ عامره نقد داده شود و ارقام و احکام باسم سرخیلان و ریش سفیدان و پیشوایان ایل واویماقات خراسان بصدور پیوست که هر یك فراخور حال واستطاعت شتر بجهت حمل و نقل اسباب توپخانه وقورخانه درمشهد مقدس حاضر ساخته در سکالش این امر کمر جهد و اجتهاد برمیان بندند و امر فرمودند که از جمله توپهای صاعقه کردار دوزخ شرار ثعبان شعار که در مشهد مقدس و نیشابور بود پنج قبضه توپ بالیمز همراه آورده شود .

(نظم)

چگویم از آن توپهای گران | کز و سر مشد کوه را استخوان
شده بهر تخریب هندوستان | چو پنجاب این پنج دریا روان
ز بخت جوان خسرو نامجو | باین پنجه بر تافت دست عدو
اگر قلعه ورزانکه کهسار بود | بر نعره اش سیل و دیوار بود
گشودی گره بانگش از کوهسار | چو از غنچهٔ گل نسیم بهار
ز بانی سرا پا گـلو در صدا | سراپا(۱۱٦) یك انگشت مشکل گشا
در آندم که باخصم شد روبرو | بود عاشقی جنگ معشوق او
نه بینی که از اضطراب درون | دل از سینه تنگش افتد برون
بلند است در عـاشقی نـام او | نفس گشته فریـاد در کام او
بگیرد صدایش بسیـط زمین | چو بیرون کند دست از آستین
بماند ازو جای چون کهکشان | به پیچد صدایش چو در آسمان
بخود چون لبش آفرینخوانشود | دل دشمن ازوی پریشان شود
چو گوید ز هندوستانی سخن | برخ بشکند رنگ مشگ ختن
فزونست وزنش ز کوه گران | که از سایه اش خاك دارد فغان
ز ندسایه اش غوطه زانسان بسنك | که گوئی بدریا فروشد نهنگ

و انجام این خدمت بعهده اهتمام قلندر سلطان چوله تفنگچی آقاسی شد الحاصل در ایام معدوهٔ توقف مشهد مقدس چندین امر عظیم از ابتیاع غله و نسق سورسات وسویت شتر بر ایماقات وایصال مواجب سپاه نصرت پناه وسایر مهمات که سرانجام هریك از آن درعرض یکسال ممکن نبود بمساعی جمیله نواب ایران‌مداری سلطان العلمائی صورت حصول یافت و باعث تعجب اولوالابصار گردید الحق شاهدامور مزبور که رأی رزین و عقل دوربین این ناظم مناظم دولت در پذیرائی آن بذل جهد نموده اگر پیرایهٔ تجسم در بر کرده بدیدهٔ ظاهر جلوه گر گردد نقوش بدیعه کوهکن که باستحالت و امتناع انگشت نماست چون خوی (۱) خجلت از جبین بیستون ریزد ، و سپهر مرتبه شناس ، بجهت کتمان و اخفاء صنایع آن صنعتگر غبار خجلت و بی اعتباری بر چهرهٔ نقوش و تماثیل آن نپرد اگر بدیدهٔ معنی بینی کوی شکاف رموز دقایق است ملاحظه نمایند پوشیده نخواهد بود که این نیز از رسائی اقبال اعلیحضرت ظل اللهی است که مسند وزارت بوجود کاردانی چنین که حاوی مراتب کمال وجامع (۱۱۷) فضل و افضال است آراستگی دارد امید که پیوسته باستظلال عنایت شامله اعلیحضرت شاهنشاهی سربلند وجهان جهانیان از خصایل حمیده و سجایای پسندیده این وزیر صائب تدبیر بهره مند باشند وبعد اتساق انتظام امورفرمان والانفاذ یافت که خانزاد قدیمی مرتضی قلیخان سپهسالار و بیگلربیگی قلمرو علیشکر با بیگلربیگیان وامراء عظام وعساکر نصرت فرجام قبل از نهضت همیون روانه گشته قلندر سلطان باتفاق تفنگچیان خاصهٔ شریفه بعد از روانه شدن سپهسالار وامراء عظام ببردن توپخانه روانه شود ودر اثناء تنظیم و تنسیق امور بجهت ناگواری میاه و ناسازی هوای مشهد مقدس مزاج اقدس اعلیحضرت ظل اللهی چند روز از منهج صحت عدول نموده صاحب فراش گردیدند چون هر امر عظیمی را فدیه در خور آن میباشد کارگزاران عوامل لاهوت که

---

(۱) خوی با واو معدوله بمعنی عرق معروف است فردوسی گوید .

ازیشان روان گشته خوی چون دورود	ز بس این بر آن آن براین بر بسود

مدبران کارخانه ناسوت اند روح مطهر مریم مکانی خلد آشیانی والده ماجده نواب رضوان مکانی را بفدیکی ذات مقدس اعلیحضرت ظل اللهی بفحوای .

تن شاه باید که باشد درست　　　　من وجمله را گو شود پای سست

رقم اختصاص کشیدند (۱) وذات اقدس اعلی صحت وعافیت که مطرز بطراز خلود و دوام باد پوشیدند امید که این ذات مقدس علی مر الدهور والاعوام از اصابه عین الکمال در امان و متمتع ببقاء جاودان باد چون سهام دعاء صغیر و کبیر وجوان و پیر بهدف اجابت رسید و مزاج اقدس و طبع مقدس بصحت گرائید و خاطر والا از نسق امور اطمینان حاصل نمود رایات عرش و سلاالویهٔ جهانگشا بصوب مقصود در حرکت آمد و هشت روز در ظاهر شهر مشهد مقدس توقف واقع شد (۱۱۸) وبعد از انقضاء ایام مزبور از راه جام وغوریان روانه (۲) دار السلطنه هرات گردید و چون دار السلطنه مزبور از معظم بلاد ممالك محروسه است وپای تخت سلاطین سلف بوده بجهت آنکه در ساعت مسعود داخل دار السلطنه مزبور شوند دو سه روز در بلده غوریان که بحسب نزاهت هوا و عذوبت میاه وخضرت و نضارت سبزه ، ووفور صید و شکار امتیاز تمام دارد ، توقف واقع شد و در ایام توقف هر روز بجهت تنشیط خاطر اقدس و طبع مقدس متوجه شکارشده تحصیل اسباب شادمانی مینمودند ولی محمدخان پادشاه‌زاده ترکستان وعباسقلی‌خان بیگلربیگی خراسان وساروخان طالش سردار لشگر ظفر اثر خراسان که در دار السلطنه هرات میبودند در حین ورود «موکب» مسعود بغوریان بپای بوس سرافرازی یافتند بعد از انصراف ایام مزبور در ساعت مقرر داخل دار السلطنه مزبور گشته ولی محمد خان و عباسقلیخان با ملازمان و امراء تابین و ساروخان و مردم دار السلطنه مزبور بآئین تمام باستقبال شتافته سپاهیان مسلح ومکمل ازدوجانب صف آرا گشته ارباب معارك بشعبدهای دلکش که تماشائیان را ملاحظه آن مسرت

---

(۱) غرض اینست که مادر شاه در خراسان فوت نمود و این فوت در روز بیست ونهم شعبان بود.

(۲) معسکر والا بیست و سوم شعبان و خود شاه بیست ودوم رمضان بطرف هرات حرکت کردند

بی اندازه حاصل تواند شد هنگامه آرا گردیدند اعلیحضرت ظل رحمن باعساگر نصرت توامان در نهایت استقلال وشان تفرج کنان وشادان داخل شده در عمارت بیرون شهر مرحوم حسنخان که باغیست در نهایت صفا ومشتمل است بر نهرعریض وسیع تسنیم (۱) آسا نزول نمودند و در عرض ایام توقف بسیر کازرگاه(۲) وتخت سفر و تماشای سایر متنزهات سبك عنان و گران رکاب میکشیدند ودر همان دو سه‌روز محرابخان بیگلربیگی(۱۱۹)استرآباد را برتبه چرخچی‌باشیگری سرافراز فرموده مقرر داشتند که پیشتر از لشگر قیامت شعار باتفاق نظر علیخان متولی و حاکم دارالارشاد اردبیل و عباسقلیخان حاکم کسگر وجمشیدخان حاکم خوار وسمنان و منوچهرخان حاکم صوفی وعلیخان سلطان شقاقی و بوداق سلطان جوانشیر و محمد سلطان اسپرلو حاکم سراب و مهدیقلی سلطان و امام قلی سلطان سپاه منصور وجمعی ازقورچیان شاهی سیون روانه شود وچون نعل عزیمت اقلیم گیری و کشور ستانی در آتش بود با وجود چنان مکانی زیبا که تماشا در خلوت دیدهٔ ارباب بصیرت از شوق دیدن آن ناشکیباست زیاده از هشت روز توقف ننموده سلسله جنبان نقل وتحویل از آن مکان خلد نشان گشتند پل مالان که دردوفرسخی شهر واقعست مضرب سرادقات جاه و جلال گردید ، و بنابر آنکه معروض شد که در نیستان کنار هراترود که درجوار پل مزبوو واقع است تذرو وگراز بسیار بهم میرسد خاطر اشرف از حیثیت میلان شکار گراز سه روز تسویف عزیمت سفر فرموده با خاص وعام سپاه بقصد شکارسوارشده امر فرمودند که لشکرازاطراف نیستانرا در میان گرفته بخروش وفغان وصیحه وفریاد رعد نشان آن وحشی نژادان را از آن مکان بیرون آورند ودر بعضی امکنه که تراکم نی راه تردد بر سوارو پیاده مسدود ساخته وگرازانرا حصنی حصین و دیوار آهنین است آتش زده نشان نگذارند .

---

(۱) چشمهٔ ایست در بهشت **قوله تعالی و مزاجه من تسنیم**

(۲) ازمتنزهات و مزارات اطراف هرات است خیادوان ـ خواجه ابوالولید ـ خوانجه باد و خراجه طاقی دیگر مزارات آنجاست

(نظم)

چنین داد پاسخ که فرمان بران بگیرند اطراف آن نیستان
که از بیم پیکان خاراگزار کند چون گراز از نیستان فرار
بهرسو شتابد از آن جایگاه شود حلقهٔ لشگری دام راه

بعد از هبوب نسیم آن فرمان شعله آتش سوزان در آن نیستان سرباوج (۱۲۰) کیوان رسانید گرازانرا دیگرمجال توقف درآن مکان نمانده از مضایقی که انبوهی نی و بسیاری آب و گل مرد چابك رو واسب تیزتك را مانع دخول میشد رخت اقامت بصحرا کشیدند اعلیحضرت ظل رحمن بسهام جان ستان وخدنك اصابت نشان آتش زن خرمن هستی آن ددان میگردیدند.

«(نظم)»

کمانی ببازوی و تیری بدست شتابان بهرسوی چون شیر مست
فکندی شهنشاه کشورگشا بهر چوبه تیری گرازی ز پا
گرازی که گر دیدیش نره شیر ز دیدار او گشتی از جنك سیر
بدریای خون شد تنش درزمان بیك تیر مانند کشتی روان

بعد ازصید تذرو و گراز واستلذاذ شکار افکنی شاهین و بازمتوجه سرادقات عظمت و اجلال گردیدند و عزیمت شکار اعظم وصید معظم که عبارت از اعادی ثعالب شیم است تصمیم یافت و چون مرتضی قلیخان سپهسالار با وفود قاهره و جنود ماهره باتفاق بیگلربیگیان و امراء واعیان سپاه پیشتر از نهضت موکب مسعود روانهٔ فراه شده بودند فرمان والا و حکم معلی بصدور پیوست که در حین ورود ألویه دولت و اعلام نصرت با سپاه ظفر پناه بنسقی که درروزهیجا واوان جنگ و غوغا صف آرا میگردند صفوف آراسته باستقبال شتابند که ملاحظهٔ عرض لشگر و ترتیب آئین سپاه و لشگر آرائی و حسن کاردانی آن ایالت پناه ملحوظ گردد ایالت و شوکت پناه مزبور بموجب فرمان عمل نموده درحین ورود رایات

ظفرآیات با صفوف آراسته باستقبال شتافتند، کرهٔ زمین از فروغ سنان جان‌ستان و تیغ درخشان و ماهیچه اعلام چون قرص خورشید سراپا لمعان گردید.

« نظم »

گرفته باقبال صاحبقران (۱۲۱) زمین را سپه آسمان را سنان
نه آن لشکر و نیزه وتیر بود جهان نیستانی پر از شیر بود
گر اندیشه پوید ره فرض او نه بیند بطول زمان عرض او
درآنروز هم مرکب وهم سوار درآهن نهان بود همچون شرار
در آهن نهان بود یکسر سپاه چو برق درخشان در ابر سیاه
درآهن چنان غوطه زد مرد کین که چشمش چو مقراض گشت آهنین

واز هجوم پیاده وازدحام سوار و کثرت گرد وغبار راه بر مرور وعبور پیك انظار تنك شد

نبود از هجوم سپاه و سوار ره آنکه ازسنك خیزد شرار
علمها چو خوبان چین و طراز ز پرچم بغل کرده بر فتح باز
شده کوی خاك ازسنان سوار پر از خار مانند بار چنار
ندیدی ز بس لشکر بی شمار صدا جای پیچیدن از کوهسار
فضای فلك بود کوه از غبار درو مهر درسنك خارا شرار
ز گرد آنچنان داشت رخ تار و پود که چشم و نگه سبحه و رشته بود
دهان و لب مرد نا شسته رو سفالین شده چون دهان سبو
شدی نه فلك گرد بادی ز گرد شکستی اگر رنك بر روی مرد
شد از گرد لبریز ز انسان سپهر که بر خاك مالیده شد روی مهر
هوا خاکی از گرد ناکی شده نفسها همه نیز خاکی شده
بافلاك گردش رسیده ز خاك کواکب چو گلها دمیده ز خاك

وقبل از آنکه اعلام نصرت فرجام وارد فراه گردد وعرض سپاه نصرت پناه دیده شود علیقلیخان بیگلربیگی لرستان استدعا نمود که جمعی را که آن عالیشان

با وجود بنیونه بعیده و مسافت بی پایان در رکاب سعادت توامان حاضر ساخته منظور نظر لطف و احسان گردد و حسب الامر بصف آرائی مأمور گردید در اثناء راه مسلح و مکمل صف آرا گشته از پرچم اعلام سیه فام روز روشن را(۱۲۲) نمودار شب ظلام گردانید .

(نظم)

لوای علمهای مشگین پرند چو دودی که گردد ز آتش بلند
بزیر علمهای ایشان زمین چو خالی نهان در خط عنبرین
درخشان شده از علمها سنان چو در تیره شب گردش اختران
لوای سیه بود در فوج او چو بحری که عنبر بود موج او
تو گفتی که نیرنگی روزگار شبی با چراغان نمود آشکار
تماشا از آن لشگر دلفروز چراغان شب دیده درعین روز
ازین سرمه دیدن بچشم آبداد عروس ظفر طره را تابداد

اعلیحضرت ظل رحمن بعد ازملاحظهٔ آن سپاه نصرت نشان علیقلیخان را بخلاع فاخره سربلند و بانعامات پادشاهانه بهره مندگردانید بعد از ورود فراه و ملاحظهٔ عرض سپاه قیامت دستگاه ساروخان باتفاق سلطان چگنی حاکم سبزوار و اسفرائین و حسن سلطان توکلی حاکم‌جام وروشن سلطان لکزی‌حاکم جهان از اعیان و جمعی از یوزباشیان و قورچیان و غلامان و تفنگچیان و میران احشامات که دولتخواهی نموده بدرگاه جهان پناه آمده بودند بمحاصره زمین داور مأمور فرمودند و ایالت پناه مزبور پیشتر از نهضت موکب مسعود باتفاق جماعت مزبورروانه گردید ورایات نیز باکل عساکرظفر توامان متعاقب محرابخان و ساروخان روانه شد در اثناء راه عریضه محرابخان بدرگاه جهان پناه رسید که مستحفظان قلاع دلارام و دلخك و کرشك از اصغاء آوازه ورود موکب مسعود واستماع توجه وفودمحمود قلاع مزبوره رابی‌تجشم‌محاصره وارتکاب‌محاربه تسلیم

نموده سالك طريق اطاعت و انقياد گرديدند وسـاير قلاع جزئيه كه در هريك از بلوكات اين محـال بود بتصرف اولياء دولت روز افزون ابد مقرون در آمـد اگر امراشرف صادر گردد عنان يكران‌عزيمت بصوب بست مصروف دارد (۱۲۳) درباب روانه شدن محراب خـان و محصور ساختن بست رقم اشرف صادر گرديد و در حينى كـه كرشك مضرب سرادقات جـاه و جلال شد منوچهر بيك يوزباشى غلامان خاصۀ شريفه برادر محرابخان كه قلعۀ مزبور بمقاليد حسن گفتار و كردار او مفتوح شده بود اسمعيل خان كـوتوال قلعه مزبور را بنظر كيميا اثر رسانيد و اعليحضرت ظل‌رحمن بعين‌عنايت والتفات درحال ايشان نگريسته بازاء اخلاص كيشى و اطاعت انديشى كه ازايشان‌بظهور رسيده بود مشمول عنايات خسروانه‌فرمودند و بلا توقف و تأخير متوجه قندهار گرديدند و مقرر داشتند كـه دليران كار آزما و نهنگان لجه هيجا لبـاس رزم پوشيده صفوف آراسته بترتيب و آئينى كـه در روز جنگ مرعى و منظور است در ركاب ظفر انتساب روانه شوند . و آن قائد عنان اقبال و پيشرو جنود سعادت واجلال خود نيز لباس رزم در بر كرده مهيـاى كارزار گرديدند

« (نظم) »

چو گويم از آن خسروشير گير — كه باشد برش شير روبـاه پير
ز تيرش مشبك دل دشمنـان — كمانش بـه پر زورى آسمان
شود چرم گاوزمين چاك چاك — اگـر سـايه تيغش افتد بخاك
كشد شعله دررزم‌چون‌تيغ او — شـود آب دل در بر كينه جـو
بـافشاندن آن شاه والا تبار — نمايد تهى سنگ را از شرار
گذارد اگر بر سر سايه پـاى — نجنباندش مهر تابان ز جـاى
چو بردارداز جاى گرز گران — بـدستش بـود گردش آسمان
ور از كف نيندازدش درستيز — شـود بسته بر خصم راه گريز
به نيروى آن گرزخورشيدچهر — بـرو گشته هموار وضع سپهر

بکف نیزهٔ شاه نیکو سرشت   چو سرو یست بر طرف جوی بهشت

و با سپاهی آراسته که عارض آسمان را دیده دیدهٔ لشگری چنان ندیده بود بتاریخ دوازدهم شهر(١٢٤) ذی حجة الحرام درساعت مسعود که ملك المنجمین مزبور تعیین نموده بود نظر بر قلعه انداخته درباغ عباس آباد که جوار قلعه قندهار واقع است نزول اجلال واقع شد و چون طرف غربی قلعه محصور بکوه لکی و جانب شرقی از بسیاری آب و گل بمرتبهٔ بود که بردن سیبه (١) متعذر مینمود امر فرمودند که از طرفین شمالی و جنوبی بکندن جر و بردن سیبه قیام نمایند و سیبهٔ طرف شمالی بباغی که نزول اجلال واقع شده متصل بود بعهده اهتمام بندهٔ فدویت نشان و غلام باخلاص آستان ملك پاسبان مرتضی قلیخان قورچی باشی متولی مزار نواب خاقان رضوان مکان و حاکم دار الامان کرمان و سیاوش خان قوللر آقاسی بیگلر بیگی کوه کیلویه و الله ویردی بیك امیر شکار باشی- و سیبهٔ که منصوب باعلیحضرت ظل اللهی بود بعهده عیسی بیك برادر رستم خان سپهسالار که قبل از این رقمزده خامه وقایع نگار گردیده بود که بعد از قتل رستم خان در قلعه الموت محبوس بود و بعد از آن بمقتضای عنایت شامله رقم عفو بر جریدهٔ مآثم او کشیده در زمرهٔ نزدیکان منتظم گردانیده بودند شد که با کل قورچیان و تفنگچیان و عمله بیوتات سرکار خاصهٔ شریفه و قوشچیان بتقدیم امر مزبور قیام نمایند و طرف جنوبی منوط برزافت و اصابت تدبیر مرتضی قلیخان سپهسالار ایران و بیگلر بیگی قلمرو علیشکر و پیر بوداق خان بیگلر بیگی آذربایجان و مهدیقلیخان ایشیك آقاسی باشی حاکم ری و کلبعلی خان افشار حاکم اورمی و فراه و اوتار خان حاکم ایل جمشکزك و آقاخان مقدم و بیرام علیخان حاکم نیشابور گردید سیبهٔ شمالی بر بیست و دو قسم تقسیم یافت که از آنجمله چهارده قسم بقورچی باشی و قورچیان و شش قسم بقوللر آقاسی (١٢٥) و غلامان و دو قسم باقی بامیرشکار باشی و عیسی بیك متعلق بود و سیبهٔ طرف مقابل به شش قسم انقسام یافته سپهسالار و پیر بوداق خان و مهدی قلیخان و آقاخان

---

(١) مجرای آب . راههای زیر زمینی جهة نزدیك بقلاع محصوره

و اوتارخان هر يك بسركاري قسمي معين گرديدند اهل قلعه از ملاحظهٔ اين حال ابواب قلعه را مانند درهاي رحمت الهي بر روي خود بسته ، شروع بآتش فشاني نمودند .

(نظم)

نشستند آن تيره روزان چو دود در آن منـدل شعله مـانند عود

ودليران فرهاد فن ومبارزان خصم افكن آغاز بردن جر وسيبه نموده خاك آن سر زمين را بآب رسانيده بباد فنا دادند و بزخم تيشه خارا تراش پشت گاو و سينه ماهي را در خراش آوردند قلندر سلطان تفنگچي آقاسي كه بآوردن توپ مأمور بود آن امر متعسر را به نيروي اهتمام تمشيت داده دو قبضه ازتوپهاي گران در بست گذاشته سه قبضهٔ ديگر را بمعسكر اقبال جاي ظفر قرين رسانيد و بازاء اين خدمت بخلاع سرافرازي يافته يك سيبهٔ ديگر نيز بعهدهٔ سعي وكارداني مشاراليه شد سبحان‌الله غريب هنگامهٔ بود كه باآنكه چون بط تا سينه درآب نشسته بودند همان شيوه آتش دستي بكار ميبردند و باقدام آهنين بيل وكلنك طريق فتح و نصرت ميسپردند در كم زماني چون هيأت شرائين در ابدان باطن آن خاكدان مشحون بطرق بيچيده كه از هريك‌بديگري راه تردد وآمدو شد تواند بود گرديد و بنير جد و اجتهاد سپاه نصرت پناه چون خون رقيق كه از منافذ رگهاي بدل رسد آب منجمد سيف وسنان ببدن قلعه و حصار رسيد و راههاي پهناور چنانكه پيك انديشه را پاي تردد از آمد و شد عرض و طول آن فرسوده گردد تا پاي حصار كه چون حصن حصين فلك دوار بغايت استوار بود پديد آمد عقل دوربين (١٢٦) شاه راه دولتش نام نهاد و خرد خرده سنج شارع فتح ونصرتش ناميد پاي حصار را سربازي جنبيد و دل نارين قلعه چون نارين قلعهٔ دل اهل طغيان كه از هول قهرمان غضب الهي در طپش آيد بر خود لرزيد پاي ثباتش بزخم تيشه كوه شكافان فرهاد فن از جاي رفت وسر استحكامش از ضرب آتش افشاني‌توپ اژدها صولت حصار گشاي سرگرم صداع شد توپ اژدر وش بآواز بلنـد پيغام

اجل بگوش محصوران میرسانید وضربزن خصم افکن دامن حصار راچون جیب مصیبتیان چاك میزد قدر اندازان نادره کار که برچشم موردرشب تارحکم مینمایند بمهره تفنگ وجود عدو را از ششدر هستی خلاصی میدادند وکمانداران صافی شصت بآب پیکانها، دلدوز دربنای عمر عدو نشست پدید میآوردند . پیکانرا ازخون گرمی در خلوت بیدر دلها راه بود و عقدهٔ سر درگم مهره تفنگ گره ازشصت هستی میگشود هر تخمی که در زمین ابدان از مهره تفك کاشته شد جز اجل ثمری نبخشید و هر خدنگی که بخون ریشه پرور وغیر از فانی ساختن بری نیآرود

«(نظم)»

شده رو سیاهان هندوستان ‌‌‌‌ بهر برج و باروی دژ پاسبان

بپا تاسحر گه بگرد حصار ‌‌‌‌ ستاده چو مژگان شب زنده دار

ز بانگ تفك حشر گشت آشکار ‌‌‌‌ شد از خواب بیدار چشم حصار

یلان از دو جانب بشور وشغب ‌‌‌‌ سپر برسپر بسته چو نروز و شب

چو بیننده دیدی ببرج حصار ‌‌‌‌ نمودی بچشم اندر آن کارزار

صف هندوان سپاه دلیر ‌‌‌‌ چو دود وچو آتش زبالا وزیر

چوابروی خوبان شده فتنه جوی ‌‌‌‌ بهم تیغ خوابانده ازهردوروی

هر آنکس که ازخیل ایران سپاه ‌‌‌‌ در آنروز بود ازعدو کینه خواه

چنانوی هندویش آهنك بود (۱۲۷) ‌‌‌‌ که با سایه خویش درجنك بود

فتاده ز بس هندوی چاك چاك ‌‌‌‌ پر از سایه بید گردیده خاك

اگر نو جوان واگر پیر بود ‌‌‌‌ ازو تا عدم یك سر تیر بود

در آن قلعه بر اهل هندوستان ‌‌‌‌ چنان تنگ شدعیش از بیم جان

که ازنسبت رنگشان تیره شب ‌‌‌‌ بلب خنده صبح بگشود لب

اعادی بیدین و تیره دلان عاری از نورهدایت و یقین دودمثال آتش فشانی و غبار آسا با وجود پریشانی باد جولانی مینمودند و بانداختن توپ و تفنگ گره حیرت ازدل میگشودند چون آن قلعه فسیح الفضاء مانند کره غبرا با وجود

متانت واستحکام بخندقی که ثانی دریای محیط تواندشد محاط بود درحین انتهاء مرجل بخندق از ملاحظهٔ چنان بحری عمیق کشتی اندیشه غازیان ظفرنشان درچارموجهٔ حیرت افتاد که آیا عبور از آن بحر بیکران با وجود بارش رگ ابر تفنك وسحاب کمان بچه عنوان میسرخواهد شد بعد ازاندیشه بی پایان وتفکر بیکران اراده بر آن قرار گرفت که بریختن چوب و خاك و انباشتن آن مغاك عبور نمایند بنیروی اقبال بی زوال چنانچه خامهٔ بدیهه رسان بشرح آن ناطق است .

«(نظم)»

تحیر الوهم من اقبال صاحبنا　　فـازه بآمالهم من فیضه الناس
الفی فی الغیفـا حضر برحمته　　و فی لجة البحر الیاس الیاس

مرآت حصول صورت نمای شاهد مأمول گردید و در اندك زمانی آن بنای استوار و حصن متانت شعار مانند رؤس اعادی دولت بر سر چوب شد و در همین ایام محرابخان عرضه داشت نمود که بموجب فرمان واجب الاذعان در روزورود بست شروع در حفر جر و بردن سیبه نموده و بنیروی اقبال بیزوال آب خندق را که از رود هیرمند منشعب و گذشتن از او ممتنع بود بحسن سعی و اصابت تدبیر خالی کرده عبور نموده بپای حصار شیرحاجی رسیده‌است(١٢٨)چون‌ارتکاب یورش کرده درلوازم بندگی و جانفشانی بذل جهد بتقدیم رسد رقم قضا شیم بصدور پیوست که هر گاه اقبال روز افزون در یورش داند و تأخیر جائز نداشته بدانچه صلاح دولت ابد مدت درآنست عمل آورد محرابخان وامرا بعد ازصدور فرمان واجب الاذعان باتوپهای آتش‌فشان بروج وباره را با خاك یکسان نموده بهیأت مجموعی آهنگ حصار نمودند پردل خان کوتوال قلعه مزبور وسایر افغانانرا با شجعان پای ثبات ویارای قرار نمانده فرار بر قرار اختیار کرده بارك قلعه مزبور تحصن جست و آن قلعه متین که مشتمل بر چندین حصن حصین بود بمقالید اقبال خسرو روی زمین مفتوح گردید عریضه محرابخان محتوی بروقوع آن فتح مبین بدرگاه جهان پناه رسید و فرمان اشرف نفاذیافت که پردل خان و تبعه اورا ازقلعه

بیرون آورده بدرگاه فلك پیشگاه آورد وساروخان سردارلشکرظفراثرخراسان که بتسخیرقلعهٔ زمین‌داور مأمور بود عریضهٔ سیداسدالله‌خان کوتوال قلعهٔ زمین داور را بدرگاه جهان پناه فرستاد بود : مضمون آنکه از جمله فرمان برداران امر والا و بندگان درگاه معلی است. چون قلعهٔ مزبور از توابع دارالقرار قندهار است بناچار تا فتح قلعهٔ مزبور بنا بر حفظ ظاهر مهلت میخواهد که بعد از تشخیص قلعهٔ مزبور را بلاعذر تسلیم نماید درجواب کوتوال مزبور مقرر شد که ساروخان بردن سیبه وجررا موقوف‌داود ونگذارد که احدی ازآحاد قلعهٔ مزبوو توددوآمدشدنماید و منتظر فرمان باشد که بدانچه مقرر شود بعمل آورد و بامراء عظام که بمحاصرهٔ قلعه قندهار اشتغال داشتند قدغن فرمودند که در قلع و قمع بروج و بارهٔ قلعه سعی نمایند وآن خدمت سکالان فرمان پژوه که بضرب تیغ درخشان تاراج تمکین کوه مینمایند (۹۲۹) در امتثال فرمان یکدل و یکزبان گشته در وقتی که چشم بخت عدو در خواب و دیده فتنه انگیزی بیدار بود آتش افشانی دشمن را باد انگاشته و صرصر آسا بصوب بروج و بارهٔ قلعه در حرکت آمدند واز طرفین نیران جنك و جدال در اشتعال آمد از آنجا که خس را پیش آتش سوزنده محال ثبات و خاشاك را نزد تموج دریا پای قرار نیست مخذولان محصور فرار برقرار اختیار نموده از حصار شیرحاجی باصل بدن پناه بردند و صحت بدن و زندگی دو روزه را فوزی عظیم شمردند در آنروز بسیاری از آن قوم بداختر بپاداش کارناهنجار گرفتار آمده رؤس آن قوم منحوس بوساطت شیرشکاران عرصهٔ هیجا بنظر آن پادشاه اقلیم‌گیر قلعه‌گشا رسید آن ناسخ مآثر حاتم پله ترازوی کرم را از نقود بی‌اندازه گران‌ساخته جیب ودامان آمال‌واماني ایشانرا نسخه گنج قارونی میساخت و کمیت شیوا بیانی در مضمار حسن مقال بصید قلوب اصاغر واعالی میتاخت هر کس در آن آشوب جای نقد جان درسرسودای رضای حضرت ظل اللهی کرده درخاك شده بود اولاد واحفادش بمزید عنایت ازخاك برمیخاست سعادتمند عاقلی که‌جنس بدن خاکی را بنقد رضای این خسرو اقبال آئین فروخت متاع نعیم جاودانی که

جنسی بس گرانبهاست خریداری نمود و دولتمند صاحب‌دلی که رخت اقـامت ازین سراچه تنگ بربست‌در گلستان نازو نعیم آن جهانی گشود ، بعد ازوقوع فتحی چنین که دیده دوربین آسمان در بسیط زمین از آغاز ترکیب و تخمیر ماء وطین آنچنان فتحی ملاحظه ننموده بود مصلحت سنجی عدل‌رسا که بهریك از افراد انسا ن ازمهر درخشان بشکفته رویان گلستان مهربانتراست چنان اقتضا نمود که یکی از بندگان زبان دان را با فرمان واجب الاذعان نزد محصوران (۱۳۰) فرستاده از کیفیت فتح قلعهٔ بست و استیصال‌پردل خان اعلام واعلا ن‌نماید ورقم اشرف که این خدمتگزار فرمان پذیر بتلفیق وتنمیق عبارات و استعارات آن مأموربود باینطریق باسم دولت خان صادر گردید که .

«ب» (متن نامهٔ که بقلم محمدطاهر خطاب بدولتخان کوتوال

قلعه قندهار نوشته شده است

ایالت پناه دولت‌خان بداند که چون از روزی که معمار قضا و قدر قلعه‌ذات بروج چرخ اخضر را رنـك هستی ریخته و از لیل و نهار در دولختی برین حصار استوار آویخته مفاتیح ابواب معلقهٔ این حصار را بدست کارکـنان کشور شهود و برگزیدگان ملك فسیح الفضاء وجود یعنی رسول مختار وحیدر کرار وآل اطهار او گذاشته‌اند چنانچه گشایش‌دریچه ما بکلید انامل اعجاز کامل‌خیرالبشردیده وران دور بین را بر صدق اینمعنی شاهـدیست روشن و بر تافتن قفـل آفتـاب از باب وضع مقرر بدست قدرت قاهره ساقی کوثر برین مدعا دلیلیست مبرهن **ولله‌الحمد والمنه** که این مفتـاح جهانگـشائی ازاباء عظام و اسلاف گرام دست بدست بنواب کامیاب همیون ما رسیده و این گل همیشه بهار از حدایق آمال ما بآبیاری سحاب لطف الهی‌دمیده ازآغاز تنسم‌نسیم‌جاه وجلال ابواب مرام برچهره بخت ظفر فرجام ما باز ودست وتیغ اقلیم گیری و جهانستانی ما بر عالم دراز است وبا وجود نیروی سر پنجه صـاحبقرانی و قوت بازوی اقبال‌سلیمانی . پیوسته همت والا و نیت معلی بمقتضای عدالت‌کامـله و مروت شامله برآن مصروفست که مورضعیفی بغفلت بی‌سپر

مراکب مسعود جنود تا محدود نشده نخست بر شحات زلال نصایح و مواعظ چشم غنودگان خواب غفلت راسرمایه انتباه و آگاهی کرامت فرمائیم وابواب دخول دارالسلم امان بر روی آشنا و بیگانه گشائیم که هر کس برهنمائی دیده بیدار خودرا باین مأمن جهانیان رساند (۱۳۱) از تصادم خلل و تعرض خواری وذلل مصون ومحروس ماند واگر باغوی تیره بختی و بر گشته روزگاری ازین سعادت محروم مانده اسیر سرپنجه استیلاء واقتدارسپاه نصرت پناه گردد دریوم النشور که عدالت پیشکانرا زمان عیش وسرور وظلم اندوزانرا ظامت شب دیجور است دامان اعمال غبار آلود وبال ونکال نباشد و لهذا درحینی که ألویهٔ دولت واعلام فتح ونصرت بدینصوب در حرکت میآمد تیره روزان بست را که کوکب اقبالشان ازظلمات جهل مرکب در محاق بود بمحض رضا جوئی خالق و رفاه حال خلایق از زور بازوی شوکت و چیره دستی جنود فتح و نصرت آگاهی فرمودیم و آنگروه خذلان پژوه متانت حصار ورصانت دیوار را پردهٔ دیدهٔ آگاهی وقفل زبان عجز اندوزی وعذرخواهی خود ساخته فرمان واجب الاذعانرا تلقی بقبول ننمودند تاآنکه بمقتضای نوامیس سلطنت عظمی و خلافت کبری جمعی از جنود مسعود را بهدم آن بنیان و افناء و اعدام آن گم گشتگان تیه غوایت وعصیان نامزد فرمودیم وچنانچه حامل حکم والا وفرمان معلی که یکی از محصورین و مقهورین است مشروحاً تقریر مینماید ابواب آن حصار تو بر تو بمقالید سیوف درخشان سپاه جنگجو باز ودست تسلط لشکر قیامت اثر بر آن قوم بی پا وسر دراز گردیده بنیان وجود صغیرو کبیر وجوان و پیر ازین سیل بی امان ویران وکاخ جرأت وجسارت پردلان آن فوج با خاک یکسان شد وچون اخبار وانذار ارثاً شیوهٔ این دودمان والا وسلسلهٔ معلی است اقتفاء باثار اسلافنا الکرام بر ذمت همت عین فرض و فرض عین میدانیم که آن ایالت پناه را نیز از کیفیت تسلط قوت قاهره وچیره دستی اقبال زاهره آگاهی فرمائیم که اگر گوش هوش (۱۳۲) باصغاء فرمان واجب الاذعان گشوده قبل از آنکه کار بیورش منجر گشته عساکرمنصوره بفحوای **ان جندنا لهم الغالبون** تصرف در برج وباره

قلعه وحصار نمایند ازدراطاعت و انقیاد درآید بازاء اطاعت پیشگی وخدمت سگالی آن ایالت پناه را بافسر انجاح مطالب و اسعاف مـآرب سربلندی بخشیده هرگاه هوای خدمت این آستان خلافت مکان در سر وپرواز معارج سعادت جاوید در نظر داشته باشد بتفویض حکومت محلی از محال ممالك محروسه که صاحب صوبهٔ آن محسود امثال واقران بل امراء ایران وهندوستان تواند بودممتاز وسرافرازفرمائیم و اگر آرزوی وطن مألوف عنان تاب این عزم صواب باشد با تبعه و لحقه مشمول عنایات خسروانه و الطاف شاهانه فرموده رخصت انصراف ارزانی داریم و درنظر کارآگاهان دانش‌منش درست اندیشان نیکو روش ظاهرروشن است که قزلباش نصرت‌تلاش را از کشته شدن محابا وپروائی نیست و پرچم اعلام را برطرهٔ مفتول شاهدان چین وتتار ورائحه دماء دشمن را بر نکهت نسیم بهـار ترجیح میدهند و معهذا وفور جیوش قاهره و کثرت جنود باهره بمرتبه ایست که حصر آن بر خیال دور اندیشان متعسر واحاطه تعدادآن بدستیاری اعدادلایتناهی متعذراست ومعدودی چند که بمعاضدت ایشان در داشتن این چار دیوار استظهار دارد در بـرابر سپـاه ایران چون نسبت قطـره بدریا و ذره بخورشید جهان آراست و شـرح فتح قلعهٔ مبارکهٔ ایروان در زمان نواب خاقان رضوان مکانی و استخلاص آن ملك دلپذیـر از ایادی تصرف رومیان که بکثرت لشکر و عدت سپاه زبان‌زدجهانیانند بمسامع (۱۳۳) پیروجوان رسیده خواهد بود وپیداست که این‌تودهٔ خاك‌را که بمیانجی آن چند روزی پای ثبات و قرار افشرده‌اند در پیش حملات این جیش منصور که بـا صدمات امواج بحار وشورش سیلاب بهار «که» دم مساهمت ولاف مساوات میزنند پای ثبات و یـارای قرار نیست و عنقریب بعون عنایت الهی این مشت گل بنیروی آتش دستی وخانه براندازی جرأت سرشار غازیان نصرت شعار که همگی نقدجان بر کف مترصدفرمانند وصدمات توپهای اژدها مهابت که زمین‌را از تصادم ایشان خلل درارکان وبروج قلعه مانند بروج چرخ گردان دردورانست ازهم ریخته وپاشیده . آفتاب آمـال از افق سعـادت و اقبال طالع ولامع خواهد گردید یقین که طرفین

اطاعت و عصیان و وقوع سود و نقصان آنرا ملاحظه نموده بروشنائی شمع خرد خود را بمأمن عافیت خواهد رسانید که بعد از فوت وقت بمضمون آیهٔ کریمهٔ **فلم یك ینفعهم ایمانهم لما رأو بأسنا** تخم عجز و استغاثه بی ثمر و نفیر ندامت و حسرت بی اثر خواهد بود انتهی

و مصحوف محمد بیك غلام خاصهٔ شریفهٔ یساول صحبت فرستاده شد و ارقام مطاعه باسم شادیخان وکا کرخان و نوربخش وروميخان و میرك‌حسن نیز مشتمل بر وعد و وعید صدور یافت اهل قلعه که مژده امان را بنقود دل و جان خریدار بودند سمعاً و طاعة گویان پذیرای فرمان گشته از روی تضرع و ابتهال بجهة تهیه بعضی اسباب سه روز استمهال نمودند ودر روز موعود میر عبداللطیف دیوان قندهار را فیروز خان که نسبت قرابت قریبه بدولت خان داشت با چند دست باز وبعضی اجناس بدرگاه جهان پناه فرستاده استدعا نمودند که یکی ازغلامان خاصهٔ شریفه ازدرگاه اقبال‌وبارگاه‌جاه وجلال(۱۳٤) تعیین شود که درحین‌خروج آنقوم درتقصیرایادی‌تسلط غازیان کوشیده بتقصیرازخود راضی‌نشود واقف‌شیوهٔ سربازی وجانفشانی‌علیقلی‌بیك‌دیوان‌بیکی که بعد ازوقوع قضیهٔ رستم خان بسعایت مفسدان محبوس بود و در حین نهضت مسعود حکم بر اطلاق او فرموده مقرر داشته بودند که روانهٔ درگاه جهان‌پناه شود ودرحین‌محاصرهٔ قلعهٔ مزبور وارد گشته بشرف‌پای بوس و الطاف شاهانه سربلندی یافته بود بانجام خدمت مزبوره مأمور گردید از حسن اتفاقات مهرابخان بموجب فرمان واجب الاذعان پردل‌خان و تابعان او را از ارك‌برآورده با امرا واعیان درروزی که قراریافته بود که دولتخان‌وسایرمحصوران بیرون آیند با فیلان واسباب و رؤس مفسدان داخل اردوی همایون گردید وعریضهٔ ساروخان مشتمل بر تصرف قلعهٔ زمین داور و بر آمدن سید اسدالله خان بدربار آسمان‌شعاررسید نخستین کسی‌ازمحصوران که گوی اطاعت ازامثال‌واقران‌بچوگان مسابقت ربود شادی‌خان اوزبك بود که با تابعین خود که قریب بهفتصد هشتصدنفر بودند از قلعه بیرون آمده بشرف پای بوس سرافراز گردید وسایر امرا و اعیان نیز بر سبیل تعاقب و توالی با اموال و اسباب وتبعه و لحقه بیرون آمده بمقتضای

خواهش خود بر یك سمت اردوی معلی درحوالی باغ ابول که درجانب شمالی قلعه واقع بود نزرل نمودند و بعد از دو روزدولتخان نیزبا ملتزما ن خود رخت اقامت بیرون کشید فرما ن واجب الاتباع لازال نافذاًفی الارباع بصدورپیوست که جشنی عظیم الشأن که ابصار دقیقه شناسان از وفور نـاز و نعیم آن ادراك موائـد چنا ن نماید (۱۳۵) ترتیب نمایند و از مأکول و مشروب آنچه پله تـرازوی امکا ن تـاب بر تافتن آن داشته باشد سر انجـام دهند جشنی چنا ن که دیده دور بینا ن ازملاحظهٔ طول و عرض آن حیرا ن بود انجام یافت و آن باغ وسیع الفضا از الوا ن حلی و پیرایهٔ کسوت گلستا ن پوشید اعلیحضرت ظل اللهی که محیی مراسـم کسری وجم است بـآئینی که سر بلندانرا آرزوی خـاکبوس چو ن فروغ مهر و مـاه جبهه استغنا بـر خاك نیاز مالـد بـروسـاده بلـند پـایه بر تری جـلو س فرمـوده بیگلر بیگیان وامرا وحاجبان و مقربان وابناء الملوك کـه در دربار اقبال میباشند در حریم قرب و حضور نشستند وسایر اعیان و ارباب امتیاز از دو جانب سرادق عزت و اقبال تا در باغ صف آرا گردیدند و از در باغ تا حوالی قلعه کـه قریب بیکفرسخ بود سپـاه نصرت پناه مستغرق آهن و فولاد از دو جـانب رده کشیدند دولتخان وشادی خان وکا کرخان ورومی خان ومیرزا ابوالحسن بخشی ومیرك حسن و میر عبداللطیف دیوان و سـایر راجـها و مردم صاحب وجـود بنظـر کـیمیا اثر رسیده بشرف پای بوس و کرنش و تسلیم امتیاز یافتند و در همان روز محرابخان وامراء عظام رفقاء مشارالیه پردلخان را با رؤس مقهورین بست و فیلهاء کوه مثال و کرناو کوس و نفیر آنگروه از نظر کیمیااثر گذرانیدند بعدازاستماع نغماف دلفریب از مطربان الحان عندلیب و کشیدن اطعمه واشربه دولتخان وسایر امراء رخصت یافتند وسوای دو زنجیر فیل کـه دولتخان خود بر سبیل پیشکش و ارمغان بنظر این خدیوجهان رسانیدیگرسایراجناس که داشتندبرایشان مسلم گردید وعیسی بیك با جمعی از جنود مسعود بیدرقگی آنقوم معین شد کـه ایشانرا تا حدود کابل که داخل قلمرو پادشاه هندستانست رسانیده نگذارند که از افراد انسان نسبت بایشان

نقصان و خسرانی واقع شود و شادی‌خان بهدایت توفیق (١٣٦) ربانی وراهنمائی تأیید حضرت سبحانی توطن بستان سرای ایران و خاکروبی آستان ملائك پاسبان اختیار نمود در آنروز غزلی مناسب این فتح مشتمل بر اینمعنی بخاطرفاطر رسیده بود ثبت افتاد

☆(نظم)☆

کسی راشاهد فتحی بدینسان کم بدست آمد
که ملك قندهار و دولت خرم بدست آمد

زشادی همچو رنگ میکشان درپوست میرقصم
که جام بیخمارم از دل بیغم بدست آمد

بفرمان نگه شد عشوهٔ سبزان گندم گون
عنان شوخی آن رهزن آدم بدست آمد

چوزلف شاهدان هندار نمودی سرکشی گاهی
بحمدالله سر آن طرهٔ درهم بدست آمد

شکایت نیست کس را بعدازاین از گردش گردون
که از بس عام شد شادی دل عالم بدست آمد

سپهر پیر را سرمایهٔ عشرت مهیا شد
سلیمان جهان را دیو با خاتم بدست آمد

گل عیشی« وحید » آخر ز باغ خرمی چیدم
فراوان شد ز بس این جنس ما را هم بدست آمد

چون طبع مقدس و خاطر اقدس بنا بر حسن نیت و صفای طویت متوجه آنست که زلال دوستی و ولای سلاطین سلف ایران و هندوستان که از ینبوع یکتا دلی تراوش داشته بل ضیاء آن شمع شب افروز ازین مشکوة خورشید ضیاء مقتبس گشته از هبوب نسیم عداوت غبار آلود و تیرگی اندود نشود و چون باعث برین نهضت خلاف آدابی بود که پادشاه هندوستان چنانچه سبق ذکر پذیرفت بشقاوت

علیمردان خان ارتکاب نموده بود واز منسوبان دولت والا امری که شایستهٔ آداب دوستی نباشد صادر نگردیده بجهت تشیید مبانی خلت قدیم نامهٔ مشکین ختامه که این بی بضاعت بنگارش آن مأمور گردید باین شرح در سلك تحریر کشیده شد. که

«ج» (متن نامهٔ که بقلم محمدطاهر وحید بعداز فتح قلعه قندهار پادشاه هندوستان نوشته شده

گوهر الفاظی که جوهری اندیشه‌را زیور اکلیل مقال داند ولعل آبدار معانی که صیرفی (۱۳۷) ادراك نکته سنجان بنقود شادباش وآفرینش ستایدشایستهٔ آن تواند بود که کرسی بلند پایهٔ سخن را بدانجواهر زواهر ترصیع داده نام نامی و اسم سامی آن پادشاه والا جاه را بر آن مسند معلی نشانند و ازهار همیشه بهار یکتادلی را بمشگ اندود ساختن آن سریر گردون نظیر از تنسم نسیم اعلان و اظهار بر اطراف بزم دوستی و ولا افشانند که از شمیم عبیر آگین این ریاحین دماغ نکهت شناسان گلشن وداد تازه و صفیر عندلیب ارتباط و اتحاد قدیم بلند آوازه گردد لله‌الحمد و المنه که اگر چه بحسب ظاهر فایت نعمت عدیم‌البدل مجالست وادراك صحبت است اما پیوسته در عالم معنی ابواب این بوستان برچهرهٔ قلوب دوستان گشاده واسباب مکالمه غایبانه که بسفارت نامه وزباندانی خامه‌حاصل میگردد آماده است امید که همواره شاهراه ائتلاف و اتحاد باز و دست حصول مآرب برین‌بوستان بیخزان دراز باد بعد از انطباع نقوش مودت و ولا بر مرآت ضمیر خورشید ضیاء که از اشراقات غیبی مستضی و مستنیر است بر لوح ابلاغ مینگارد که چون ازآغاز عروج معارج دارائی ایران وارتقاء مدارج عنایات رحمن پیوسته در خاطر حق شناس و ضمیر حقانیت اساس مرکوز بود که دیدهٔ شوق را ازخاك‌آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ عرش‌درجهٔ سدره مرتبه‌روشن‌سازدو بنابر کثرت‌مشاغل جهانبانی وشواغل کشور ستانی از احراز این سعادت عظمی وعطیهٔ کبری محروم بود درین ایام سعادت انجام که از مهام کلی وجزئی آنحدود بالکلیه فراغت حاصل

گردید مناسب چنان نمود که رقبه همت والا نهمت را از ربقهٔ این دین واجب‌الادا (۱۳۸) آزاد ساخته باین تقریب پژوهش احوال ساکنان خراسان نیز که بسبب بعد مسافت مستقرخلافت از استفاضهٔ انوارعنایت شامله چنانچه شاید بهره‌ور نگردیده بود بنوعی که مقتضی عدالت کامله باشد کرده شود ودر حین ورود این دیار بجهت رعایت قرب جوار وارتباط و التیام آباء والاتبار لازم دانست که بارسال صحیفه که مذکور شیوهٔ ستوده دوستی و اتحاد قدیم باشد محرك سلسله ارتباط گردد و چون مبین و معین است که والیان ممالك مودت را بعد از تشیید قواعد صداقت و الفت و ارتفاع حجب مباینت و منافرت دربود و نبود ویرانهٔ که بر گذرگاه سیلاب حوادث است باهم مضایقه نخواهد بود درآن تذکره یکجهتی ویکتادلی اشعاری بخواهش قندهار شده بود و مظنون بل متیقن بود که نظر بر روابـط مزبور نموده همت والاء وعم بزرگوار درانجاح مأمول بقدم قبول پیش میآید بناء علی هذا باخاصان و ملتزمان رکاب نصرت انتساب متوجه آنحدود گردید و چون بعد از ورود ألویـه سعادت باین ولایت منسوبان آن دولت والا از سیر نزهت آباد اتحاد این دو دولت محکم بنا اغماض نموده چنانچه با بیگانگا ن سلوك نمایند سدابواب اطاعت نموده بتصورفاسداینکه جدائی‌درمیا ن این صدق اندیش‌صداقت کیش وآن عم بزرگوار والاتبارهست درحجب نافرمانی مختفی گردیدند ومعارضهٔ با این دوست‌صادق‌الولا در آینـه صورت تخـلف فرمـان آن والاجـاه عظیم الشأ ن داشت بر ذمت همت فرض گردید که سپاه نصرت توأمانرا بتأدیب آن گروه مشتاق خذلان نامزد فرماید لهذا حکم نافذ بصدور بپیوست که اطراف آن قلاع محکم بنا را مرکزآسا بدایره احاطه در آورده بمفاتیح جلادت (۱۳۹) در گشایش ابواب مغلقهٔ آن سعی نمـایند غازیان ظفر توأمان کـه تشنهٔ امتثال فرمانند در اندك فرصتی بمقالید سیف وسنان درهای آن قلاع گردون توامان را از هم گشودند بعداز ظهور استیلاء واقتدار بر آن قلاع گردون آثار گروهی از محصورین راکه در حین محاصره سالك مسالك ادب آداب بوده ازصراط مستقیم حد خود شناسی‌عدول ننموده بودنـد بگشادگی

جبههٔ عفو و اغماض مشمول عنایات بیغایات گردانیده رخصت انصراف ارزانی نمودیم یقین حاصل ورجاء واثقست که چون این معنی ازغایت اتحاد و نهایت ارتباط صورت وقوع یافته غبار انگیز مرآت ضمیر خورشید نظیر نخواهد شد و ولایات مزبوره وسایر محال ممالك محروسه را متعلق بخود دانسته جدائی منظور نخواهند داشت چون غرض انسداد ابواب گفتگوی حاسدان التیام وائتلاف این دودولت ابد توأمان بود زبدة الاشباه شاهویردی بیك را روانه خدمت والافرمودیم که حقیقت صدق اندیشی و اخلاص کیشی این مخلص را بآن عم بزرگوار خاطر نشان نماید خورشید سلطنت و اقبال از افق جاه و جلال طالع و لامع باد . انتهی

و شاهویردی بیك مزبور بمجابت معین گشته باتفاق دولتخان روان گردید وحکومت دارالقرار مزبور بمحرابخان چرخچی باشی ومحال بست بدوست علیخان زنگنه و زمین داور بمحمد سلطان چگنی تفویض یافت وبعد ازفتح و گشایش قلعه در عرض ایامی کـه رایات جـاه و جـلال بجهت سر انجام امور ضروریهٔ دارالقرار مزبور نزول اجلال داشت دو سه مرتبه بنفس نفیس با ارکان دولت و اعیان حضرت بدرون قلعه تشریف برده ملاحظه بروج وجدار و کیفیت قلعه وحصار نمودند ودر ارك جـلوس فرموده و بساط خوشـدلی (۱٤۰) و انبساط گستردند چون خـامه بدیع نگـار تعهد تحریر فتوحات و وقـایع زمان ابد توأمان نموده بر ذمت همت مطلب نگار واجب است که ازچگونگی وقوع این قلعهٔ گردون فضای آسمان بنا برخی در سلك تحریر کشد که نـاظران این اوراق را دیده بینا گلچین تماشای این بنـای تعجب نزا گشته بچهره دستی اقبال زاهره آفرین خوان و مدح سرا گردند .

« د » (چگونگی قلعهٔ قندهار)

بر ناظران مناظر اخبار پوشیده نماند که این قلعهٔ گردون آسا که مشتمل بر هفت قلعه وسیع الفضاست دردامن کوه لکی که ازغایت رفعت واعتلا باگنبد خضرا لاف مساهمت میزنند واقع شده و تیغ آن کوه منیع محصور بحصاری رفیع عریض

که ارتفاع آن تخمیناً شش ذرع تواند بود شده که یك سو احاطه آن نموده باشد و در وسط آن حصاروسیع زمین مرتفعیست که قلعهٔ حاکم نشینی که موسوم بارك است بر بالای واقع شده از دیوارشمالی قلعه حصاری مشتمل برسنك انداز و مزاغل و مرور و عریض متصل بدیوار ارك کشیده شده و در منتهای دیوار مذکور که متصل بارکست دودیواریکی شیرحاجی ودیگری بدن محاذی هم در نهایت استحکام وخندقی عریض «و» عمیق بدیوار شرقی قلعه اتصال یافته واز رکن قبلی ارك نیز بهمین هیأت دیواری متصل بدیوار جنوبی قلعه سر انجام یافته و جانب غربی ارك که کوه لکی در آن سمت واقع شده مشتمل بر سه دیوار متین عریض است که بمحاذات یکدیگر بفاصله بسیاری کشیده شده چنانکه مابین هردودیوار قلعه وسیع عریض صورت حصول یافته و هر یك از جدار مزبوره غربیه از حصار جنوبی قلعه بقلهٔ کوه لکی اتصال یافته که از کشیدن حصار های مزبوره هفت قلعه متین محکم که هر یك از دیگری مفروز (۱۴۹) و بنهایت استحکام موصوفست بهمرسیده و در هر یك از قلاع مزبوره برکها وآبار که ساکنین را از رهگذر عطش تعب نباید کشید مهیا شده وچنین قلاع متینه رضینه که دیدهٔ بینندگان از مشاهده آن حیران و عقل مستمعین از اصغاء آن در بادیه تعجب سر گردانست بچابك دستی بخت جوان این خسرو کامران درعرض پنجاه ودوروز بتصرف اولیاء دولت قاهره درآمد وسوای کلبعلی خان افشار که بضرب صدمهٔ با دلیج بدرودجهان گذران نمود هیچیك ازامراء و اعیان را آسیبی نرسید از غرائب احکام که نگارش آن از لوازم است آنست که بطلمیوس الزمان میرزا محمد مقیم منجم خاصهٔ شریفه ازچگونگی اوضاع نجوم تشخیص روز فتح و تعین آن نموده در آن باب نوشته تسلیم بندگان اعلیحضرت ظل رحمن نموده بودند ارباب طبایع سلیمه را در باب فتح این قلاع مشیدة البنیان تواریخ بخاطر رسیده در رشتهٔ نظم و بیان کشیدند از آن جمله این مصراع «بود اولین فتح صاحبقرانی» (۱۰۵۹) بخاطرخجسته مآثر خان ذیشان مرتضی قلیخان قورچی باشی پرتو ظهور افکنده بود (آمد کلید

مملکت هندقندهار » و « علی میگشاید درقندهار» و«دست ولایت مدد نمود) (۱)
نیز بخاطر سایر موزونان رسیده وسوای تواریخ مزبوره نیز تاریخ بسیاری هریك از اهل
طبع را بخاطر رسیده بود که اجتناباً من التطویل بنگارش اقدام ننموده واز متممات
این فتح مبین امری که در مرآت غرابت جلوه ظهور دارد آنست که درحین ورود
بمشهد مقدس معلی معروض باریافتگان سرادقات جاه وجلال گردید که محمدقلی بیك
نواده جاه جم خان والی سابق اور گنج را که درحقیقت از خانزادان آستان خلافت نشان
است (۱٤۲) جماعت . . اغوی نموده نزد خود برده قریب بیست هزار خانوار نزد
اوجمعیت نموده‌اند چون اینمعنی بدون اطلاع منسوبان درگاه گردون اشتباه روی
نموده بود با آنکه عریضهٔ محمدقلی بیك مزبور مشتمل بر اظهار عجز و عبودیت
بدرگاه خلایق پناه رسید پیوسته ضمیر آسمان پیوند خواهش آن داشت که نخست
آن آوارهٔ بیدای حد خود شناسی را تنبیه و تأدیت نموده بعد از آن عطف عنان
عزیمت بصوب مقصود نماید و از آنجا که تصرف وتسخیر این ملك دلپذیر اهم و
حصول آن در ارتقاء شهرت گیتی ستانی بر مدارج صاحبقرانی اتم بود تنبیه آن
گروه را بعهده اقبال بیهمال نموده عنان کمیت خوشخرام همت بصوب این مقصد اسنی
و مطلب علیا معطوف داشتند ودر اثناء محاصره معروض گردید که آنمخذول به تیغ
بیدریغ اجل بیاسا رسید شیرازه جمعیت ترکمانان از هم گسسته سرگشته بوادی
تفرقه گشته‌اند زهی دولت بلند پایه وحبذا اقبال آسمان پیرایه که اینقسم امورعظیمه
که در نظر ظاهر بینان از غایت صعوبت و دشواری در پله ممتنعات و محالاتست
بمحض توجه باطن قدسی مواطن وضمیر الهام پذیر بی ارتکاب فرستادن سپاه واستعمال
تیر وشمشیر ساخته وپرداخته میگردد امید که همیشه بخت بیدار این خسرو والاتبار
جوان و بد خواهان این دولت ابد توأمان قرین خذلان و خسران باشند

---

۱ - (۱۰۵۹)

«۳۶» شرح افتتاح ابواب عیش و باده کساری

اعلیحضرت ظل باری

محرمان تتق اسرار ورموز خوانان صحایف استار که از بالیدن برگ گل در خلوت غنچه و از بستن بار ثمر در بندر اشجار خبر دارند به نیرنگی اندیشه و جادوکاری خیال دقت پیشه هر گاه تصویر امری بر صحیفه ظهور نمایند (۱۴۳) چون سواد خوانان الواح ظاهر را که بیسوادان نقوش باطن اند از خواندن و دریافتن مضمون آنکتاب الهی اطلاعی نیست برخیکه بطبابت نفوس مطمئنه وادمان معجون رضا و تسلیم در تداوی مرض جهل مرکب کوشیده این علت عسرالعلاج را بسیط نموده‌اند بدون آنکه ازعلت بمعلول انتقال نموده باشند ساکن بیت‌المعمور اطمینان میباشند وگروهی که از نادانی در افزایش آن مرض مزمن کوشیده‌اند چهرهٔ خیال را بناخن فکر محال میخراشند وهمواره سالکان اطلاع را این نعل وارون برشبدیز تفکر بسته ونقش اندیشهٔ مانند نقش نگین هر چند در ظاهر معکوس نماید دوواقع درست نشسته است و معلم دبستان حکمت الهی خضر نبی علیه السلام که خوانندهٔ صحایف پیچیدهٔ غیب بود در حین مرافقت پروانهٔ شمع قرب یزدان موسی عمران علی نبینا و علیه‌السلام بدین آئین طی طریق تعلیم مینمود (۱) و هر نقشی که بخامهٔ دانش از آن کتاب مکتوم بر لوح ظهور منقوش میساخت چون شاهدان اندیشه ازپرتو تعارف عاری بود هردم موود اعتراضی تازه میگردید ودرین هنگام این خضر طریق خداشناسی که بمعلمی فطرت ذاتی خوانای پشت و روی کمون و بروزند ازآنجا که ارباب ظاهر هر گاه عارجان معارج دولت را متحلی بزیورزهد وصلاح وخوارق عادت بینند این گروه والا را از راهزنی شبهات و قصورمدارک

---

(۱) اشارت به مرافقت حضرت موسی با جناب خضر است که حضرت موسی در ظاهر پی بعلل کارهای خضر نمیبرده و بر او خورده گیری میکرده است

(حتی اذا رکبا فی السفینة خرقها ـ حتی اذا لقیا غلاما فقتله ـ فوجد فیها جدارا یرید عن ینقض فاقامه) وبگفتن اخرقتها لتغرق اهلها ـ وقول اقتلت نفسا زکیه درصدد کشف علت قضایا میبود (سورهٔ کهف)

جالس سریرامامت دانسته درورطلات (۱) مهالك می افتند بنابرارتکاب اول قبیحین درین سال ارتکاب شرب مدام که نهی خاص وعام از آن فرموده بودند نمودند وبدین آب غبار شبهه ازصحائف قلوب سست اعتقادان زدودند اگر چه نخست این امر نظربر مزاعات قوانین شریعت مقدسهٔ مطهره که پیوسته بر ذمت همت والا (۱٤٤) امتثال آنرا فرض میدانند مستبعد نمود امادرمرتبهٔ اخیره که ملاحظه مراتب مزبور صیقل زن مرآت اشتباه جمهور گردید اعتقاد ایشان در پاس‌داری حصار استوار شریعت پروری این مطرح اشعهٔ فیوضات الهی افزود و اول مرتبه این امر بر کنار رود هیرمند در حینی که ابواب مسدودهٔ قلعه قندهار را بمفتاح جهانگشائی گشوده «و» مراجعت نموده بودند واقع شد هر چند «در» مقدمات شرایع تعبدی دانایانرا در آن باب مجال گفت و شنید نیست اما چون دانش پیشگانرا گاهی در تشخیص بعضی امور تشبث بقیاس منصوص العله میباشد اگر از راه علت که اسکار است حکم بر تحریم خمر نمایند ظاهر میگردد که دامان اعمال این خدیو زمان از ارتکاب امر مزبور غبار آلود نا فرمانی جناب سبحانی نمیگردد اگر چه از صباح تا رواح وازغبوق تاصبوح بیفاصله مدام بشرب اقداح راح قیام نمایند چهرهٔ سکر از مرآت جهان نمای وجنات مبارکشان مرئی نمیشود

»(نظم)«

اگرچه در دماغ مست ومخمور	چو رستم دختر رز را بود زور
شود از اول شب گر می‌آشام	چو ماه چارده تا صبح با جام
ز چندین جام لبریز پیاپی	برو غالب نگردد نشأه می

امید که همیشه جام مراد این جمشید وقت از زلال کامیابی مالا مال و کوکب سعادت و اقبال این خسرو بیهمال بیزوال باد

---

۲ - الورطه : الوحل - الردغه تقع فیها الغنم الهلکه کل امر تعسر النجاة منه ج . ورطات و وراط جمع - بستن آن بورطلات گویا خالی از مسامحه نباشد

«۴۷» شرح آمدن اورنك زيب ولد والی هندوستان باتفاق سعدالله خان وزير والی مزبور بر سردارالقرار قندهار و بی نیل مقصود مراجعت نمودن

چون ناظم کارگاه امکان ورافع کرسی نه پایهٔ مرصع آسمان هریك ازافراد انسانرا که از جهانیان برگزیده مسند آرای اورنك (۱٤٥) جـاه و جلال و زینت افزای ارائك سلطنت واقبال‌میگرداند بفحوای **السعید سعید فی بطن امه** پیوسته به معاضدت عنایت کفایت حال آن خسرو بیهمال نموده آوازه کوس بلند اقبالی آن شهریار عالم مدار را بمسامع قریب و بعید میرساندوسگالش اعادی را درپذیرائی امور مانندگرهی که اطفال (۱) بکاکش‌رشته‌آهنك گشایش آن نمایند قفل‌انجاح مآرب میسازد.

مبین این مقال آنکه بعد از آنکه شاهین اقبال تیز بال شاهنشاهی مرزوبوم قندهار راکـه از وجود تیره روزان هندوستانی آشیان زاغ بنظر میآمد از آن قوم جغد نشان پرداخته عنان یکران عزیمت بفیروزی واقبـال بصوب دارالسلطنهٔ هرات معطوف فرمودند پادشاه هندوستا ن را از آنجا که گلهای خود روی محال درگلستان فسیح الفضای خیال وصحرای وسیع الارجای احتمال بسیارمیباشد بتمنای آنکه شاید تخم سعی میوه پیش رس تلافی بر داده از آن شیرین‌کام توانـد شـد خواهش استرداد قندهار در خاطر پدید آمد و چون درحین نهضت رایات نصرت آیات بصوب هرات شاه‌حسین سلطا ن ابدالی بنا بر تعصب مذهب باطل‌تسنن وعدم اهتمام محرابخان بیگلربیکی قندهاردرداشتن آن مفتن فرارنموده روانهٔ هندوستان شده بوالی آنجا چنان خاطرنشان نموده بود که اعلیحضرت ظل کردگـار بعد از

---

۱ ـ سر کلمه (و سگالش)علامت گذاشته ودر حـاشیه محـاذي‌همـان کلمه نوشته تصرف صـاحبقران خلد آشیـان ـ تا میسازد زیاد است

ازتصرف شـاه وقت چنان مفهوم میشود که مثال مـانند گرهی الی آخر . . . غیر مفهوم حتی نویسنده کتـاب هم نتوانسته برای فهم آن وجهی تهیه نمـاید

از فتح قندهار بلا توقف روانه دارالسلطنه اصفهان گردیده‌اند و درین دیار کسی بکمك ومدد قندهار نمانده هرگاه داعیهٔ استرداد آنملك تصمیم یابد لامحاله مرآت حصول چهرهٔ نمای شاهدمأمول میگردد واصغاء این قسم اقاویل کاذبه واباطیل فاسدهٔ باعث اشتعال نیران خواهش آن سلطان حیرت (۱٤٦) توامان گردیده بوداورنك زیب ولد رشید خودرا باتفاق سعدالله خان وزیر وبهادرخان سپهسالار ورستم خان دکنی وقلیج خان و راجهاء معتبر با جمعی کثیر و جمی غفیر و گروهی انبوه و فیلان کوه شکوه روانه قندهار نموده (۱) خود نیز باتفاق دارا شکوه پسر کلان خود که بخطاب ولیعهدی ازسایراولاد امتیازدارد وارد کابل گردید اورنك زیب وسعدالله خان وارد قندهار شده هر چند از ملاحظه اعلام شامخات و جبال را سیات وبروج متینه و جداران رفیعه استنباط نمودند که ابواب مغلقه آن قلعه گردون شعاررا بغیر از شمشیر عالم گیر اقبال خلف صدق صاحب ذوالفقار کلیدی نیست اما بمقتضای المأمور معذور شروع درحفرجر و کندن نقب و بردن سیبه نمودند و ابواب محنت وتعب و خاکساری و بی اعتباری از کندن هر نقبی بروی خود گشودند وقلیج خان و خنجرخان و قبادخان و الله‌قلیخان را بمحاصره قلعه بست فرستادند

اعلیحضرت ظل اللهی که جمال شاهدان حوادث فردا را درآئینه صبح امروز میبینند حقیقت امرمزبوررا قبل ازوقوع برأی العین مشاهده فرموده دردارالسلطه هرات رحل اقامت افکنده مقرر داشته بودند که لشگر نصرت اثر در اطراف ولایت خراسان منتشر گشته مترصد فرمان باشند تاآنکه عریضه محرابخان مشتمل بر جرأت وجسارت آنقوم زحل نشان بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسید فرمان همیون شرف نفاذیافت که نظرعلیخان سوکلن متولی وحاکم دارالارشاد اردبیل و نجفقلی بیك زنگنه امیر آخورباشی پیشتر از سپهسالار لشگر نصرت اثر برسم منقلای روانه شده کفایت شر قلیج خان که معترض رعایا وبرایا میگردد(۱٤۷) نمایند وآنگروه را ازپای حصاردور کرده وسرگشته دیار ادبار کنند ومرتضی قلخان خانزاد قدیمی

---

(۱) چهارشنبه چهاردهم جمادی الاول

سپهسالار و سیاوش خان قوللر آقاسی بیگلربیگی کوه کیلویه و مرتضی قلیخان قورچی باشی حاکم دارالامان کرمان بسر کردگی عساکر منصوره روانه شده کنفس واحدة بسر کردگی سپاه نصرت پناه قیام نمایند و جلادت شعار جرأت آثار حاجی منوچهر برادر محرابخان که در شیوهٔ شجاعت زبانزد خاص وعام است استدعا نمود که باجمعیکه همواره ارادهٔ جانفشانی در راه این دولت والاداشته‌اند و در این شیوه برفاقت او بذل جهد بتقدیم میرسانند روانه گردیده و مسئول او از دربار احسان شرف قبول یافته باجمعی از غلامان فدویت نشان آستان گردون توأمان روانه گردیدودر مسارعت براقران مسابقت جسته با چند تن که عدد ایشان از پنجاه نفر متجاوز نبود تکیه بر الطاف الهی واقبال شاهنشاهی نموده پیشتر از لشگر قیامت اثر روانه شد اتفاقاً در حینی که قلیج خان خنجرخان برادر زاده خود را با قبادخان والله قلیخان والد ملینکتوئش با سه هزار نفر بتاخت کرشك و زمین داور فرستاده بود وارد کرشك شده دچار جماعت مزبور میگردند وازطرفین دست جلادت از آستین جرئت بر آورده باستعمال آلات حرب و ادوات طعن وضرب اشتغال مینمایند وحاجی منوچهر و رفقا پشت بر حصار کرشك کرده داد مبارزت میدهند خنجرخان و رفقا را آراء بر آنقرار میبابد که روانهٔ زمین داورشده بتاخت وتاراج آن محال که اهم از مجادله اینجماعت است قیام نموده بعد از مراجعت بمومیائی غیرت شکستهٔ خود را درست نمایند و بعد ازتاخت زمین داور که بهوس نیل این مأمول روانهٔ کرشك میشوند نجفقلی بیك امیر آخور باشی که مقرر شده بود که بسر کردگی (۱٤۸) یکهزار نفر از غازیان جلادت شعار پیشتر از نظرعلیخان روانه شود برسم ایلغار روانه شده با چهارصد یا پانصد نفر که اسب ایشان همراهی نموده بوده وارد میگردندو باتفاق حاجی منوچهرو رفقا استقبال خنجرخان وقبادخان نموده آتش محاربه مشتعل میگردد

امیر آخور باشی راکه اباًعن جد بشجاعت و بسالت معروف است پای ثبات وقرار افشرده مانند غبار هیجان آن سرگشتگان باد پیما را بعضی را بآتش تیغ درخشان حریق و جمعی را غریق آب نهر هیرمند میگردانند و با آنکه تیره بختان مانند

دخان برغبت در آتش سوزان می‌نشینند از اعجوبه کاری اقبال ظل اللهی از پیش برق بی‌امان تیغ درخشان غازیان گریزان میشوند ــ درحینی که خاطر اقدس اعلیحضرت ظل اللهی متوجه کیفیت احوال جنود هنود بود عریضه امیر آخورباشی مشتمل بروقوع این فتح مبین و فرستادن رؤس (۱) و کرنای اعادی بی دین بدرگاه فلك پیشگاه رسید و بازاء این جلادت مشمول نوازشات خسروانه شد وقلیج خانرا از اصغاء این خبر ارکان اصطبار و قرار متزلزل گشته فرار بر قرار اختیار نموده متوجه قندهارمیگردد بعد ازوقوع این‌مقدمه ارقام مطاعه باسم نظرعلیخان شرف صدور یافت که باتفاق امیرآخورباشی تا ورود امراء عظام در محلی که خاطر جمع آمده باشد توقف نموده قبل از ورود امرا وعساکر نصرت مآثر ارتکاب جدال وقتال ننمایند واگر تاخت اطراف و جوانب وسد شوارع ومسالك آنجماعت میسر بوده باشد بطریقی که چشم زخمی واقع نشده «و» مقرون بصلاح دولت بوده باشد بعمل آورند (۱۱۹) نظرعلیخان صفی‌قلی‌بیك شیره چی باشی وروشن سلطان لکزی را بافوجی ازشجعان بتاخت اطراف وجوانب اردوی‌آن مدبران‌تعیین مینماید غازیان ظفر توأمان تا بابا ولی که کنار اردوی چغتای بوده رفته علم جرأت میافرازند بعد از رسیدن این خبر مسرت اثر رقم اشرف باسم امراء عظام صادر گردید که عساکر نصرت مآثر را باتفاق سیاوش خان قوللرآقاسی بیگلربیگی کوه کیلویه روانه ساخته سپهسالاروقورچی باشی‌در کنارهیرمند یا محلی که مناسب دانند توقف نمایند و اورنك زیب بعد از ملاحظهٔ جرأت و جسارت غازیان چون بهادرخان سپهسالار چغتای بمحصلی اجل نقد حیات را بقابض ارواح سپرده بود رستم خان دکنی را سردارنموده باتفاق قلیج خان وجمعی از امراء و راجها وفیلان کوه بنیان روانه مینماید و امراء عظام بموجب فرمان واجب الاذعان سیاوش خانرا با سپاه گران روانه نموده خود توقف مینمایند ودرثانی الحال مرتضی‌قلیخان قورچی‌باشی را بخاطر میرسد که عنقریب بنیان ثبات وقرارلشگر چغتای بسیلاب تهور غازیان

---

(۱) ـ بنقل ملا کمال هفتصد الی هشتصد سر فرستاده شده بود .

منهدم و ویران خواهد شد اینمعنی با سهل وجوه بحصول خواهد پیوست توقف ننموده خود را بسرعت تمام بعسکر ظفر اثر میباید رسانید که این فتح مبین باسم دیگری منتشر نگردد و تصمیم عزیمت نموده باتفاق سپهسالار بجنود مسعود ملحق میگردد و تسویه صفوف نموده امراء عظام درقلب لشکر ایستاده نظر عایخانرا که حسب الرقم بچرخچیگری معین بود پیش فرستاده امیراخورباشی را بکمک او تعیین مینمایند پیربوداق خان پرناك بیکلربیکی (۱۵۰) آذربایجان را با بعضی از امراء و قورچیان عظام بطرف راست وغلامان خاصه شریفه را با جمعی ازامرا بجانب چپ مقرر میدارند اتفاقاً دو آخرهمانروز تقارب فأتین و تلاقی فریقین واقع شده بین الجانبین آتش محاربه اشتعال میبابد امیر آخور باش باتفاق شاهین آقا و قراباش بیك و جانی بیك یوزباش غلامان و نجف قلی بیك ولد قزاق خان وسایر جماعت بر سپاه مخالف حمله آور گشته نقد جلادت و مردانگی را بسکه نبوت مسکوك میسازند . ودر اثنای گیرودار اسب پیر بوداق خان بضرب سهام مخالفان ازپای درآمده آن تیره روزان هجوم کرده دست تهور بر میآورند پیربوداق خان پای ثبات افشرده با جمعی از مبارزان کفایت شر ایشان کرده سوار اسبی که در کتل داشته میگردد ودر این اثناء ساروخان طالش حاکم آستارا باجماعت طالشی بحمایت پیربوداق خان سبك عنان گشته بحملات متواتره عقد جمعیت آن گروه را پراکنده میسازد بالاخره بمیانجی شب دیجور که بحمایت همرنگان خود در میآید از طرفین دست از جدال باز داشته بآرام جای « خود » رجوع مینمایند جماعت چقتای را از ملاحظه این جرأت و جلادت مجال توقف نمانده ظلمت شب را حصن عافیت خود شمرده آوارهٔ دشت فرار شده باورنك زیب ملحق میگردند بعد از ورود جماعت مزبور و استطلاع اورنك زیب برورود لشکر قیامت اثر و وقوع مجادله صلاح دراقامت ندیده طبل رحیل کوفته برجناح استعجال روان میگردد (۱)

(۱) مراجعت اورنك زیب از قلعه قندهار چهارشنبه هفتم شهررمضان المبارك بوده است - وفوت مهرابخان شب نهم شهر مذکور واقع شده

و مجدداً نیلِ بد نامی برجبهٔ بی اعتباری میکشند وامراء وغازیان عظام درحینیکه تیغ جهـان ستان مهر درخشان از نیـام مشك فام شب بر میآمد (۱۵۱) باسیوف مسلوله مهیای مجادله ومحاربه میگردند و مانند سپاه شب ازسیاهی آن لشکر اثر بر جای نمی بینند سیاوش خان قوللرآقاسی را با جمعی از مردان کارزار از دنبال آن گروه فرستاده حقیقت «را» معروض میدارند چون این خبر مسرت اثر بمسامع بار یافتگان سرادقات جاه وجلال رسید ارقام مطاعه باسم امرا عظام عزصدوریافت که تا انباشتن جر ونقبی کـه جماعت چقتای کنـده اند وتعیین نمودن جمعی بجهت محافظت قلعه در آنحدود توقف نموده بعد از فراغ از مهام مزبور روانـه درگاه جهان پناه کردند و رایات نصرت آیات بفیروزی و اقبال روانه مشهد مقدس معلی گردید وبعدازوصول درساعت مسعود ازطرق که یکفرسخی شهراست باامراء وخاصان ومقربان و ملتزمان رکاب دولت پیاده بآستان بوس روضه مقدسه سرافرازی یافتند وامراء عظام نیز چند روز بعد ورود اعلیحرت ظل اللهی احراز سعادت بندگی نموده کامیاب خدمت گردیدند وازابتداء محاصره آنگروه مخذول تاحین مراجعت بجهت آنکه سپاه نصرت پناه در اطراف ممالك خراسان منتشر بودند و جمعیت ایشان و رفتن قندهار بجهت بعد مسافت بزودی میسر نمیگردید بمدت چهار ماه کشید
و الحق در عرض مدت مزبور مهرابخان بیگلربیگی دارالقرار قندهار کـمر جد و اجتهاد برمیان جان بسته با وجود تابش آفتاب وگرمی هوای آنملك که رگ سنك را مانند نبض بیمار در اضطراب میآورد بنفسه متوجه هرفردی از افراد قلعه گشته روزی یکمرتبه بر دور قلعه که قریب یکفرسخ است میگردید و آنچه لازمهٔ تیقظ بوده باشد بعمل میآورد ودرعرض ایام محاصره (۱۵۲) مقررداشته بود که سدابواب قلعه ننموده بدستور معهود بازگذاردند تا آنکه بفحوای صدق انتمـای **کل نفس ذائقة الموت** ده روز (۱) قبل ازمراجعت آنگروه باجل طبیعی بدرود جهانگذران

---

(۱) ملا کمال حرکت اورنك زیب را هفتم وفوت مهرابخانرا نهم وورود اوتارخان جانشین مهرابخان را بقلعه قندهـار در روز دهم وورود امراء لشکربقلعه قندهار را بروزچهاردهم و مراجعت سران سپاه را بهرات در روز عید رمضان المبارك ۱۰۵۷ ضبط نموده و نیزمراجعت شاه وتمام اردوی خراسان را بمشهد مقدس بروز ۱۱ شوال نوشته است ۱۰۵۷

نموده جانرا نثار رضاجوئی اعلیحضرت ظل اللهی نمود و از غرایب امور آنکه در عرض ایامیکه مهرابخان فوت شده و قلعه محصور بود بیمن اقبال بیزوال این خسرو بیهمال خللی درارکان قلعه‌داری بهم نرسید وآنجماعت با جهان جهان سعی وکوشش خائب وخاسر بی نیل مقصود مانندزحل راجع گردیدند وبعدازوقوع آن فتح مبین چون شوق متنزهات دارالسلطنهٔ اصفهان عنان‌تاب عزیمت بود از راه اسفراین و جاجرم متوجه مقصود شدند (۱) چند روز چمن رادکان مضرب سرادق عظمت گشته از سیر الوان ریاحین آنسر منزل مجدد وملاحظهٔ آبشار قلعهٔ اخلوند عشرت اندوز گردیدند امید که پیوسته کوکب دولت اعادی قرین و بال و خورشید عالم افروز اقبال‌این خدیوفرخ فال بروسط‌السماء جاه وجلال‌طالع باد

وقایع متنوعه - درین سال مرتضی قلیخان قورچی باشی بجهت بعضی از حرکات که ازوصادر شده بود مغضوب و محبوس گردیده مرتضی‌قلیخان سپهسالار در عوض‌مشارالیه برتبهٔ قورچی‌باشی گری‌سرافراز گردید سپهسالاری‌ایران بعلیقلی بیك تفویض یافت و بعد از انقضاء سفر خیر اثر و ورود رایات نصرت آیات بدارالسلطنه اصفهان پیربوداق خانرا ازایالت‌تبریز و بیگلربیگیگری آذربایجان‌معزول فرموده منصب مزبور نیز علاوهٔ سپهسالاری مشارالیه شد (۱۵۳)

---

(۱) در مقابل سطر از طرف شاه عباس دو تصرف شده است :

الف - دستور داده است شرح ورود را باصفهان مفصلا مذکورسازد

ب - مقداري ازدستور دوم محکوك شده آنچه‌که درآن‌دستورآشکار است « بذوالفقارخانست مذکور سازد » ازبقیه دستور و حوادث بعد معلوم میشودکه ذوالفقار خان در قندهار شاملمقام بزرگی بوده است.



«۲۸» شرح انعام بیکران اعلیحضرت ظل رحمن بخان

اخلاص نشان الله و یردی خان امیرشکار باشی

چون ایزد جهان آرا که گنجور خزانهٔ حکمت بالغه‌اش طلای دست افشار پرتو خورشید را بدامن محتاجان کوی امکان بیدریغ میافشاند بمقتضای عنایت ازلی چنانچه کشور معمور افلاك را بفروغ مسند آرایان کواکب ونجوم زیب وبها داده و اکلیل نور و ضیاء بر فرق اعتبارشان نهاده بسیط زمین را نیز بوجود فایض‌الجود سلاطین ذی شان رشك فرمای بساط آراستهٔ آسمان نموده و زنگ کلفت از آئنه ضمیر ساکنان غبرا بمصقل ضیاء جبین فرمان روایان ملك آرا زدوده و بنوعی که فیما بین کواکب یکی ازافاضه انوار بخورشیدی زبان زد پادشاه و گدا ودیگری بهلالی انگشت نماست کشور خدایانرا نیز از افاضهٔ احسان بدین عنوان بتفاوت مراتب افسر امتیاز بر سر نهاده وماننـد نورعالمتاب آفتاب که محیط مرکز زمینست کره خاکرا بقبضه تملك و اقتدار ایشان داده بآئینی که هریك ازجماد و نبات بقدر استعداد و قابلیت مواد کسب فیض آرزوشان عالم بالا مینمایند افراد بنی نوع نیز از خطوط شعاعی احسان پادشاهان که کلید مخزن آمال است فراخور حال قفل از ابواب مآرب میگشایند.

الحمدلله که اعلیحضرت ظل اللهی را از تجلی بجلی صفات مزبور مـانند ضیاء بیضاءعالم آرا که ماحی آثارانوار کواکب‌است اززمرهٔ تاجداران پیرایهٔ امتیاز در بر و افسر افتخار برسراست در درصدف ازشوق گهرپاشی‌دست جوادش چون دل‌درسینه عشاق بیتاب و دل کان‌ازبیم جود کیسهٔ پردازش‌ماننددریای‌آبست حاصل عرق پیشانی دهقان درایام جودش‌چون ابرنیسان (۱۵٤) گوهرست و کیسه باغبان از زرپاشی‌ایادی کرمش مانند غنچهٔ گل پرزر مائده کرمش گرسنه چشمان فاقه را از تماشای گنج شایگان سیر نموده وسائل بی خان ومان ازگنج بخشی‌عطایش‌در سایهٔ کوه درهم و دینار از تابش آفتاب فقر و عنا فارغبال غنوده کشگول گدایان

مانند هلال که از افاضهٔ نور خورشید پیرایهٔ کمال پوشد طبق طلائیست سرشار و قلوب سینه ریشان خار خار احتیاج از شکفتگی حدیقه انعامش گلیست بیخار کاتب برات احسانش خط نسخ بر آثار حاتم کشیده وصیت زر پاشیش چون فروغ مهر منیر از مشرق تا مغرب رسیده هر چند بزبان خامه و خامهٔ زبان تحریر و توصیف احسانش بر صحیفهٔ زمان و دفتر امکان نا ممکن است اما برخی از آن بجهت اعجاب نظارگیان درسلك بیان انتظام مییابد که من بعد مستمعان گوهر این حکایت را در گوش کشیده بساط خواهش شنیدن اخبارقاآنی (۱) را در نوردند

بر واقفان رموز مستور نماند که بعدازمراجعت سفرخجسته اثردارالقرار قندهار و استخلاص آنملك دلپذیر بعنایت حضرت کردگار که مشهدمقدس مقر رایات نصرت آیات بودچون طرزدانی وخدمت سکالی زبدهٔ راه یافتگان سرادق اسرار وعمدهٔ بندگان فدویت شعار مقدم نشین محفل ضمیر شاهنشاهی باریافته خاطر اقدس ظل اللهی مستجمع کمالات ترك و تازیك رمزشناس معانی باریك سالك طریق بدل نزدیکی حاوی مراتب ستوده صفائی و نیکی رسیدهٔ دارالملك رسائی منتخب دیوان درست اندیشی و ستوده رائی محیی مراسم چابکی و شجاعت مشید اساس شهامت و بسالت بر گزیده خاطر اعلیحضرت صاحبقرانی (۱۵۵) منفرد شیوهٔ مردم شناسی و قدردانی شارب رحیق الطاف شهریار مطرح اشعه عنایات کردگار الله‌ویردی بیك امیرشکار باشی پسند خاطر دریا مقاطر افتاده بود مومی الیه را بخطاب مستطاب مصاحبت از اکفاء و اقران امتیاز بخشیده بیگلربیگیگری دارالمؤمنین استرآباد را که بعد از فوت محرابخان در وجه احدی مقرر نشده بود بمومی الیه عنایت فرمودند (۲) و هر روز باحسانی تازه و انعامی بیاندازه آن شایستهٔ التفات را برمدارج افتخار ترقی میفرمودند وازجمله عطایای آن خسرواقلیم گشا بآن خان والاشان تکمهٔ چنداست

---

(۱) اوکتاقا آن فرزند چنگیز از کثرت بذل و بخشش و اصلاح خرابیهای بهرشهرت بحاتم آخر الزمان پیدا کرده.

(۲) بیست و پنجم محرم ۱۰۶۳

مرصع بشش قطعه لعل آبدار و خنجری مزین بیواقیت شاهوار انجم شعار که محاسبانرا پای اندیشه در احصای قیمت جواهران چون مرکب فرسوده در قطع سنگستان کند وزبان بیان‌در توصیف و تعریف آن چون تیغ از کشیدن سنك فسان تنداست بیشایبه اغراق باوجود تمتع کتب سیروشنیدن اخبارسلف مسموع نگردیده که این قسم انعامی از هیچیك از پادشاهان نسبت به بندگان بوقوع پیوسته باشد اگرمجموع بالشهای بخشیدهٔ قاآنی‌را بااین‌سنگهای گران‌بهادر کفهٔ میزان نهند چون موازنه پرکاهی باکوه گران خواهد بود و اگرهمه عطایای حاتمی را با این یك بخشش حساب نمایندمانند سها درپیش خورشید جهان‌آرا نخواهد نمود الحق اگر چه قیمت این احسان در میزان اندیشه گران است اما قابلیت منعم‌الیه که مورد این لطف بیکران گردیده صد چندانست (۱) وگوهر شاهوار حدیثی که درحین عطا کردن آنجواهر ثمین از بحر بیکران ضمیر آن خسروسخن آفرین بغواصی مضایقه آنخان دقیقه شناس بساحل‌آمده آنست که درهنگامیکه امواج‌دریای‌همت پادشاهانه مسطورات فوق را (١٥٦) بدامان استحقاق آنکان‌مردمی میافشاند خان والاشان معروض میدارد که چون قیمت این قسم تحف گرانبها ازآن برتراست که در مخزن حوصله خدمت سکالان گنجد . شایسته چنانست که طراز گریبان وزیب میان خسروصاحبقران باشد اعلیحضرت ظل رحمن درجواب میفرمایند که این‌قسم طرایف وقتی بملکیت خسروان استقرار مییابد که جامه عطا آنرا در دفترخلود و دوام ثبت و مرقوم گرداند وگر نه بودن گوهر گرانبها در خزانهٔ شهریاران و بحرعمان یکسانست الحق ازشواهد صدق این سخن برآمدن گوهرازعمان ولعل‌از بدخشانست که یکی چهره‌نمای جود خورشید تابان و دیگری مذکراحسان ابر نیسان رطب اللسانست واگر این در صلب معدن مخزون وآن در رحم صدف مکنون بودی پرتو این بیان برروزن اسماع شنوندگان نتافتی صیرفی جواهر

---

(۱) درحاشیه محاذی سطر نوشته تصرف صاحبقران خلد آشیان (زیبندهٔ احسان چنانست)

آبدار معانی داند که درمیزان اندیشه در ثمین این سخن ازهر چه داده شود گران بهاتر ودر دیدهٔ بینایان با بهاتر است چون در بدوسخن تشبیه اعلیحضرت ظل رحمن در بذل نقود بیکران بخورشید درخشان کرده شد و خورشید درخشان را احسان بردو گونه باشد یکی بازاء قابلیت مواد که بسبب آن سنك درکان وگل در بوستان کسوت لعل بدخشان میپوشد و دیگری انعام رایگان که بینایانرا چون بینائی ازفیض آن از عروق نگاه میجوشد برذمت خامهٔ داستان طرازنگارش انعام عام این خسرو کیخسرو غلام نیز از مفترضاتست

تفضیل این اجمال آنکه روزی درحین توجه موکب مسعود بشکار بیسروپائی بزبان بیزبانی معروض داشت که مبلغی از مال دیوان که بتحویل لله بیك وملایم بیك مقرر بوده (۱۵۷) برسم مساعده باز یافت نموده و بسبب ضیق حال و کثرت عیال قادر بر اداء آن وجه نیست و محصلان دیوانی مطالبه آن مینمایند و از اینجهت در دام عتاب وشبکه اضطراب گرفتارست برزبان وحی ترجمان گذرانیدند که مجموع مالی که از تحویلی لله بیك وملایم بیك متوجه مردم است ومطالبهٔ آن مینمایند چه مبلغ است ؛ ارکان دولت قاهره معروض داشتند که مجموع وجه مزبور قریب بسیصدهزار تومان میشود که بتحصیل محصلان مقرر شده که بوصول رسانند واکثر آنجماعت بصفت ثروت و مکنت موصوفند چون ضمیر ارجمند و نیت بلند شاهنشاهی راضی بآن نمیشد که کام آرزوی جمعی ازشهد انعام شیرین وطبع گروهی از زهر مرارت آمودیأس اندوهگین باشد تمامی آن وجه راکه سرمایهٔ معموری خزائن چندین پادشاه صاحب دستگاه تواند بود بتخفیف و تصدق مقرر فرمودند وبناخن همت گره ازکارعالمی گشودند

امید که پیوسته سحاب احسان این ظل رحمن از دریای بیپایان الطاف الهی مایه دار وتاگردی ازین خاکدان باقیست بر مفارق جهانیان گوهر بار باد

«۲۹» فوت مرحمت پناه میرزاحبیب‌الله صدرممالك محروسه و تفویض امر مزبور بصدارت وسیادت پناه میرزامهدی ولد مرحمت ومغفرت پناه مومی الیه

برمنزل شناسان طریق حیات وسالکان فرازونشیب حادثات پوشیده نیست که خیمهٔ بدن وکاخ تن را خیام صنع حضرت یزدان باوتاد استخوان‌واسباب‌آورده و شریان و واستوانه انفاس که نسیمی است وزان برپای داشته وازقوی و حواس فراشان قوی دست (۱۵۸) برین خیمهٔ حباب آسا وسرای سیمیائی بناگماشته اقامت درین منزل دلفریب چون خانهٔزین بجهت مسافرت وتمکن‌متمکنان درآن«جایگه» خاص از برای رحلت است هر چند این بنای عجیب در نظر جمعی که مدنگاهشان از بساط ظواهر نگذشته در عین هرم نیز چون بنای هرمان استوار است اما در چشم «دیده وران بینائی که» غواص بحاردریافتند هم عنان سیلاب بهاراست اگر پاره دوز قوت‌غازیه‌آناً فاناً برشتهٔمشروب‌ورقعه مأکول‌درصدد رتق‌وفتق‌آن‌درنیاید این لباس چون خرقهٔ گرد باد از هم پاشیده و ریخته وگرد فنا بغربال اند راس بر جیب ودامان آن بیخته میگردد واگر فراش نفس یکدم دست از رفت وروب آن باز دارد این کاخ در گرد‌عدم مستور ومانند حباب پرداخته ازهوا دردریای‌نیستی مغمور‌میشود بنابراین‌امر ناگزیر درین‌سال‌مرحمت‌پناه‌غفران دستگاه میرزاحبیب‌الله صدرممالك محروسه که عالم انسانیت و نیك ذاتی و جهان تقدس فرشته صفاتی بود سفرجنانرا بر توطن‌این زندان اختیار نموده ببلدی‌رحمت وراهنمائی مغفرت روانه جنت شد و منصب جلیل‌القدر مومی‌الیه از تاریخ فوت بمستجمع کمالات حسبی و نسبی میرزامهدی خلف صدق آن‌کان سخا و مروت تفویض یافت



«۳۰» ذکر نهضت رایات نصرت آیات به ییلاقات سمیرم و بهمن زار و اشتغال بعیش و عشرت و سیر و شکار که خامهٔ بدیع نگار خالی از الفاظ عربی نگاشته

در هنگامیکه کلید فروردین درهای شکفتگی برروی روزگار گشود و طاوس گل از نهانخانه (۱۵۹) نیستی برفراز شاخسار هستی آغاز پر فشانی نمود و چمن پیرایهٔ رخسار شاهدان پوشید و بباد دامن ابر بهاری آتش بی‌دود گل‌فروزان گردید هزاردستان چون میگساران از پیمانهٔ گل سرمست و بیهوش و خون شاهدان گلشن از آرزوی هم آغوشی مرغان خوش نوا در جوش آمد گویندگان کوکو نوا وزند خوانان بلندآوا ازسردرختان باهنك رسا خروش آغاز نهادند پادشاه فرمانروا را که پیوسته ساغر کامیابی لبریز وتیغ جهانگیری ودشمن سوزی خون‌ریز بادخواهش آن دردل پدید آمد که درییلاقات سپاهان وشیراز ازدیدن گلهای رنگارنك و شکار مرغان آسمان آهنك شادی اندوز و هنگامه افروز گردند در روزی بخوبی ازهرچه توان گفت افزون به نیروی اخترهمیون درفش درفشان جلوهٔ طاوسی نمود نخست باغ مینوسرشت کومه از گردلشگر همیون دیدهٔ نرگس چمن افروز را توتیای بینش کشید و نوای این مژده بگوش خوش نشینان آن گلستان بهشت نشان رسید پنج روز آن رشك بهشت برین از جشن پادشاه روی زمین مانند سبزه‌زار آسمان که از فروغ اختران لاله رنگ بهارستان بیخزانست بگلهای آتشی چراغان آراستکی داشت دریاچهٔ بزرك آن گلزارازپرتو چراغان وپیالهای گردان و جنبش آب روان بال رنگین تذروان بدیده میآمد گردون گردانرا ازرشك آن خون اختر درتن فسرد وآسمان باآن هستی درازآهنك آن پنج روزرا درشمارزندگانی خود شمرد چون روزهای (۱٦۰) باده گساری بخوشدلی سپری گردید به پیروزی بخت و بلندی پایهٔ تخت از راه چشمه ماهی روانهٔ ییلاق سیاه چشمه و کردگرائی و سمیرم وبهمن‌زارشیراز گردیدند راستی آندشتهای پهناورازبسیاری گلهای رنگین چون دامن گلچین بدیده بینندگان در میآمد و از افزونی رستنیهای رنگارنك تماشائی را گمان میشد که مگرچهره زیبارخساریست از تاب بادهٔ ناب گل‌گل شگفته

یاکاروان بهشت‌را از گرانباری اسب بارگیر درمیان راه خفته‌آبی روشنتر از آینه دل بی رنك برروی سبزهای زنگار گون روان و هوائی مانند دم جانبخش عیسی بزنده کردن افسردگان گل و لاله بهر سو گردان هر روز سرا پرده برتری که مانند آسمان خانه گردانش نامست در گلشنی گردن سر بلندی می افراخت و در گلزارمینوسرشتی بارآسایش میانداخت بندکان درگاه وراه یافتگان بارگاه دربندگی آن برگزیده خسروان نام تاشام وشام تابام بکشیدن‌ساغرهای‌دوستکانی(۱) گرد اندوده از آئینه دل می شستند و چون نهال که از باد بهار در جنبش افزونی آید از نیروی بندگی آن سرور دمبدم بر جویبار زندگی میرستند گاهی آن‌بزم افروزی باده چون کشتی بر آب شتاب میکردند و پارهٔ از سواری باره بادتك‌آب رفتار گوی پیشی از سپهر تیز گرد میبردند بدین آئین روزها پیموده و دشتها در زیر پی اسبان نور دیده آمد تا یزك همیون و لشگر از شمار افزون بسمیرم رسید و آن جائیست دلگشا و بهشتی است در زیبائی رسا چشمه آبی از فراز کوهی که آنشهر بردامن آنست روان وازسران کوه از زمین گسسته بپائین ریزانست گمان نتوان کرد که آبی باین بسیاری وآبشاری باین بلندی (۱٦۱) درجائی دیده باشند یا از جهان گردان دیر سال شنیده چندین بهار بر کنار چشمه و پای آبشار جشن داشته ساغرهای پر تهی ساختند و از برای شکار نخجیر برگرد آن دشت پر گل تاختند گاهی با بندگان که راه یافتگان بارگاه گردون‌پیشگاه‌اند سواری‌مینمودند و برخی باگروه پوشیده رویان که مانند آب گوهر درپرده بر سرآمده اند نخجیر

---

(۱) دوستکان بمعنی دوستکام است چه در پارسی میم با نون تبدیل میشود چنانچه بام را بان نیز میگویند در اینجا مقصود پیاله ایست که بیاد دوستان خورند یا ازمجلس خودبرای او فرستند .

سنائی میگوید

شده از عدل شاه ملك پناه — گرگ بامیش دوستکانی خواه

و نیز عبدالواسعی جبلی میگوید

چو در مجلس او توحاضر نبودی — فرستاد نزدیك تو دوستکانی

میفرمودند چون پیش از روانه شدن بدان سوی پر رنگ و بوی نوشتجات زمین داران مرز خراسان بپایهٔ تخت گردون نشان رسیده بود که ندر محمد خان پادشاه ترکستان دگرباره از نیرنگی سپهر گردان دور از خان ومان شده بهوس دریافت بزم برتری روانست و شاه نظر بیك زیك برای مهمانداری با یکهزار تومان اشرفی و تنسوقات بیشمار فرستاد شده بود درهمان روزها فرستادگان ندر محمد خان دریافت پای بوس نموده نوشته از او آوردند که چون از رهگذر کهن سالی کوفت دشوار داروئی اورا روی نموده و امید آن ندارد که باردیگر جامهٔ هستی را آب روان زندگی از شوخ کنی این درد بیرون آورد آرزومند این میباشد که پس از روانه شدن سوی کشور نیستی پیکر اورا روانه خاك پاك مدینه نمایند واز بهر بازماندگان او آنچه شایان پسندیدگان کوی دریافت باشد بجای آورند هنوز فرستادگان او دردرگاه خسرو گیتی پناه بودند که نوشته شاهنظر بیك درباب بدرود نمودن پادشاه ترکستان جهان گذران را بپایهٔ اورنك جهانگشائی رسید وفرمان خدیو جهانیان از برای آوردن کالبد او باباز ماندگان بسپاهان نوشته گردید وپیشخانه والا بسوی بهمن زار فرستاده شد در آن سر زمین هر روز سوار شده بتاختن اسب و باختن چوگان و انداختن (۱٦۲) تیرو برداشت بندگان و نواختن سازهای دلگشا و گرفتن جام و کشیدن باده های اندوه زدا هنگامه افروز بزم خوشدلی میگردید ودرهمان روزها میرزا مهدی صدرایران از برای دادن آش ندرمحمد خان دستوری رفتن سپاهان یافت وبآئین پیش وشیوه نخست پادشاه فرمانروا و کامران و کامیاب داد خوشدلی میدادند تاهنگامیکه تاراجگران هوای مهرماهی جامهٔ گلبندی بهاررا از بر روزگار بر آورده و هزار دستان خانه پدری گلشن را در بسته بمرغان بیگانه سپرد هوای شهر جلوتاب آرزوی شاهنشاهی گردید وهوس گردش دشت و بیابان پای دردامن کشید سرا پردهٔ شاهی بسوی سپاهان روان و سپاهان ازاین خوشدلی چون زلیخا جوان شد روزی بآئین پیش از برای کمانداری هوس سواری

فرمودند چون تنگ کشیدن تنگ یکرانرا ازسبکی جولان باز میدارد از این رو در آن کار سخت کوشی بکار نرفته بود و از آنجا که کاری که روی نمودن آن ناگزیر است هر آینه روی مینماید در هنگام کمانداری که پادشاه نیك اندیش را ناچارزور برخانه کمان وزین بایست نمود نمد زین سمند بادتك آتش رگ بیکسو در جنبش آمد بنازم شیوهٔ چالاکی و بهادری را که در چنان هنگامی که باد سبك پرواز را مجال دم زدن نیماند مانند شاهباز بلند پرواز از فراز زین جسته خودرا برزمین گرفتند جان جهان در آن دم از بیم چشم‌زخم لرزان وشیشه دلهای بندگان در کورهٔ تفسیده هراس گدازان بود صد هزاران درود و آفرین باد که این گره دشوار بآسانی کشاد پذیرفت (۱٦۳) و پیکرهای پژمرده و دلهای افسرده از نوجان خوشدلی گرفت پس از آن با بخت پیروز و اختر جهان افروز روانهٔ سپاهان شده روزی فرخنده بآن شهر دلپذیر که جای خوشدلی و کامرانی است در آمدند در مهمانخانه والا که آسمان بلند پایه را از پس سرفرازی پست و نارسا میداند نشستند و مردم ندرمحمد خان زمین بندگی بوسیده بسیورغامشی سرافراز گشتند بشیوهٔ تحسین شاهنظربیك را با بازماندگان آن پادشاه بلند جایگاه با خواسته بسیاری که از آن خسرو مانده بود و بهاء او زیاده از صد هزارتومان میشد بسوی ترکستان فرستادند و نامهٔ در گذشتن آن پادشاه ازین سرای سپنج وجای دردورنج بخانه همیشگی « بخامه » بنده درگاه در رشته نگارش کشیده شد .



«۳۱» نامهٔ که در تعزیه ندر محمد خان بسلطنت پناه عبدالعزیز خان نوشته شده

تا اسامی سامی آباء عظام از وجود اخلاف کرام پایدار و حلاوت اثمار موجب اشتهار اشجار میباشد بنای سلسلهٔ چنگیزخانی وخاندان عظیم‌الشأن قاآنی ازوجود سلطنت پناه عبدالعزیز خان‌استوار واساس این‌دولت والابدعایم اقبال‌آن خسرو والاتبار پایدار باد بعد از طی طریق اظهار محبت بیکران و مودت بیپایان که مکاتیب دوستانرا عنوان بدان آراستگی میداود بر لوح ابلاغ واعلام‌مینگارد که از آنجا که بنیان ابدان انسانرا معمار وجود انس و جان بر آب روان عمر گذران گذاشته وخیمه هستی ابدان را فراش صنع بطناب شریان وستون استخوان بر افراشته‌پیوسته این بنای رفیع اساس ازتردد انفاس دز زلزال واین‌خیمه گردون مماس (۱٦٤) از هبوب نسیم حوادث دراختلال میباشد اگر بافکندن لنگر اندیشه اطباء حذاقت پیشه کشتی حیات انسانی از صدمه چار موجه این بحر طوفانی ایمن توانستی شد متاع هستی انبیای مرسلین و ائمه راشدین و سلاطین ماضئین غریق بحر زخار نیستی نمیگردید وفردی از افراد این کأس ناگوار را بر سر نمیکشید چون‌اینمنزل دلنشین جای توقف وشایستهٔ تصرف نیست پسندیده ارباب هوش‌آن تواند بود که از طرایف این دکان پر زیب و منزل مردم فریب دل خود را که بهین تحفه آنمتاع بی‌پایان وآنمنزل جنت نشانست برداشته بقدر معین هستی که از دربار احسان‌رازق انس وجان بدان موظف است قناعت نموده بر فوت مطلوبی و تلف گشتن‌مرغوبی‌متلهف ومتاسف نگردیده شربت مرارت‌آمودنیستی‌را چشیدنی و بساط قیمتی حیات را پیچیدنی و بر چیدنی داند لراقمه

ؤرشته نفس پاره پاره معلومست　　　که دل‌بهستی ناپایدار نتوان بست

وگروهی که بمعلمی لطف یزدانی شرح کهن اوراق ایام راخوانده وغبار ملال اندیشهای باطل از دامن ضمیر افشانده اند ازگرانخوابی دایه دنیا بر دل باری واز بیمهری آبای علوی بر خاطر غباری ندارند یقین حاصلست که آنسر کرده ارباب

دریافت نیز از وقوع قضیه ناگزیر سلطنت و مغفرت پناه نـدر محمد خان که در حقیقت دین واجب الادای حیات را بدامن محصلان لیالی و ایام شمرده گوهر خورشید فروغ نفس شریف را از رهن ترکیب عنصری بر آورده اند آینه خاطر را غبار آلود کلفت نخواهند گردانیـد و عمر عزیز را که قدر آن شناختنی است از روی آگاهی در تحصیل مرضات الهی (١٦٥) صرف نموده ایـام حیات را بخوشدلی و کامرانی خواهند گذرانید و دوستانرا در وقوع این قضیه شریك غالب خود تصور خواهند فـرمود چون در حینی که آن سفر گزین ملك بقا را کار کنان قضا عطف عنان از دارغرور بسرای سرور میفرموده اند خواهش آن داشته اند که نعش مطهر ایشان نقل مدینه مشرفه علی ساکنها الف سلام و تحیه کرده شود و قیام بتقدیم وصایا بمقضای قوانین شریعت غرا موقوف برضای اولیاء واوصیاء میباشد لهذا برذمت همت لازم نمود که شخصی را که بصفت زبان دانی موصوف باشد برفاقت متعلقان و منسوبان سلطنت پناه مزبور نزد آن زیبندهٔ اورنك سلطنت فرستد کـه تحقیق و تفتیش میلان خاطر و الادر نقل نعش آن مسافر ملك بقانماید لهذا زبده الاشباه شاهنظر بیك زیك را روانه خدمت سامی نمود کـه بدانچه رای آفتاب ضیاء اقتضا نماید مقرر فرمائیم که پیشکاران دولت والا بعمل آورند کواکب آمال از آفاق اقبال واجلال طالع ولامع باد .

وقایع متنوعه - در این سال محمد علی بیك ناظر بیوتات وداع حیات نموده واقف دقایق خدمت و بندگی محمد بیك معیر الممالك ولد مرحوم حسین بیك قیحاجی که بشرف قرب اختصاص داشت و بمنصب مزبور سرافراز گشته خدمت معیری ممالك بحسن بیك برادر مشارالیه مرجوع شد و هم درین سال مرحوم سیاوش خان امانت نقد حیات را بمحصلان آن سپرده قوللر آقاسی گری با ایالت کوه کیلویه بواقف رموز خدمت سکالی الله و یردی خـان امیرشـکار باشی تفویض یافت و ایالت استرآباد که با ایالت پناه (١٦٦) مزبور بود بمحمدقلی خان ولد سیاوش خان عنایت شد .

«۳۲» شرح آمدن اورنگ زیب ولد والی هندوستان

بار دیگر بقصد استرداد دارالقرار قندهار و خاسر مراجعت نمودن

بر نکته سنجان دقیقه شناس پوشیده نخواهد بود که دادار بخشانیدهٔ مهربان که انتظام مهام جمهور امم و عموم اصناف بنی آدم منوط و مربوط بخواهش و ارادهٔ اوست رشته شیرازه افراد کتاب حکمت را که عبارت از انسان خاکی بنیان باشد با وجود تباین خلق و خلق از امر وحدانی که اطاعت فرمان فرمای ظاهر است نموده رضا جوئی و خدمت سکالی ایشانرا بر عموم برایا واجب فرموده در صورتیکه این حامل بار گران سلطنت و خسروی بمقتضای ظلمیت حضرت باری مروت پروری و عدالت شعاری نماید از هر دست دعائی تحصیل ستونی متین جهت استقرار اورنك بلند پایهٔ جهانبانی مینماید و از اینجهت است که پیوسته کار این برگزیدهٔ کردگار بی میانجی گیرودار وارتکاب جدال و قتال بفحوای حدیث نبوی و جناب مصطفوی که نصرت بالرعب مسیرة شهر ساخته و عرصهٔ هستی از وجود مخالفان پرداخته میباشد .

تفصیل این اجمال و مبین این مقال آنکه بعد از آنکه رایات نصرت شعار و اعلام فیروزی مدار را از ییلاقات سمیرم وشیراز بمرکز خلافت ومقر سلطنت که عبارت از دارالسلطنه اصفهان بوده باشد مراجعت واقع شد چون در سنه سابقه که گروه ظلمت پژوه هنود بقصد استرداد دارالقرار قندهار درحرکت آمده بودند در نهایت ناکامی و بد نامی آواره دشت گم نامی گردیده بودند وعقل دور بین که محك عیار (۱٦٧) نقود خطا وصواب است تجویز نمینمود که بعد از ارتکاب خفتی چنان بار دیگر بهوس تحصیل این متمنی گران رکاب وسبك عنان کردند لهذا پیوسته بعیش و نشاط و شکفتگی وانبساط اشتغال نموده اکثراوقات بملاعبه جریده بازی و چوگان تاختن یکران و شکار چرغ و شاهین و باز و یوز هنگامه آرا و عشرت اندوز میبودند و بجهت رفاه حال لشگرظفراثر وسپاه قیامت حشر حکم جمعیت سپاه و حرکت مبارزان مملکت پناه که مرور وعبور ایشانرا خواص سیلاب

بهار و امواج بحر زخار است نفرمودند از آنجا که علت سودای محال بسقمونیای خجالت و بدنامی دوا پذیر نیست والی هندوستان را دیگر باره هوس استرداد دارالقرار قندهار ازضمیرحیرت تخمیر سربرزده اورنك زیب پسر خودرا با سعدالله خان که وزیر و راتق و فاتق مهمات کلی و جزوی آن پادشاه حیرت دستگاه است و امرا و عساکر بیشمار و فیلان کوه کردار و توپهای اژدر آثار روانهٔ دارالقرارقندهار نموده(۱) اوتارخان بیگلربیگی دارالقرارقندهارورودآنقوم عاقبت نامحمود را بپایهٔ اورنك سلطنت و سریر دولت عرض نمود بعد از تحقیق اینمعنی مناشیروفرامین بجمعیت سپاه نصرت پناه ومبارزان رزم آزمای قوی بازوی آهن کلاه صدور یافت که بقصد استیصال آن تیره روزان که سواد مطابق اصل بخت سیاه خودند در حرکت آیند و علیقلی خان سپهسالار پیشتر از رایات جاه وجلال روانه شد اعلیحضرت ظل رحمن در ساعت مسعود و زمان محمود بباغ مینو نظام فیض مقام عباس آباد دارالسلطنه اصفهان که انتخابیست از کتاب هشت بهشت خلد برین نقل مکان فرمودند و تا فراهم آمدن (۱٦۸) سپاه کینه خواه از اطراف و اکناف ممالك محروسه آنقوم خجلت اندوزهفتاد ویکروز مشغول محاصره بود و بیرون نقب وجر اشتغال نمودند و درین امر بقدر مقدور سعی و اهتمام کردند گمان مینمودند که بزر دادن و پا برسرجان نهادن باعنایت بیغایت الهی بر میآیند بعد از انقضای مدت مسطور استماع نمودند که سپاه نصرت پناه نزدیك رسیده اند وملاحظهٔ جرأت وجلادت اوتارخان وغازیان ظفرشعار قلعه داری نموده مجدداً نیل بد نامی بر چهره ناکامی کشیده مراجعت نمودند هنوز ألویه دولت و اعلام سعادت از عباس آباد در حرکت نیامده بود که مژده فتح و فیروزی و نگونساری اعادی بیدین و تیره دلان عاری از نور یقین رسید و ارقام مشتمل بر مژده فتح وفیروزی باسم بیگلربیگیان و امرا و وزرا و حکام و عمال ممالك محروسه صادر شد وچون هوای دارالسلطنه بسبب افراط حرارت ازمنهج اعتدال منحرف شده بود بفیروزی

---

(۱) این لشکر کشی را در تاریخ شنبهٔ سوم شهر جمادی الثانی ۱۰٦۳ نوشته اند.

و اقبال بصوب صواب ییلاق پریه و سرچشمه زاینده رود روانه گردیدند ودر آن سرزمینها که بعذوبت میاه و کثرت گل و گیاه مذکورالسنه وافواه است اقامت نموده در ایام اقامت آن مکان نزاهت اثر گاهی بسرسرچشمه محمودکر که ازغایت صفا وغرابت منشا، تعجب نظارگیان صایب نظر میگرددروانه شده بعضی اوقات بشکار کبك اشتغال میفرمودند و درین اثنا بسمع ایستاذگان کریاس گردون اساس خبر آمدن کلنك بمحال زار ومردح رسیده چون خاطر ملکوت ناظر متوجه شکار کلنك میباشد عنان عزیمت بدان صوب صواب معطوف گردانیده بخوشی وخرمی از شکار (۱۶۹) کلنگان آسمان آهنك استلذاذ فرمودند و در همان روزها بالتو علی (۱) یساول ایلچی عبدالعزیزخان پادشاه والاجاه ترکستان که بجهت تشئید مبانی دوستی ارسال نموده بود با نامه صداقت تلثیم زمین بندگی نمود وبشرف مجالست مجلس خلد مشاکل سر افرازی یافته ازسیر چراغان سرچشمه کندمان (۲) و آتشبازی غریب که هر گنز چنان تماشائی ندیده تعجب اندوز گردید رخصت انصراف حاصل نمود.

---

(۱) ملاکمال مینویسد که فریدون بیك که حسب الامرخدمت عبدالعزیز خان رفته بود دراواخر رمضان المبارك ۱۰۶۳ آمده در پیشگاه شرف پای بوس مشرف شد

و در روز ۲ شنبه ۲۹ شهر رمضان المبارك شاهنظربیك اوزبك که قبل از رفتن فریدون بیك بایلچی گری نزدعبدالعزیزخان رفته بود مراجعت نموده.

(۲) چمن کندمان در لرستان واقع است.



«۳۴» داستان شکاری نمودن شیران بحسن سعی خان

رموزدان الله ویردی خان امیر شکار باشی

لله الحمد والمنه - که از فیض سحاب اقبال این آفتاب سپهر کمال وسایهٔ حضرت ذوالجلال امورغریب ورسوم تازه که درهیچ عهدی از ازمنه سالفه سلاطین ذی شان را توفیق تماشای آن نشده مانند شاهد سبزه نوخیز که در فصل بهار براهنمائی قوه نامیه سر ازدریچه ظهوربرآورده سرمه کش دیده بینش نظار کیان مشکل پسند میگردد پرده خفا از چهره نمود گشوده زیب بخش محفل امکان وزینت افزای هنگامه اخشیجان میشوند زهی فطرت بلند و نیت ارجمند که دقایق اموری که موشکافانرا درحل آن ناخن اندیشه شکسته و بازوی توانائی بسته است بیك گوشهٔ ابروی التفات این خسرو اقلیم گشا میگشاید و مسافران اقلیم وجودرا قبل از وصول بشهربند امکان در طریق بالقوگی بتماشائیان گلشن ایجاد مینماید آری هر که درس امتیاز در دبستان تائید الهی خوانده باشد از اوستاد بی نیاز و شیوه‌های ستوده اش در تازکی و غرابت ثانی اثنین اعجاز است.

تفصیل این اجمال و مبین این مقال آنکه برنکته سنج سخندان که بمیانجی تتبع کتب سلف و شنیدن آثار خلف اطلاع بر احوال خسروان (۱۷۰) ذی شان از امروز تاظهورحکومت‌پیشدادیان یافته باشدظاهراست که درهیچ زمانی‌ازازمنه باستانی نبوده که خسروان گردون شان شیرانرا شکاری نموده مانند یوزان معلم دست آموز وفرمان پذیر نموده باشند این امر غریب و شیوه عجیب که در زمان دولت این خسرو کیخسرو غلام رایج گردید چنان بود که والی عربستان وسایر خوانین ذی شان چند قلاده بچه شیر اضافه پیشکش وارمغان نموده بدربارآسمان شعار فرستاده بودند وچنانچه رسم پادشاهان ذوی‌الاقتدار میباشد روزهای جشن و هنگامهای بارعام بجهت عظیم شان و توهیم گردنکشان شیرانرا بر دربار اقبال می بستند تا آنکه بخاطر اقدس و ضمیر مقدس پرتوافکن گردید که چرا نتواند بود که شیرانرا بطریق یوز تعلیم صید افکنی نمایند وگوی توفق از سلاطین

سلف کـه باین فکر نیفتاده اند ربایند هر چند این معنی در نظر قاصر مدرکان
کوتاه بین که مدرسائی نگاهشان از بساط رسوم وعادات مبتذل نگذشته بسیار بدیع
و بعید مینمود اما از آنجا که درنظر دید دقیقه یاب حضرت ظل اللهی غایب حکم
شاهد دارد بوایافتهٔ دقایق طرزدانی محرم بزم ضمیر اعلیحضرت خاقانی الله ویردی
خان مصاحب وقوللر آقاسی وامیرشکار باشي وبیگلربیگی کوه کیلویه امرفرمودند
که بعنوانی که مقرر میباشد درشکاری نمودن سباع مزبور بذل جهد مبذول دارد
که چون سیرمتنزهات مازندران بهشت نشان سلسله جنبان عزم والاست درهنگامیکه
رایات نصرت آیات بقصد شکار درحرکت آید نیل این مأمول میسور باشد الحق
آن آشنای فطری غرایب امور (١٧١) در این امر عجیب ید طولائی بکار بـرده
دراندك زمانی بروفق مدعا سرانجام نموده معروض گردانید که بطریقیکـه بخاطر
اشرف و ضمیر مقدس پرتو افکن گردیده بود مطلب حاصل و طلسم تعجبات مردم
باطل گردید و هم در آن اوان رایات نصرت آیـات از ییلاق مراجعت واقع شـد
و دو سه روز در باغ عباس آباد توقف نموده بی آنـکه داخل دارالسلطنه اصفهان
شوند متوجه مازندران(١) بهشت نشان گردیدند وامرفرمودند که شیرانرا همراه
آورند که در شکارگاههای آن ملك دلپذیر که مشحون بصنوف وحوش وانواع
بهائم است ملاحظه شیوهٔ صید افکنی آنها کرده شود و درهر منزلی بصید وشکار
اشتغال نموده بساعتی کـه تولا کند بدان تقویم داخل مازندران گردیدند ودرآن
مکان نزاهت بنیان هر روز بسیر و شکار و کشیدن ساغرهای سرشار و تماشای باغ
و بهار بزم افروز و طرب اندوز بودند تا آنکه روزی از روزها بخـاطر اقـدس
خطور نمود که چون اسبانرا تاب و توان حمل شیران نیست که بطـریق یـوزدر
شکارگاهها همراه باشد ونیز آمیزش شیر واسب مقدورنه محفها بر روی گردونها
ترتیب نموده همراه داشته باشند و مدتی بـدین عنوان بشکارگاهها برده همه وقت
از ملاحظه صید افکنی آنها طریق نشاط و انبساط میسپردند و چون بعضی اوقات
عبور گردونها از آب و گل دشوار بود امر اشرف از معدن نفاذ صدور یافت محفه

شیرانرا بر روی فیلان کوه بنیان که در حین فتح دارالقرار قندهار بحیطه تصرف
در آمده نصب نمایند که همه وقت همراه باشند و چون راقم این داستان غرابت
نشان نیز بنیروی بندگی از باریافتگان بزم (۱۷۲) قرب وحضور و همه اوقات ملتزم
رکاب منصور میباشد بی شایبهٔ اغراق وارتکاب استغراق هر گزشکاری بدین خوبی
و صیدی بدین مرغوبی در عرض ایامی که سایه مثال دنباله دو موکب جاه وجلال
است وهمه روزه ملاحظه انواع شکارها مینماید ندیده وازجهان دیدگان دیرسال
نشنیده چه صید شیران مانند عاقلان دانش پیشه مشتمل بر رعایت شیوه ستوده
حزم و پاسداری مراتب احتیاط می باشد در دفع مضرت خصم از چرب نرمی سپر
آهنین بردوش ودرترك طريق بی صرفه پوئی هزار پندعاقلانه در گوش دارد درهنگام
گرم تازی باد را مجال نیست که همعنانی نماید و هرصیدی که بقفل چنگال درهم
بست مفتاح تدبیر هیچ چارهٔ خویش نگشاید درپیش تیزی چنگال آهنینش جامه
آهنین چون پیراهن حریر بی ثبات است و گرفتار پنجه قهرشرا نومیدی از خلاص و نجات
در بزم ظهور صیدتندی رسیدن بردویدنش مقدم ودر بساط انتهاز فرصت انداختن شکاری
تااراده اش جلیس وقرین قطع نظر ازاین معانی کرده شهریاری چنین را زیبنده چنان
مینماید که شیران بجای کلاب معلم هنگامه طراز شکار واین طرز غریب زبان زد
آیندگان کشور ازمان وادوار باشد دراوقات شکار این بوالعجب شیوگان امری غریب
منظور گشته کارشناسان تجربه اندوز را در بحرحیرت مغمورساخت . شرح این داستان
غرایب نشان چنانست که یکی از شیرانرا که در مکتب صیادی طفل نو آموخته و
صحرای شکار ندیده وتجربه نیندوخته بود میخواستند که بمدارا وآهستگی آشنای
صنعت صیادی وماهر شیوه استادی سازند لهذا (۱۷۳) منظور نظر خان رموزدان
بود که نخست که بگراز ماده که سلاح جوشن گراز ناب عریان و باب چنك و دندان
(جزء) نوآموختگانست باصطلاح امیرشکاران بولی دهد که مبادا درنخستین مرتبهٔ
صیادی که هنوز ادراك لذت صید افکنی ننموده از هم نبرد معرکه مبارزت زخمی
شده بعد از آن چنانکه شاید اقدام برین امر ننماید ونخست اتفاق گراز نری که بعلت

بحداثت سن و نو رسیده کی سفیده صبح سنانش از تیره شب کام ودهان طلوع نمایانی نداشته از بیشهٔ بر میآید امیر شکارانرا بعلت بعد مسافت چون بعد از امعان (نظر) نشانی از دندان او ملحوظ نمیگردد شیر نوآموز را مطلق العنان میسازند و چون شیوهٔ رسانیدن آن اژدهای شیر اندام تمام بوده مانند مرغان سبکتاز در دم ادراك آن گراز نموده بی باکانه اش درقید چنگ ودندان درمیآرد بعد از رسیدن شیربانان که دندان آن عدوی بی امان را ملاحظه مینمایند از بیم غلطی که نموده بودند مضطرب گردیده وقضیه بعد ازتفحص ودقت نظر معلوم میشود که دست امیرشکار قضا بریشه درخت که غذای مقرر گراز است دهان آن اجل رسیده را درهم پیچیده و استادانه اش از انبای نوع بهمین کار بسر گزیده است الحق نظار گیانرا از این حال تعجب بر تعجب افزود وخدا ساز بودن کارهای این خسرو اقلیم گشا در مرآت دیان چهره ظهور نمود بعد ازتکرار شکارشیران اژدها کردار خسرو قدرشناس امر فرمودند که قلاده مرصع و زنجیر طلا بجهت ایشان ترتیب داده محفها بلا جورد و طلا تزئین نمایند وپیکر ایشان را بجهت امتیاز بجلهای زربفت آرایند امید که تا شیر گردان گردانست این خسرو شیرشکار را (١٧٤) نصرت پیش رو واقبال همعنان باد.




«۳۴» شرح وقایع و اموریکه در حین توقف رایات منصور در مازندران روی نموده

در اوقاتیکه مکان نزاهت بنیان و گلشن جنت نشان مازندران محل نزول رایات نصرت آیات بود در آن خطهٔ ارم نظیر هر روز در مکانی مرغوب و بوستانی مانندهٔ چهره شاهدان محبوب بکشیدن ساغر های سرشار و گرم کردن هنگامه عیش و شکار داد خوشدلی میدادند و از بلاد جنت نهاد آن مرز و بوم بلدهٔ طیبهٔ اشرف باقامت اختصاص یافته هرروز بشکارگاه اطراف آنجا که مطاف هوای بهشت است توجه فرموده بضرب خدنك دشمن گداز آتش زن بنیان حیات گوزن و گراز آن سر زمین میگردیدند و از سیر حدایق پر گل و باغهای پر سنبل که غیرت « زدای زلف پر پیچ و » تاب کاکل است گلهای انبساط میچیدند و گاهی بشیران شکاری چنانچه سبق ذکریافت صید گوزن و گراز نموده طریق عیش و نشاط می‌پیمودند و چون عباس آباد بهشت بنیاد از راه اشرف بر دریا و دریاچه آسمان پهنا و گلهای فریبنده تماشا بر سایر متنزهات آنجا تفوق دارد حکم بر چراغان اطراف دریاچه آن مکان مینو نشان نمودند



«۳۵» ❁(داستان چراغان اطراف دریاچه عباس آباد)❁ (۱)

بر سواد خوانان صحیفهٔ تماشا و نظارگیان چراغان گنبد خضرا روشنست که روز کردن شبهای باده گساری بفروغ چراغان دوچندان ساختن روز زندگانی وغازه رخسارشاهدعیش وکامرانیست گرمی این هنگامه را براطراف دریاچه ورود نشاء خاصیست عرق دوآتشه شراب شیراز وفروغ این بزم را بر عرایس ازاهیر اردیبهشت وفروردین زیادتی کرشمه ونازاست سلاطین ذیشأنرا(۱۷۵) که گذرانیدن اوقات عمر گرامی بعیش ونشاط میسر باشدبفتوای عقل دقیقه شناس مجوز نیست که نه بعنوان خوشدلی وکامرانی گذرانند وگردی از ایام زندگانی وجوانی که از گردش ایام ولیالی دواسبه درگذراست بشتابند لهذا اعلیحضرت ظل اللهی بچراغان اطراف دریاچه عباس آباد اشرف که قطعه‌ایست از باغ جنان یا منتخبی است از روضهٔ رضوان اشاره فرمودند خدمتگذاران در اندك زمانی اطراف آنرا دایره کردار باشکال متناسب چوب بندی نموده باتمام رسانیدند بعد ازاتمام آن اعلیحضرت ظل رحمن در تالار وسط دریاچه بدولت و اقبال با ملتزمان بساط اجلال جلوس فرموده حکم با فروختن چراغها فرمودند آتش بی دود باده گلرنك نیز بچراغان کردن دماغ مجلسیان درخشیدن آغاز نهاد وفروغ چراغان از کواکب ثابت چرخ گردان حکایت میکرد و عکس چراغ در آب از سیر و دورسیارگان حکایت مینمود عود مطربان در آتش می بنشر روایح نغمات دماغ جانرا معطرمیگردانید و شکفتگی بزم باده عقل مصلحت سنج را در آتش حیرت مینشانید آنشب که در حقیقت روزعیش و نشاط بود بدین طریق سپری گردید و ساغر وپیمانه راگردش بآخر رسید امید که پیوسته ساغر نشاطاین خسرو کامکار گردان و دشمن ایندولت ابد مدت چون شمع چراغان سوزان و گدازان باد .

---

(۱) چراغانی مزبور بمناسبت جشن نوروز بوده است که آنروز مصادف است با پنجشنبه بیستم ربیع الاول ۱۰۶۳

«۳۶» شرح تخریب قلعهٔ که کفره اروس بر کنار قوین سو احداث نموده بودند

چون والی ممالك اروس را از زمان نـواب گیتی ستان فردوس مکانی تـا غایت که اوان اهتزاز بهارستان دولت ظل رحمن است پیوسته با این دودمان نسبت دوستی و روابط آمـد وشد مشید و مستحکم است و همواره ایلچیان بپایه سریر خلافت و تخت شهریاری (۱۷۶) و سلطنت آمد و شد دارند و فرمانروایـان این سلسله جلیله نیز مدام مراعات خاطر ایشان نموده همت والا بانجاح مطالب ومآرب ایشان مصروف میداشته اند درآغاز زمان (۱) جلوس میمنت مأنوس پادشاه ممالك اروس قلعهٔ درحوالی ترك (۲) که سامان الکاء اروس وممالك محروسه است احداث نموده بود بنابرمراعات مراتب مسطوره باغماض مقرون گشته ودرایامی که طهمورث والی سابق گرجستان چنانچه سبق ذکر یافت از بأس سطوت جیوش منصوره و جنود قاهره هراسان و گریزان گردید الکاء متعلقه او برستم خان شفقت شد و از راه هم مذهبی متشبث بوالی اروس شده نواده کلان خود را نزد او فرستاده طالب مظاهرت و معاونت گردید و بمصلحت دید مکر و حیله آنها نمود که اگـر چند قلعه دیگردر حوالی قلعه قوین (۳) ساخته شود که راه آمد وشد چرکس بممالك

---

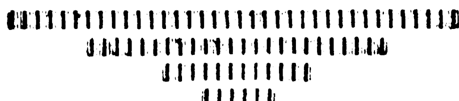
(۱) فئو دور ایوانویچ بسال ۱۰۰۲ هجری (خبرشین) نـامی را مأمور نمود که بـا سـاز و برك آماده بطرف قفقاز حرکت کرده و در طرف خاك ترك سرحدات کـشور روسیه را توسعه داده و نزدیك بدهانه قوین سو شهری بنا نماید شهر مزبور بدستیاری شاهزاده دالکورکی بنا نهاده شد و اهمیتی هم پیداکـرد بسـال ۱۰۶۳ از طرف شاه عباس دوم چنانچه در متن بدان اشارت شدهٔ است امر بخراب نمودن آن شده و افتخـار جلوگیری ازین تجـاوز نصیب خسروخان بیگلربیگی شیروان گردیده است .

(۲) مقصود رودخانه ترك یا ترکی است که کشور کما فی را از مملکت مسکوا جدا میکرده است

(۳) قوین ـسو قویـاسو قویسو باسمـاء مختلفه در تألیف دیده شده و این کلمه ترکی و بمعنی آب غلیظ است زیرا که آب آن همیشه گل آلود وجریـان آن خیلی کـند است از جنوب دهنه ولکا وارد بحر خزر میشود .

محروسه مسدود شده اگر از جانب اروس کمك بالكاء گرجستان آید بسهولت میسر باشد مقرون بصواب مینماید و والی ممالك اروس نیز فریب غدر او خورده قلعهٔ چند درمحال مزبوره احداث وجمعی را بمحافظت تعیین نموده بود وحقیقت اینمعنی را خسروخان بیگلربیگی شیروان بموقف عرض رسانید ارقام مطاعه باسم حکام چخورسعد و قراباغ و اردبیل و آستارا و سایر محال آذربایجان صادر شد که جمعیت نموده نزدخسروخان حاضر گردند که بدانچه مقتضی وقت ومصلحت دولت است بعمل آورد.

... و امراء منظور حسب الفرمان واجب الاذعان در وقت مقرر جمعیت نموده خسرو خان به نیروی اقبال بیزوال شاهی و تائید جناب الهی باتفاق امراء مزبور و حاکم باب الابواب دربند وسرخای خان (۱۸۷) شمخال حاکم داغستان وعباسقلی خان اوسمی و جماعت زاخوری و غیره روانه شده با جماعت اروس و بقای «کذا» وغیرهم که ازطرف والی اروس بمحافظت قلاع اشتغال داشتند بجنك وجدال اشتغال نمودند صفحهٔ غبرا از صدمه حوافر باد پایان و خروش کوس و کرنا نمودار صحن قیامت گردید و غبار معرکه هیجا چون ناله مظلوم سر بر ثریا کشید عاقبت نسیم فتح و نصرت بر پرچم اعلام جنود مسعود شیروان وایروان وزیده کفره مردوده آواره دشت فرار گردیدند و لشکر منصور تمامت آن قلاع را ویران و با خاك یکسان ساخته مراجعت نمودند وچنین فتحی عظیم بسهولت وآسانی قرین حال اولیاء دولت روز افزون گردید.



«۳۷» شرح آمدن ایلچیان سلطنت پناه عبدالعزیز خان

با سید رخصت شاه فولاد سرای

درین سال شکور بیك و نیاز بیك چهره آقاسی ایلچیان عبدالعزیز خان والی ترکستان بقصد استدعا رخصت شاه فولاد سرای بدرگاه جهان پناه آمده بودند تفصیل این اجمال آنکه شاه فولاد سرای که یکی از اعیان ترکستان و نسبت قرابت قریبه بملینکتوش داشت و در حدی از حدود ترکستان حاکم بود بنا بر دواعی نفسانی ووساوس شیطانی اراده سرکشی وخود رائی در خاطر میداشت و عبدالعزیزخان بلطائف الحیل اورا بدست آورده بجهت دفع مفاسدآن مرزوبوم بدرگاه جهان پناه فرستاده و استدعای آن نموده بود که درممالك محروسه بوده باشد و حسب‌الاستدعا پادشاه مزبور و مراعات قوانین دوستی مدتی در دارالملك شیراز و گیلان و دارالسلطنه قزوین توقف داشت و در این ایام بجهت استرضای خاطر (۱۷۸) ملینکتوش از خدمت اعلیحضرت ظل اللهی بوساطت ایلچیان‌مزبور استدعاءآن نموده بود که شاه فولاد را رخصت حج ارزانی داشته بعد از مراجعت روانهٔ الکاء ترکستان نمایند بنا براین مشارالیه را مرخص‌ساختند که روانهٔ زیارت بیت الحرام شود و ایلچیان رامشمول انعامات و خلاع گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشتند و ایلچی ابوالغازی خان والی اورگنج نیز با ایلچیان والی دادیان و باشی آچوق و پادشاه والاجاه فرنسه و ایلچی اروس که برسم چاپار بدرگاه جهان پناه آمده بودند و عبدالرحیم بیك خویش حسین پاشا حاکم بصره که حامل عرایض و پیشکش بود در این سال بزمین بوس بندگی فائزگشته مشمول‌انعامات و خلاع فاخره گردیدند.

«۴۸» (روانه شدن رایات منصور از بلده اشرف به فرح آباد)

چون زمان توقف بلدهٔ طیبهٔ اشرف تمادی یافت مکرر وا از شکار شکارگاههای آن حدود استیفای حظ فرمودند هوس شکار گاههای فرح آباد و سیر کنار دریا وامواج آسمان پهنا زمام مطایای عزیمت را بصوب فرح آباد جنت بنیاد کشیده وهمرکاب دولت وهمعنان سعادت متوجه گردیده شکار کنان بدان مکان خلد بنیان رخت اقامت افکند ودر ایام توقف گاهی بسواری کشتی وسیر دریا ور کوب بارگی وتفرج صحرا وشکار تذروان آسمان پیما صیقل زن مرآت ضمیر اقدس میگردیدند تا آنکه هوس مراجعت مقر سلطنت عنان تاب عزیمت گشته بلده اشرف را حیات مجدد حاصل شد

وقایع متنوعه - درین سال میرزاقاسم وزیر مازندران بهشت نشان از خدمت مزبور معزول ووزارت (۱۷۹) آنجا بمیرزاصادق مستوفی بقایا شفقت شد و بیگلربیگیگری استرآباد بتغییر (۱) محمدقلی خان بحاجی منوچهر خان تفویض یافت

«۴۹» شرح آمدن داراشکوه ولیعهد والی هندوستان

باتفاق سعدالله خان وزیر آن پادشاه حیرت نشان - بقصد تسخیر دارالقرار قندهار و خائب و خاسر مراجعت نمودن بتائید حضرت آفریدگار (۱)

ایزد جهان آرا که بمقتضای شگرف کاری پیوسته امور خسران نما را مخزن گوهرهای گرانبهای سود بی‌منتها نموده بفحوای عسی ان تکرهوا شیئا فهو خیر لکم کینه‌اندوزی جنود عاقبت نامحمود هنود را چون تیرگی شب که باعث ازدیاد فروغ ماه ستارگان میگردد منشأ انتشار صیت خسروی وآوازه سرافرازی وبرتری نواب کامیاب ظل اللهی فرموده چنانچه بر افراشتن دود برهان کشیدن شمشیر شعله

---

(۱) اصل واقعه آنکه محمد قلی خان که سابقاً حکومت استرآباد را داشته بحکومت فراه تعین وجای اورا بحاجی منوچهر خان واگذار نمودند

(۲) سومین دفعه ایست که در زمان شاه‌عباس دوم از طرف پادشاه هند بطرف قندهار لشکرکشی شده است

آتش سوزان میباشد از آمدن سپاه رو سیاه هندوستان فروغ فتح و نصرت و فیروزی این خسرو خورشید نظیر پیش از آنکه نقاب حجاب از چهره گشاید مانند روشنی خورشید که قبل از طلوع چهره افروزی مینماید معلوم میگردد

تفضیل این اجمال آنکه در اوقاتیکه مازندران بهشت نشان مخیم سرادقات جاه و جلال بود بعرض مقدس رسید که والی هندوستان بدستور نخست باد پندار در کاخ دماغ راه داده از ریختن آبروی اعتبار نیندیشیده بعداز تکرار خجالتی چنانکه از رهگذر هوس استرداد قندهار او را روی نموده بود بار دیگر بآتش سودا گرم پختن این تمنا گردید دارا شکوه ولد کلان خود را که از سایر اولاد او بخطاب ولیعهدی امتیاز دارد باتفاق سعدالله خان وزیر و رستم خان دکنی سپهسالار ومشاهیر امراء ووجوه سپاه (۱۸۰) وعساگر با توپهای اژدر شعار صاعقه کردار وفیلان کوه بنیان رفیع ارکان روانهٔ دارالقرار قندهار گردانیده دارا شکوه با بعضی ازامراوعساگر از راه ملتان و دوکی و چوتیالی روانه گشته و جمعی از عساگر را از راه کابل روانه نموده و در حین ورود الکاء دوکی و چوتیالی دولت خان افغان حاکم آنجا که مدتی مدید از راتبه خواران احسان اعلیحضرت ظل رحمن و بیمن الطاف شاهنشاهی بحکومت آنجا سرافرازی یافته بود بمقتضای یکرنگی اطاعت آنگروه را وجهه همت ساخته نیل بدنامی بر چهره ناکامی کشیده بآنگروه تیره روز ملحق شده دارا شکوه را ازین معنی باد غرور وپندار در کاخ دماغ استقرار یافته بگمان آنکه قندهار نیز بهمین طریق مفتوح میتواند شد بدلی قوی واملی فسیح روانه شده قلعه قندهار را مرکز وار بدایرهٔ احاطه در آورده وچون در بوته گذار تفکر قلب بودن نقد اعتقاد خود را که درباره اوتارخان داشت ملاحظه نموده حکم بریدن جر وسیبه نموده دامن اجتهاد بر کمر خواهش استوار ساخت بعداز رسیدن اخبار ورود آن تیره روزگار بمسامع باریافتگان سرادق گردون آثار فرمان همیون باسم بختان بیك غلام خاصهٔ شریفه شرف صدور یافت که باتفاق جمعی از عساگر نصرت مآثر که بسرکردگی موی الیه در دارالسلطنه هرات قشلاق نموده بودند و بعضی از امراء خراسان روانه مقصد شده رعایا را ویماقات واحشامات اطراف را ازدست انداز

آنگروه بی شکوه محافظت نماید و منوچهر خان بیگلربیکی دارالمؤمنین استرآباد را نیز مأمور داشتند که قبل از علیقلی خان سپهسالار ایران (١٨١) و بیگلربیکی آذربایجان با جمعی ازشیران بیشه هیجا و نهنگان دریای دغا روانه‌شود وسپهسالار نیز با لشکر قیامت اثر متعاقب برفتن مأمور گشته ارقام واحکام باطراف ممالك محروسه بجمعیت عسکر منصوره ارسال یافته محصلان ساعی تعین شد و رایات منصوره نیز از مازندران متوجه فیروزکوه گشته از راه الکاء هزارجریب متوجه بسطام گردید و چون اوتارخان مکرر حقیقت بد سلوکی و بی سرانجامی مهدیقلی سلطان سیاه منصور حاکم بست را معرض درگاه خلایق پناه نموده بود امامقلی سلطان سیاه منصورحاکم اسفراین را درعوض مهدیقلی سلطان برتبه امارت بست سر افراز فرموده مقرر داشتند که بر جناح استعجال روانه شده بمحافظت و محارست قلعه‌مزبوراشتغال نمایدوداراشکوه‌ازاستماع این‌اخبار وحشت‌آثاربی‌آرام وقرار گشته‌رستم‌خان‌دکنی‌رابافوجی‌انبوه‌وپیلانکوه‌شکوه‌مقررداشت که‌روانهٔ‌بست شده‌ازطرق‌وشوارع‌خبردار بوده باشدواگرسپاه نصرت‌پناه وارد گردند‌درمقام‌مدافعه در آید واگر توانند‌وازپیش رود قلعه بست را نیز‌بدست آورد ورستم خان‌دکنی با چهل پنجاه هزار نفر از مردان‌کار و آلت پیکارروانه شده قبل از ورود امامقلی سلطان بمحاصره بست قیام نموده و مهدیقلی سلطان که در مرآت سلوك ناهنجار خود چهره بازخواست اعلیحضرت ظل‌اللهی را بعین الیقین‌مشاهده مینمود بتکلیف رو سیاهی از‌حمله آن قوم زحل نشان گردیده قلعه بست را تسلیم نمود و بتازگی السنه منهیان این خبر طرف دامن‌آتش سودای‌داراشکوه گشته بیشتراز‌بیشتر گرم احراز مطلب گردید اوتارخان (١٨٢) باتفاق غازیان ظفرتوامان نصرت نشان پای اصطباردردامن‌وقار کشیده دست‌جرأت از آستین جلادت برآوردند وبآب‌شمشیرهای درخشان و ناوکهای بران شمع حیات آن مدبران تیره روز را فرو می نشانیدند مراد بیك توپچی باشی در آتش بازی نیل خجلت بر جبین ابربهاری میکشید تا جمعیت سپاه نصرت نشان از اقصای ممالك ایران آن زحل منشان بشغل محاصره

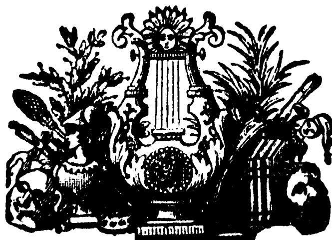
اشغال نموده هر روز از جانبی یورش کردند جمی کثیر و جمعی غفیر را طعمه
شمشیر غازیان نموده بی نیل مقصود خائب و خاسر راجع میگردیدند بختان بیك
با دو سه هزار نفر از عساکر که بسر کردگی او مأمور بودند بر جناح استعجال روانه
شده چون صرفه در جنك صف نمیدانستند هر روز تاخت اطراف و جوانب ایشان
کرده سد شوارع و قطع آمد و شد آذوقه ایشان مینمودند هرروز جمعی از بهادران
خصوصاً ملازمان الله ویردی خان مصاحب و قوللر آقاسی و امیر شکارباشی و
بیگلربیگی کوه کیلویه را که باتفاق مشار الیه در خراسان قشلاق نموده بودند
بتاخت اطراف وجوانب ایشان فرستاده بسیاری از آن گروه خذلان پژوه را بدست
آورده بی فاصله سر و زنده بدرگاه جهان پناه میفرستاد ودر حینی که بختان بیك
با جماعت خود در نوزاد توقف داشت رستم خان بکثرت و عدت لشگر خود تکیه
کرده متوجه اردوی بختان بیك گردید بختان بیك بمقتضای مصلحت وقت صرفه
در معارضه ندیده از نوزاد متوجه فولاد شد رستم خان رفتن بختان بیك را نیز از
جمله آمدکار خود شمرده باز گشته در کنار رود هیرمند اقامت نمود وهم در آنروز
منوچهرخان که ملتفت احمال و اثقال نشده جمازه سوار (١٨٣) بایلغار روانه فراه
شده بود با دو سه هزار نفر که نزد او جمعیت نموده بودند داخل اردوی بختان بیك
شده متوجهٔ مقصد گردیدند و علینقی خان سپهسالار نیز وارد شده روز بروز افواج
قاهره مانند امواج بحار زاخره داخل اردوی معلی میگردیدند رستم خان دکنی
را از استماع این اخبار پای ثبات و قرار ازجا رفته در میان خوف و رجا روزی
میگذرانید و منوچهرخان با آن گروه قلیل از بسیاری لشگر دشمن نیندیشیده بمعاضدت
اعتقاد و جرأت خدا داد روانه شده در نیم فرسنگی اردوی رستم خان نزول نمود
و از ملاحظه این جرأت و رسیدن اخبار و ورود سپهسالار و عساکر نصرت شعار
و تاخت هر روز سپاه جرار رستم خان « صلاح در مقاومت » ندیده تزلزل حال و
وخامت مآل خودرا بداراشکوه اعلام نموده و موی الیه بمصلحت ارباب حل وعقد
خیر خود را دراسترجاع رستم خان دیده رستم خانرا طلب نمود و آن مدبر مانند

صیدی که از پیش شکار افکن گریزان گردد از غایت ترس آتش در دروازه بست زده روانه اردوی داراشکوه شد و همه جا غازیان متعاقب گردیدند و هم در آن اوان علیقلی‌خان سپهسالار و عساکر نصرت نشان نیز بکنار آب هیرمند رسیده از آب عبور نموده بودند بعد از ورود رستم خان و خبر رسیدن منوچهرخان و سپهسالار دارا شکوه نیز مجال توقف ندیده طبل رحیل فرو کوفته خائب وخاسر وپشیمان ونادم روانهٔ دیار ادبار گردیدند وسپهسالار جمعی ازغازیان نصرت توامان را بتعاقب ایشان امر فرموده و بسیاری از آن قوم تیره روز را از طریق هندوستان عطف عنان بجانب درکات نیران نمودند (۱) و دو زنجیر فیل (۱۸۴) و اموال و اسباب و امتعه بسیار بدست آورده مراجعت فرمودند مژده این فتح مبین و فرار نمودن آن طایفه عاری از نور هدایت و یقین در قریه مشیت در هنگامی که رایات منصور بقصد دارالقرار قندهار از بسطام در حرکت درآمده بود بمسامع راه یافتگان بارگاه گردون پیشگاه رسیده ارقام اشرف باسم سپهسالار و امراء عظام صادر گردید که تعمیرو نسق ضروریات قلعه کرده وبعد ازهموار کردن جر وسیبه عساکر را مرخص نموده روانه درگاه جهان پناه شود و مبلغ پنجهزار تومان باخلاع قیمتی بجایزه خدمات شایستهٔ که از اوتارخان بظهور رسیده بود بعومی الیه شفقت فرموده مشارالیه را موسوم به‌ذوالفقارخان گردانیدند ومبلغ پانصد تومان انعام به صفی قلی بیك برادرذوالفقار خان که درقلعه خدمات پسندیده نموده زخم تفنك بر سرداشته بود شفقت شد و چون اوان برودت شتا نزدیك رسید و شاهد مازندران را از غازه گلهای رنگارنك آراستگی حاصل‌شده از سایر متنزهات ممالك محروسه نزدیك تربود رایات منصوررا ازراه جوزولی و استرآباد متوجه آنحدود گردید و حکم اشرف باسم ذوالفقار خان شرف صدوریافت که جمعی از عساکر را که از ایشان خدمات پسندیده بمنصه ظهوررسیده باشد بپایهٔ سریر

---

(۱) در این جنك ۵۰۰ نفر از هنود مقتول و سردار بزرك‌آنان (فرزند ارشد خواجه اورنك) که در تهور بین ابناء زمان بینظیر بود بضرب خمپاره کشته گردید

خلافت مصیر فرستد که فراخور خدمات مشمول نوازشات شاهانه گردند بعد ورود خطهٔ جنت نشان مازندران مراد بیك که درقلعه داری زیاده از قدر وسع بشر جانسپاری نموده تلثیم آستان اقبال نموده منظور انظار عنایات گشته بلقب خانی سر افرازی یافته الکاء شفت پیه پس بتیول او شفقت شد (١٧٥) وسایر مین باشیان و یوز باشیان و قورچیان و غلامان و تفنگچیان نیز بر سبیل تعاقب و توالی شرف پای بوس دریافته ازانعامات واحسانات سرمباهات باوج کیوان رسانیدند الحق در ایام محاصره که قریب بشش ماه بود امتداد یافت ذوالفقار خان وسایر مستحفظان بنوعی کوشش نمودند که درهیچ عهدی نظیر آن استماع نیفتاده وبسیاری از سربازان جلادت پیشه درایام محاصره با آنکه سد مسالك و ممرومدخل اطراف نموده بودند داخل قلعه شده مژده رسیدن عساکر بذوالفقارخان وسایر قلعه داران میرسانیدند چنانچه یکی از غازیان جمشکرك سواره و تاج بر سر بی آنکه تغییر وضع نماید در اثناء روز علانیة داخل گردید و چون بسبب امتداد ایام محاصره و تضییع حاصل قندهار تنگی در آنحدود بهمرسیده بود صفی قلی بیك یساول صحبت را بشیراز و صفی قلی بیك شیره چی باشی را بکرمان و محمد بیك یساول صحبت را بری و استرآباد فرستاده ارقام مطاعه صادر شد که مقدار پانزده هزار خروار غله حمل و نقل دارالقرار مزبور نمایند .



«٣٩» توجه رایات جهان ستانی بار ثانی بمازندران بهشت نشان بعنایت ملك منان

رایات جهانگشای اقبال اعلام گردون سای جاه و جلال در زمستان این سال در مازندران که رشك فرمای روضه رضوان و حدایق جنانست نزول اجلال داشت الحق صباغ باد مهرگان لباس اوراق درختان را بالوان مختلف درنظر بینندگان جلوه داده و از آراستگی عروس خزان داغ رشك برجگر شاهد لاله رخسار بهار چنانچه ابیات راقم مشعر بر آنست نهاده بود.

(مثنوی)

سرخ گردیده برگ برگ چنار | چون گل آتشی بفصل بهار
یا پریچهرهٔ بود سرکش | دستها را گرفته بر آتش(١٨٦)
همچو دستار باده نوشان تاك | از سر شاخها کشان بر خاك
هست چون دام راهگیر چنار | او فتاده درو تذرو بهار
خاکش از برگها مرصع پوش | بوتها همچو بوتها در جوش
اندران بزم خاص سرمستان | که بود همچو روضه رضوان
گوئی از شاخهای مهر ضیاء | دست موسی بلند شد بدعا
هر درخت آتشی بپا دارد | آرزو گر بزیم جا دارد
هر درختی بصحن گلزارش | همچو چنگیست تاکهاتارش
صورت چنگش ز سیر آهنگیست | جنبش باد ناخن چنگیست
شاخ هر برك هست سیخ کباب | برك ریزش چکیدن خوناب

و آن باغ پرگل که بباغبانی صنع آلهی از گلهای رنگارنگ در چهار فصل غیرت نگارخانه ارژنگست بنوعی جلوه گر گردیده بود که نگاه بینندگانرا مانند پروانهٔ که در بزم چراغان افتد سر رشته انتخاب از دست میرفت و روزگار از استیصال اعدا وخوشی‌هوا و بوقلمونی دامن صحرا وآغاز شباب خسرو جهان‌آرا و بادهٔ مروق مصفا وحصول متمنی و انواع نعم ولا تعد ولا تحصی بطریق شاهدان

هر هفت گرده دل از پیر وجوان میبرد وهرروز خسرو کامکار بتفرج دامن صحرا
سوار شده و داد خوشدلی وکامیابی میداد و چون هر مکانی را خصوصیتی و باده
هر تماشارا کیفیتی جدامیباشد خاطر خطیر اعلیحضرت ظل اللهی متوجه سیر فرح آباد
بهشت بنیاد که بحسب گشادگی ووسعت از بلدهٔ ارم نظیر اشرف امتیاز دارد گردیدمو کب
مسعود بقصد سیر متنزهات آنجا درحرکت آمده وآن راه راکه سه منزل است ودر
هر منزلی عمارتی ساخته و اسباب ضروریات آنرا بفرموده آرزو پرداخته اندبه پنج
و شش روز همه جا شکار کنان طی فرموده بدارالسلطنه فرح آباد نزول اجلال
فرمودند این خلد برین و جنت نهمین بر کنار بحرابسکون واقع شده (١٨٧) و
نهر تجینه رود که درعذوبت ماء وفریب تماشا ضرب المثل جهانیانست از وسط شهر
روان گشته چون دست فدویان و ذیل دولت ظل رحمن بدامان آن بحر بیکران
پیوسته وچندین هزارمرکب خوش عنان سفاین بر کنارآن رود بسته اسب قابلیت
مکان قبل از ورود رایات نصرت توأمان از خدمت حضرت ظل رحمن استدعای
وقوع چراغان بر کنارتجینه رود نموده بود وفرمان همیون دراین باب بنفاذپیوست
ودرحین ورود اسباب انکار حلیه حصول پوشیده بود بعدازدوسه روزاقامت چراغ آن
جشن روشن برصفحه آب ازعکس چراغان گلشن گشت خسرو نافذالفرمان باخواص
بندگان در کشتیها نشسته دماغها را از نشاء بادهٔ لعلی چراغان نمودند طرفه حالتی
بود که بزم باده در آن هنگامه چون پیاله میگردید و مجلس مغنیان چون رود
مطربان باآهنگ مینالید بعد از انقضای سیر چراغان چند روز دیگر در آن مکان
ارم نشان توقف فرموده گاهی بسیر طرف دریا و برخی بشکار وتفرج صحرا عیش
اندوز و طرب افزا میبودند تا آنکه میل مراجعت مرکز اقامت ازخاطر سر برزده
و بفحوای **العود احمد** متوجه بلده اشرف گردیدندوچون در سنه سالفه پشته راکه
در رفعت نمودار آسمان و در استدارهٔ اطراف شبیه چرخ گردان بود درقرب شهر
انتخاب فرموده بساختن بنائی بربالای آن فرمان داده بودند واین کار صورت انجام
یافته بود دراین اوقات لازم السعادات نیزمتوجه اتمام آن شده بحفردریاچه وگل کاریها

و سایرلوازم فرمان دادند وآن مکان شریف را بهمیون تپه موسوم فرمودند ارباب طبع را در باب اتمام آن بنا تواریخ بخاطر رسیده بود از آنجمله تاریخی که میرزا باقر حسینی وزیر قورچیانرا بخاطر رسیده ثبت افتاد .

«۴۰» (قضیه فوت مرحمت پناه خلیفه سلطان)

در اثناء آن عیش و نشاط و شکفتگی و انبساط توسن زندگانی مرحمت پناه غفران‌دستگاه بحر پر گوهر دانش و علوم قوت نامیه بهارستان آداب و رسوم مجمع البحرین علم وعمل جامع السعادتین دین و دول‌شایسته ریزش باران غفران خلیفه سلطان که بمنزل‌شصت وسوم ازمنازل‌زندگانی‌رسیده بود بسردرآمدومطیه انفاس عزیزش زمام انتظام‌آمد و شد ازهم‌گسست خرقه مستعار ترکیب‌عنصری و پیکر هیولانی راکه ازاضدادار بعه بوام فراهم‌آورده بود بمطالبان آن‌باز گذاشت و طوطی روحش قفس‌کالبد راکه مرصع بحسن صفات بود در هم شکست اسباب ناگزیر این جهانی را که سنك راه وصول است بجا گذاشت و دل‌دانا را که زادراه آن سفر دورودراز دست بفحوای شعر راقم از جهان گذران با خود برداشت .

❁(نظم)❁

توشهٔ نیست درین راه ازینجا بردار　　　زاد راه تو دل تست ز دنیا بردار

گرداب وارپیدایش درخویشتن پنهان گردید و بگشودن چشم بینا حباب‌آسا ازدام تعلقات پرید تار نفس و پودبدن را دست‌التیام ازهم‌جداشد وزمان‌غیبت کبری سفر بی رجعت درازگردید پوشیدن دیده عینك تماشای جهان کبریا گشت و براحله از پافتادگی ازین نه کریوه مسدودةالشوارع‌در گذشت خروش خاموشی‌آن زباندان جهان آدمیت خفتگان خواب غفلت را بیدارساخت وبیخبران هستی را ازپرزوری ساغر فنا و پیمانهٔ عدم خبردار گردنید حق تعالی چشمی بینای عیوب نفس غدار و دلی تشنه تحصیل رضای حضرت کردگار (۱۸۹) کرامت کناد

«۴۱» ۞(شرح وزارت ایران مداری محمدبیك)۞ (۱)

مجلس نشینان بزم آفرینش و باده گساران پیمانه بینش که ازساز بلندآواز سلطنت ولوای فرح افزای دولت خبر دارند میدانند که از گسستن تاری نغمه عیش و نشاط باده کشان بزم کامیابی خامل و زبانه شعله آواز مطربان محفل کامجوئی نازل نمیگردد قطع رشته حیات کارکنان مهام قانون دولت را گسستن تاری وسفر نمودن گرم کنان هنگامهٔ کاروعمل کانون خسروی را پریدن شراریست آری گروهی را که صافنات و جیاد تازی درکتل باشد از لنگیدن مرکبی از مراکب عتاق چه ملال ودریای بیمنتها را ازشکستن سفینه حبابی چه کلال آفتاب جهانتاب را ازمردن چراغی چه تیرگی زاید و خاطر والای آسمان رفیع ارکانرا از برخواستن غباری چه کدورت افزاید اما تجدید بریشم گسسته ساز لازم و تعمیر بنای مردم نشین منهدم متحتم است و چون بسبب انهدام آن قصر معالی رکنی از ارکان سلطنت

---

(۱) محمد بیك از مردم تبریز و پسر خیاطی بوده که بواسطه هوش ذاتی کم کمك بدربار راه یافته تا بریاست ضرابخانه سلطنتی گماشته گردید و از آنمقام هم تجاوز نموده تا بعد از فوت خلیفه سلطان مقام اعتمادالدوله بوی واگذار گردید محمد بیك یعني صدر اعظم سوم زمان شاه عباس ثانی میل مفرطی بکشف معاون و ایجاد کارخانهاي صنعتی در کشور ایران داشت و دهسال در این راه زحمت کشید ولی چون آنکسی را که برین کار گماشته بود مردی حقه باز از اهل فرانسه بود که هیچگونه اطلاعات معدن شناسی نداشت زحمات دهساله صدراعظم ایران بجائی نرسید و از آنهمه صرف پول و کاوش زیاد در معادن طلا و نقره و مس و آهن حتی سود کمی هم نبرده وبالاخره در حوالی یزد معدن سربی کشف کرده و باستخراج آن پرداختند محمد بیك علاوه برکوشش درراه کشف معاون زحمت زیادی هم درراه ترکیبات شیمیائی کشیده وازاین راه هم استفاده قابل ذکري نبرده است اعتمادالدوله مزبور بتشویق دانشمندان و صنعتگران سطح فرهنك عمومی رابالابرده وطرح نوینی درفرهنك آتیه کشور خود ریخته است براي اطلاع بیشتر ازحالات این مرد بزرگوار بکتابهای مدونه وقت خصوصاً سفرنامه تاورنیه مراجعه شود

محتاج بتعمیر و بنائی از آئینه دولت مفتقر تحدید بود آگاه دل صافی نیت روشن ضمیر نیکو طویت زباندان صوت فزع تیغ وصریر رقم نبض شناسی جنبش بی نیزه قلم رنگ آمیز حکمت و شجاعت اکدش جلادت کین و مرارت صلابت تیزی بلارك حکم رانی قوت ناطقه خامهٔ زبان دانی رفیع فطرت بلندمقام سمی حضرت خیرالانام مخلص بلااشتباه حضرت ظل آله عمده مقربان درگاه **محمد بیك** ناظر بیوتات که در دقیقه شناسی از باریك بنیان بغایت بیش واز سالکان طریق قرب و حضور بمراحل شتی در بیش بود باین منصب والا سر افراز گشته بلباس امتیازی جدید و پیرایه اعتباری تازه آراستگی یافت جامهٔ خلقان پژوهش خلایق(۱۹۰) نوشد و مرآت دیدن کارها جلای دیگر یافت و خدمت نظارت بصفی قلی بیك یساول صحبت غلام خاصه شریفه مفوض گردید و هم در این اوان علیقلی خان سپهسالار و سایر امرا وغیرهم که از قندهار مراجعت نموده بودند بزمین بوس بندگی سرافراز گردیدند و بانعامات و احسانات و خدمات سر افرازی یافتند و چون خسرو خان بیگلربیگی شیروان درین اوان امتثال دعوت ازجمعی نموده بود بختان خان بازاء خدمات به بیگلربیگی گری شیروان ممتاز گردید و چون هواهای مازندران درمنهج اعتدال عدول نموده رو بگرمی نهاده بود رایات جهانبانی بقصد دارالسلطنه قزوین در حرکت آمده و چون ایلچیان پادشاه اروس نیز در این اوقات به پایه تخت سلطنت آمده بودند بعد از آنکه تحف و هدایا و پیشکشهای ایشان بنظر کیمیا اثر رسید ایشانرا نیز روانه دارالسلطنه مزبور گردانید .



«۴۲» شرح روانه شدن رایات نصرت آیات از مازندران بهشت نشان بخطه بی قرین دارالسلطنه قزوین

چون از تاریخی که نهضت همیون بقصدتسخیر دارالقرار قندهارواقع‌شده عرض‌سپاه نصرت پناه ولشکر قیامت اثردیده نشده بودتنقیح وتشخیص آن برذمت‌همت‌ملك‌پیرا ازفرایض ولوازم‌مینمودواین‌امرا هم‌ومطلب اتم در دارالسلطنه‌قزوین که‌وسط ممالك محروسه است وبوفوراجناس‌وارزانی مأکولات ومطعومات‌ازسایرمحال امتیازدارد بحصول می پیوست بساعت میمون و طالع همیون بقصد دارالسلطنه مزبور از راه دارالسلطنه فرح‌آباد وساری متوجه گردیدند وچون‌تعریف بارفروش ده‌وعمارات آنجاکه یکی از امصار مازندرانست مکرر بسمع اشرف رسیده بود از منزل علی‌آباد متوجه محل مزبور گشته سیر باغات (۱۹۱) و عمارات آنجا کرده بسمت مقرر مراجعت کرده روانه فیروزکوه گشتند و دو سه روز در ییلاق فیروز کوه بجهت آسودگی و رفاهیت دواب توقف فرموده و ازراه قزان چائی متوجه دماوند شدند و چون هوای الکاء مزبور در نهایت خوشی و اعتدال بود در محل مزبور اقامت واقع شد و از آنجا متوجه بلدهٔ طهران شده در بلدهٔ مزبور نیزچند روزی آسایش فرمودند و چون خاطر خطیر شریعت پرور ادای سنن را ازمقوله فرائض واجب میدانند ازبلدهٔ‌مزبور بقصدزیارت امامزاده واجب‌التعظیم‌امامزاده عبدالعظیم در حرکت آمده بمراسم طواف و زیارت قیام نمودند و هم در آن مکان شریف در ساعت مسعود شروع در دیدن عرض سپاه نصرت پناه فرمودند و همرکاب دولت و همعنان اقبال روانهٔ دارالسلطنه قزوین شده در ساعت مبارك داخل شدند و زبان خامه راقم باین ابیات گویا گردید.

✿(منظومه)✿

مژده قزوین‌را که شدرایات منصورآشکار نوبهار دیگر آمد رفت اگر فصل بهار
نی‌غلط زین مژده فصل رفته گل باز گشت تا بگیرد بو زگرد راه شاه کامکار
داشت گویا روز استقبال شه را در نظر بوی گل‌وقتی که شد بربادنوروزی سوار

روز اول کرد قزوین جبر نقصانهای خویش همچو مخموری که یك جامش بر اردازخمار
چون زلیخا از دعای مستجاب یوسفی عمر از کف رفته باز آمد بدست این دیار
خاست قزوین روز استقبال شاهنشه ز خاك بسکه شد ز آمد شد مردم بلند از جا غبار
میرود بالا دعا و فیض نازل میشود کار گاهی گشته گردون بسته بروی پود و تار

«۴۳» شرح وقایع ایام توقف دار السلطنه قزوین و دیدن سان عساکر نصرت قرین

بعد از ورود و دخول دار السلطنه قزوین و آراستن شاهد آن ملك به پیرایهٔ تزئین (۱۹۲) همه روزه از طلوع آفتاب جهان آرا تا وقت ضحی اوقات شریف صرف ملاحظهٔ عرض عساکر نصرت مآثر میفرمودند الحق انجام این کار بر آزمودگان وقایع لیل و نهار بسیار دشوار بود چه دیدن عرض لشکر ظفر اثر از مقولهٔ شماره قطرات امطار و امواج دریای زخار ممتنع مینمود و با وجود اینمعنی ارقام اشرف بهر یك از محال ممالك محروسه نیز صادر شده و جمعی را مقرر فرموده بودند که از ایلات و احشامات جمعی را که قابلیت ملازمت داشته باشند بنظر کیمیا اثر رسانند و فوجی بسیار و گروهی بیشمار ازین رهگذر نیز بهم رسیده بود آن برگزیدهٔ رحمن و خالق انس و جان بنفس نفیس متوجه گردیده بحقیقت احوال احاد لشکر و افراد عسکر رسیده عرایض و مطالب ایشان را بنظر امعان ملاحظه نموده هریك را فراخور خدماتی که از ایشان بمنصهٔ ظهور رسیده بود مشمول انعامات خسروانه میفرمودند و در اثنای ملاحظهٔ عرض سپاه بمقتضای عدالت و رعیت پروری بحقیقت احوال رعایا و برایا نیز رسیده دادعدالت و مظلوم نوازی میدادند و چون عرایض اکثر سپاه و رعایا مشتمل بر ظلم و تعدی و سلوك ناهنجار علیقلیخان سپهسالار بود و اکثر اوقات غریو و فغان شاکیان او بمسامع جاه و جلال میرسید و از آنجا که ظالمان مظلوم نما که با وجود ستمکاری در لباس ستمدیدگان در میآیند بسیار میباشد بمقتضای شیمهٔ کریمه احتیاط که ستوده و پسندیده ارباب دریافت است رقم اشرف بجهت تحقیق چگونگی سلوك آن مست بادهٔ غفلت باسم امناء دار السلطنه تبریز که بتیول

او مقرر بود صادر شده قلیجان بیك غلام خاصهٔ شریفه بتفتیش آن مأمور گردید و رقم باسم امراء و حکام وعمال خراسان (۱۹۳) شرف صدور یافته ابراهیم بیك غلام خاصهٔ شریفه بدین خدمت نامزد گردید و در اندك فرصتی حقیقت حقیت مظلومان با ضعاف مضاعف آن از طرفین معروض گردید و آن مدبر بداختر بپاداش اعمال نا صواب گرفتار آمده از منصب معزول ودر قلعهٔ الموت محبوس شد وحکم همیون بنفاذ پیوست که آنچه از هر کس بخلاف حساب ستاده باشد بعد از ثبوت از اموال او باز دهند وبیجن برادر زاده او نیز که در دارالسلطنه تبریز بسنت عم خود دکان ظلم گشوده بود برفاقت عم خود مخصوص گشت و عیسی برادر او نیز که سردار خراسان و میراب دارالسلطنهٔ اصفهان و در سلوك نا خوش برادر اعیانی علیقلی مزبور بود مغضوب گشته مقرر شد که بقلعهٔ کلاب برند و پیش از آنکه بقلعه رسد باجل طبیعی سالك طریق فنا گردید و از وقوع این امر بتازگی صیت مظلوم نوازی و رعیت پروری این خسرو عدالت گستر باطراف و جوانب انتشار یافت و نهال آمال ضعیفان در چمن امیدواری پنجه درهم تافت وهم در آن اوقات بر ذمت همت عدالت پرور لازم گردانیدند که در ایام هفته سه روز دیوان عدالت فرموده یکروز آحاد لشگر وافراد حشر وبندگان و غلامان بعرض مطالب وحصول مآرب مستفیض گردند و یکروز رعایا و برایا و مظلومان و ملهوفان ممالك محروسه مطالب خود را بعرض رسانیده از چاشتی مظلوم نوازی و ظالم گدازی شیرین کام شوند ویکروز مخصوص گذرانیدن پیشکشهای ملوك وخوانین وسلاطین اطراف و اکناف باشد بشهادت کتب و سیر و اخبار سلف بثبوت می پیوندد که هیچیك از فرمانده‌ان ازمنه سابقه را بخشانیده سعادات دارین توفیق ارزانی نداشته و هیچ فردی از افراد کامجویان لوای (۱۹٤) داد بخشی باین عنوان که کافهٔ انام از آن استظلال نمایند نیفراشته تا دست ضعیفان بدادن عرایض دراز است اقویارا ایادی تسلط کوتاه و تا نقاب حجات حجاب از چهره خورشید فروزان دادگستری مرتفع گشته روزستمگران سیاه است بمقتضای ظلیت حضرت رحمن افراد انسانرا چنانچه

عرض مطالب بجناب کبریا بسهولت بحصول می‌پیوندد ادای مقاصد بخسرو کامگار میسر و رسیدن بمنتهای امانی آمال راتبه مقرر است

«۴۴» (توجه رایات نصرت آیات بشکار کلنك)

در اوقاتیکه دارالسلطنهٔ قزوین موقف رایات ظفر آیات بود دو نوبت بشکار کلنـك متوجهٔ بلوکات دارالسلطنهٔ قزوین شده در دفعه نخست مزاج همیون را از رهگذر تصرف هوا انحرافی روی نموده مراجعت فرمودند و بحسن تدابیر صحت مآثر حکمت و حذاقت پناه جالینوس زمان و انیس خلوت سرای قرب و اختصاص حضرت ظل‌رحمن صاحب دریافت ودید میرزا محمد سعید قمی طبیب رفع آن‌عارضهٔ شد چون حکمت و حـذاقت پناه جالینوس اقلیم حذاقت و محمد ذکـریای جهان حکمت باریافته بزم اختصاص سرور خسروصاحب دیهیم میرزا محمد حسین حکیم برادر بزرگوار حکمت پناه مومی‌الیه روانهٔ زیارت بیت الحرام شده دردر باراقبال حاضر نبودند جناب حکمت مآب مزبور به تنهائی ارتکاب علاج نموده ذات‌مقدس پیرایه صحت پوشید و در مرتبه اخیر تا شال و خیارح متوجه شده بجوارح معلمه و ودام کومه کلنك بسیار صیدی فرمودند در اثناء سواری وجولان یکران باد عنانرا خطائی رسیده از مرکب مانند فیوضات آسمانی بزمین نـزول فرمودند در آنـدم چتوان گفت که برغلامان وفدویان که پروانهٔ آن شمع ابد (۱۹۵) فروغندچه گذشت اما بحمدالله والمنه بفحوای فرشته ات بدو دست دعـا نگهدارد آن داهیه عظمی و واقعهٔ کبری بخیر و خوبی گذشت وگزندی بآن ذات کامل السجیات نرسید بعد از مراجعت ایلچیان پادشاه اروس را که در درگاه جهان پناه بودند بانعامات و خلاع گرانمایه سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشتند و خانقلی سلطان حاکم سابق دورق بایلچیگری اروس مخصوص گشت .

«۴۵» (شرح اموری که در بصره درین سال روی نمود)

هم در آن اوان که دارالسلطنهٔ قزوین مخیم سرادقات اجلال بود اختلال در احوال حاکم بصره بهمرسیده بنیروی انتساب این دودمان خلافت‌مکان باصلاح آمد تفضیل این اجمال آنکه حسین پاشا ولد علی پاشا که از زمان (۱) افراسیاب جد موی الیه ممالك بصره در تصرف ایشان بود و درحقیقت والی مطلق العنان آنجا شده اطاعت خواندگار روم نمینمودند درعوض والد خود که اجابت دعوت ازجمی نموده متقلدشغل حکومت گردیده بود و چون عناد و رنجش اقربا سمی نیست که بتریاق حسن سلوك علاج تواند شد احمدبیك وفتحی‌بیك اعمام پاشای مزبور بداعیه انتزاع حکومت اوروانه استنبول‌شده تحصیل‌فرمانی از کارگزاران مهام خواندگار

---

(۱) افراسیاب دبیري جد امیر حسین بسمت دبیری در خدمت امیرعلی نامی که والی بصره بوده میزیسته تا آنکه امیر علی بواسطه ضعف تدبیر از اداره قلمرو خویش عاجز و ایالت خود را به هشت کیسه طلا (هر کیسهٔ سهٔ هزار محمدی بوده است) بمنشی‌خود افراسیاب بشرط اطاعت از از دولت آل عثمان فروخت ۱۰۰۵

ازاین‌تاریخ پیوسته امیرافراسیاب بمطیع کردن قبایل اطراف و توسعهٔ متصرفات خویش پرداخت تا بسال ۱۰۱۲ که درگذشت پسر او امیرعلی پاشا جانشین او گردید و فتوحات پدر را در اطراف شط العرب تعقیب نمود تا آنکه بسال ۱۰۳۶ که صفی قلی خان با لشکری‌آراسته از از طرف شاه‌عباس کبیر بعد از فتح بغداد بصره را محاصره نمود چون کار محاصره بصره بواسطه پافشاری امیرعلی مدتی بطول کشید تا در این ایام هم شاه عباس بدرود زندگانی گفته و صفیقلی هم دست از محاصره کشیده بطرف بغداد بازگشت نمود علی پاشا بسال ۱۰۵۷ درگذشت و و حکومت بصره به پسر او امیرحسین واگذارگردید٠

امیرحسین مردی بود خود خواه و ستمگر بر اثر همین صفات مذمومه بود که بین او و دو عموی وی احمد آقا و فتحی بیك پسران امیرعلی نقار پدیدار گردید و آن دوبعاصمه آل عثمان‌شکایت به خواندگار روم برده ودفع او را خواستند سلطان محمد رابع لشکر بغداد را بادیگر پادگان شهرهای عراق تقویت کرده و آماده جنك با حسین پاشا شدند ۱۰۶۳

چون امیرحسین تاب مقاومت در خود ندید متواری بطرف ایران وبا همراهی شاه‌عباس ثانی ملك از دست رفته را چنانچه در متن مذکور است بچنك آورد ۱۰۶٤

بقیه شرح زندگی امیرحسین از موضوع بحث ما خارج است

باسم پاشای بغداد کرده مراجعت نمودند حسین پاشا پس ازاصغای این خبر مکتوب محبت آمیز مشتمل بر آنکه اگر از طریق مخالفت ومجاملت ورزیده روانه بصره کردند در امر حکومت سهیم وشریك او خواهند بود درسلك تحریر کشیده نزد ایشان فرستاد و ایشان نیز از طریق خلاف رجعت نموده روانه بصره گردیدند و بنا بر تحریك ارباب فساد دیگر بـاره کعبتین مأمول ایشان بر تخته حصول درست نشسته غبار فتنه بنسیم انفاس سخن سازان در هیجان (۱۹٦) آمد و حسین پاشا در صدد قتل ایشان درآمد وبعد از آنکه بنا برموانع ارتکاب آن امر مستنکر نتوانست نمود مقررداشت که ایشانرا بااسباب ومتعلقان حمل کشتیها نموده نقل الکاء هندوستان نمایند وآن دوخون کرفته **کالباحث عن حتفه بظلفه** (۱)عطف عنان ازسمت هندوستان بصوب احسا کرده و از آنجا بصوب بغداد روانه شدند و پاشای بغداد که پیوسته شترنج عشق غایبانه بصره میباخت ورود ایشانرا منصوبه تحصیل مدعا شمرده بـا سپاهی انبوه و توپهای اژدر شکوه متوجه تسخیر بصره گردید حسین پاشا را از ملاحظه این حال و میلان خاطر بعضی از مردم بصره بجانب احمد بیك وفتحی بیك پای ثبات از جای رفته عریضهٔ مشتمل بر بندگی و تسلیم نمودن آن ملك دلپذیـر بغلامان خسرو کیخسرو و نظیر بدرگاه فلك پیشگاه فرستاد چون در زمان نواب خاقان رضوان مکان مبانی صلح و صلاح بجهت رفـاه و فلاح خلق الله فی مـابین خاقان رضوان مکان علئین آشیانی وسلطان مراد خواندگار روم مشید ومستحکم گردیده سنور نامه از طرفین در سلك تحریر درآمده پیمان بایمان تأکید یافته بود اعلیحضرت ظل اللهی از نقض عهد و میثاق اجتنات نموده بدان معنی اقبال ننمودند و بعد ازورود پاشای بغداد فتحی بیك و احمد بیك بجوازرقلعه داران آنحدود بقدم اطاعت وانقیاد ایشانرا استقبال کرده قلاع را تسلیم نمودند و حسین پاشا را مجال اقـامت در آن ملك نمانده روانه دورق و حویزه که داخـل ممالك محروسه است گردید پاشاء بغداد آن ملك بآرزو خواسته را بی میانجی منازعی در تصرف دیده دفع احمد بیك و فتحی بیك راکه رقیبان معشوق (۱۹۸) حکومت او بودند وجهه

---

(۱) مثـال عربی است . در خصوص آنکه بابستن دست وپـای ذبیحهٔ مشغول وآلت ذبح را گم کرده است حیوان مذبوح بـا دست و پا زدن مقدمـاتی آلت ذبح را به قـاتل خود ارائه میدهد .

همت ساخت وشبی که داخل بصره میگردیدند روزحیات ایشانرا بشام ممات رسانید و این شعر راقم حالی آن دو خون گرفته بود.

« نظم »

ثمری آن همه بیطاقتی و آن تك ودو　　همچوپروانه بجز سوختن خویش نداشت

واعیان بصره‌را درموقف بازخواست اموال‌واسباب حسین‌پاشا داشته بشکنجه و هتك عرض و ناموس رسانید وگماشتگان و منسوبان او نیز در قلعه جوازراین شیوهٔ ناستوده را دستورالعمل ساخته درصدد آزار و اهانت و مطالبات زیاده از قدر وسع و مقدور در آمدند و از رهگذر قتل آن دو بیگناه و آزار و اهانت خلق الله عموم خلایق از آن ناخدانرس برگشته نخست اهل جوازر اتفاق نموده حکام هریك از قلاع آنجا را با تبعه ولحقه بدارالبوارفرستادند وقلاع را بدستور سابق بحیطه ضبط و تصرف در آورده کوس وفاق حسین پاشا را بنوای مخالف مخالفت‌پاشاء بغداد بلند آوازه ساختند وخواص و عوام بصره نیز طریق اهل‌جوازر را مسلوك داشته نوشتجات مشتمل بر استدعا و مراجعت حسین پاشا در طی تحریر در آورده نزد مشارالیه ارسال نمودند در آن هنگام حسین پاشا وارد کوه کیلویه شده عزم دریافت تقبیل آستان عرش نشان داشت و عبدالرحیم بیك خویش خودرا با تحف و هدایا و عریضهٔ محتوی بر استدعای کمك بدرگاه فلك بارگاه فرستاده بود بعد ازورود نوشتجات بدغدغه‌آنکه مبادا فرصت‌ازدست رودبا جمعی‌ازملازمان امراء آن سرحد بر سبیل ایلغارروانه بصره گردید و پاشای بغداد قبل از آوازهٔ وصول او جمعی از ملازمان خود را تنبیه و تأدیب مردم جوازرروانه آنحدودنموده بود وکافهٔ سکان جوازر اتفاق نموده باآن (۱۹۸) جماعت در مقام مقابله و مقاتله در آمده آتش پیکار از دل سنگین و پیکان سهام معرکه کین افروخته از درگاه واهب عطیات باعطاء فتح مبین سر افرازی یافته بودند و بقایاء آن لشکر منتشر شده راه مراجعت بصره نیافته روانه بغداد گردیده بودند وبعد ازرسیدن خبروصول حسین پاشا که تالی خبر شکست بود سازاطمینان واصطبار پاشای بغداد ازنوافتاده

در پرده شب آهنك فرار نمود وحسین پاشا بمعاونت اقبال بیزوال حضرت ظل اللهی برملك موروثی که گلشنی بود از خار نفاق مدعیان درونی و بیرونی پرداخته داخل شد

«۴۶» (شرح تفویض منصب سرداری بالله ویردی خان)

چون بشرحی که رقم‌زده کلك داستان طرازشد علیقلی‌سپهسالاررا بمقتضای شیوه ستوده عدالت‌ورعیت‌پروری وشیمه کریمهٔ مظلوم«نوازی»وداد گستری‌ازسپهسالاری و بیگلربیگی آذربایجان وایالت دارالسلطنه تبریزو نواحی معزول فرمودند نسق احوال سپاه و لشکر که اسباب نظام پادشاهی و آلات ستیزند با انتظام مهام خطه دلاویز تبریز بر ذمت همت انتظام بخشی و جهان آرائی لازم گردید وچنانچه تنبیه و تـأدیب بدگرداران و ستمکاران بر فرمانروایان نافذالفرمان فرض است نوازش جمعی از طرز دانـان مراتب حسن سلوك و بندگی نیز بر رقبه قدر خدمت دانی و جهانبانی فرض است لهذا منصب والای سرداری سپاه نصرت توامان علاوه مناصب علیه وایافتهٔ دقایق خدمتگزاری دست پروردتربیت ظل‌حضرت باری الله‌ویردی‌خان مصاحب وقوللرآقاسی وامیر شکارباشی وبیگلربیگی کوه کیلویه شد و مقررشد که روانه خراسـان گردیده جمعی از سپاه منصور باحتیاط اینکه مبادا (۱۹۹) از رو سیاهان هندوستان حرکتی واقع شود نزد او جمعیت نمایند و آن اخـلاص شعار ستوده اطوار بهمراهی تأییدات حضرت رحمن روانهٔ خراسان شد و ایالت تبریز به بندهٔ راسخ الاعتقاد آستان خلافت مـکان و خـانزاد قدیمی درگاه فلـك توامـان مرتضی قلیخان قورچی باشی و متولی مزار کثیرالانوار خاقان رضوان مکان بنابر خدمات شایسته و ترددات بایسته شفقت شد والکاء همدان که بتیول او مقـرر بـود بخاصهٔ شریفه منسوب گردیده وزارت آنمحال بقلیجان بیك تفویض یافت بی شایبه تکلف نصب این دوکاردان عذب‌البیان بر جراحات سلوك ناهنجار متهتك نـاخوش زبان مرهمی‌بود شایسته وداروئی بود بایسته بردقیقه شناسان حل‌عقد وامورپوشیده نخواهد بود که هرکاری کـه بـوقاحت و سفاکی انجام توانند یافت بمردمی و مدارا وآهستگی نیز تمشیت میبابد چنانچه مضمون این شعر راقم بر آن ناطق است .

☼(نظم)☼

توان کردن بنرمی کارهای سختگیرانرا که از قفل آنچه میآید زموم مهرمیآید

مگـر در بعضی وقـایع که گشاد عقده آن بـناخن سیف وسنان بسته باشد ورتق و فتق آن بگشاد سهام و بستن نظر اصابت اثرپیوسته که در آن هنگامه چهره قبایح فتاکی بزیور تحسین ارباب تمیزصورت قبول میبابد پس معیار کاردانی آنست که ترازوی عدالت را بکفتین لطف و عنف آراسته بازار دولت خـدا داد را بـدان گرم و بآن میزان عدل از همگنان گردن امتیاز افرازد که عندالخالق والخلایق مرضی ومشکور باشد .

«۴۷» شرح بعضی از قضایای لرستان و تفویض آن ملك بمنوچهر خان

چون نواب خاقان‌رضوان مکان درتاریخی که ایالت الکاءلرستان بعلیقلیخان بازاء حقوق خدمات حسین خان و شاهویردی خان جد و والد او تفویض فرمـوده بودند (۲۰۰) علینقیخانرا اوایل اوان نشوونما و اواخـر زمان کودکی و صبی بوذ ومع‌هذا بلاین کلام ورفق زمام با جماعت لرستان سلوك مینموده و بمقتضای .

☼(بیت)☼

نکوئی با بدان کردن چنانست که بد کردن بجای نیکمردان

رفته رفته پلهٔ جرأت ومراتب جسارت آنقوم بالا گرفته هرشرارتمنائی، شعله سرکشی، هراخگرآرزوئی خرمن آتشی شد و اینمعنی تزاید میپذیرفت تا آنکه بجائی‌رسید که کار ملك مختل و وجود آن در آن ولایت معطل شد و درین ایام که خاطر همیون حضرت ظل‌اللهی بیشترازپیشترمتوجه نظام وانتظام‌ممالك‌بیکران ورفاه جهانیان است موی‌الیه را ازاین شغل معزول‌فرموده مقررداشتند که درمشهد مقدس‌بوده بدعای دوام دولت روزافزون قیام نماید وایالت آنجا را به منوچهرخان عم مشارالیه که در زمرهٔ ملتزمان بزم قـرب و حضور منتظم بود تفویض فرمودند

و بعد از ورود منوچهرخان بالکاء لرستان بفحوای **العادة کالطبیعة الثانیه** جمعی از بزرگان لرستان که در حقیقت بعزل علیقلیخان از ایالت معزول شده بودند بگمان اینکه عرضه تیغ نسق منوچهرخان خواهند شد بر خلاف مشارالیه اتفاق نموده با گروهی از مفسدین بجمعیت تمام آهنك شیطنت و بی اعتدالی نمودند و چون در آنوقت‌هواخواهان وملازمان منوچهرخان‌هریك درطرفی‌پراکنده بودند بامعدودی که نزدمشارالیه حاضربودندبمدافعه ایشان قیام نموده وحقیقت معروض درگاه‌جهان پناه‌گردانید و عریضه امراء لرستان نیزکه با او در مقام مجادله بودند مقارن آن بپایهٔ سریرگردون مصیر رسید ورقم اشرف باسم‌آنجماعت عز اصدار یافت‌که اگر از سلوك منوچهرخان شکایتی داشته باشند روانـه درگاه (۲۰۱) معلی شده بعرض ایستـادگان موقف اقبال رسانند و تـا حین ورود رقـم اشرف سلـك جمعیت تبعهٔ منوچهرخان‌منتظم و اساس پایداری‌الوار منهدم شده با جمعهم روانـه درگاه معلی شده وارد الکاء کرمانشاهان که بتیول شیخعلی خان زنگنه مقرر است گردیدند و ایالت پناه مزبور حقیقت را عرضه داشت و مقرر شد که چند نفـر از ریش سفیدان ایشانرا بدرگاه جهان پناه فرستد که چون سازگاری ایشان من‌بعد با منوچهرخان دشوار است و بسرداری اطاعت و انقیاد که روی بدرگاه فلـك توأمان آورده اند از تیغ انتقام استخلاص یافته اند درسلك بندگان منتظم شوند وسایر آنجماعت را مستمال ساخته نزد ایالت پناه مشارالیه فرستد که بخدمات مقرر خود قیام نمایند و رقم اشرف باسم منوچهرخان صادر شد که تقصیر ایشانرا مقـرون بعفو و اغمـاض نموده در صدد تلافی نبوده باشد وبعون عنایت الهی‌واقبال‌بیزوال حضرت ظل‌اللهی امور آن حدود بر نحو دلخواه منتظم شد.



«۴۸» (تعیین محمد علیخان افشار)

و هم در این اوان بعلت شکوه و شکایت جماعت افشار گنجعلی خان حاکم اورمی از ایالت معزول ومحل تیول او بمحمدعلیخان عم اوشفقت شد ومحمدقلیخان ولد سیاوش خان قوللر آقاسی که حاکم سابق فراه بودودر تمشیت وانجام باروط که بعهده مشارالیه شده اهمال نموده بودازایالت عزل‌شده الکاء مزبور باصلان‌خان یوزباشی‌غلامان خاصهٔ شریفه مفوض گردید و ابدال سلطان ولد قلندر سلطان در عوض حسن سلطان توکلی که متوفی شده بود برتبهٔ امارت الکاء جام سر افرازی یافت و حسب الاستدعا بیرام علی خان بیات حاکم نیشابور ایالت الکاء اوبابراهیم خان ولد او مفوض گشت و میرزا جعفر (۲۰۲) قزوینی‌وزیر گیلان بیه پیش(۱) بعلت شکایت رعایا از شغل مزبور معاف گشته منصب او بمیرزا هاشم که از سادات دارالسلطنه هرات است شفقت شد

---

(۱) بیه پیش که گاهی آنرا بیه بیش (بـاباء موحده) نیزضبط کـرده اند نـاحیه ایست درگیلان کهمقـابل بیه پس قرار گرفته ـ در زمان‌صفویه و بعد از آن افشـاریه و تـاز ندیه نـاحیت‌گیلان به دو منطقه بیه پس‌وبیه پیش تقسیم شده و پیوسته متصدی فرمـانداري هریك از آن‌دو اشخـاص‌متعین و بنام کـشور بودند .



«۴۹» مأمور فرمودن اعلیحضرت ظل اللهی مولانا خلیل الله قزوینی را بشرح کردن کتاب کلینی

چون خاطر همیون و ضمیر منیر خیریت مقرون پیوسته متوجه رواج و رونق دین مبین و ملت مستبین میباشد وفضلاء عظام راکه وازنان علوم انبیاء و حامیان ملت بیضااند همواره تبجیل وتعظیم واکرام میفرمایند بعد ازورود بدارالسلطنه قزوین جامع علوم معقول ومنقول کشاف مرموزات فروع واصول مولانا خلیل الله قزوینی (۱) راکه ازاجلهٔ علماء عصر وفحول دانشمندان دهر است باسایر فضلا وطلبه علوم بمجلس اقدس وبزم مقدس طلب داشته وبا آنگروه نزاهت سرشت افطارفرمودند ودر همان مجلس مولانا خلیل الله بخطاب (مستطاب) سر افراز ساخته (و) فرمودند که کتاب کلینی راکه دین قویم را اساس و بنیان و بیت المعمور دین مصطفوی بدان آبادان است بفارسی شرح نمایند(۲) که عموم سکان این دیاررا که اغلب گفتگوهای ایشان بلغت فارسیست انتفاع حاصل باشدو نیز رقم اشرف باسم مولانامحمدتقی مجلسی(۳)

---

(۱) خلیل بن الغازی قزوینی (۱۰۸۹-۱۰۰۱) از بزرگترین دانشمندان عصرخودبوده مؤلفات وی بسیار ازجمله دو شرحی است که بدوزبان فارسی و عربی بر کتاب کافی کلینی نوشته است صاحب ترجمه بدواً درك محضر شیخ بزرگوار محمد البهائی وسید داماد را نموده وبعداً با وزیر دانش پژوه خلیفه سلطان رفاقت ودوستی حاصل نموده و مدتی از زمان تحصل خود را در محضر حاج محمود ریانی و ملاحسین یزدي بعنوان تلمذ گذرانیده رحمة الله علیهم رحمة واسعه

(۲) کتاب مزبور مسمی به صافی در چند مجلد بامر شاه عباس ثانی نوشته شده است وشرح عربی کتاب کلینی، مسمی به شافی و به تشویق خلیفه سلطان برشته تحریر درآمده شارح بزرگوار مدت بیست سال از عمر خود را صرف تدوین کتاب صافی کرده وآنرا بدوازده مجلد تقسیم نموده است

(۳) محمد تقی بن منصورعلی الاصفهانی المشتهر بمجلسی قدس الله سره القدسی والد شیخ محمد باقر مجلسی که نسبت عالی تبارش از طرف پدر به حافظ ابی نعیم اصفهانی و از طرف مادر بدرویش محمد بن حسین نتنزي می پیوندد یکی از بزرگترین دانشمندان عصر خود و دارای تصانیف بسیار است که از آنجمله دو شرح عربی و فارسی اوست به کتاب من لا یحضره الفقیه که هر یك ازاین دوکتاب زیاده برصدهزار بیت است وفات شیخ بزرگوار درسال ۱۰۷۰ بوده تاریخ فوت اورا یکی از افاضل با معمای زیرضبط کرده است

(افسرشرع اوفتاد بی سر و پا گشت فضل)

شرف صدور یافت که کتاب «من لا یحضره الفقیه» را بدستور شرح نماید و چون فضیلت نماز جماعت برپیشگاه ضمیر منیر پرتو وضوح افکنده بود رقم اشرف بطلب عالم ربانی و مؤید بتأییدات آسمانی سالك طریق انیق عرفان و بلد شوارع ایقان مولانا محمد محسن کاشانی نفاذ یافت.

«۵۰» شرح احداث توپخانه که خاطر الهام ذخائر اعلیحضرت ظل اللهی رسیده

بار یافتگان و رای استار اسرار و سواد خوانان نقوش الواح لیل و نهار (۲۰۳) که محرمان محافل انس و دقیقه شناسان غوامض عوالم قدس‌اند به بینائی دیدهٔ بصیرت و رو شناسی عالم حقیقت دیده و دانسته‌اند که پذیرائی امور ساکنان کرهٔ خاك و افتادگان حضیض این تیره مغاك بکار گذاری و مهمسازی ساکنان ملاء اعلی و قاطنان عالم بالا که عبارت از نفوس فلکی و روشنان جهان علو پند میباشد و نقوشی که در آن کارگاه رفیع دستگاه بستهٔ قلم تقدیر میگردد در بساط غبرا و صفحه هیولی اجسام سفلی صورت وقوع میباید و چون ضمیر تمام ضیاء و خاطر خورشید سنای پادشاهان رفیع الشأن از علو نیت ارجمند فلك بنیاد و آسمان پیوند میباشد لا محاله نفوس عالم آرای این گروه جلیل الشأن وطایفه بلند مکانرا که از راه آدمیت و انسانیت در صف نعال کالبد عنصری جای دارد با صدر نشینان بزم بست و گشاد عالم کون و فساد نسبت مشارکت مبین ومعین است واز اینجاست که ارادهٔ والای این طبقه علیه بدانچه متعلق گردد شاهد مطلب پیرایهٔ حصول پوشیده چهره بهرهفت قبول میآراید(۱) واز نتایج حسن اتفاق علل واسباب که باعث نضارت و طراوت عالم خاك و آب ست آنکه در این سال فرخنده مآل که رایات جهانگیری و کشورگشائی از دارالسلطنه قزوین درحرکت آمده دارالمؤمنین قم مقر رایات نصرت آیات گردید در آن مکان نزاهت بنیان و بعد از ورود دارالسلطنهٔ اصفهان اموری که موجب رفاه حال جهانیان و انشراح بال پیر وجوان گردد بخاطر همیون پرتو ظهور افکند وآنچه نخست بالقای ملهم غیبی بقریحت درست نیت نقش وقوع

---

(۱) کنایه از آرایش تمام است: خاقانی در وصف کعبه گوید

عشق بر کرده ز کعبه آشی کز شرق و غرب　　کعبه را هرهفت کرده هفت مردان دیده‌اند

بست آن بود که تعبیهٔ کرده شود که مانند شجعان که با وجود محصور بودن حصار ابدانست قلعه روان وسپردار روان پردلان تواند بود (۲۰۴) لهذا فرمان والا وحکم قضا مضا نفاذ پذیرفت که چندان عرابه که شیر حاجی حصن حصین آهنین صف جنود مسعود تواند بود ترتیب داده بر هریك چند قبضه توپ آهنین که بسهولت ماخذ و نقل و تحویل و کثرت اثر از توپهای کلان امتیاز دارد و آن نیز از نتایج طبع وقاد وذهن نقاد است نصب بزنجیرها بریکدیگر وصل نمایند که دووقت پیکار وهنگام گیرو دار هم دورباش سپاه اشرار وهم بنای مرصوصة البنیان لشگر جرار بوده باشد الحق این کارنامه اعجوبه کاری بعنایت حضرت باری در اندك فرصتی زیور اتمام پوشید و بعد از اتمام دارالمؤمنین قم بر کنار رود فضای وسیع و مکان فسیحی جهت ملاحظه وعرض آن لشگر فتوح مقرر ساخته بملاحظه آن توجه فرمودند و تفنگهارا بآواز بلندزبان بنفرین اعادی ودعای فتح و نصرت شاهنشاهی گشوده شد واز برآمدن دود ودرخشیدن آتش روز روشن نمودار شب دیجور چراغان گشته گردید وآوازه این آوازچون صیت اقبال پادشاه جهان نواز در کوه بلند گردون پیچید وازصدمه این صدا دلهای مخالفان چون شیشه از زور نفس شکسته گردید و هم درین اوقات بمقتضای دین داری وپرهیز کاری که موجب رضاجوئی خالق وترغیت عموم خلایق است بمسجد جامع حاضر شده اقتدا بجامع الفضائل مولانا محمد محسن کاشی (۱) نموده باداء نماز جماعت قیام نمودند و بفحوای الناس علی دین ملوکهم صف صلوة این خسرو خدا شناس شیرازه اتفاق اهل جهان بعبادت و طاعت و گرمی این هنگامه شریف بوته خلاص شلوص نیت ارباب ملت و نحلت گردید واز دست دعای

---

(۱) محمدبن شاه مرتضی المدعو بمحسن والملقب بفیض ازحکمای الهی میباشدوبواسطه کثرت تألیف مشهور تراز آنست که ترجمه آن دانشمند برکسی پوشیده باشد وفات آخوند ملامحسن سال ۱۰۹۰ و از تألیف معروف وی تفسیر صافی وکتاب وافی درحدیث میباشد.

صاحب ترجمهٔ دراخذحدیث جزء تلامذه سیدماجدبحرانی ودرکسب فلسفه درعداد شاگردان صدرالدین شیرازی قرار گرفته وبواسطه مصاهرت بااستاد بزرگوار بین اکفاء خود مفتخر وسرافراز گردیده

دعاکاران واجنحهٔ ملائك هفت آسمان لباس خلود دوام برقامت عمر این پادشاه خداشناس بافته شد وچون تحصیل رضای جناب الهی را طرق متعدده میباشد(۲۰۵) دخول این دارالامان راکه درع آهنین جان وایمان است از راه دیگروجهه همت ساخته مقرر فرمودند که سه روز متوالی غریبان محتاج ومتوطنان کشور احتیاج را برخوان احسان و مائده بر و امتنان میهمان سازند که ثواب آن بروح مطهر و نفس منور نواب خاقان رضوان مکان که ساکن آنمکان و کوکب دری آن خاك آسمان شان است عاید گردد ودرمظان اجابت دعوات بزیارت آستانهٔ مقدسهٔ معصومه علیه « کذا » التحیه والسلام که محل قضای حاجاتست رفته بسجود درگاه بی نیاز جبهه والا را نورانی گردانید وبعد از فراغ اشغال واجبی بسیر باغات حوالی و آرایش هنگامه عیش و نشاط و محافل جشن و انبساط وسیر متنزهات بیرون حصار و گرم کردن هنگامه صید و شکار شادی اندوز و عشرت افروز میبودند و قریب بدو ماه که دارالمؤمنین قم مقر رایات نصرت آیات بود منزل رابطه شناسان روح وبدن محرمان اسرار نهان جان و تن مزاج دانان اشخاص صحت و مرض حقیقت فهمان جوهر و عرض صاحبان فرهنك و دانش دید حکیم محمد حسین و حکیم محمد سعید از اشعهٔ نور آن سایه پروردگار و بهین نتیجه گردش لیل ونهار رشك فرمای پرتو خورشید که جهانرا سرمایه دید است گردیده نوروز فیروز جهان افروز نیز در آن مکان جشن ملوکانه و هنگامه خسروانه ترتیب فرموده بخوشدلی گذرانیدند امید که هر روز ایام عمر طبیعی این سایهٔ حضرت رحمن نوروز و پیوسته براعادی دین و دولت مظفر و فیروز باد



«۵۱» روانه شدن رایات نصرت آیات بدار السلطنه اصفهان

چون خاطر خطیر دقیقه شناس و ضمیر منیر خورشید اساس از رهگذر اعادی بی دین و تیره دلان عاری از نور هدایت و یقین عموماً و گروه ظلمانی هندوستانی خصوصاً جمع گردید نهضت صوب صواب مقر سلطنت و محط رحال خلافت (۲۰٦) یعنی دار السلطنه اصفهان از خاطر اشرف سر بر زد و بتاریخ میمون و زمان همیون این عزیمت والا تصمیم یافته متوجه مقصد گشتند چون در اوقانیکه ألویه دولت واعلام سعادت وعزت درمتنزهات فرح آباد بهشت بنیاد و گلشن جنت قرین دار السلطنه قزوین پیرایهٔ خاك وستون افلاك بود اخبار سلوك ناهنجار میرقاسم بیك داروغه دار السلطنه اصفهان چه از رهگذرعدم اهتمام منع شراب که در آن زمان حکم شاهنشاهی بامضای فرمان الهی نفاذ یافته و چه از ممر توقعات بیجا که منشاء فغان وخروش رعایا شده بود بعرض مقدس میرسید و ازدار السلطنه قزوین نجف قلی بیك یساول صحبت بجهت تحقیق امور مزبور معین و وقوع آن بشواهد ودلایل مبین شده بود بعد ازورود دار المؤمنین کاشان بدستور نجفقلی بیك بجهت تنبیه و تأدیب او و ساز و سامان چراغان از دروازه دولت الی پل که از مستحد ثات نواب گیتی ستانی است روانه اصفهان شد و در قصر ایادی تعدی اواز رؤس رعایاتقصیر ننموده سرانجام امور چراغان چنانچه شایستهٔ اهتمام خدمت سکالان باشد نمود و ألویه دولت واعلام فتح و نصرت نیز بصوب دار السلطنه اصفهان نهضت نمود در ساعت سعد ساکنان آندیار را از ظلال اعلام جاه و جلال عیش جدید ارزانی فرمود روز دخول موکب منصور و اعلام بفیروزی مشهور اصناف امم و افراد بنی آدم از وضیع و شریف و اکابر و اعالی و اقاصی و ادانی گروه گروه فراهم و انبوه باستقبال موکب مسعود شتافتند تشنگان دیدار آفتاب آثار را از چشمهٔ امید آب حیات بجوش آمد وتیره روزان حرمان خدمت همیون را چراغ آسمانی یعنی آفتاب نورانی روشن گشت زمین با وجود چنان خاك مالی که در(۲۰۷) روز استقبال دید از خوشدلی سر مباهات بر آسمان سوده ازخاك برخاست ونقش مراد

روشنان عالم بالا که چشم بر کحل الجواهر غبار راه اعلیحضرت ظل الله داشتند موافق نشست ، سرود سرایان ومعرکه طرازان بشعله آواز ونوای زیروبم ساز در گرمی هنگامه نشاط کوشیدند وپیروجوان مانند برك وشکوفه دست ودهان بدعای دوام دولت گشوده بر شاخسار حیات جوشیدند آمدکارساکنان آن دیار بهمراهی اعلام نصرت شعار آمد و ازدست رفتگی متوطنان این ملك باقلیم تواری عدم رفت خروشی که طایرآن بوستانی را هنگام دمیدن صبح صادق در اهتزاز آرد و عموم خلایق را از خواب خمول بیدار ساخت و انتعاش و شکفتگی که هنگام رسیدن نوبهار ازهار را از جامهٔ خضرائی مادر زاد بیرون آورد دلهای صاحبدلانرا مانند اوراق گل از سینه بیرون انداخت بسعادت در باغ مبارکهٔ قوشخانه نزول فرموده هنگام عصر بتماشای چراغان خانه زین‌را رشك فرمای بیت الشرف خورشید ساختند بعدازورود چشم‌چراغان چون‌چراغ چشم‌مردم‌اصفهان‌روشن گردید وازبر افروختن چراغها هنگامهٔ عیش نشاط وگرم شد ساغر های پر می از رشك هم چشمی اشك از دیده شمعها روان میساختند و دلهای تشنه لبان صهبا را از متاع صبر و اصطبار میپرداختند تا حین ورود ووقت معین که ساعت پیرایه سعادت دربرمیکرد مدتی در تالار باغ تخت هنگامهٔ آراسته بعیش و نشاط مشغولی فرموده برخی با ملتزمان رکاب‌سیر سراسر خیابان چراغان نمودند و بعد از رسیدن ساعت و التذاذ ازعیش وعشرت بدولت خانه همیون تشریف شریف‌ارزانی‌فرمودند امید که همواره چراغ عیش این خسرو اقلیم گشا روشن و محفل شادیش از سیمای لاله عذاران (۲۰۸) سرو قدگلشن باد .



«۵۲» (قرار دادن دیوان عدالت در هفته سه روز)

بعد از ورود دار السلطنه اصفهان واتکاء برچار بالش فرمان بطریقیکه شیمهٔ کریمه عدالت و قرارداد سجیهٔ مرضیه جلالت است ابواب عدل واحسان وایادی بر وامتنان برروی جهانیان گشوده سه روز از ایام اسبوع را مخصوص دادرسی ومظلوم نوازی فرمود بنفس نفیس افراد سپاهی و آحاد رعیت را بحصول اثمار کام واستلذاذ شهد مرام شیرین کام میفرمودند و در همه اوقات رضا جوئی حضرت خالق و رفاه حال خلایق را نصب العین ضمیر انور داشته بقوت بازوی حق شناسی وحقیقت دانی و دقت نظر موشکافی و رموز خوانی میزان عدل سویت و قسطاس بی حیف ومیل عدالت را بر پای داشته داد خلایق داده در عوض از جناب الهی عمر دولت و نیکنامی و دوام ستاده ذخیره باقی میاندوختند و بعضی از اوقات سامی را نیز بملاحظه عرض باقیمانده سپاه که بنظر کیمیا اثر نرسیده بود مصروف میداشتند روزی بطریق مقرر وقاعده مستمر برمسند عدالت طراز نوشیروانی نشسته قطع و فصل مهام چون رشتهٔ آمال واعمار ظالمان مینمودند دراین اثنا یکی از متوطنان الکاء ارومی که بنسبت والای سیادت امتیاز داشت از محمدعلیخان حاکم آنجا شکایت آغاز نموده که به تیغ جور و بیداد قطع رشتهٔ حیات برادر او نموده و کأس مرارت آمود جور و جفا بانحاء شتی بروی پیموده با وجود ارتکاب این امر شنیع و فعل قبیح اموال و اسباب اورا بآتش نهب و بیداد سوخته واز سودای سود زیان نشأتین خود اندوخته پادشاه دادگستر و شهریار رعیت پرور بعد از اصغاء این خبر باحتیاط آنکه مبادا نقد قلب اقاویل کاذبه را برروی اندودی تظلم بعیار صدق گفتار خرج نموده (۲۰۹) باشند امر فرمودند که فرمان والا باسم وزیر و نایب بیگلربیگی آذربایجان عز اصدار یابد که بحقیقت صدق و کذب امور معروضه رسیده معروض پایهٔ سریر خلافت و قواعد کرسی سلطنت نمایند چون بعد از تفتیش و تحقیق صدق مقال آن متکسر البال بر مرآت ضمیر باریافتگان سرادقات جاه وجلال صورت وقوع پذیرفت محمد حسین بیك ولدیادگار سلطان روملو بآوردن آن بداختر بدرگاه پادشاه اسکندر سریر فریدون فر معین گردیده

و آن بدسیر را که بقوت بازو جهل و نادانی قالع بنیان ایالت و حکم رانی خود گردیده بود در اندك فرصتی بدرگاه خلایق پناه حاضر گردانیدند بعد از حضور مجدداً بنفس نفیس از دقایق آن کار ناهنجار استفسار فرموده بعد از ثبوت حکم جهانمطاع بنفاذ پیوست که ازعهده تاوان اموال آن مظلوم که در عرصه نهب وتضییع درآورده باشد بیرون آمده بعد ازاخذ وجلب آن وجه اورا بمقتضای شریعت مقدسهٔ مطهرهٔ مصطفوی بدست وارث مقتول سپارند که بحسب قانون شرع انور بسزا و جزای خود رسد ازتقدیم این شیوهٔ ستوده که باعث ادخار سعادات جاودانی و منشاء نظام و نسق امور جهانبانی و کشور شناسیست دست ظالمان اطراف و اکناف از گریبان مظلومان چون رشته آمال خود کوتاه و چهره بدبختان چون نامهٔ اعمال سیاه گشت اکنون از بیم شحنهٔ عدالت شاهنشاهی نقش پای آهو یوزرا دهان مار بنظرمی‌آید وازبیم آنکه مبادا گوسفند را درخواب بیند گرگ بر شب زنده داری می افزاید خار از رفتن بپای برهنه پایان چون پارسا بمکیده اجتناب دارد واگرسیلاب راگذر بویرانهٔ افتد چون قطره در شوره زارقدم جرأت پیش نمیگذارد زلف نکویان بمؤاخذه دلبری از پیچ و تاب خود زنجیری و بجای سرکشی ودلربائی گرفتار پریشانی و دلگیریست داغ ظالم (۲۱۰) چون داغ پلنك سیاهی نمی اندازد وآب وهوای کشوردادرسی جز بمظلوم ملهوف بامزاج دیگری نمیسازد عجز و ناتوانی را زمان تسلط واقتدار رسیده وتاب حیوانات ضاره چون نیش عقارب سر در گریبان دزدیده اگر پای ظالمان از خواب مخمل بستر راحت برسنك بلا نیاید سنك حریراست واگرتشنه لبان بیداد راآب حیات درگلو نگیرد سموم افعی را خاصیت شیر است چون نتیجه عاجله مظلوم نوازی استدامت عمر و دولت میباشد یقین که عمرودولت آن خسرو عدالت نیت با خلود ودوام هم آغوش و خلاف کاری و کجروی گردون از خاطر فراهم خواهد بود .

«۵۴» (شرح بستن سد برزاینده رود و احداث دریاچه)

از روزی که نهال هستی و بود این خاربن گلشن وجود ازمـاء معین عنایت الهی بالا کشیده و رنك حیات و بوی زندگی در تار و پود اوراق ازهار کالبد عنصری این خاکسار دمیده دست و دهان جز بموائد راست گفتاری دراز و باز ننموده و و روزه مریم سکوت را جز نمك کلام صدق انتظام نگشوده هرگز درشیرحدیثی که از پستان خامه میجوشد آب خلاف داخل نکرده و بدین شیوه متحسن عـرض وقوع حدیث وآبروی سخن را نبرده پیوسته قلم دربنان ترجمان بینش عیان بوده و آنچه از طریق سماع و انهای گوش القا یافته آنرا بهیچوجه از دل نشنوده از ایراد اقاویل کاذبه و باد پیمائی چون نور چراغ از باد لرزان و ازگزاف سرائی و داستان پیرائی مانند صحت از سقم گریزانست .

ازتبین این مرام و تفصیل این کلام مطلب آنست که آنچه درین صحایف ترجمان خامه بمسامع دور و نزدیك وشاهد و غایب میرساند از عیوب عدم وقوع خـالی وظروف نقوش وقوالب الفاظ ازمغز درستی گفتار مالیست دراین اوقات سعادتمند و زمان ارجمند که دارالسلطنه (۲۱۱) اصفهان مقررایات دولت آسمان شان است همواره اعلیحضرت ظل رحمن و خلاصهٔ نتایج ادوار زمان بقصد شکار شده وسیر اطراف و جوانب مینمودند وچون عمده اموری که زنك زدای کلفت از آئنه ضمیر ومرآت طبیعت تواند بود ملاحظهٔ آب روان که دراشخاص نبات وحیوان طرازنده پیرایهٔ جانست میتواند بـود بخاطر الهام ترجمان خطور فـرموده که اگر سدی بر زنده رود بسته شود که بینندگانرا مرآت تماشا و خازنان مزرع امید را مایهٔ زراعت پیوسته مهیا باشد هم موجب سرسبزی بوستان‌انتعاش نظارگیان وهم باعث آبادی اصفهان خواهدشد لهذا حکم نافذ از مکمن فرمان واجب الاذعان بصدور پیوست که کارگزارانرا در این کارسگالش بعمل‌آید نیروی فرمان واجب الاذعـان درکم زمانی از آوردن سنك و سایر مایحتاج کوهـا در حوالی رود سر رفعت بر آسمان سود و هم در اندك وقتی بمیانجی سبکدستی صناع آتش دست صرف

بستن سد گردیده با زمین هموار شد ازفرورفتن این کوهها درخاك آب رود چون کوه بلند سر رفعت افراشت چنانچه بیننده را گمان شد که زنده رود دریا در بغل داشت رشتهٔ طول نگاه از دیدن عرض آن کوتاه و بازوی امواج در طی مسافت آن دریاچه فرسوده شناه است سحاب بهاری و آزاری را راه دور ودراز ازرفتن دریا ازپیش پا برخاست وشیرینی اجناس گرانبها ازوقوع اینمعنی مانند شکر درآب کاست و چنانچه کثرت آب رود منشاء کثرت میاه آبار و عیون اطراف میگردد و زلال معانی از جویبار زبان مردمان را بهر تاریخ این کارگاه تماشا در جوش آمده وآوازه این اعجوبه کاری چون رضیت گلشن طرازی سحاب بهاری با قطار و اکناف عالم دوید از جمله تواریخ که خامه بنگارش آن رطب اللسان میگردد تواریخ مسطور است (۱) (۲۱۲) امید که پیوسته آب سعادت و اقبال این سایهٔ ذوالجلال در جوی وخیل فیوضات و سعادات بر در بار این خسرو بیمثال در تکاپوی باد .

---

(۱) مؤلف ذکری از تاریخ بستن سد ننموده ولی دیگر مورخین بستن سد زنده رود را بسال ۱۰۶۵ ضبط کرده اند صاحب خلاصة التواریخ بستن سد زاینده رود را بسالی نوشته که ایلچی قلماق بدرگاه خسرو آفاق آمده است ۱۰۶۵



«٥۴» (شرح شکار کندمان ونزول برف وباران)

رأی انتظام بخش جهان ظل رحمن وضمیر واقف رموزات فرمان فرمای دوران که پیوسته در فکر اصلاح احوال جهانیانست اغلب و اکثر اوقات مصروف تدابیر صائبه امور ملك و ملت وانتظام معاملات دین و دولت میباشد چون منتظمان مهام انام را از کثرت اشغال و تراکم فیصل اعمال چون تیغ آبدار که از کثرت بریدن محتاج فسان (۱) شود ناچاراست که تشحیذدهان (۲) بملاحظهٔ امور نشاط افزا نمایند

بفحوای این معانی اعلیحضرت ظل سبحانی درخلال اشغال ضروریه گاهی بسیر شکار آهو و سواری دیو نژادان پری کاکل سنبل مو وقباق اندازی و جرید بازی رغبت میفرمودند وزمانی ازتماشای کره اسبان خانزاد وبه قسمت بر غازیان فدویت شعار اخلاص نهاد نسق افزای امور سپاهیان مینمودند چون زمان اشتغال مشاغل ممتد گردید و قطع و فصل مهام انام بآخر رسید رسیدن فصل گذار کلنگان و کثرت شکار رار و مزدج و کندمان بالتماس سواری و شکار خسروجهان و عین اعیان نوع انسان برخواست چون علل موجبه این امر باسرها (۳) مجتمع وموانع وعوائق بالکلیه مرتفع بود این استدعا بعز انجاح و شرف قبول رسید و در اثنای تصمیم این عزیمت و رسوخ این نیت بار یافته محفل ضمیر اقدس رموزدان خاطر مقدس الله ویردی خان که رقم اشرف بآمدن او صادر شده بود وارد گردید و از آنجا که قرارداد خاطر والا آن بود که پردگیان استار عفت و پوشیده رویان

---

(۱) فسان بفتح اول سنگی که کارد وشمشیر بدان تیز کنندوآنرا افسان نیزمنند کلمهٔ سان مخفف آن است

انوری گفته

بادام دو مغز است که از خنجر الماس — تا داده لبش بوسه سرا پای فسانرا

و این لغت گاهی هم بصورت فسن چون دمن در نظم و نثر آمده است سلمان ساوجی گفته است

دمبدم غمزهٔ تو بر دل ما تیز تر است — راست مانندهٔ تیغی که زنی بر فسنی

(۲) شحذ ـ شحذاً ـ السکین و نحوه ـ احده ـ تیزکردن کارد ومانند آن

(۳) (الاسر) ومن ـ یقال (هذا لك باسره) ای برمته و جمیعه یعنی بتمامه

خدر(۱)عصمت که درحقیقت مرغان قفس‌زادهٔ پاس شریعت‌اند (۲۱۳) ازقیدحصاربر آمده بال‌وپرافشانی نشاط‌وانبساط‌توانند نمود زبدهٔ مختصان‌خدمت پیشه ونقاوه(۲) بندگان درست اندیشه صفی قلی بیك ناظر بیوتات مقرر گردید که باتفاق جمعی از مین باشیان ویوزباشیان وتفنگچیان خاصه شریفه پیش‌پیش موکب مسعود رفته اطراف و جوانب را از ذکور و اناث خالی سازد و عالیجاه امیر الامراء العظام مرتضی قلیخان قورچی باشی و بیگلربیگی آذربایجان هنگام سواری اعلیحضرت ظل رحمن بهمین شیوه پردازد و بعد از آنکه پادشاه فرمانروا با پردگیان حرم سرا بمنزل رسیده رخت آسودگی اندازند بندگان و ملتزمان رکاب سعادت نشان را بروان شدن مرخص سازند بعد ازخروج دارالسلطنه اصفهان بفحوای السابقون السابقون اولئك المقربون نخست عمارت کرسکان از غبار موکب میمون و نزول همیون چشم روشن شد و چون زیاده از یکشب توقف در ظرف حوصلهٔ او نمیگنجد روزدوم عمارت با سعادت جوجیل که مکان شکار و جای صید افکنی و پرافشانی جوارح اعجوبه‌کار است حامل این دولت ومعدن این سعادت شد دوروز آن مکان و مقام ومنزل اعلیحضرت ظل رحمن گردیده روزسیم نزول اجلال بباغ کومه واقع شد و بعد از دو سه روز توقف درآن باغ وعمارت که درحقیقت جای خوشدلی و فراغ است عمده مختصان حریم دولت و مقدم بزم بزرگی و عظمت اعتمادالدوله العلیه العالیه محمد بیك را بجهت تمشیت مهام انام و ملاحظه جمعی از مردم دارالسلطنهٔ اصفهان که مقرر شده بود که در سلك تفنگچیان عظام انتظام دهند روانه شهرفرموده بمبارکی وسعادت ازراه مبارکه وبابا شیخعلی و کتل‌رخ متوجه راز ومزدج و کندمان گردیدند ودراثناء طی‌راه بعد از رسیدن بشکارگاه در هر منزل از اقسام شکار بحبال صید و دوام قید در میآورند (۲۱٤) و در هر

---

(۱) خدر بکسر اول و سکون ثانی پردهٔ را گویند که در گوشه خانه برای استتار جواری آویزان شده باشد

(۲) نقارة الشئی خیاره ـ گزیده

منزلی از محال راو و مزدج که باصناف حیوانات شکاری مشحونست یك روز دو روز اقامت میفرمودند تا همعنان وهمرکاب دولت اقبال قریه (۱) چقاخور ورحال (۲) اقبال شد وچون جوش شکاروگرمی گذار دو قریهٔ مزبور و کندمان بود و هواها در کمال خوبی و اعتدال میگذشت مرکوز خاطر والا آن بود که در هریك ازاین دو محل چند روز اقامت واقع شود و از آنجاکه عنان چگونگی هوا دردست کار فرمایان قضا میباشد و هیچکس را شناسائی اوقات امور قبل از وقت میسر نیست در اواسط عقرب که هنوزمدتها بزمان نزول برف ووقوع سرما مانده بود آسمان از موجهٔ سحاب نمودار جبهه سرکه جبینان شد و تندی هوا حکایت از دم سردی وام خواهان نمود ابر دژم لقا چون زنان دشوارزا آوا بر آورد و گوهر ریزان قطرات باران چون گنج قارون در طبقات زمین فرو رفت دوشب و یکروز باران بدین‌عنوان باران وسیول ازسینه جبال بدامان صحرا روان بود بنا بر آنکه خیام اقبال شاهنشاهی بر کنار رود و مجری سیل واقع بود ارادهٔ نهضت بجانب کندمان که مشتمل بر عمارات آسمان بنیان تصمیم یافت و صبح همانروز که نقل‌وتحویل واقع میشد سردی هوا بارانرا کسوت پنبه وار برف پوشیده و شدت سرما روی زاید و ترقی نهاد بعد از نهضت مو کب مسعود بحسب جریان فرمان قضا چند نفر از مردمان بی سروپا از رهگذر سیل و سرما تلف گشتند الحق در آنروز سیلابی‌شگرف از کثرت ریزش‌باران وبرف جاری‌بود وپرده پوش اودیه‌وصحاری شده بود چنانچه بینندگان راگمان‌میشد که اجزاء ارضی و هوائی بسیمیاکاری سیم روی‌اندود وبرف کسوت‌آبی‌آب‌پوشیده ومانند عرق‌ازاندام مسرعان‌بادیه‌پیما از هر جزو زمین چشمه جوشیده با وجود وقوع چنین امری هائل که از رهگذر

(۱) چقاخور نام بلده ایست از بلاد چهار محال و این قریه در طرف شرقی کندمان و شمالی سبزکوه قرارگرفته ـ چمن کندمان از چمن های معروف ایران و سلاطین زمان هر کدام که فراغتی داشته چندگاهی از ایام خودرا در متنزهات آن گذرانیده اند

(۲) رحال جمع رحل است

بارش سحاب وابل بهم رسیده بود نواب (۲۱۵) اعلیحضرت ظل الله بمیانجی سفینهٔ حفظ خالق سفید و سیاه بمنزل مقصود نزول اجلال فرمودند و ملتزمان درگاه و آحاد سپاه بعضی مقارن ورود پادشاه فیروز و برخی فردای آنروز رخت اقامت بساحل منزل رسانیدند وشاهد خورشیدعالم افروز بنمودن روی گرم تلافی چندروزه اختفا و احتجاب نموده سپاه سفید پوش برف را از شهر بند وجود به تیغ درخشان فروغ بیرون کرد وقوی وحواس را که چون انگشتان سرما خورده با وجود قرب جوار ترك آمیزش نموده بودند بحال نخست خویش باز آورد وبعد ازاطفاء نایره برودت وعزم مراجعت مقرسلطنت عطف عنان کمیت آسمان جولان بجانب اصفهان نمود ودرساعت مسعود رجوع واقع شد و بعد از استقراردرمرکزخلافت بموجب فرمان همیون اسامی جمعی را که در لیالی برد و سرما در دایره پاسداری و کشیك خسروفرمانروا مانند چلاجل دف گوش برآوازه خدمات بودند تفصیل نموده بنظر کیمیا اثررسانیدند وهریك فراخورحال بمناصب وانعامات سرافرازی یافتند وجمعی از امراء عظام نیز که درکشیك بودند بخلاع گرانمایه سر افراز گشتند و وارثان جمعی که در آنروز خلوت گزین زاویه خاك شده بودند از یمن جود نا محدود از خاك برخاستند حکمت بالغهٔ الهی این امرمکروه نمای جزئی را ازعالم تخم مزروع که منشاء دوحه بارورمیگردد منتج معموری احوال جهانی نمود امید که بنای وجود دشمنان این دودمان خلافت مکان پیوسته از سیل بی امان حوادث دوران خسته و خونشان در عروق مانند (۱) نعم (۲) بعقال سرد مهری دوران بسته باد.

---

(۱) النعم. الابل. و تطلق علی البقر والغنم. ج انعام و ج. ج اناعیم. شتر

(۲) العقال. حبل یشد بها البعیر فی وسط زراعه. پابند شتر



«۵۵» (شرح آئین سپند)

چشم بد دور که نوعروس صفهان را هر هفت تمامی حاصل و پیرایهٔ امتیاز و بی‌مثلی کامل است (۲۱۶) چون شاهدان زیبا را از تمایم و حرزی که منع اصابت عین‌الکمال نماید ناچار و تحصیل دافع گزند ضرورودر کار است‌لهذا بمقتضای رسم باستان و طریق پیشینیان‌درهرسال گرمی هنگامهٔ جشن‌سپند سویدای قلوب عشرت دوستانرا سپندآتش‌شوق میگردانید وآوازهٔ عشرت وسرور بگوش‌ناهید میرساند وطریق گرم کردن‌این هنگامه آنست که درهر سال‌روز اول ماه اسفندارسد منافذ و مداخل اسواق کرده شب وصلی در عین روز روشن ظاهر میسازند و بساط عیش و نشاط در هر یك از دکاکین می اندازند بهشتی طلعتان حوری لقا و پری سرشتان ماه سیما مانند کواکب در کهکشان و لعل ویاقوت در رگ‌کان درراسته رستها بجای پدران در دکان نشسته بدل دادن عاشقان و دل بردن اسیران مشغول میباشند وکثرت قنادیل وشموع وچراغ بمرتبهٔ میرسد که درون‌اسواق‌مانند فانوس روشن و از غرابت و صفا بآتش رشك برق خرمن سوز نوبهار و گلشن میگردد هرچند تماشای این‌جشن مکررسرمه کش‌دیده بینائی گردیده ودراوقاتی که پروانه مثال بار یافته بزم قرب و حضور است سرمهٔ این‌آئین بدیده جهان بین رسیده اما هرگز بدین زیبائی شاهد این‌تماشا چهره نیفروخته وخوشدلی بدین ارزانی ووفور متاعی‌بمشتریان خواهشمند نفروخته بود درین سال در سه موضع بساط نشاط بجهت جلوس اعلیحضرت ظل‌رحمن انداخته‌واسباب کامیابی مهیا ساخته بودند جشن نخست زیر تالار در دولتخانهٔ‌مبارک که‌ازسرکار خاصه ترتیب یافته و از کثرت ظروف مرصع و فروش ملمع نمودار صحن آسمان و کواکب درخشان گردیده بود وبساط جشن دیگردربرابردرقیصریه بصدر نگینی گلستان‌ارم چیده وطرازمجلس سیم‌درتختگاه درون قیصریه بآئین شایسته بهرجانب کشیده خوش آوازان و معرکه طرازان و لولیان (۲۱۷) و ارباب اصول و نغمات هر جنس دسته دسته وخواتین بازاری مانند گلهای دسته دسته بنوبت برقص و سماع نور بخش ابصار و راحت افزای اسماع

میکشتند و شیشه و پیمانهٔ باده گلرنك مثال دلبر شوخ وشنگ بمجلس آرائی قیام داشت و این جشن ارم مثال از در دولتخانهٔ مبارك تا در مدرسهٔ مرحوم ملا عبدالله کشیده و بساط انبساط چیده بود در این سال میر مخران که از عظمای گرجستان است درهنگامهٔ مزبور ملتزم بساط و نشاط بود و از غرابت آن جشن دلپذیر که نظیر آن در آینه خانه تخیل و تصویر ملاحظه نکرده تعجب بر تعجب می افزود امید که همیشه چراغ عیش ابد فروغ این خسرو بی‌مثال تابان وقلوب دشمنان پروانه این شمع درخشان باد .

«۵۶» (شرح شکار باغ وحش و پران شدن تیر پادشاه بهرام زور از دوگور)

بعد از مراجعت از شکار کندمان ونزول اجلال بدارالسلطنهٔ اصفهان خاطر همیون اعلیحضرت صاحبقران ظل رحمن متعلق انتظام سهام عساکر نصرت توامان بوده بعضی اوقات فرخنده ساعات را صرف ملاحظهٔ عرض غازیان ظفر عنان که از نظر کیمیا اثر نگذشته بودند میفرمودند وبقانون مقرر بدادرسی ومظلوم نوازی اشتغال مینمودند وبمصقل عدالت زنك کدورت از آینهٔ قلوب صغیرو کبیرمیزدودند و چون زمان بر آمدن شاهد محجوب نوبهاراز نقاب تراب نزدیك رسیده وجداول را سبزه خط بر گرد لب نو دمیده بود کمیت آسمان سیرفلك جولان بشکار باغ کومه و وحش گران رکاب وسبك عنان گردید و چند روز درباغ کومه بسیرو شکار اشتغال فرموده بعد از التذاذ شکار مرغان آسمان جولان خواهش شکار (۲۱۸) گوزنان و گرازان عطف عنان خسرو صاحبقران بجانب باغ وحش نمود و با جمعی از خاصان و میرمخران وسایرعظمای گرجستان که ملتزم رکاب همیون بودند داخل باغ شده فوجی از گوزنان وآهوو گراز بدایرهٔ احاطه درآورده نخست بشیران شکاری صید گوزن قوی نیرو نموده تعجب افزای بزرگان گرجستان که هرگز چنین هنگامهٔ درصیدگاه خیال ندیده بودند گردیدند وبعد ازآن متوجه کمانداری شده امراء عظام و بزرگان گرجستان را نیز امر بکمانداری

نمودند در حینی که خیل گور بمحاذات خسرو شیرافکن بهرام زور رسید بخانه کمان در آمدند.

»(نظم)«

چو دربار چاچی کمان رفت شاه　　تو گفتی که دربرج قوس‌است ماه
چو از شصت بگشاد خسرو گره　　ز هر گوشه برخواست آواز زه

و خدنك جان ستان خسروصاحبقرا ن‌مانند سوزن ازحریر ازدو گور صاف جسته برخاك نشست و درین حال ازسرعت انتقال خدنك چار پر وناوك جگر دوز خاراگذر همگنانرا گما ن شد که مگر شهاب ثـاقب آسما ن اصـابت از رهگذر سرعت سیر گور خطا افتاده یا عقاب سهم جـا ن ستان وزاغ کما ن پیش از وقت بال صید افکنی گشاده تا آنکه جستن خون از دو جانب گورا ن گلگونه رخسار حسن اصابت و طرازبهارستا ن اعجوبه‌کاری و غرابت گردید وبدیهة راقم حروف را این بیت بخاطر رسید.

»(قطعه)«

میجهد پران بدانسان ناوك شاه از دو صید
کز دو عینك نگذرد صاف آنچنان نورنگاه (۱)

از ملاحظه این امر غرابت طراز که ثـانی اثنین اعجاز است صدای تحسین و انگشت تعجب حضار بیکبار بلندگردید وصیت این‌امر غریب از کران تا کران جهان رسید امید که پیوسته سینه دشمان هدف این‌سهام جان ستان و زینت افزا و رونق بخش امور جهانیان باد (۲۱۹)

---

(۱) بدواً تیر نگاه نوشته و آنگاه خطی عمودی روی تیرکشیده و در بالای آن نور نوشته

«۵۷» (شرح محاربه حاجی منوچهرخان بیگلربیگی)

« استرآباد با جماعت قلماق وشکست یافتن اهل شقاق»

بر کشتی نشینان سفینه وجود و ناخدایان بحر هستی وبود که غواص گوهر تجارب نموده اند پوشیده نیست که در اطراف وجوانب ممالك بی پایان سلاطین سلیمان شان که بفسحت و وسعت ثانی دریای محیط و عمان است گاه گاه بسبب هبوب ریاح آراء مخالفان که بطریق راهزنان و دزدان جویای فرصت میباشند مانند کنار بحار شورشی حادث میگردد.

تفصیل این اجمال آنکه کفرهٔ مرده قلماق که بـا ابناء نوع انسان مشابهت صوری و باسباع و بهائم اتحاد معنوی دارنـد بسبب استیلائی کـه بـر بعضی از الوسات ترکمان ایشانرا حاصل گردیده نسبت قرب جوار بمحال استرآبـاد و نسا وابیورد بهمرسانیده اندودرسنواتی که کثرت نزول امطارموجب حصول غدیر بیشمار میگردد ایشانرا آمدن بحدود استرآباد میسراست لهذا درین سال باغرا واغوای جماعت ترکمان آن بی دینان بقصد تاخت بعضی از ألوسات ساکن استرآبـاد و درون (۱) درحرکت آمده شرذمهٔ روانهٔ درون شده بقیه آن مخاذیل که با بهت(۲) و اهبت (۳)موصوف بودند ارادهٔ استر آباد مینمایند وچون طایفهٔ طاغیهٔ مزبوره در سرعت سیر بـا صبا و شمال خویش و ازگرد مراکب خـود در پیش میباشند منهیان حقیقت ارادهٔ ناهنجار ایشانـرا بعد از آنکه بعضی از محال وألوسات را تاخت کرده مراجعت نموده بودندبحاجی منوچهرخان بیگلربیگی استرآبادمیرسانند و حاجی منوچهرخان باتفاق جمشیدخان حاکم سمنان و قلیچ خان حاکم آستارا و ابدال خـان کرایلی و جمعی ازقورچیان و غلامان خاصه که بجهت دفع مفاسد جماعت مزبور درسرحد استر آباد جمعیت نموده بودند بدون آنکه خیمه واسباب

---

(۱) درون بفتح اول نام شهري است از ملك خراسان بین نسا و مرو

(۲) الابهه (بضم اول وبـای مشدده مفتوحه) و الا بهه چون سرمه عظمت وكبر ونخوت

(۳) الاهبه چون فرصت ـ العده بقال « اخذ لسفره اهبته » امادگی

و آذوقه سفر همراه داشته باشند اکتفا بتوشهٔ توکل کرده تعاقب آن طایفه نموده
(۲۲۰) یکماهه مسافت را بسه روز قطع مینمایند و در یك منزلی بین قشلاق بانه
گم گشتگان بادیه ضلالت میرسند آن گروه خذلان پژوه بعد از ملاحظهٔ وایات نصرت
آیات و عساکر فیروزی مآثر بقله کوهی که راه صعود بر معاوج آن چون طریقه
روزی بینوایان تنك واز کثرت نشیب وفراز نمودار اوه پشت نهنك است پناه میبردند
و پای نبات و قرار افشرده منتظر جنك وپیکار میباشند حاجی منوچهرخان با امراء
مزبور وبعضی از آحاد لشگر که اسب ایشانرا درانناء راه بی‌قوتی پای رفتار بشکال
بی قوتی نبسته بوده بپای آن کوه رفیع و جبل منیع میرسند و بعلت دشواری آن
مضیق وصعوبت طریق لشگررا دوقسم کرده گروهی را بسر کردگی جمشید خان
و قلیچ خان مقرر میدارد که از آن راه تلاش ارتقای حصول مأمول نمایند وخود
پیاده شده از سمت دیگر با معدودی چند مانند شعله آتش سرگرم عروج آن سد
یأجوج میگردد و در اثناء آنحال کفره مرده قلماق بانداختن تیر و تفنگ وسایر
آلات جنك در مقام ممانعت و مدافعت در میآیند و اسب حاجی منوچهرخان را که
درسلوك مضایق آن کتل تالی خان بوده بضرب مهره تفنگ (۱) ازپای درمیآورند
و معهذا خان تهور نشان و سایر غازیان سپر حفظ الهی و اقبال بیزوال اعلیحضرت
ظل‌الهی را وقایه خودساخته روی ازطلب مقصود نتافته بقله آن کوه گردون شکوه
بر میآیند و از علم ساختن آتش پیکار لوای فتح ونصرت برمی‌افرازند دست را با
گریبان اتصال تیر بازه کمان حاصل میگردد و دورنگی کفر واسلام پیرایه اتصال
الوان گل رعنا میپوشد مسلمان وکافر مانند دیده و عینك بتکلیف تقارب چشم بر
هم میدوزند و به نیزهٔ و تیر آتش پیکار می افروزند مغرب هلال شمشیر قراب
(۲۲۱) ابدان مشرکان ومشرق خورشید فیروزی نیام تیغ فرقه ناجیه اهل اسلام میباشد

---

(۱) تفك (بضم اول و فتح ثانی) که گاهی آنرا پفك نیز میگفته اند - در قدیم نام چوب دراز میان خالی بوده که باگاولهٔ از جنس گل یا کهنه بزور نفس گنجشك و نظایر آنرا میزدند - در زمان مؤلف که تفنك باب شده بوده همان اسم را بر معنی جدیدالاحداث استعمال کرده اند

(بیت)

بوده از کثرت درون آن طلسم		بـر مسمی تنك جای صدق اسم

چون هر تنگی را وسعتی وهرمضیقی را فسحتی درقفا میباشد نسیم نصرت از مهب عنایت بر پرچم اعلام اهل‌اسلام وزیده رایت اعادی نگونسارو روزحیاتشان تیره و تار میگردد و تیری از شصت حاجی منوچهرخان درا ثناء دارو گیر برمقتل رئیس‌وسالار اهل‌تدمیر آمده سالك طریق بوار و مسافر اقلیم بئس القرار میگردد کفره را از ملاحظهٔ این حـال تیغ ستیزو آویز کند و مطیهٔ فرارتند گردیده گریز بر ستیز اختیار مینمـایند و نصرت و فیروزی قرین حال اولیاء دولت روز افزون میشود واحمال واثقال و دواب و اغنام و شتران مشرکان را با برده و اسیر و غیره که از الوسات تاخت نموده بودند بدست آورده آن شب بجهت آسودگی غازیان در آن مکان تـوقف نموده روز دیگر مراجعت مینمایند و در آن طعن و ضرب وزد وخورد از امراء قایچ خان طالش‌را یك دو زخم رسیده ویك چشم میرزاعلی بیك یوزباشی‌قورچیان شاهی‌سیون بضرب سنان مخالفان‌ازحلیه بینائی‌عاری گردیده بود و بپاداش جانفشانی هر یك ازامراء وغازیان بخلاع و انعامات سرافرازی یافته میرزا علی بیك برتبه امارت پنجصده ممتاز گردید و آنچه از فحوای کلام جمعی که در آن معر که حاضربودند مستنبط شد آن بود که عدد حاضرین سپاه نصرت پناه از دویست کمتر و جمعیت کفره از دوهزارمتجاوز بوده وبنیروی اقبال بیزوال‌این قسم فتحی‌غریب روی نموده وجمعی‌ازآن گروه خذلان پژوه که قائد اجل ایشان را عطف عنان بجانب‌الکاء درون نموده بود چون‌صفی قلی‌بیك ولد ذوالفقارخان بیگلربیگی‌دارالقرارقندهار که بنیابت والددرالکاء درون (۲۲۲) بمحافظت اشتغال داشت ازاراده کفرهٔ مزبوراطلاع یافته سپاه خودرا مهیا ساخته منتظر ورود ایشان بوده علی الغفله برسر آنجماعت تـاخت آورده در حینی که بـاراده استراحت از مراکب فرود آمده بوده اند نفیر کرنا باوج ثریـا میرسانند و مراکب آنقوم که عنانشان مانند صرصرخود رأی دردست خود سری بوده بصدای کرنا رم کرده کفره

پیاده و حیرت زده برجای میمانند و سوای سه نفر که در اجل ایشان تاخیری بود و رخت حیات از آن ورطه پرخطر بساحل نجات میبرند تملی آن قوم عرضهٔ تیغ هلاك میگردند و بعد ازعرض این فتح مبین بباریافتگان حریم این دولت ابد قرین صفی قلی بیك و غازیان چمشکزك که آثار جلادت از ایشان بظهور رسیده بود بانعامات و خلاع سربلند گردیدند امید که اخبارفتوحات متوالی و کوکب نصرت منسوبان این دولت دوخشان ومتلالی باد.

وقایع متنوعه - درین سال محمد قلی خان بیگلربیگی ایروان از ایالت آنجا معزول و بیگلربیگی گری آنجا بنجف قلی خان‌شفقت شدو کلبعلی سلطان سیل سپر بایلچیگری روم معین گردید.

«۵۸» روانه شدن رایات نصرت‌آیات به ییلاق سمیرم (۱)

در این سال اعلیحضرت صاحبقران ظل رحمن بنا بر آنکه در اغلب سالها هوای دارالسلطنه اصفهان مایل بگرمی میباشد عازم ییلاقات الکاء سمیرم و توابع گردیدند و در ایام بهار و هنگام طراوت و نضارت گلزارروزگار که هنوز گلشن مینو نظام اصفهانرا هوا سرد و هنگامه زیبائی گرم بود گلهای رنگا رنگ مانند شاهدان شوخ و شنگ و لعبتان فرنگ تازه از نقاب اکمام روی نموده لثام سکوت از دهان حاضر جوابی بوی خوش گشوده بودند امر (۲۱۳) فرمودند که عموم سکان دارالسلطنه اصفهان که دست پرورد انبساط و همشیرپیمانه عیش و نشاطاند مثال کاروان گل وقافله سنبل‌خیام کامروائی وقباب (۲) عشرت آرائی درباغ جنت بنیاد عباس آباد بر پای نموده خرد وبزرگ چون سرو گل سرمست و پیاله دردست بزم نشاط آرایند و بعد ازگشودن دم صحبت و صید کردن تذرو و عیش و عشرت صاحبقران‌کامران با چندی از مخصوصان بتماشای آن بزم‌ارم نشان توجه فرمودند

---

(۱) جشن‌سال ۱۰۶۶ در باغ هزار جریب با هزاران‌آرایش‌وزیب منعقدوبعد ازانجام آن شاه بشکار سمیرم رفته - مؤلف اسمی از مراسم جشن نبرده است

(۲) قباب بکسر اول‌جمع قبه است - و آنرا توصیف بمستدیر مقعر نموده اند

بعد از تکرار وقوع این تماشا خوشی هوای صحرا بالتماس سواری خسرو اقلیم گشا برخاست و رایات فلک سا متوجه ییلاق سمیرم گردید و چند روز بجهت سیر گل درباغ مزبورتوقف وجشن گلریزان فرموده وبا امراء واعیان حضرت بکشیدن اقداح راح بزم افروز خوشدلی گردیدند بعد از طی بساط نشاط بساعت مسعود از باغ مزبور همعنان دولت و همرکاب اقبال متوجه مقصد گشتند و در هر گلزمین که از کثرت ازهار ورياحين دام نظاره شکاردرخاك داشت فراخور قابلیت مکان توقف فرموده بدین طریق طی منازل میفرمودند وقبل ازوصول محال سمیرم چون معروض گردیده بود که شکار کوهی در جبال آن حدود بسیاراست امر فرمودند که قلندر سلطان تفنگچی آقاسی که حاکم آن محال وبلد ممرومدخل شعاب جبال است بفراهم آوردن شکارجرگه قیام نماید بعد ازورود موکب مسعود قلندرسلطان احراز زمین بوس بندگی نموده معروض داشت که بخدمت مأمورقیام کرده ووحوش را از دایره جرگه درحلقه دام درآورد اعلیحضرت ظل رحمن با خاصان وملتزمان رکاب آسمان جولان به تیروتفنك شکار جرگه نموده در صید افکنی و کمانداری حیرت افزای دیده وران (۲۲٤) بل نظار کیان سقف فیروزفام چرخ گردان گردیدند و بعد از اجمام (۱) مراکب و اطمینان مواکب معروض سده والاشد که چشمه ملخ بعلت غرائت وضع دیدنی وثمر این گلشن غرابت بدست مردم دیده چیدنیست بنابراین لشکر منصور که افزون از ملخ و مورند بصوب چشمهٔ ملخ در حرکت آمدند و فرمان والا نفاذ یافت که اقرق (۲) و احمال و اثقال را درسمیرم گذاشته جمعی از خاصان و ملتزمان رکاب سعادت نشان که همراه اند سوبای متوجه مقصود گردند الحق چشمه مزبورازغرابت جائیست دیدنی وبخصوصیات آن رسیدنی کمیت

---

(۱) اجم (بفتح اول و میم مشدد) و اجم (بضم اول و میم مشدد) الفرس ترك ولم يركب آسودگی اسب بعد از ماندگی

۲) سراپرده سلطنتی

خوش عنان قلم را نخست طی بادیه وجه تسمیه باید نمود تا بگلشن غرائب آئین اظهار شرح خصوصیات آن مکان نزاهت بنیان رسد .

بر مستمعان حکایات غریبه مستور نماند که عیار صدق این کلام برمحك تواتر رسیده که در هریك از بلاد که جنود جراد بال غارت و بیداد گشایند سکان آنملك را چون حفظ اقوات ناچار و صیانت ارزاق که در حقیقت عبارت از نگاهداشت حیاتست در کاراست مسرعی نزد ساکنان سرچشمه مذکور بطلب آب ارسال میدارند وفرستاده برخصت مجاوران آن سرچشمه شیشهٔ آب از آن سرچشمه پر کرده بنحوی که تاحین ورود بمنزل معهود ازدست بر زمین نگذاود وروی بازپس نکند بمنزل میرساند و در اثناء راه درهرمنزل که اقامت نماید باید که شیشه را از شاخ درختی یا مکان رفیعی آویخته کمال احتیاط بجای آورد که ته شیشه آب مماس خاك نگردد که اگر این احتیاط چنانچه باید کرده نشود اثر مطلوب باطل وآب چشمه ازایراث (۱) اثر عاطل میگردد و بعد از آنکه این مهمان عزیز را بشرایط مذکور بمنزل رسانند مقارن رسیدن آب مرغکان (۲۲۵) سیاه فام که بزبان فارسی آنرا سار (۲) گویند در ولایت مزبور چون جنود فتح از اوج سما ظاهر گشته بسهام منقار و چنگال مخلب تارحیات خیل جراد را از هم میگسلانند و اگر هجوم سپاه ملخ زیاده از نیروی توانائی جمعی از مرغان که بجناح استعجال سالك آن سفر دور گردیده اند بوده باشد دست ازجنك بازداشته شروع توالد وتناسل مینمایند و در اندك فرصتی باتفاق اولاد آتش زن خرمن هستی جراد میگردند و غلات و حاصل آن دیار بدین وسیله از دست اندازان لشگر بی زینهار محفوظ میماند وشرح چگونگی آن چشمه و مکان بنوعیست که کوه عظیمی در جوار کوه دنا بمسافت سی چهل ذرع واقع گردیده و رودی عظیم از آن تنگنا جاریست و بحسب اصل خلقت بعضی از این دو کوه بدیگری بهیأت پلی که مهندس حاذق و معمار ماهر بندد اتصال دارد

---

(۱) اورثه ایراثاً ـ اذا نصب الي الشي ـ اعقبه اياه . باز پس داشتن

(۲) مرغ مزبور نوعی ازسار است که بزبان عوام آنرا آدر میگویند

ورود مزبور اززیر این پل جاریست وچشمهٔ مزبور ازبغل کوه مقابل دنا جوشیده بر روی این پل خدا آفرین‌میریزد و ازهرجانب بخشی‌وازهرطرف قسطی‌بطریق مختلف‌برودخانهٔ مزبورمنصب (۱) میشود و کثرت سنبل سقف پل‌را بنوعی‌بوشیده که بهیچ وجه سنك مرئی‌نمیگردد وتماشائی را اززیرپل گمان میشودکه پل‌رگ ابریست مدرار یاجوی مجرۀایست کواکب نثار و آبشارهای اطراف بعضی چون نخهای سیم و بعضی چون جدول کوثر و تسنیم بدان رودعظیم اتصال مییابد اعلیحضرت صاحبقران بعد از ملاحظهٔ رود وچشمه بجانب سمیرم مراجعت فرمودند و بتفرج صحرا و شکار مرغان‌آسمان پیما زنك کلفت ازدل‌زدودند امیدکه همواره آب عشرت این خسرو بینظیر در جو وباده کامیابیش در سبو باد . (۲۲٦)

«۵۹» (روانه شدن‌رایات نصرت نشان بسرچشمهٔ زاینده رود وکندمان)

بعد از مراجعت رایات نصرت آیات از چشمهٔ ملخ چون ازاهیر و ریاحین گلستان سمیرم از رهگذر کثرت و ازدحام ملتزمان اردوی کیهان بوی روی بـه پژمردگی گذاشته وهوای دارالسلطنهٔ اصفهان هنوز باعتدال‌نگرائیده وماه مبارك رمضان نزدیك رسیده بـود در باب داشتن صیام و خوردن آن استفسار از علمای اعلام اصفهان نموده امام قلی بیك یساول صحبت ولد مرحوم قزاق‌خان بیگلربیگی حاکم سابق شیروان بر جناح استعجال روانه شدوروز سیوم قبل ازدخول رمضان خبر رسانید که چون غرض نواب همیون اعلی از نشأه سفر دفع ضر هوا بـوده و فرار از صوم منظور نظر والا و مطمح ضمیرمعلی نبوده داشتن روزه لازم نیست بنا بر این از سمیرم متوجه ییلاق کندمـان و سرچشمهٔ زاینده رود و محمودگر که درخوشی آب‌وهوا نظیرجنت و کوثر است گردیدندوعید روزه را درقریهٔ کندمان کرده بخرمی و خوشدلی روانهٔ سرچشمه گشتند وهرشب با امرا و نزدیکان بساط قرب و حضور بزم عشرت آراسته طی منازل بدستور سابق بقورق میفرمودند تا

---

(۱) از مادهٔ (صبب) اسم مفعول است از انفعـال

آنکه شبی از لیالی بزم شراب و سیر عالم آب که سفاین اعمار را از تنسیم نسیم انفاس خطیر میباشد بتکلیف نشاء ساغرهای دوستکانی و باده پر زور جوانی نجف قلی بیك امیرآخورباشی سخنی که زیاده از پایهٔ او بوده باشد نسبت بیکی از هم بزمان بزبان آورده بود اعلیحضرت ظل رحمن هم در آن شب امر فرمودند که بزدن چوب یاسا آن گرد معصیت را از اذیال اعمال او بیفشانند وچون صبح روز دیگر سالك طریق معذرت نگردیده در نقاب حجاب سوء ادب مختفی شد لهذا بقید وحبس مشارالیه امرفرموده مقررداشتند که یکی ازغلامان خاصهٔ شریفه اورا بقلعه الموت برد وچون والد او را حقوق خدمات (۲۲۷) درین دودمان خلافت مکان ثابت بود خدمت مزبور راتبعیض فرموده امیرآخورباشیگری جلو بحسن علی بیك برادرنجف قلی بیك مزبور وامیرآخورباشیگری ایاچیها بدملیجی بیك ولد مرحوم قزاق خان عنایت شد و مدتی در سرچشمهٔ زاینده رود اقامت فرموده در باغ وصفه و دریاچهائی که خلیل خان بختیاری بمعماری تصرف طبیعت سر انجام نموده بود مجلس آراستند و بعد از رجوع هوای دارالسلطنهٔ اصفهان باعتدال طبیعی ونزدیك رسیدن هوای فصل خریفی که هریك از متنزهات پیموده شده بود هوس مراجعت مقرسلطنت عطف عنان کمیت آسمان جولان نموده متوجه محط رحال اقبال گردیدند و امرفرمودند که خلیل خان نیز سایه مثال ملتزم رکاب اجلال بوده باشد و بازاء حسن خدمات الکاء خوانسار نیز بتیول ایالت پناه مزبور شفقت شد وتا محمدیه در رکاب ظفر انتساب بوده از منزل مزبور بخلاع فاخره سرافرازی یافته روانه الکاء خوانسار گردید



«۶۰» (آمدن ایلچی سلطنت پناه عبدالعزیز خان)
« بدرگاه آسمان شان »

چـون در سنۀ سابقه ابوالغازی خـان والی اورگنج صبیه خود را در حباله سبحانقلی سلطان والی الکاء بلخ برادر عبدالعزیز خان پادشاه ترکستان در آورده باوجودوقوع این الفت غبار کلفت فیمابین عبدالعزیزخان وسبحانقلی خان بوسیلۀ هبوب انفاس مفسدان در هیجان آمده بود لهذا ابوالغازی خان بمعاضدت و پشت گرمی مصاهرت سبحانقلی خان انتهازفرصت نموده تاخت الکاء بخارا وقرشی نموده خرابی بسیار در آن حدود کرده بود و بعد از وقوع این اتفاق که نسبت بعبدالعزیزخان عین نفاق است عبدالعزیزخان قاسم خان برادرزادۀ خودرا که ازجانب سلطنت پناه موی الیه حاکم(۲۲۸) اندخوذ(۱)حیجکتوومیمنه(۲)وتوابع بودبا ایلات و احشامات مقررداشت که برسربلخ رفته وآن ملك دلپذیر را ازایادی تصرف سبحانقلی خان مستخلص سازند و قاسم خان با جمعی ازمردم اوزبك واحشامات که نزد اوجمعیت داشتند وگروهی که ازمردم بخارا حسب الامرعبدالعزیزخان نزدمشارالیه جمعیت نموده بودند بآراستگی تمام روانه بلخ گردیده بود و بنا برآنکه زبان بعضی از مردم قاسم خـان با سبحـانقلی یکی بود جمعی از تبعه و لحقه قاسم خـان بعـد از تلاقی فریقین وتقارب فأنین ازاوروگردان شده اردوی اورا غارت نموده بودقاسم خان بی نیل مقصود راجع وخبرفتح باسم سبحانقلی خان شایع گردیده بود عبدالعزیزخان بهوس جبران نقصان بوسیله فرستادن ایلچی بذیل اعانت صاحبقران تـوسل نموده عوض محمد چهره آقاسی را با ذریعه بندگی بدرگاه پیشگاه فرستاده بود وخواهش آن نموده که یکی ازوارثان ملك اورگنج را که دردرگاه آسمان اشتباه اندبسر کردگی

---

(۱) اندخوذ بـالفتح ثم السکون و فتح دال مهمله وضم الخاء المعجمه و سکون و او ودال معجمۀ بلدۀ ایست بین بلخ و مرو دذ طرف بیابان منسب یـا بخـارا انخذي و نخذی گفته اند

۲) میمنه ـ بکسر اول و سکون ثانی و فتح سوم بلدۀ ایست بین بـامیان و غور

جماعت ترکمان ساکن استر آباد و بلخان (١) بجهت انتزاع ملك ابوالغازی خان تعیین نمایند و بعد ازورود ایلچی مزبور ورسانیدن نامهٔ اخلاص آئین بمضمون مسطور چون ابوالغازی خان مدتی درسلك راتبه خواران این آستان منتظم بوده به نیروی امداد کارکنان این دولت والا بر مسند حکومت ملك موروثی استقرار یافته بود وبدون آنکه ارتکاب امری مخالف بندگی نماید آزار او در شرح مروت محظور واز قانون عدالت دور بودجواب نامه سلطنت پناه موی الیه‌را بموجب فرمان راقم این حروف بدین طریق درسلك تحریر کشید .

زبان حمد سرا که یك برك از حدیقهٔ صنع و نخل طراز گلشن ایجاد اشیاست چگونه عرض بهارستان (٢٢٩) شکرگزاری نماید وبکدام طرف دامان بیان مانند از گلچینی این روضهٔ جنت عنوان گشاید زهی علیم که مقدم نوبهار و تالی تابستان را منتج اثمار الوان نموده و از موضوع و محمول شاخ وثمر تماشائیان باغ قدرت را کام معرفت شیرین فرموده وحبذا حکیم که در کاغذ خطائی اوراق لاله ازداغ سرمه بینائی نظارکیان پیچیده و از حسن ترکیب یـد قدرتش فصول چهارگانه تریاق اربعه مزاج خوش نشینان دیـار هستی گردیده شتا و ربیع تمـوز و خریف بآراستن و پیراستن دوحه حکمتش مانند باغبان از بهار روشناس وبا وجود تباین ظاهری در نظر تحقیق مثال جوارح و اعضاء در نظام عـالم امکان که انسان کبیر عبارت از آنست با هم در مقام استیناس اند عندلیبان خوش آهنك این گلستان را درمقام مدیح سکالی صفیر رسا ترانهٔ قاصر بیانی و طوطیان شیرین کلام این شکرستانرا چـاشنی سخن خـاموشی و بیزبـانیست گلهای پنج بـرك حواس ظاهر نـاس از فیض لطفش باثمار صفای باطن بارور و نهال ود و ائتلاف از فیض رشحات سحاب ارادتش در ریاض قلوب عریق (٢) وسایه گستراست از اثماراین باغ غریبة الازهار یکی میوه پیوندی دوستی است که درریاض مکتوب صداقت اسلوب دوستان میرسد واز گلهای رنگارنك این ارم سرادیگری ازهار اظهار مطلب است که از نهال خامه واسطی

(١) - بلخـان - نزدیك به ابیورد و آن شهري بوده درخراسـان قدیم بین سرخس و نسـا

«٢» الذی له عرق فی الکرم و نحوه

میلاد میدمد منتخب این اثمار حلاوت آثار و گلدسته این انوار بدایع شعار اعنی نامه صنعت نگار سلطنت پناه عبدالعزیز خان بالقابه در وقتی که بعون عنایت چمن آرای حدایق عزت و اعتلا و بوستان افروز فرادیس مجدواجتبا هم گلهای حصول مرام بربار و هم اثمار عیش مدام رسیده و آبدار بود مذاق آشنائی را شیرین و بزم یکتا دلی را رنگین ساخت شرحیکه (۲۳۰) در باب سلوك ابوالغازی‌خان پیرایه اظهار و اعلان پوشیده بود که چون بدم سردی صرصر فریب هم موجب پژمردگی گلشن مواخات آن برگزیده قرون و ادوار و برادر والاتبار آن بلند قدررفیع مقدار گردیده و هم در تخریب بعضی از اقطاع و ارباع و نهب وتضییع عقار و ضیاع سکان آن ملك کوشیده جمعی از منتسبان دودمان ولایت نشان بتأدیب او مأمور گردید در نظر ایقان جلوه عیان نمود بر آینه ضمیر منیر که از مصقل عنایات الهی مصفامت منطبع خواهد بود که سلطنت پناه مزبور مدتی در سلك راتبه خواران این دودمان ابد توأمان انتظام داشت و بنیروی استظهار ناظمان ایندولت قوی بنیاد به نیل حکومت موروثی آباء و اجداد استسعاد یافته واز تاریخی که بمرقات عنایت کارکنان این دولت بر اوج حکومت ارثی ترقی‌نموده الی یومنا هذا در احکام سر رشته نیکو خدمتی ساعی و سلوك طریق رضا جوئی را مراقب ومراعیست و در کیش مروت آزار و اضرار شخصی که همواره سربرخط فرمان وچشم تیقظ برپاسداری عهود وپیمان داشته باشد بدون صدورجریمه محظور واز قاعده مرحمت ذاتی ومروت جبلی دوراست‌لیکن بنابرمراعات مبانی‌دوستی‌آن ناظم مناظم سلطنت‌وبانی‌مبانی صداقت که بصحت‌پیوسته که بیموجبی کراراً درصدد نهب و یغما و اضرار ساکنین آن دیار در آمده یکی از بندگان درگاه خلایق پناه را تعیین فرمودیم که سلطنت پناه مومی‌الیه را از ارتکاب این قسم‌امور ممنوع و متقاعد سازد و یقین حاصل است که بعد از ورود منهی نهی دیگر باره پا ازدایره خودداری بیرون نگذاشته بمقتضای امتثال فرمان ضبط عنان کمیت ارادهای چنان خواهد نمود و احتیاج بتعیین طوره و یاری گروه ترکمان نخواهد بود (۲۳۱)

ریاض همیشه بهار طبیعت وا از خس و خاشاك خلجان این امور مصفی خواهند داشت که من بعد این قسم حرکات از مشارالیه صادر نخواهد شد شرحی که در ذیل این مدعا در باب تردد تجار آنملك باین دیار فسیح الفضا بر زبان خامه بلاغت ترجمان گذشته بود پیداست که در صدد نقصان و منع جلب نفع این گروه که در حقیقت انفتاح طریق آمد شد مفتاح ابواب روزی ایشان است در آمدن چندان سودی ودر دیدهٔ والای جمعی که انظار ایشان بملاحظهٔ کلیات امور مقصور است نمودی ندارد و آنچه در باب عدم تعیین جمعی بجهت تحصیل این مطلب بملاحظه آنکه موجب تضییع مواشی و مراعی و اغنام سکان ممالك محروسه خواهد شد گزارش یافته بود هرگاه مامورین سر از ربقهٔ اطاعت پیچیده برخلاف فرموده آن قاعده دان امور سلطنت اراده ارتکاب این امور نموده عمل بمضمون آیه کریمه ولاتلقوا بایدیکم الی التهلکه ننمایند بدراز دستی عنایات جناب کبریا و معاضدت دولت والامنسوبان ایندولت محکم بنا در تقصیر ایادی ایشان تقصیر نخواهد نمود سلطنت و جلالت پناها در طی نامه مودت عنوان اشعاری بآمدن فرستاده والی هندوستان شده بود که طالب وفاق و انفاق از آن یگانهٔ آفاق شده بود و بنابر پاسداری عهود دوستی دوستان بی نیل مامول راجع گردیده مشاهد دیده دریافت والاخواهد بود که جزء اخیر علت تامه استرداد ملك دارالقرار قندهار سلوك آن تیره روزگار بد کردار با مستغرق بحار رحمت حضرت آفریدگار اعنی سرچشمه مجد و برتری آن منظور انظار الطاف کردگار بود که بعد از وقوع دوستی فیمابین خان عظیم الشأن والامکان واین نیازمند درگاه بی نیاز که ریاض دلگشای ایرانرا از فیض قدوم رشك (۲۳۲) گلشن جنان ساختند جبر نقصان آن خان والاشان مینومکان بر این حرکت سلسله جنبان گردید و بعد از انتزاع آنملك متنزهة الارباع سر رشته آمد شد و زد و خورد چنانچه فیما بین نور وظلمت و شب و روز قایم است تا غایت کشیده و حال که ان گم کردهٔ راه تدابیر اندیشیده راه تباه و دست امید را از چاره کار کوتاه دیده کردهای ناهنجار خود را نسبت بآن دودمان والاتبار بر کنار گذاشته و آنچه در

اوان سیاه مستی اقتدارو بیخبری کرده بود نسیاً منسیاً انگاشته درگشایش باب بکل بر آورده دوستی ادعائی میکوشد و فروغ افعال خود راکه مانند آتش در شب نمایانست بپرده تزویر میپوشد دردیده خرد خرده بین بدیع و بعید مینماید که منهل دوستی با وجود شوریدگی چنان دیگرباره صاف وطبع والای تجربه اندوز بمحوای حدیث لایلدغ المؤمن من جحر واحد مرتین (۱) فریفته لاف وگزاف تواند شد اموال‌مرحوم بندگی گوش‌منکتیوش که زبان خامه باسترجاع ان گویا شده بود مصحوب‌ملازمان‌آن‌سفر گزین‌ملك بما من‌حیث لایشذمنه شئی من الاشیاء ارسال شد چون یکی از ادای حقوق حضرت یزدان و خدمات بیکران بندگان ایران مواریث باولاد ایشان است یقین که اموال مذکور کما فرض الله بورثه مرحوم مزبور خواهد رسید پیوسته مرکب کام و سمند حصول مرام خوش عنان ودر مضمار بی انتهای عمر دوام درجولان باد .

---

(۱) عاقل از یك سوراخ دو دفعه گزیده نمیشود

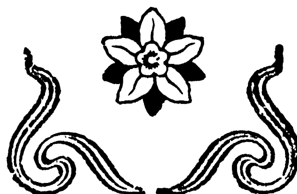


«٦۹» (شرح معزولی میرزا هادی وزیر فارس)

چون از تاریخی که وزارت الکاء فارس بمعین الدین محمد و بعد از آن بمیرزا هادی ولد او شفقت شده بود آوارجه نویس فارس را درباب بعضی محال که در نسخهٔ تشخیص زمان نواب گیتی ستان فردوس مکان که برممالك محروسه نوشته شده داخل بوده و وزراء (۲۳۳) مزبور ابواب جمع ننموده بودند باوزراء مزبور مناقشه و گفت وشنید بود حقیقت گفت وشنید مزبور بمسامع باریافتگان سرادقات جاه وجلال رسید ودر حین نهضت رایات جاه وجلال بصوب ییلاقات رقم اشرف درباب احضار مشار الیه شرف صدور یافته وبپایهٔ سریر خلافت مصیر حاضر شده بود وبنابرآنکه مظنهٔ رفتن الکاء شیراز میشد ووجود وزیر مزبور ضرور بود تنقیح وتشخیص این امر در عقدهٔ تعویق افتاده بود لهذا بعد از مراجعت رایات نصرت آیات بمرکز خلافت چون ازدحام وشکایت رعایای فارس علاوه گفت وشنید مزبور شده بود امر فرمودند که مستوفیان عظام بحقیقت امر مزبور رسیده حقیقت معروض دارند بموجب فرمان واجب الاذعان جناب ایران مداری مستوفیان عظام دیوان اعلی را جمع فرموده بحقیقت گفت وشنید طرفین رسید و مشخص گردید که هر ساله وزیر مزبور و والد اورا تغلبات(۱) وتصرفات در مالیات دیوان واقع شده بنابرین مشارالیه را مطمح غضب خسروانه فرموده مقرر داشتند که اموال و اسباب و املاك او را در عوض باقی دیوانی ضبط نمایند و خدمت مزبور منقسم به پنج قسم شده بلدهٔ فارس و حومه بیابونه بیك گرجی غلام خاصهٔ شریفه ویکحصه از حصص مزبور بمحمد اسمعیل برادر مزبور وسایر حصص در وجه سایر عمال مقرر شد

---

(۱) از ماده غلبه بمعنی تجاوز و اختلاس در اصطلاح مؤلف استعمال شده است



«۶۲» (رفتن علی بیك بسرداری خراسان)

چون بعرض رسید که سبحانقلی خان پا ازدایره حد خودشناسی بیرون گذاشته بعلت خالی بودن خراسان از سردار صاحب وجودی اراده نموده که جمعی از بی سرو پایان اوزبك را بتاخت الکاء خراسان فرستد بنابر دفع مفسده آن گروه علی بیك غلام خاصهٔ شریفه میرابدار السلطنهٔ اصفهان بسرداری خراسان (۲۳۴) تعیین و روانه شد و مقارن ورود موی الیه بالکاء مشهد مقدس فوجی از گروه بیعاقبت المان اوزبك تا قریهٔ کاریز آمده بودند و چون قبل از ورود آن گروه مخذول امراء عظام خراسان از ارادهٔ آنجماعت مطلع گشته رعایا و جماعت احشای هر ولایت را از کیفیت اراده جماعت مزبور مطلع ساخته و جماعت مزبور سوایم اموال خودرا بمحکمها کشیده بودند حرکت آن گروه مخذول منتج اثری نگردیده بود واز خبر ورود علی بیك بمشهد مقدس و جمعیت عساکرمنصوره پای اصطبار و قرار آنمخاذیل ازجای رفته مراجعت نمودند وعلی بیك با جمعی ازعساکرمنصور که در مشهد مقدس قشلاق نموده بودند تا دو سه منزلی کاریز رفته اصغاء خبر مراجعت جماعت مزبور نموده بازگردید و چون مأمور بود که با سپاه نصرت پناه مشهدمقدس وملازمان امراء عظام خراسان روانهٔ نسا شده بجهت دفع مفاسد جماعت قلماق مهیا بوده باشد که اگر حرکتی نمایند بدفع و رفع ایشان اشتغال نماید با عساکر منصوره روانهٔ نسا گردید و بعد از رسیدن خبر جسارت جماعت بیعاقبت اوزبك بعرض مقدس اعلیحضرت ظل رحمن چون خبرحرکت گروه جقتای مذکور میشد بجهت تنبیه وتأدیب سبحانقلی خان واحتیاط وقوع حرکت لشگر هندوستان مقرر شد که الله ویردی خان مصاحب سردار لشگر نصرت اثر و قوللرآقاسی وامیر شکارباشی وبیگلربیگی کوه کیلویه روانهٔ الکاء خراسان شود وارقام مطاعه بعهده محصلان ساعی صادر شد که عساکر منصوره را در نوروز درمشهد مقدس حاضر سازند و محصلین استعاره سرعت سیر از برق و باد نموده روانه گردیدند و چون در ثانی الحال آمدن جماعت جقتای اراجیف بر آمده ظاهر شد که جماعت اوزبك

بی نیل مقصود مراجعت نموده اند بجهت آسایش سپاه نصرت پناه (۲۳۵) مقرر شد که الله ویردی خان که در الکاء کرایلی توقف نموده بود با چهار پنج هزار نفر از ملازمان خاصهٔ شریفه و امراء عظام روانهٔ مشهد مقدس شده باقی عساکر نصرت مآثر را مرخص سازد

وقایع متنوعه درین سال شاهوردی سلطان حاکم دورق بعلت بدسلوکی معزول و پیربوداق خان پرناك ترکمان که حاکم بندر عباسی و استعفا نموده بود در عوض تعیین شد و حکومت بندرعباسی بطالب بیك غلام خاصه شریفه قورچی زره تفویض یافت و نظرعلیخان حاکم و متولی دار الارشاد اردبیل نیز بعلت سلوك ناهنجار و شکایت رعایا و تصرف موقوفات سرکار آستانهٔ مقدسه معزول و محبوس گشته اموال و اسباب او در عوض تغلبات و تصرفات مزبور ضبط شد و منصب تولیت بمرتضی قلیخان قورچی باشی سابق تفویض یافت و دار الارشاد بخاصهٔ شریفه اختصاص یافته محمد حسین بیك ولد میرجمال سلطان بوزارت و داروغگی آنجا تعیین شد حاجی منوچهرخان بیگلربیگی دار المؤمنین استرآباد در عوض مرحوم مهرعلیخان برتبهٔ ایالت شیروان سرافرازی یافت و ایالت استرآباد بجمشیدخان حاکم سمنان شفقت شد و سمنان بخاصهٔ شریفه منسوب و گدا علی بیك مهردار بوزارت آنجامعین گردید و عوض بیك وزیر خطهٔ لار بعلت کبرسن از خدمت مزبور استعفا نموده منصب مزبور بالله ویردی بیك ولد او که وزیر کسگر بود شفقت و وزارت کسگر بالله قلی بیك همشیره زاده عوض بیك مزبور عنایت شد و هم درین سال مرادخان سلطان کنگرلو حاکم نخجوان از دار فنا رحلت نموده علیقلی سلطان برادر مشارالیه در عوض او معین گردید و از امور غریبه که درین سال روی نمود قضیهٔ کلیسیای الکاء لوری و منسك است که باوجود حصانت و (۲۳۶) رضانت و متانت بنیان و استحکام جدران که اصول و فروع آن تمامی از سنگهای تراشیده صورت انجام یافته بود بی آنکه شکستی بارکان آنراه یافته باشد بفحوای کریمه **اذا جاء امر ربنا جعلها دکاوکان وعد ربی حقا** با زمین هموار گردیده سنك باره درون عمارت بمسافت

نیم فرسخ از مکان مزبور ازهم پاشیده بود و شرحی که عیسی خان سلطان نوچـلو حاکم الکاء مزبور در باب وقوع این امرغریب معروض گردانیده بود بنوعی است که قریب بظهر ابر مظلمی احاطه اطراف و اکناف آنجـا نموده صداهای غریب که ازآن قسم صدائی هرگز مسموع نگشته بگوش میرسیده ومردم را فزع عرض اکبر و دهشت روز محشر از خواب گران غفلت بیدار گردانیده ازچاشت آنروز تا صبح روزدیگر این هنگامه برپا و گوش درشکنجهٔ این آوا بوده وروز دیگر که کشف غمام و هتك سترظلام گشته بود ازکلیسیای مـزبور که معبد عظیم ارامنه و قریب بچهار صد سال بود که بنا شده بود اثری باقی نبوده و اماکن و بیوتـات و منازل اهل اسلام که با کنیسه مزبور هم جدار و نسبت قرب جوار داشته از وقـوع این امر تضرر نیافته بردیدهوران رموزدان روشن وهویداست که هدم کنیسه مزبور بطریق مسطور آیتیست ازآیات باهره حقییت شریعت بیضا وملت غرا که ثانی شکست طاق کسری وتالی خمود آتشکده بیضاست وهم ازنتیجه پاسداری شریعت اعلیحضرت ظل اللهی است که این قسم آثار در زمان دولت این خسرو دین دار عدالت شعـار ظاهر میگردد امید که روز بروز مبانی شرع مصطفوی بمعماری دینداری این خسرو عدالت آئین مشید و مستحکم باد (۲۲۷)

و نیز یکی از آثار عظیم این سال وقوع زلزلهٔ دارالسلطنهٔ قزوین است که بجنباندن مهد خاك اشخاص آجال جمعی از خواب جسته عزیوو فغان مردم از سمك بسما رسید و عمارات و بنیان بهوس خفتن جاوید پهلو بر بستر صعید نهاد .








«۶۳» (شرح وقایع تخاقوی ئیل (۱۰۶۶) زمان دولت ابد توأمان) (و مسلمان شدن جماعت یهودان بیمن اقبال ظل رحمن)

چون خاطر خطیر حق شناس وضمیر منیر شریعت اقتباس پیوسته متوجهٔ ترویج شرع انور و دین مطهر میباشد و همگی نیت والا مصروف و معطوف بر آنست که گلستان خلد نشان شریعت مصطفوی از خار و خس خلاف و گرد وغبار اختلاف پرداخته باشد لهذا این نیت خیرانیت مانند باد بهار که بدون جبر و اکراه منشاء برومندی اغصان واشجار میگردد درمزاج پیروجوان یهودان که صلابت کفر وشدت عناد ایشان برعالمیان ظاهراست ودرزمان سلاطین سلف به سیاسات الیم و عقوبات عظیم ترک دین باطل نکرده وسالك صراط مستقیم اسلام نگشته بودند اثر نموده طالب این سعادت و ملبس بلباس ایمان و ممتاز بانعامات بیکران گردیدند

تفصیل این اجمال آنکه از بدو سکنی دار السلطنه اصفهان منازل آن جماعت وخانهای مسلمانان درجوار هم واقع شده(۱)در ملبوس علامتی که بدان نشان از اهل اسلام ممتاز گردند نداشتند و اینمعنی موجب عدم اجتناب مسلمانان وسرایت نجاست ایشان میگردید امر فرمودند که این گروه اگر برمذهب باطل خود ثابت و راسخ باشند مکانی درخارج شهر جهت ایشان تعیین نموده بلباسی که حسب الشرع الاقدس مقرر است ملبس گردند که از اهل اسلام ممتاز باشند (۲۳۸) و منازل ایشان از سرکار خاصهٔ شریفه داده شود و هریك را که نور اسلام بر سراچه ضمیر تافته بهدایت توفیقات الهی مسالك طریق اسلام گردد ازقرار نفری مبلغ دو تومان ازسرکار خاصهٔ شریفه داده ومانع نشده گذارند که درمنازل سابق خود سکنی داشته باشند لهذا جماعت مزبوره همگی اتفاق نموده بخواهش تمام تلقی بقبول اسلام نمودند و وجه جزیه ایشان که مبلغی خطیر و هر ساله واصل سرکار خاصهٔ شریفه میشد

---

(۱) البته برمطلعین پوشیده نیست که اصفهان قدیم دارای یهودی زیاد بوده تا بجائیکه یکی از دوشهرآن بنام یهودیه خوانده میشده است

ازیشان ساقط گشته سوای آن نیز از قرار نفری مبلغ دوتومان بانعام ایشان مقرر گردید و یهودان سایر ممالك محروسه نیز بعد از استماع خبر این عطیه عظمی رغبت بدین مبین نموده قریب به بیست هزار خانوار از آنجماعت بشرف اسلام مشرف گشته از انعامات پادشاهانه محظوظ و بهره مند گردیدند و در هر بلدی از بلاد و محلی از محال ممالك محروسه معلمی از اهل اسلام تعیین شد که تاحین رسوخ آنجماعت در اسلام از سرکار دیوان موظف بوده تعلیم سنن ملت بیضا بجماعت مزبوره و منع ایشان از ارتکاب امور غیر مشروعه واحضار ایشان بمساجد نمایند و این قسم امری غریب که هیچیك ازسلاطین را توفیق آن نشده بود ببرکت نیت این پادشاه اسلام پناه بعرصه ظهور جلوه گر گردید امید که تاقیام ساعت وساعت قیام گلشن اسلام بآبیاری اهتمام آن خسروسپهر احتشام رشك بهارستان جنان وغیرت افزای روضهٔ رضوان باد .

«۶۴» (شرح شکایت مردم دارالسلطنهٔ اصفهان و وقوع) (قضیه اغورلو بیك میردیوان)

سابقاً نگاشته قلم وقایع رقم گردید که خاطر عدالت طراز خسرو رعیت نواز بجهت اموری که ذکر آن موجب تکرار میگردد ازمیرقاسم که بنیابت رستم خان والی گرجستان داروغه دارالسلطنهٔ (۲۳۹) اصفهان بود منحرف گشته او را ازاین شغل معزول فرمودند و مقررداشتند که رستم خان دیگریرا که این امرازاو متمشی تواند شد تعیین نماید ووالی گرجستان پارسدان بیك گرجی را تعیین وعرض نمود که اگر امر اشرف باشد بدان شغل اشتغال نماید واعلیحضرت ظل اللهی فرمودند که چون حکومت و تسلط مخالف ملت بر اهل اسلام در آئین شریعت پروری نواب همیون ما بهیچوجه جایز نیست اگر بشرف اسلام مشرف میگردد مسئول رستم خان شرف حصول ودرجه قبول خواهد یافت وپارسدان بیك بطوع ورغبت

مسلمان شده متوج بتاج و هاج و مشرف بشرف پای بوس گردیده شروع در
امر مزبور نموده و چون مفسدان که شیاطین الانس عبارت از ایشانست واز راه
تحصیل منافع و مداخل جا در طبع حکام مینمایند در هربلدی از بلاد و مصری از
امصار میباشند از این طریق راه حرف یافته آن نابلد معاملاترا بر آن داشتند
که توقعات عنف آمیز از مردم نماید واینمعنی موجب انزجار خاطر سکنه دار السلطنه
مزبور گشته در بوزخ اخفا و اظهار شکایت میبودند و در آن ایام امارت
و دیوان و دادرسی مظلومان باغورلو بیك دیوان بیکی مفوض بود مشار الیه
بعد از وقوف بر امر مزبور با آنکه بنصیحتی اصلاح آن مقدمه میتوانست نمود
چشم از مصلحت دولت پوشیده و در تهییج موا دفساد کوشیده جمعی را تعیین نموده
که هر صنف از اصناف را دو نشستن دکاکین مانع آمده بجبر و اکراه برسرراه
جهان پناه ظل الله حاضر سازند و روزی که اعلیحضرت ظل اللهی منزل میرزا
محمد مهدی صدر ممالك محروسه ایران را بنور قدوم رشك فزای مطلع خورشید
درخشان میفرمودند مردم اصفهان از اهل بلده و بلوکات و اصناف (۲۴۰) ومتحرفه
بجمعیت تمام برسر راه خسروسپهراحتشام آمده نفیر وفغان باوج کیوان رسانیدند
و اعلیحضرت ظل اللهی بنا بر عدالت شامله و مروت کامله امر فرمودند که فردای
آنروز ارکان دولت قاهره دردولتخانه اجلاس نموده بحقیقت حقیبت و بطلان سخنان
مردم اصفهان رسیده معروض دارند روز دیگر بنا بر امتثال فرمان اعتمادالدوله و
صدر ایران و دیوان بیکی وسایر ارکان دولت قاهره در کشیکخانه در دولتخانه
همیون اجلاس نموده مردم اصفهان را که در درون دولتخانه جمعیت عظیم نموده
بودند طلب داشتند که بحقیقت سخنان هر یك رسیده معروض دارند چند نفر از
آن جماعت بدیوان حاضر شده سخنی چند بعرض رسانیدند و سایر آنجماعت بافساد

---

(۱) شاهان صفوی برای امراء ورؤسای شاهسون تاجی - رخ دوازدهٔ ترك که نشان شاهسون
بوده با لقب خانی میفرستادند وآنشخص مفتخر باین عنوان میگردیده - ویرا متوج بتاج قزلباش
یا شاهسون میگفتند - کلمهٔ تاجدار در اینزمان باینددسته از رؤسای شاهسون نیز اطلاق میشده است

دیوان بیکی که اگر از دولتخانه بیرون آیند مورد سیاست خواهند گردید از آمدن ابا نموده در مراتب فریاد و فغان افزودند، و حقیقت معروض بار یافتگان بارگاه جاه و جلال گشته بمقتضای مروت جبلی و احتیاط اینکه مبادا در میان آن جماعت بعضی از مظلومان بوده باشند مقرر داشت که طوماری برمطالب خود درست داشته بنظر انور رسانند، که احقاق حق کرده شود و چون سخنان دیوان بیکی منشاء واهمه آنجماعت شده بود، جمعی ازشاکیان نزد مجتهد الزمانی مولانا محسن رفته، آن مجتهدالزمان را شفیع زلات و جرائم خود نمودند، و افادت و حقانیت آگاه مزبور از خدمت اعلیحضرت ظل رحمن استدعاء عفو تقصیر ایشان نمود، و معروض داشت که چون رعایا را با حاکمی که تقریر معایب او نموده‌اند سلوك کردن دشوار است، و ممکن است که در صدد انتقام و تلافی باشد، اگر شغل مزبور بدیگری شفقت شود موجب رفاهیت حال آنجماعت وازدیاد دعاگوئی خواهد شد وبنابرالتماس آن مجتهدالزمان فرمان والابتغییر پارسدان (۲۴۱) بیك از داروغگی اصفهان شد و رقم اشرف باسم رستم خان صادر گردید که دیگریرا در عوض تعین و عرض نماید و چون حقیقت افساد و اغماض اغورلو بیك دیوان بیکی بر مرآت ضمیر انور پرتو افکن کرد بفحوی چشم بد بین کرنبیند بهتر است حکم بعریان کردن دیده آن بدبین از لباس بینائی نمودند و صوفی صافی ایقان مهدیقلی خان ایشیك آقاسی باشی دیوان بتقدیم فرمان قیام نمود و خدمت دیوان بمقرب‌الخاقان صفی قلی بیك ولد رستم خان که والد او در ایام نواب خاقان رضوان مکان بشغل مزبور اشتغال داشت تفویض یافت و داروغگی دارالسلطنه مزبورحسب الاستدعاء رستم خان ببابادادہ بیك عنایت شد امید که همیشه بد بینانرا چشم بینائی بسته ودل‌ازنیش‌حوادث روزگار خسته .

«۶۵» (آمدن ایلچی خواندگار بدرگاه پادشاه جم اقتدار)

چون روابط دوستی و التیام فیما بین نواب کامیاب ظل رحمن و خواندگار روم مشید و مستحکم گشته و چنانچه سبق ذکر پذیرفت حسین پاشا بقصد آستان بوس داخل ممالك محروسه گشته الکاء بصره و توابع را تسلیم بندگان درگاه والا مینمود و پادشاه ظل اله احتراز از نقض پیمان نموده قبول آن نفرمودند لهذا بجهت تتمیم احسان مزبور کلبعلی سلطان سیل‌سپه را برسم حجابت نزد پادشاه والاجاه خواندگار روم فرستادند که مراتب مروت جهان پناه ظل‌اله بر عالمیان ظاهر گردد و آن پادشاه والاجاه قدوم کلبعلی سلطانرا چون ورود عید و نوروز فیروز دانسته نهایت توقیر و احترام بتقدیم رسانیده اسمعیل آقا متفرقه آقاسی را باتفاق کلبعلی سلطان بدرگاه جهان پناه فرستاده بود و اسمعیل آقا درین سال در حینی که رایات جاه وجلال در دارالسلطنهٔ اصفهان نزول اجلال داشت وارد گردید وکارکنان دولت والا(۲۴۲) منزلی شایسته بجهت نزول او تعیین نموده ازهرجنسی زیاده بر آنچه در حوصله آرزو گنجد بجهت اخراجات هر روزه او مقرر داشتند وامرفرمودند که نخست ایران مداری مشارالیه را بمهمانی طلب داشته لوازم تفقد و مهربانی بعمل آورد و خلع شایسته بایلچی و رفقا وسایر تبعه واحقه او داده بعد از آن بشرف پای بوس و بندگی اعلیحضرت ظل رحمن سر بلند گردد نواب ایران مداری بموجب فرموده ایلچی را با رفقا طلب نموده بخلاع گرانمایه مخلع گردانیدند و بعد از چند روز مجلس پادشاهانه ترتیب داده اصناف بندگان و غلامان بزیب و زینت و آئین تمام از مجلس همیون تا در دولتخانه مبارکه و بر اطراف میدان نقش جهان دورویه صف ارا گشته توپچیان وتفنگچیان با کمرهای زرنگار و آلات و اسباب کارزار حلقه زن گردیدند و اسبان تازی مزین بزینها و لجامهای مرصع بیاقوت والماس‌وسایر جواهرقیمتی بردر باراقبال بسته فضای کریاس گردون اساس را رشک نگارستان چین نمودند و ایلچی را بمجلس همیون‌طلب داشتند وانواع مطعومات و مشروبات وحلویات کشیده شد اعلیحضرت ظل‌رحمن

بزبـان الهام ترجمان استفسار احوال پادشاه والاجـاه خواندگـار روم از ایلچی نموده و ایلچی را از کیفیت فصاحت آن سؤال وملاحظهٔ مراتب جاه وجلال مانند روستائی نوبشهر آمده حیرت برحیرت می افزود و بعد ازطی بساط عیش وعشرت و استماع نغمات دلپذیـر ساز و صحبت ایلچی روانهٔ منزل خودگردید و مقرر شد که قورچی‌باشی‌وقوللر آقاسی نیز بلوازم میهمانی اشتغال نمایند وایشان حسب‌الفرمان واجب الاذعان ایلچی‌را طلب داشته بآئینی‌شایسته بادای ضیافت قیام نمودند وچون ایلچی را در ایام توقف کوفتی عارض (۲۴۳) گردیـده صاحب فراش شد حکیم محمد شریف طبیب ساده بمعالجه اومأمور شد وبعد ازآنکه بتدابیر صائبه مشارالیه رفع آن عارضه شد مبلغی خطیر نقد و اجناس بیکران دروجه انعام اوورفقا مقرر داشته محلسی دیگر بـآئین نخست ترتیب داده مشارالیه پـای بوس نموده رخصت انصراف یافت وازانعامات بیکران خوشدل‌وشاد ازراه‌دار لسلام‌بغداد روانه گردید و در اثناء راه عارضهٔ نخست عود نموده در دارالسلام اجابت دعوت‌ارجعی نمود.

«۶۶» (نسق‌نمودن سرکارموقوفات حضرات عالیات)
(بعون عنایت خالق ارضین وسموات)

خـاطر اقدس و ضمیر مقدس متوجهٔ نسق موقوفات سرکار حضرات عالیات سدره مرتبات عرش درجات چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین که ازخیرات و مبرات نواب گیتی ستان فردوس مکانی وتولیت شرعی آن موافق شرط واقف با اعلیحضرت ظل‌اللهی است و هرساله حـاصل آن قریب بمبلغ سیزده چهارده هزار تومان میشود دروجه ارباب استحقاق‌مقرراست گشته چون وظایف ارباب استحاق مبلغهای کلی زیاده بر مداخل مقررشده بود واینمعنی هرساله موجب توزیع‌وکسر وظایف ارباب‌طلب میشد و پیوسته ضعیف نالی ایشان بمسامع جاه و جلال میرسید خود بنفس نفیس بحقیقت مداخل آن سرکار و وجوهاتی که گنجایش تفاوت داشت رسیده امر فرمودند که وظایف جمـاعت متوفی که داد و ستد آن با صدور بود

بدون عرض اشرف بدیگری داده نشود و عوض وجه وظیفه غلامان موظف نواب گیتی ستانی را ازوجوهات سرکارخاصه داده باندك توجهی که درین باب فرمودند مبلغهای کلی در مستغلات وسایر وجوهات آن زیاده بر وجوهات سنوات بهمرسیده چنان شد (٢٤٤) که سوای وجهی که در وجه اوبـاب استحقاق مقرر بود و از کمی مداخل کسر میشود مبلغ هفتصد تومان فاضل آمده وجه زیاده را بوظیفهٔ سادات بنی الحسین ساکن مدینهٔ مشرفه مقرر فرمودند که هر ساله بلا کسر مصحوب مردم معتمد بجهت ایشان فـرستاده شود و وزارت سرکار مزبور بمیرزا مسعود جابری تفویض یافت و بمفتاح اندیشه ثاقب اینچنین قفل مشکل گشائی مفتوح گردیـد و مثوبات بیکران بجهت این برگزیده رحمن حاصل شد امید که توفیقات دنیوی و اخروی این خسرو عاجز نواز در ترقی و تزاید باد .

«٦٧» (آمدن ایلچی قلماق بدرگاه خسرو آفاق)

شمهٔ از کیفت احوال جماعت قلماق رقم زد خامهٔ مطالب نگار گردیده که بصورت شبیه انسان و در صفات وطبایع شریك غالب سایر اصناف حیوانند وزمان سلطنت چنگیز خان بلکه مدتها نیز قبـل از آن در صحرای وسیع الفضای دشت قبچـاق سکنی نموده نه صیت مذهبی شنیـده اند و نه روی پاکیزگی و طهارت دیده اند مانند بهائم و سباع زاد و ولد نموده اند و راه تاراج و غارت بر اطراف وجوانب گشوده اند در عرض این ایام گروهی بسیار و کثرتی فزون از حد شمار ازایشان بهمرسیده همواره ولات روس و ترکستان از دست انداز آن قوم بی امـان در فریاد و فغـانند و بعلت بعد منـازل و صعوبت مراحل ایشانرا بصوب صواب ملك وسیع الفضای ایران حرسه الله عن طوارق الحدثان باز گشتی نبوده درینوقت که صیت جهانگشائی و آوازه اقلم گیری و فرنروائی اعلیحضرت ظل رحمـن در اطراف و اکناف عالم انتشار یافته با وجود بهائم طینتی طالب دولت بندگی و مطوق بطوق خضوع وافکندگی گشته ایلچی وپیشکشی بپایه سریرخلافت مصیر فرستاده سالك طریق اطاعت گردیدند (٢٤٥) و ایلچیان آنجماعت باتفاق ترکمانان احراز سعادت

بندگی و تماشای شأن و شوکت و جاه و جلال خسرو عدیم الهمال نموده بمحوای لیس الخبر کالعیان از جان و جنان بنده فرمان گشتند ودرعرض ایامیکه در دربار اقبال توقف داشتند بانعامات و خلع فاخره امتیاز یافته رخصت انصراف حاصل نمودند وخان محمد بیك قراداغلو بایلچیگری تعیین‌شده باتفاق ایشان روانه شد و کلاه سمور و خلاع فاخره با اجناس لایقه بدانچین والی آنجماعت شفقت شده مصحوب خان محمد بیك قراداغلو فرستاده شد.

«٦٨» (شرح وقایع متنوعه و امور مختلفه)

درین سال اعلیحضرت ظل رحمن بجهت تفنن مکان امر فرمودند که خیمه زرنگار را که بارتفاع و بلندی آسمان و در تابش و فروغ همچشم آفتاب تابان است در چمن دارالسلطنهٔ اصفهان که در جنب نصرآباد واقع است بر پای نموده هنگامه افروز نشاط و انبساط گردیدند و بعد از استیفاء حظ چند روز نیز متوجه عباس آباد بهشت اساس خلد بنیاد گشته در آن مکان نزاهت بنیان بسر بردند و چون خاطر از جانب الکاء خراسان من کل الوجوه جمع گشته بود امر فرمودند که الله ویردی خان قوللرآقاسی و سردار لشکرظفر اثر عساکر نصرت شعار را مرخص ساخته خود متوجهٔ پایه سریر خلافت مصیر گردد و قلیندر سلطان تفنگچی آقاسی بسرداری خراسان در عوض علی بیك که بعلت بد سلوکی از شغل مزبور معزول‌شده بود تعیین شده روانه گردیدوقوللرآقاسی وجمشیدخان حاکم استرآباد وآقاخان مقدم وزمان سلطان‌حاکم‌دشتستان باتفاق بدرگاه جهان پناه‌آمده بشرف پای بوس سر افرازی یافتند و در اوقات توقف عباس آباد امر اشرف نفاذ یافت که عمارت مبارکه را که در باغ مزبور احداث شده آئین بسته چراغان نمایند و مخدرات سرا پرده عصمت (۲۲٦) همگی در شب شرف‌آفتاب لباس زرد پوشیده شعله افروخته‌گری هنگامهٔ جشن عید مقرر داشتند که خیمه زرنگار را درخیابان باغ مزبور نصب نموده تهیه چراغانی که شمع دائم الفروغ مهروماه مجلی چنان ندیده ترتیب نمانید وانواع صوروتماثیل‌ازطلق وشیشهای‌ملون‌بطرح وآراستگی

گلشن مهیا نموده دوپیش چراغها برپای دارند که روشنائی شموع بالوان مختلفه در نظر بینند کان جلوه گر گردد و منظور نظر کیمیا اثر آن بود که ایلچی روم در آنمکان تمام صفای خورشید ضیاء احراز رخصت پای بوس نماید چون دراثنای این احوال مزاج اقدس از منهج اعتدال فی الجملهٔ انحرافی حاصل شده و بیماری ایلچی مزبور نیز در این اثنا وقوع یافته بود دیدن ایلچی بتعویق افتاد و مجلس عید را در آنمکان گذرانیدند وبتوفیق الهی وحسن تدابیر صائبه حکیم محمدحسین وحکیم محمد سعید اطباء سرکار خاصهٔ شریفه بفصدهای متعدد و آشامیدن مسهلهای متوالی عارضهٔ مزبور رفع گردیده و بجهت تغییر آب وهوا رایات اقبال متوجه شکار کندمان گشت ودراین اثناء سلیمان خان بیگلربیگی کردستان بدون عرض وتحصیل رخصت بدرگاه جهان پناه آمده چون وجه آمدن مشارالیه مشخص نبود درسفر مزبور سایه مثال از جمله ملتزمان رکاب گردون قباب میبود ودراوقاتیکه مشغول سیرو شکار بودند روز بروز مزاج مبارك باصلاح آمده بالکلیه رفع آن عارضه شد و مکرر بطریق کومه و قهال شکار کلنك آسمان آهنك وسایر وحوش و طیور نموده بعلت قرب زمستان ورسیدن هنگام نزول برف وباران بصوب صواب دارالسلطنهٔ اصفهان مراجعت واقع شد.

«۶۹» (شرح معزولی سلیمان خان اردلان و تعیین) (حکام کردستان)

بعد از مراجعت رایات (۲۴۷) نصرت آیات بمقر سلطنت و مستقر خلافت جماعت اردلان که برفـاقت سلیمان خان بدرگاه آسمان نشان آمده بودند بهیأت مجموعی معروض داشتند که سلیمان خان اراده آن داشت که کل مـایعرف خود را بر داشته بالکاء روم رود و غلامان فدویت نشان اردلا ن او را از این عزیمت مانع آمدند وبدانجهت بدون آنکه عرض وتحصیل رخصت نماید روانهٔ درگاه جهان پناه گردید و حقیقت این مقدمه را شیخعلیخان زنگنه حاکم سنقرو دینور نیز که نسبت قرب جوار بسلیمان خان داشت عرض نموده بود چون صورت صحت عرضه داشت آنجماعت درآئینه یقین اعلیحضرت پادشاه دقیقه بین جلوه نمود سلیمانخانرا ازشغل مزبورمعزول فرموده مقرر داشتند روانهٔ مشهد مقدس معلی شده درآنمکان ساکن بوده بدعای دولت ابد مقرون اشتغال نماید و کلب علی خان ولد کلان اوبایالت و بیگلر بیگی گری الکاء مزبور سرافرازی یافت و سهراب سلطان و خسرو سلطان ولدان سلیمانخا ن ومحمد سلطان والد عباسقلی سلطان اورمانی و ویس قلی سلطان ومحمد سلطان کلباغی برتبه امارت آنملك سرافرازی یافتند ومحال تیول سلیمانخان در میان امراء مزبور قسمت شد.

«۷۰» (گرفتاری و کشته شدن میرحسام بعون (عنایت ملك علام)

از فتوحات نمایان که درین سال قرین حال اولیاء دولت ابد توأمان گردید گرفتاری میرحسام جمشیدی و کشته شدن آن بداختر به تیغ تیز کار کنان قضاوقدر بود تفصیل این مقدمه آنکه میرحسام مزبور باتفاق ایل و عشیرت درحینی که الکاء بلخ مضرب جنود هنود گردیده بود پناه بآستان ولایت نشان آورده درالکاء خراسان ساکن گردید ودروقتی که حسب‌الالتماس ندر محمدخان حکم بباز گشت ایلات شده بود بدستور بالکاء مزبور مراجعت (۲٤۸) نموده درآن حدود میبودودر اوقات‌حکومت‌قاسم‌سلطان‌دراندخودوخحچران‌دامن‌زن‌آتش‌جهل‌وخودرائی‌او کشته اورا تحریص بتاخت الکاء خراسان نموده بود و درینوقت که بحوالی‌الکاء مار وچاق آمده درصدد فتنهٔ تازه میبود علینقی‌خان حاکم ماروچاق انتهاز فرصت نموده تاخت بر سر او برده مشارالیه را با ولد واقوام اومجروح و اسیر نموده کل‌ایل واحشام‌او را بتحت تصرف در آورد و مشار الیه بزخمی که در حین جنك از شمشیربران غازیان یافته بودند بدرود جهان گذارن نموده و فتنه آن سرحد فرونشسته دامن آن‌ملك از لوث وجود او پاك گردید

«۷۱» (نهضت همیون بشکار ورتون و شاه طور)

بعدازمراجعت‌سفر کندمان و توقف دارالسلطنهٔ اصفهان که‌سپاه شتا ازصدای کوس رعد بهاری منهزم گردیدند قبل‌از آمدن نوروز فیروز هوس شکار آهو تکلیف سواری خسرو شیر شکار گردون وقار نموده متوجه ورتون من اعمال دارالسلطنهٔ اصفهان گشتند ودرآن‌مکان بیوز وچرغ‌شکارآهوان نموده متوجه‌زیارت امامزاده واجب‌التعظیم‌شاهزاده عبدالعزیز که‌درافواه‌والسنه بشاه‌طور اشتهار یافته‌وازجمله‌اولاد حضرت امام موسی بن جعفر علیه‌الصلوة والسلام و کیفیت شهادت ومدفن آنحضرت از کتب علماء ملت معلوم است گردیدند وبعد از نیل مطلب کامران و کامیاب بمقر سلطنت ومرکز خلافت مراجعت فرمودند ،

«۷۳» (آمدن ایلچیان ترکستان

درین سال انسان کلدی ایلچی عبدالعزیزخان والی ترکستان وایلچی ابوالغازی خان والی اورگنج بدرگاه جهان پناه آمده بشرف آستان بوس سرافراز گشتند ومراجعت ایلچی ابوالغازی خان با ورود ایلچی عبدالعزیزخان موافق افتاد وچون ابوالغازی خان مکرراً تاخت الکاء عبدالعزیزخان نموده ویکدونوبت که جنك سلطانی اتفاق(۲۴۹) افتاده بود عبدالعزیزخانرا شکست فاحش داده واینمعنی ذخیره خاطر سلطنت پناه مزبور و مردم او بود ایلچی مزبور راگرفته محبوس نموده بود حقیقت جرأت مزبور بعرض اشرف رسیده امر فرمودند که اگر نه قتل ایلچی از آئین سلاطین معدلت قرین بعیدمیبود بپاداش این جسارت گرفتار خواهدشد میباید که متعرض ایلچی مزبور نگشته از این فعل که در دیار جهل و بی سری برآمدن باعث آن شده نادم باشد انسان کلدی ایلچی را بازگذاشته نادانی را شفیع گناه خود گردانیده در اوقاتیکه توقف داشت از خوان احسان بیکران استلذاذ نموده رخصت انصراف حاصل نمود .

(متوفیات)

درین سال مرحمت پناه حق نظر بیك غلام خاصه شریفه که باصناف کمالات آراستگی داشت و از باریافتگان بزم قرب و حضور بود بتصدق فرق همیون گردیده مسافر روضات جنان گردید و فوت مراد خان توپچی باشی نیز در این سال اتفاق افتاد ولی محمد خان ولد رستم خان وارث ترکستان نیزدرین سال بدرود جهان گذران نمود و محمد امین خان برادر او در عوض حاکم اوبه (۱) و شاقلان (۲) و هراترود شد .

---

(۱) اوبه بفتح اول و سکون دوم قریه بوده نزدیك بهرات

(۲) باستنباط از تاریخ نامه هرات نام صحرائی است نزدیك شهر هرات

«۷۴» (شرح قضایای هندوستان)

هر چند اثبات مضمون صدق مشحون « با آل علی هر که درافتاد برافتاد » محتاج به بینه و برهان نیست اما کارکنان قدر و قضا و مدبران امور ارض و سما از وقوع امور هر روز اقامت بینه مجدد بر ثبوت این مدعا مینمایند و بمفتاح میل جواهر سرمه بینش قفل ابصار اهل شکوك و شبهات را میگشایند .

تفصیل این اجمال آنکه بیماری مکنون شاه جهان والی هندوستان که از تاریخ فتح قلعه قندهار در باطن او مرکوز بود درین ایام بروز نموده بمرض فالج مبتلا گردید و اعصاب حس و حرکت او را از شغل خود عاطل و باطل گردانید و امتداد مرض سنك راه تردد او گشته از تقدیم رسوم (۲۵۱) و آداب سلاطین هندوستان که مقرر است که روزی دوسه نوبت برآمده بتنسیق اموردولت پردازند متقاعد گردیده و بدینعلت داراشکوه ولد کلان او که رتبهٔ ولیعهدی یافته بود اورا ازجهان آباد بمحفه نقل اکره نمود و بدینجهات خبرفوت اودرممالك هندوستان انتشار یافته هریك ازاولاداورا داعیه پادشاهی ازضمیرسر بر کرده سلطان شجاع در بنگاله وسلطان اورنك زیب درحدود دکن وسلطان مراد بخش در گجرات لوای مخالفت بر افراختندوسلطان مراد بخش از کجرات متوجه تسخیر بندرسورت گشته درانداك فرصتی مسخرساخته خطبه و سکه باسم خود و وجوه دنانیررا مزین باسامی سامی حضرات ائمه هدی فرموده صدای کوس تشیع و دینداری را بقوت اعتقاد راسخ بلندآوازه گردانید وچون درایام اقتدارِوالد همواره عرایض اخلاص آئین بخدمت اعلیحضرت ظل اللهی فرستاده اظهار حسن عقیدت و بندگی مینمود بعد از تسلط بر بندرسورت حکیم کاظماء قمی راکه مخاطب بخطاب تقرب خانی ساخته بود با عریضهٔ اخلاص آئین مشعر بر استمداد و استعانت و پیشکشهای لایق بدرگاه ملك پیشگاه فرستاد و اورنك زیب بعد از استماع این خبر کس نزد مشارالیه فرستاد و تهنیت سلطنت نمود و پیمانرا مؤکد بایمان ساخت که بطوع ورغبت قطع علاقه ازسلطنت نموده

بطریق ملازمان در خلع داراشکوه با او اتفاق ورزد و در تشیید قواعد سلطنت او کوشش نماید و بعد از آنکه ازین شغل فارغ شود روانهٔ زیارت مکه معظمه شده بعبادت اشتغال نماید مشروط بر آنکه سلطان محمود ولد او بجای او منصوب گشته در ملازمت بوده باشد و سلطان مراد بخش نیز گفتگوهای مزور او را عین صدق و محض صواب انگاشته محلی را بجهت ملاقات و اجتماع لشکر تعیین نمودند و قبل از ملاقات ایشان سلطان (۲۵۱) شجاع از بنگاله بصوب اکره بهوس انتزاع ملک حرکت نموده سلطان نیک ولد خود را بسرداری معین و با فوجی انبوه و فیلان کوه شکوه روانه ساخت و سلطان داراشکوه نیز سلیمان شکوه خود را با لشگری گران بمدافعه و مقاتله ایشان فرستاد و ازطرفین سحاب گیرودار آتش بار گشته بالاخره نسیم فتح بر پرچم اعلام سلیمان شکوه وزیده سلطان نیک مغلوب گردید و قبل از آنکه سلیمان شکوه معاودت نموده بوالد ملحق شود سلطان مراد بخش و اورنک زیب اتفاق نموده بمحاربه داراشکوه مبادرت نمودند و دارا شکوه نیز قاسم خان میر آتش را با جمعی کثیر باستقبال ایشان فرستاده فیما بین جانبین آتش محاربه اشتعال یافت و مراد بخش در معرکه مبارزت بنفسه ترددات مردانه نمود و لشکر قاسم خانرا مغلوب گردانید و آن لشکر شکسته را تعاقب نموده داراشکوه بعد از استماع این خبر بنفسه با جمعی که در اکره نزد او جمعیت داشتند متوجه محاربه برادران شد بعد از تلاقی فریقین و تعارض جانبین دلاوران دست جرئت از آستین جلادت برآورده نیران مقاتله بکرهٔ اثیر رسیده در اثناء محاربه و کروفر رستم خان دکنی که تیر روی ترکش ایشان بود با ولد علیمردان و چند نفر از امراء بضرب توپ مقتول گردیدند و مقارن آن بآتش «کذا» (۱) قوایم فیل مرکوب داراشکوه را در یکدیگر شکسته داراشکوه

---

(۱) مفهوم واژه بدست نیامد ولی بنقل رضاقلی هدایت . قوائم پیل حامل داراشکوه بضرب پیلپا وگلوله توپ در هم شکسته شد و پیلپا بنقل مؤلف مزبور در انجمن آرای ناصری حربهٔ بوده گرزوار بترکیب یا شکل پای پیل واستعمال این حربه اکثراً بوسیله زنگیان بوده است

نظامی گوید

چو در پیلپای قدح می کنم   بیك پیلپا پیل را پی کنم

شاید در اصل جمله چنین بوده ـ و مقارن آنحال بآتش توپ و پیلپا قوایم فیل مرکوب . . . الخ

اراده رکوب اسبی که درجنیبت بودنموده ودرحقیقت درآنوقت ازمرکب سلطنت هندوستان پیاده شد لشکریان که گوش ایشان در روز جنك از کثرت شورو شغب معزول العمل میباشد و درهمه حالی چشم بررایت میدارند اضطراب رایت را حمل بر فرار نموده ستیز و آویز را مبدل بگریز نمودند و مراد بخش و اورنك زیب قرین فتح و نصرت داخل اکره گشته خزائن (۲۵۲) اندوخته والد واسباب تجمل او را درتحت تصرف درآوردند ودراوقات رفاقت وجنك وجدل همیشه اورنك زیب اعزاز و اکرام مراد بخش نموده سالك طریقیکه مصدق معاهده او باشد میبود وچون داراشکوه بعد ازشکست روانهٔ الکاء لاهور شده بود واورنك زیب سلطان محمود ولد خود را بجهت ضبط خرم تعیین نموده مرادبخش را بـر آن داشت که او را سردار عساکر نماید که تعاقب داراشکوه نموده اورا بدست آورد ونقش تدابیر او موافق خواهش نشسته سردار لشکر شده روانه گردید و بعد از دو سه روز بمراد بخش اعلام نمود که جمعی از راجها بمعاونت داراشکوه آمده اند و لشکر را از وجود پادشاه ناچار است خود سوبای روانه باید شد که بمحض ورودایشان راجها فسخ اراده خودنموده بخدمت خواهندآمدآن ساده لوح باآنکه خیرخواهان مانع میگردند ممنوع نشده جریده روانه میگردد ودر منزل برادر خدیعت اثر فرود میآید و شب هنگام که بقصداداء فرایض اسلحه را از خود دور مینماید گماشتگان اورنك زیب او را محبوس ساخته روانهٔ قلعهٔ از قلاع مینماید و حکیم کاظم که مدتها قبل از وقوع این‌قضایا ازراه دریا روانهٔ خدمت اعلیحضرت ظل رحمن شده بود وارد پایه سریر سلطنت گشته پیشکشهای خود را از نظر اشرف گذرانیده و نامهٔ که مشتمل بر استدعای کمك و مدد بود بنظر اشرف رسانید اعلیحضرت ظل‌اللهی‌مسئول او را بعز انجاح مقرون‌داشته بنا برمروت ذاتی و کرم جبلی امداد واعانت اورا وجههٔ همت والا ساخته مقرر فرمودند که موازی یکهزارازنفرتفنگچیان کماندار از راه دریا بسرکردگی زمان‌خان بیك‌ولدمرحوم کلبعلی‌خان روانه بندرسورت گردید ودرین باب ارقام‌مطاعه‌باسم‌وزراء‌فارس‌ولار (۲۵۳) وحاکم جهرم وبندرعباسی‌صادر گردید که تفنگچیان‌مذکورازایلات‌ساکن

آن حدود سرانجام و مواجب ایشانرا واصل ساخته راونه نمایند.

«۷۴» (وقایع سنه ایت ئیل ۱۰٦۹)

بشرحی که سبق ذکر یافت خاطر همیون متوجه آن شد که سدی برزنده رود بسته شود که دراوقانیکه دارالسلطنهٔ اصفهان مقر رایات جاه و جلال باشد سیر دریاچه منظور بوده ازصفحه گشاده آن آب آیات ابتهاج وانتعاش خوانند وچون بنای پل حسن آباد بر روی سنك گذاشته شده ومحل دیگر را سوی آن مکان قابلیت آن نبود که پایه سد بر روی آن گذاشته شود و معهذا بعلت طغیان آب دو سه چشمه آن پل منهدم شده بود امر فرمودند که پل را بالتمام بر داشته سد را در مکان پل بندند وپلی درنهایت حسن وغرابت وغایت استحکام متانت که مشتمل برایوانها و بالاخانهای مشرقی ومغربی بوده سیارانرا ازیکجانب سطح دریاچه آب منظور واز جانبی دیگر آبشار سلسله جنبان عیش وسرور باشد برروی سد بنانمایند وآن پل که از کمال موزونیت گشادگی طاقهایش چون فاصله مصرعهای ابیات نظم بنظر میآمد بیمن سعی استادان نادره کار دراندك وقتی باتمام رسید چشم بد دور که از غایت حسن مانند شیرین درآب چشمه سار بنظر می آید ودیدنش تفسیر کریمه جنات تجری من تحتها الانهار مینماید چون روشندلان را ازو گذشتن دشوار بیننده را گمان میشود که مگر حیرت نظاره اش آب را از رفتن بازداشته یادست قضا از پل زنجیر بر پایش گذاشته چشمهایش چون چشم معشوق رحیم که بر عاشق مرحوم گریان باشدغارتگر دلها و گوشهٔ طاقش چون گوشهٔ ابروی محبوبان محراب دعا نی نی غلطم که معشوقیست مفتون خود گشته پیوسته آینه در کناردارد یاعاشقسیت که (۲۵٤) بهایهای گریسته دریا دریا اشک ازدیده میبارد (هست پردر گریستن بی تاب - دیده گویا شبیه خویش درآب) نظار کیان قصر و ایوانش دفتر شهرت طاق کسری و خورنق رادرآب میشویند وبنای هرمانرادر جنب پابرجائی اساس استوارش نقش برآب میگویند ازصدای آبشارش چون آب روشنست که دور گشتن ازو بی فریاد وفغان میسر نیست و از صفحه دریاچه اش چون آینه پیداست که درتماشایش ایستادگی نکردن مقدور نه معشوقیست سراپا دلربا پریزادیست بر خلاف طور پریزادان دیگر خود نما

عاشقیست که با آنکه لب بر آب گذاشته تشنه لب است و مجموعه حسنی است که هر جزئی از اجزائش منتخب است شاهدیست که فروغ حسنش برچهره بجای نقاب و زبانش از شرم گفتگوی آبست نظارگیان از اطراف عالم بشتاب سیلاب بهاری راه تماشایش بسر میپویند وساکنان اصفهان گرد کدورت از دل بدیدن زلالش میشویند پل قدیم را اگر دکسادی برجبین ننشسته که بصد زنده رود توان شست و هم چشمی در برابرش نیستاده که وصفش را بداستانها توان گفت شرح حالش از ازتقویم پارین میتوان خواند وچگونگی اضطرابش را از آینه آب میتوان دید امید که پیوسته خیرات و مبرات این خسرو گیتی ستان جاری و ذکر خیرش دراطراف و اکناف عالم ساری باد.

«۷۵» (شرح آمدن سلطان بلاغی بدارالسلطنهٔ اصفهان)

چون خبر فوت والی هندوستان و مناقشه ومجادله او انتشار یافت سلطان بلاغی نواده شاه سلیم که بعد از فوت شاه سلیم بر تخت سلطنت هندوستان نشسته و بعد از آن بحیله آصف خان مغلوب گشته درزمان نواب خاقان رضوان مکانی بآستان (۲۵۵) ولایت نشان آمده درسلك راتبه خواران منتظم ومنتظر فرصت میبود ازدارالسلطنهٔ قزوین با ولد خود روانه درگاه جهان پناه شده وارد دارالسلطنهٔ اصفهان گردید و بفحوای صدق مؤدی

گر کند بدرقه لطف تو همراهی ما چرخ بر دوش کشد غاشیه شاهی ما

از کارکنان دولت گردون عدت و در آنمدت طالب کمك و مدد گردید مقرر شد که نجف قلی بیك برادر مهدیقلیخان شاملو ایشیك آقاسی باشی حاکم ری باتفاق میرزا رضی ساوجی وزیر دارالسلطنه اصفهان استقبال نموده مومی الیه را در عمارت مبارکه (۱) رحل اقامت انداخت وچون فضا وهوا وسایر محسنات آن عمارت گردون منظر را پسندیده بود استدعا نمود که درهمان مکان ساکن بوده باشد و مسئول او باجابت مقرون شده بدین جهت بعمارتیکه دراصل شهر بجهت او مهیا شده بود انتقال ننمود

---

(۱) در حاشیه سطری نوشته شده که پارهٔ از کلمات آن محکوك و قسمتی که قابل قرائت است بصورت زیر خوانده میشود . از دروازه طوقچی وارد . . مردم استقبال . . ازاوداشته تا درب قوشخانه

وبعد ازچند روزحسب الفرمـان قضاجریان ایرانمداری اعتمادالدولة العلیةالعالیه و مرتضی قلیخان قاجار قورچی باشی بیگلربیگی آذربایجان ومتولی مزار کثیرالانوار نواب خاقان رضوان مکان والله ویردی خان مصاحب وقوللرآقاسی وامیرشکارباشی و بیگلربیگی کوه کیلویه و سردار عساکر نصرت توامان بـدیدن سلطنت پناه مومی الیه رفته لوازم تفقد بتقدیم رسانیدند و جشن شاهانه درعمارت مبارکه باغ سعادت«آباد»ترتیب و گلریزان فرمـوده سلطنت پناه مومی الیه را طلب داشتنددرآن هنگـامه جشن و سرور نغمهٔ چنك وطنبور حلقه درگوش ناهید میکشید و آواز مطربـان خوش الحان مـانند صـدای آب حیوان بمسامع تشنگان صحبت میرسید دختر رزبشست و شوی غبارکلفت دست ازآستین مینا برآورد و توزکچی صفوف عیش و نشـاط یعنی سـاغـر صهبا بـگـردش در آمـد و بعد از رسیدن دماغ که هنگام آسایش وفراغ است اعلیحضرت ظل اللهی سوار کمیت آسمان جولان گشته (۲۵٦) متوجه دولتخانه همیون گردیدند وسلطان بلاغی که بعلت مستی قدرت بـر رکوب نداشت در همان مکان توقف نمود و در اوقاتی که دررکاب نصرت انتساب توقف داشت مـکرر بشرفَ مجالست سرافرازی یـافتند و چون بمقتضای عنایتی که در باب کمك سلطان مراد بخش فرموده بودند خاطرهمیون متوجه سفرهندوستان بود سلطان بلاغی را مرخص فرمودند که روانهٔ دارالسلطنهٔ قزوین شده بتهیه اسباب خود مشغول باشد که هرگاه رایات نصرت آیات روانهٔ سفر خیر اثر گردد روانه شده دررکاب ظفرقرین بوده باشد مومی الیه حسب الفرمان واجب الاذعان روانه شده چـون بشرحی که رقمزده کلك وقـایع رقم گردید بعلت گرفتاری سلطان مراد بخش انشاء سفر در عقده تعویق افتاد نیل مأمول سلطان بلاغی درگرو وقت ماند که بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها دروقت خود صورت حصول یابد .

«۷۶» شرح رفتن ییلاقات پریه و فریدن و مراجعت نمودن بعنایت قادر ذوالمنن

چون بمقتضای پاسداری قوانین شریعت غرا که بر ذمت پادشاه اقلیم گشا لازم است ماه مبارك رمضان‌را در دار السلطنهٔ اصفهان گذرانیده درحقیقت حاوی ثواب کافه ملتزمان رکاب گردیدند بنا برانحراف هوای دار السلطنهٔ مزبور از منهج اعتدال بعد از انقضای آن ماه مبارك رایات نصرت آیات بصوب ییلاق فریدن نهضت فرموده در منزل مینو نظام محمدیه که مشتمل بر عمارات مرغوبه است دو سه روز توقف فرموده همه روز بنظم و نسق امور و قطع و فصل مهام کافهٔ جمهور اشتغال فرموده چون خبر گرفتاری سلطان مراد بخش تا غایت نرسیده بود در این امر کمال اهتمام داشتند و نیز بخاطر دریا مقاطر که مرآت چهره نمای امور مکتوم ومقنن آداب و رسوم است پرتو افکنده بود که شقه (۲۵۷) اعلام ظفر فرجام عساکر منصوره و امراء عظام که گلشن فتح و فیروزی و طرف دامن آتش دشمن گدازی وعدو سوزیست هریك برنگی خاص بوده باشد که درهنگامهٔ نبرد و پیکار و معرکه مبارزت و گیرودار از هم ممتاز باشند و بموجب اشاره همیون استادان صاحب طبیعت منقوش بآیات فتح و نصرت باتمام رسانیده بودند مقرر فرمودند که ألویه مختصه امرا و عساکر آذربایجان را عباس قلی بیك ولد حسینخان بیگلربیگی لرستان و شیروان و قراباغ و ایروانرا سید مبارك پسر زاده سید مبارك خان والی عربستان وعراق را مرتضی قلی بیك قهوه چی باشی و فارس را جعفر قلی بیك قورچی رکاب برده ملازمان امراء عظام وعساکر نصرت فرجام‌را از ولایات مزبوره روانه سفر خیر اثر نمایند که نزد عالیجاه قوللر آقاسی جمعیت نموده از هر سمت که مأمور گردند روانه شونده بیست نفر از غلامان و قورچیان خاصهٔ شریفه نیز مأمور گردیدند که رفیق هر یك از ایشان بوده باین خدمت اشتغال نمایند ووجوهات دیوانی نیز بتحصیل مقرر گردید که محصلان نقد نموده نقل خزانه عامره نمایند که دربن سفر میمنت اثر صرف مواجب وانعام غازیان و سایر امور ضروریه شود وبعد از نظم و نسق امور مزبور

روانه اسکندریه گشته ازاسکندریه با پوشیده رویان سراپرده عصمت بقورق‌سوار شده تا حسن ماضی که در عذوبت میاه و کثرت گل و گیاه سر آمد ییلاقات است رفته چند روز آنمکان مضرب سرادق جاه و جلال گردید و چون عزیمت امداد واعانت سلطان مراد بخش تصمیم یافته بود بیش‌ازدوماه درییلاقات توقف نفرموده بمقر سلطنت و مستقر عزت مراجعت فرمودند و قوللرآقاسی که برفتن سفرمأمور بود داخل‌دارالسلطنهٔ اصفهان نگردیده (۲۵۸) درباغ قوشخانه نزول نمود وپادشاه بنده نواز منزل‌آن خان والاشانرا بنورقدوم مشرف ساخته بزم افروز بساط انبساط گردیدند و خان مزبور روانه مقصد گردید که بعد ازجمعیت لشکرحسب الفرمان والا عمل نمایند و در حینی که عساکر نصرت مآثر ازمنازل خود درحرکت‌آمده قوللرآقاسی وارد سمنان شد عریضه ذوالفقار خان بیگلربیگی قندهار مشتمل بر وقوع قضایای هندوستان و گرفتاری سلطان مراد بخش بپایه سریر خلافت مصیر رسید و چون غرض از ارتکاب آن سفر امداد واعانت سلطان مرادبخش بود فسخ آن عزیمت فرموده کاظمای ایلچی را رخصت انصراف ارزانی‌داشتند وکاظما بعلت وقوع آن امور از رفتن تقاعد ورزیده در دارالمؤمنین قم ساکن شد چون در اثناء سیاقت کلام اشعاری‌شد که تا هنگامی که رایات منصور در محمدیه نزول‌اجلال داشت‌خبر گرفتاری‌سلطان‌مرادبخش بمسامع باریافتگان‌بارگاه‌جاه وجلال‌نرسیده‌بود و درین روز نامچه وقایع کیفیت گرفتاری او در طی احوال هندوستان قبل از رفتن ییلاق ونهضت رایات نصرت نشان تحریر یافته لهذا بر ذمت همت لازم است که بیان وجه نگارش این مطلب در آن مقام و رفع ابهام نماید برارباب دریافت پوشیده نماند که قضیهٔ شورش هندوستان وخبرفوت خرم و کشاکش وارثان مدتی مدید قبل‌ازوقوع این‌خبر منتشر گردید وخبر گرفتاری مرادبخش بعداز مراجعت رسید چون‌تقدیم بعضی ازین قضایا بعلت سبق‌وقوع ضروربود لازم نمود که گوهر وقایع آغاز و انجام را در یک سلک منتظم سازد که رشته کلام گسیخته ولالی آن از هم ریخته نگردد و تحریر این واقعه در نظر سخن شناسان از مقوله مبتدای بی خبر باشد (۲۵۹).

«۷۸» (معزول شدن علی بیك میراب اصفهان)
(و سردار خراسان)

چون بمقتضای لطف ضعیف نواز وعدل ظالم گداز همواره پژوهش احوال کافه انام وخاص و عام منظور نظر والا میباشد بنا برآنکه امراء وسادات واعیان وعمال مشهد مقدس عرایض مشتمله برسلوك ناصواب علی بیك میراب سردار خراسان بدرگاه جهان پناه فرستاده تظلم نمودند از آن امر جلیل القدر عظیم الشأن معزول گشته مقرر شد که روانهٔ آستان خلافت مکان گردد و بعد از ورود بدرگاه فلك پیشگاه امر فرمودند که نواب ایران مداری باتفاق امراء عظام اجلاس نموده بحقیقت سخنان طرفین و صدق و کذب جانبین رسیده و صحت وفساد آنرا معروض گردانند امراء حسب الفرمان قضا جریان اجلاس نموده تشخیص سخنان طرفین کرده معروض گردانیدند چون حرکات ناپسند بنا برنکرده کاری ازعلی بیك بمنصهٔ ظهور رسیده بود از منصب میرابی نیز معزول گردید و آب این دولت بمزرع اعتبار با داده بیك ارسطا و جاری شد .

«۷۹» (معزول شدن قورخمس خان بیگلربیگی مرو و محمد علی بیك جبادارباشی برادر او

چون کارکنان و عمله قورخانهٔ خاصه مکرر نزد صفی قلی بیك ناظر بیوتات خاصهٔ شریفه آمده‌اند مذکور ساختند که محمدعلی بیك جبادار باشی وجوهات تحویلی را مال خود انگاشته و اکثر جواهر ثمین و اجناس غرابت آئین را برداشته است و مع هذا اکتفا بخیانتی که در وجوهات تحویلی نموده نکرده مواجب و انعامی که بجهت عملهٔ این سرکار میستاند بدستور از خود میداند و باشان [illegible] و مومی الیه حقیقت بعرض مقدس رسانیده مقرر شد که باتفاق ایر انمداری و سایر ارکان دولت تفتیش امور مزبور کرده معروض دارند حسب الفرمان والا اجلاس واقع شده در روز دیوان جمعی از ملازمان مومی الیه نیز معروض داشتند که بعضی از اجناس پیشکشی را داخل تحویل خود ننموده و بیوتات ممهوره را (۲۶۰) که عرض دیده نشده خود سرگشوده و نفایس اجناس و طوایف امتعه را از میان ربوده بعد از ثبوت این مدعا و معروض گشتن پایهٔ سریر والا مومی الیه محبوس وقورخمس خان برادر او که بحکومت مرو سر افراز بود معزول گردید وحکومت مرو باصلانخان حاکم فراه و صاحب جمعی قورخانه بزمان بیك یساول صحبت ولد کلب علیخان و حکومت فراه بعباس قلیخان حاکم کرمان و یساولی صحبت برستم بیك برادر زمان بیك تفویض یافت وولایات کرمان بخاصهٔ شریفه منسوب گردید و وزارت آنجا بصفی قلی بیك شیره چی باشی و منصب صاحب جمعی شیره خانه بعباس قلی بیك پیش خدمت شیره خانه شفقت شد .

«۸۰» (شرح چوگان بازی ورفتن بباغ کومه وباباشیخعلی)

چون خاطر همیون درهمه حال متوجه آنست که بندگان ومنسوبان وغلامان و یکرنگان در فنون فروسیت و آداب سپاهیگری تمام بوده باشند و صفحهٔ مشق این کار با میدان چوگان بازی یا صحرای شکار صید تازی میباشد لهذا در عرصه میدان نقش جهان دارالسلطنهٔ اصفهان بنفس نفیس با جمعی از خاصان و بندگان متوجه چوگان بازی گشته حیرت افزای بینندگان گردیدند ازهلال نورانی چوگان که با پنجهٔ زرافشان آن خورشید درخشان قران داشت ماه تمام چون گوی غلطان سرگشته وادی حیرت میگردید ودماغ تماشائی ازدیدن شیوهای چابکی ومیدان آرائی آن شهریار بیش از کشیدن ساغر و پیمانه میرسید گوی از صدمهٔ چوگان آن ممتاز پادشهان هم قطار سیارگان و زمین از صدمهٔ سم آهنین مرکبش غازهٔ رخسار آسمان بود نی نی غلطم گوی را از خوشحالی نوازشش پای نشاط برزمین نمیآمد و زمین از اهتزاز شادی چون آسمان قرار نداشت چنانچه گوی مسابقت از پادشاهان ربوده اند ودرهرمرتبه مزیت پیشی یافتند پنجه (۲٦۱) مهارت بازیگران مسلم را بنیروی چستی و چابکی برهم یافتند بعد از رسیدن خط مسلمی آن یك فنه هرفن بمهر قبول مشگل پسندان واستیفاء حظوظ کامله ازتاختن یکران وباختن چوگان عزم شکار و تفرج صحرا و صید مرغان آسمان جولان فلك مأوا تصمیم یافته دو نوبت تا باغ کومه که از متنزهات ملك دلپذیر اصفهان و منتخب حدایق جنان است تشریف شریف ارزانی داشتند ونیز بامخدرات سراپرده عصمت تاباباشیخعلی که بکثرت شکار کبك و دراج و تذرو از سایر شکار گاههای اینملك امتیاز دارد بسواری قورق فرموده داد خوشدلی و نشاط و شکفتگی و انبساط داده مراجعت فرمودند امید که همیشه گوی سعادت این خسروعدالت آئین در خم چوگان حصول و صید مطلبش در کمند حصول باد .

(متوفیات)

بفحوای ـ خلق راهست سوی مرك آهنك دمزدن گام و روز و شب فرسنك

طی شدن راه حیات مسافران دیار هستی ناچار و آب روان روان بتندی سیلاب بهاران درگذار است هوس بقای حیات و استمرار این برات نقشیست بر آب و آرزوی دوام زندگی و پایندگی خیالیست یا خواب لایبقی الا وجهه برهان این آیت و سند این حکایت است و از اینست که هر فرد از افراد کائنات را این زهر ناگوار چشیدنی و این راه باقدام بی اختیاری دویدنیست لهذا درین سال زایچهٔ طالع درخشان کوکب فلك رسد بندی میرزا مقیم منجم بقاطع رسید و دوحه حیات نخل برومند فضل و افضال ملاحسن علی ولد مولانا عبدالله شوشتری از هبوب صرصر اجل از پای در آمد و زمان حیات بادادہ سلطان حاکم ابیورد نیز درین سال سر آمد حکومت ابیورد بنجف قلی سلطان ولد الزبار سلطان حاکم آنجا تفویض یافت (۲٦۲) امید که نقد جانهای بندگان نثار این خسرو صاحبقران و بقای ذات شریفش جاودان باد .

«۸۱» (روانه شدن میرزا مقیم کتابدار ا بدکن)

چون ولات دکن را خیل بندگی بدین دودمان والامنوط و دست اخلاص بدامان دولت این سلسلهٔ جلیله مربوط است و همه اوقات پیشکش و هدایای ایشان ببارگاه فلك پیشگاه میرسید و مدتی بود که ارسال رسول و تلقی خدمات ایشان بحسن قبول نشده بود بنابر این درین سال میرزا مقیم کتابدار خاصه شریفه برسم حجابت روانهٔ آنصوب شد درین سال شاه خواجه اورنگ که از جملهٔ سادات بلخ است از جانب سبحان قلیخان والی آنجا برسم رسالت وارد درگاه معلی و بشرف پای بوس سرافراز شده بعنایات خسروانه اختصاص یافت

«۸۲» (شرح بنای عمارت مبارکهٔ خلوتخانه)

خاکساری نه‌شیوه‌ایست که‌منشاء ارتفاع شأن خاکساران نشود وافتادگی نه‌پیشهٔ که نهال‌اعتبار افتادگان بنیروی آن باوج‌امتیاز نرسد قطره‌را تاابراز چشم نیندازد صدفش بفرزندی برنمیدارد ودانه‌را تاافتادگی نباشد سرسبز از گریبان خمول بر نمی‌آرد خاك از یمن‌همین صفت حمیده‌است که گاه تخمیرانسانیت یافته تاج‌وهاج کرمنا برسرش‌میگذارند وگاهی شهریارانش بدست‌تعمیر ازپایهٔ فرومایگی وپستی برمیدارندهم‌بیمن تربیت بهار رشک‌ارم ذات‌العمادمیگردد وهم‌بنیروی ترقی‌سلاطین سرکوب اطواد سبع شداد میشود و اگرچه ترقیات بسیار یافته وبراه ارتقا و اعتلا برشتافته اماهرگز نقش‌اعتبار وترقیش چنین ننشسته واز شیوهٔ ستودهٔ خودطرفی بدین عنوان نبسته که دربهشت امتیاز نشیند واز نخوت بلندی‌وبرتری آسمان‌را درزیرپا بیند

تفصیل این اجمال آنکه درین سال بخاطر آینه مثال صاحبقران بیهمال منطبع گردید (۲٦۳) که عمارتی که طرح آن تازه و وسعتش بی اندازه باشد بنانمایند که مشتملبر منازل و بیوتات زمستانی و تابستانی بوده چون بنای کاخ وجود که مشتملبرچهار اصل است حاوی عیش ونشاط چهارفصل بوده از یکجانب اشراف بر دیوانخانه وازطرفی‌دیگر ارتفاع بحوضخانه داشته باشد که صحبت خلوت درین زیبا عمارت انعقاد یافته این دو باغ از دو جانب در نظر وگلچینی‌تماشای جنتین در هرگردش چشم میسر باشد و این زیبا عمارت که تا قیام قیامت از یمن قدوم اعلیحضرت ظل‌اللهی مسکن‌عیش وفراغت واستراحت باد موسوم بخلوتخانه گردید بتقریب تاریخ اتمام این منزل مینو نظام طبیعت گوهری چند بمثقب نظم سفته و آنچه وصف این نوعروس مقدوربیان بوده گفته است لهذا قطع رشتهٔ اطناب بل تکرار نموده بهمان ابیات اکتفا مینماید .

(نظم)

زهی خانهٔ شاه عالم پناه	که هستی تو بر خانها پادشاه
نمودی از آن دلربائی شعار	که طاقت بود جفت ابروی یار

بجائی رسیدی بـاقبال شـاه   که افلاك را از سر افتد کلاه

سرشتند از آب و گوهر ترا   از آن دارد افلاك بر سر ترا

توئی زینت افروز روی زمین   توئی گوهر تـاج چرخ برین

خرد گفت چون وسعتت شد عیان   که امروز وا کرد چشمی جهان

ز افلاك بگذشتی ازعرش نیز   ندارد گذشت تـرا هیچ چیز

بـوصف تـو ای آسمان منیر   شنیدم که میگفت برنـا و پیر

فلکهـا بـآن کبریـا زادگی   ازو دیده چون سایه افتادگی

گذشت از فلکها وشد عرش سای   برون آمد از بیضه گویا همای (۲۶۴)

بتن گاو را استخوان گشت خرد   ز روزی که او برزمین پافشرد

ز بالای این قصر دولت قرین   بگردون بزرگی فروشد زمین

فلك در بـر این بروج شرف   چو بر چهره مـاه رنك كلف

بـاندازه بحر نبـود شنـاه   تصور درو کم بود چون نگاه

بر آید کسی چون ببالای او   چو افلاك فرش است در پای او

تصور نمـاید چـو بیند فرود   که شد پایش از ایستادن کبود

عنانرا ز گردیدن افلاك یافت   ز خود آنچه میجست در خاك یافت

پس از دیدنش چرخ را شد یقین   که در خاك بود است رفعت دفین

از آن پیش کاین کاخ گردد عیان   ملك بود چون مرغ بی آشیان

شد از بطن خاك آسمان جلوه گر   که فرزند بـاشد شبیه پـدر

جهانگرد را لب ز تعریف بست   که باشد نمایان ز هر جا که هست

بگردد ز شوق آسمانش بسر   چو بر گرد فرزند قـابل پدر

ز رفعت شد از آسمانها بلند   چو موجی که گردد ز دریا بلند

نمایـد فلك آنچنان زین بنـا   کـه از سرو باری فتد زیر پا

زشأن و ز رفعت بجـائی رسید   که احول دو او را چو گردون ندید

بلی گرد هم مثلی از خود فشاند   که بهر مثالش دگر جا نماند

مخمر شد از بهر تعمیر این | چو آب و گلش آسمان و زمین
از آن خویشرا چرخ بر سر گذاشت | که تنها زمین پایه او نداشت
عجب نبود از پرتو آفتاب | نجنبد ز جا سایه آن حباب (٢٦٥)
بود دامنش زیر کوه گران | از ینسو بدانسو نجنبد از آن
عجین خاك پاكش ز آب بلور | گچش از سفیداب رخسار حور
ز خاکش برد آبرو نوبهار | ازو خاك چون دست شاهد نگار
عروسیست چشم جهانی بر او | همه آب و تاب و همه رنك و بو
بظاهر به از باطن اهل حال | بباطن به از روی صاحب جمال
بیر رخت کلبندی از جامها | چو پیراهن دلبران ته نما
گدائی بود بر درش آسمان | که کشکول دارد زمه برمیان
ز دریوزه مهر رخسار شاه | پر از نور کرداست کشکول ماه
عروسی بود پای تا سر نگار | بهشتی بود چار فصلش بهار
خیابان او همچو عمر ابد | محال است هرگز بآخر رسد
جوانی بود یك گل باغ او | ازین روی دوران بود داغ او
پی بردن دل ز اهل نظر | نهاده کلاه فرنگی بسر
ز سقفش نکه بود کوتاه دست | نمیشد ز تالار اگر چوب بست
ز تالار او عقل در حیرتست | بهشت برین را برو غیرتست
مگو هست تالار این دلفریب | کزو خاك تا آسمان یافت زیب
که از تاب خورشید رخسار شاه | گرفتست دستی به پیش نگاه
بود هر ستون شاه کردنکشی | به وزونی و دلبری مهوشی
بلی صدق حرفم ازین روشنست | که بار جهانیش بر گردن است
شهی کس ندیده است چو نشاه ما | که هستند شاهان ببزمش بپا (٢٦٦)
چه مطلب مگو نیستش در کنار | که وا کرده آغوش در انتظار
ازو دیده دل آرزوی نظر | نچیده کس از چوب خشك این ثمر

ازو دیده دل آرزوی نظر — نچیده کس از چوب خشك این ثمر
زو دارد آئینه در پیش صبح — بشوید ز حوضش رخ خویش صبح
ازین حوض تا چهرهٔ خود نشست — ز پیشانیش مهر تابان نرست
ز بس روشگفتست این بوستان — ازو کامجو گشته پیر و جوان
بلی زین سبب آب در حوض او — چو آب گهر چین ندارد برو
چو بنموده این حوض کوثر لقا — سیه روز گردید آب بقا
صفایش چنان آب هر چشمه ریخت — که آب بقا در سیاهی گریخت
کی از رشك هر گز دلش آرمید — پریشانی خواب از موج دید
چو این معدن میمنت شد تمام — شنیدم که میگفت عقل این کلام
بود سال تاریخ این کان نور — زهی جای عیش و مقام و سرور (۱)
الهی درو شاه پاینده باد — جهانش بکام و فلك بنده باد
نصیبش جوانی و عمر دوام — نشان تاز چرخ است ازو نیز نام

---

(۱) ۱۰۶۹ بشرط آنکه «و» عاطف بحساب آید

«۸۴» (شرح فوت والی دادیان (۱) و رستم خان)
(و قضایائیکه بعد از فوت ایشان روی نموده)

لوند خان والی دادیان که از عظمای سلاطین گرجستان وصبیه او در سلك ازدواج رستم خان و از جمله بندگان و یکجهتان آستان خلافت مکان بود بدرود جهان گذران نمود چون گرجستان باشی آچوق فیما بین گرجستان کارتیل و دادیان واقع شده و رفتن لشگر از کارتیل بدادیان بدون عبور ومرور باشی آچوق میسر نیست و قبل از آنکه والی دادیان قوی گشته لاف استبداد و استقلال زند تابع حاکم باشی آچوق (۲۶۷) بوده وازلوند خان فرزندی که اهل آن ملك برسلطنت او اتفاق نمایند نمانده بود ورستم خان بعلت عرض مرض قدرت برحرکت وسواری نداشت بعد ازفوت لوندخان الکسندرخان والی باشی آچوق تصرف درالکاء مزبور کرده یکی ازاقربای لوند خان را بحکومت آنجا منصوب گردانید وحاکم آنجا روسق وکوربال نیز با او طریق موافقت مسلوك داشته اطاعت و انقیاد نمودند و بمقتضای تانمیرد یکی بناکامی دیگری شادکام ننشیند ازاین رهگذر رشته استقلالش

---

(۱) ممالك بین دریای سیاه و بحر خزر بواسطه سلسله جبال قفقاز بدو ناحیه شرقی و غربی تقسیم میگردد . قسمت شرقی آن بزبان اهالی کارتله (کارتیل) وقسمت غربی منگرلی خوانده میشود ساکنین کارتیل اکثراً مسلمان وپایتخت آن تفلیس وتا اواسط قرن سیزدهم هجری جزء ممالك محروسه ایران بوده و حاکم آنجا هم از پایتخت ایران انتخاب میشده است
قسمت منگرلی . که از سلسله جبال قفقاز تادریای سیاه کشیده شده در عصر مؤلف بسه ناحیه تقسیم شده است که اولی را باش آچوق میگفتند و امیر آنجا بر دیگر امراء منگرلی برتری داشته
قسمت دوم بنام منگرلی خوانده میشده است و امیر آنجا را شاه دادیان میگفتند
قسمت سوم موسوم به گوریل و امیر آنجارا هم شاه گوریل میگفتند مقدرات منگرلی بواسطه تماس دو دولت قوی ایران و روم سابق یا ایران وعثمانی لاحق پیوسته در تغیر وتبادل بوده که گاهی امراء ایران برآنجا سلطنت داشته و زمانی تحت نفوذ فرمانروایان آناطولی قرار میگرفتند تفصیل بیشتر ازعهده نگارش باین شکل خارج و منوط بحث زیادتری است

قوی شده کسوت اقتدارش نوی یافت و وارثان ملك دادیان تاب مقاومت نیاورده متفرق گردیدند و یکی از وارثان بحاکم اخسقه که از جانب خواندگار روم منصوب است ملتجی گردید و حاکم اخسقه فوجی از رومیانرا بمظاهرت و معاونت او تعیین کرده روانهٔ دادیان گردانید و از مردم دادیان نیز جمعی کثیر و جمعی غفیر نزد مومی الیه جمعیت نموده بهوس انتزاع آنملك روانه گردیدند الکسندرخان نیز بجمعیت تمام در حرکت آمده بین الفأتین آتش قتال و نیران جدال اشتعال یافت و اساس وجود بسیاری از مبارزان طرفین وشجعان جانبین بهبوب صر صر اجل منهدم شد عاقبت نسیم ظفر بر پرچم علم الکسندرخان وزیده مردم اخسقه راه فرار پیش گرفتند ودرحینی که الکسندرخان با مردم خود روانهٔ دادیان میشد رستم خان بنابر آنکه خود قادر برحرکت وسواری نبود باخدابیك میرمخران را سردار نموده باتفاق زال بیك ارسطا وقراقلخان وسایر تاوادان وازناوان روانهٔ باشی آچوق نموده بود وچون بسبب صعوبت مرض وشدت کوفت زمام قبض و بسط مهام وامرو نهی انام از قبضه اختیار رستم خان بیرون رفته بود فیما بین با خدا بیك وارسطاو بسبب هم چشمیها ناسازی بهم رسیده رفتن باشی آچوق در تعویق افتادو ازهم رنجیده باز گشته (۲٦۸) هریك درالکاء متعلقه خود بسر میبردند در این اثناء بمقتضای لکل اجل کتاب رستم خان جام ناگواری نیستی نوش و ندای ارجعی بسمع رضا گوش کرده روانهٔ شهرستان فنا شد حقیقت این امررا ناخدا بیك معروض پایهٔ والا وسده معلی نمود پرتوعنایت و بارقه عاطفت برساحت احوال و فضای آمال نا خدابیك تافته او را منظور نظر تربیت و احسان و والی باستقلال گرجستان وملقب بشاهنوازخان فرمودند و اسباب سلطنت مرحوم رستم خانرا که از وسع احاطه اوهام محاسبان بیرون بود بمقتضای همت گردون اساس و کرم بیش از قیاس تاج وهاج وجیقه وشمشیر مرصع واسب ویراق مومی الیه عنایت فرمودند و اجناس بیکران در وجه انعام شفقت شدنی نی مال همشیره والی دادیان که در حبالهٔ رستم خان بود مقرر گشته رقم همیون مشتمل بر استمالت او صادر گردید که از لباس سوگواری برآمده درسلك ازدواج سلطنت پناه شاهنوازخان منسلك گردد وصفی قلی سلطان استاجلو نواده قرا حسن مقرر شد که روانهٔ گرجستان

تشنه رفع مناقشه که فیما بین سلطنت پناه مومی الیه و ارسطا و واقع شده نماید و اگر چه سبب توهمی که نمود از رفتن نـزد سلطنت پناه ابـا نماید او را بدرگاه جهان پناه آورد چون خاطر همیون متوجه آبادانی الکاء گرجستان کاخت بود وقضیه گرفتاری مرادبخش روی نمود قوللر آقاسی در سمنان و آن حدود تـوقف داشت رقم اشرف صادر گردید که روانهٔ آذربایجان و قراباغ گشته در محلی که مناسب داند توقف نماید ومعمار صاحب وقوف باتفاق مردم کاردان روانهٔ گرجستان کاخت نمود و در سه محل از محال الکاء مزبور که شأن معموری و قابلیت آبادی داشته باشد سه قلعه متین حصین بنا نمایند وقلاع مزبوره را بزودی باتمام رسانیده موازی پانزده هزار خانوار از ایلیات آذربایجان وقراباغ روانه آنحدود نماید که هم موجب آبادی گرجستان و هم کومك و مـدد سلطنت پناه شاهنوازخان بـاشد و عالیجاه مومی الیه از راه قزوین وطارم حسب الفرمان روانه گردید .

(فوت نوادهٔ طهمورث والی کاخت) «۸۵»

چنانچه سبق ذکر یافته بعد ازمقتول شدن ولد و مأیوس گشتن از شیوهٔ ناستوده عناد باتفـاق دو پسر که از ولد او مخلف گشته بودند نزد والی باشی آچوق که داماد او بود رفته در الکاء مزبور بسر میبرد چون قطع امید او بسبب کج بینی از این آستان که قبلهٔ دوستانست شده بود بمضمون آنکه :

چو تیره شود مرد را روزگار   همه آن کند کش نیاید بکار

یکی از نبایر خودرا که نسبت هم کیشی پادشاه اروس را فریب میتواند داد روانهٔ آنجا نمود خود نیز بعد از چند وقت روانهٔ الکاء مزبور شده و نبیره دیگر او کـه درباشی آچوق توقف داشت و درحین فوت رستم خان بسن رشد و تمیز رسیده بود بمصاهرت الکسندر خان داعیه آن داشت که مناقشه و فساد کرد و غافل از اینکه منازعه با منسوبان این دولت خداداد تیشه برپای خود زدن و نخل هستی خود را از ریشه کندن است وباوجود اتساق و انتظام امور ومهیا بودن لشکرقیامت اثرسور عادت تیغ آبدار اقبـال این خسرو فرخ فال بران جریان یافت کـه بردفع اعادی

نگذارد که برق شمشیر درخشان غازیان از ابر نیام برآید و اعلام خصم افگنی و دشمن شکاری بهادران بهرام صولت در اهتزاز آید . قضارا بشآمت این اراده باطل در همان روز ها با لشگری بی امان آنکه بسروقتش رسید همه تن چشم گریان و رخت اقامت بسر منزل بوار و هلاک کشیده نوادهٔ طهمورث مرد تاریخ این امر غریب گردید .

(شرح ساختن طاوس خانه)«۸۶»

پوشیده نیست که افراشتن تنگ فضای حباب بیدستگاه (۶۸؛) آسمان‌سازی میسر نیست و تعمیر کردن خانهٔ دل و دیده مور از ساختن قصر وجود سلیمان کمتر نه ، دست قدرت درتخمیر وجودقطره همان‌در گل گرفته که دریا بدان‌سازند ، ودرجلای چشم حربا همان صیقل بکار برده که مرآت جهان نمای خورشید را بدان پردازند وجود هر موجودی از چار باغ عناصر گلدسته ایست بدست حکمت بر هم بسته و شکسته رنگی هر گلی کلاه گوشه معشوقیست بر تارك شکسته آفتاب قدرت کامله , از ثقب شبکه شئونات بی تفاوت مینماید و خار وخس این بوستان یکسان دل ازعارفان میربایند ، اختلاف الوان مرغان نداخوانند که بزبانهای گوناگون وصف نقاش ازل مینمایند ، و خار های هر گلبن انگشتانند که ازهر گلی کتات خوانای قدرت از هم میگشایند ، خیز تا بر کلاك آن نقاش جان افشانی کنیم ، کاین همه نقش عجب درگردش پرگار داشت ، و از اینجاست که راه یافتگان گلشن تحقیق و سرمستان میکدهٔ این رحیق را ، هر برگی طومار وصف بهارستانی ، وهر شراری عینك دورنمای تماشای چراغانیست ، و اعلیحضرت ظل‌رحمن که ممتاز دیدهٔ وران و پیش خیل عارفاند ، دیدنیها را بدیدهٔ تحقیق می بینند وگل ازباغ معرفت بدست توفیق می چینند ، چون شعر باف صنعت کسوت رنگین طاوس و تدرو را خوش آینده تربافته ، وتار وپوداین حریرزرنگار را بآئین دیگرتافته واین صفحه‌مذهب ازدیگر صفحات کتاب قدرت دیدنی وگل تماشای این بوستان ازسایر گلهاچیدنی‌تر است خاطر والا وطبع معلی متوجه تماشای طیور مزبوره ، و سایر مرغان ملون

میباشد لهذا امر فرمودند که باغی برنگینی طاوس وعمارتی باراستگی عروس دو کنار پل شاه که مشرف برزنده رود است بنا نمایند و ستونهای (۲۷۱) مرتفع بر اطراف باغ نصب نموده ، بالای آنرا بمفتول مشبك گردانند که طاوس وتذرو و سایر مرغان در آن قفس آسمان نضا بال طیران توانند گشود و فارغ از آسیب حیوانات ضاره توالد و تناسل توانند نمود ودر باب نقل طاوس بدین زیبا مکان خلد عنوان رقم اشرف باسم والی گرجستان صادرشدوسرکاری اتمام آن مکان بآئینی که مرقوم گردید بعهده یکجهت اخلاص پیشه وکاردان دقت اندیشه الله وردی خان مصاحب و قوللر آقاسی و امیر شکار و سردار لشکر ظفراثر و بیگلربیگی کوه گیلویه شد و بحسن اهتمام آن خان بندگی شعار در اندك روزی باتمام رسیده . طاوسی از بوستان غیب جلوه ظهور نمود لابل عروسی نقاب حجاب از چهرهٔ دلربائی گشود . باغش را درصیادی دلها دام بردوش وعمارتش را قماش عذار معشوق وصفای بنا گوش ، دیوار و بامش نظاره فریب و حوض و جدولش شوینده نقش صبر و شکیب دامی بدان ارتفاع که حلقهای آن نگین دان نگین درخشان سیارگان تواند بود بر اوجش کشیده شد وچمنی بصفای خط سبز مهوشان درصحن بوستان گسترده گشت تذروان وطاوسان که باهم درپروازند هم گلدستهای رنگین و هم شاهدان گلبازند در جنب دلربائی نقش و نگارشان جامه گلبندی بهارند قماش و نظر بحرکات دلفریب پر فشانیشان جنبش ابروی مهوشان دلخراش در اوقات سکونتشان لباس غبرائی زمین ملمع و درهنگام پروازشان کسوت هوا مرصع است گل بر شاخسار از رشك نگارشان لخت کبابیست بر سیخ کشیده وشمیم ریاحین از غیرت جولانشان دیوانه ایست بعالم دویده تماشایش را دیده وران واجب عینی و طواف حریمش را سیاران حج عیش نشاط میخوانند (۲۷۲) طاق دروازه این بوستان از کثرت نقش ونگار بتکلفیست که اگر دربروی تماشائی نگشایند عذرخواه عدم حصول مأمول است واگر واکنند حیرت تماشایش چون چوب دربان مانع از ورود دخول امید که همیشه طاوسان رنگین مطالب در دام حصول این ظل یزدان ودرگاه والایش ملجاء جهانیان و پناه خسروان باد

(شرح وقایع سنه تنگوزی ئیل ۱۰۷۰ و شرح انجام) «۸۷»
(کار دارا شکوه)

چون بشرحی که سابق نگاشته قلم وقایع نگار گردید دارا شکوه بنا برعدم مساعدت بخت ترك تاج و تخت نموده ازاورنك زیب گریزان شد دیگر در آن حدود مجال اقامت نیافته بملتان که در زمان ولیعهدی بجایگیر اومقرر بود انتقال نمود و اورنك زیب جمعی را بتعاقب او مأمور داشته از ملتان نیز بیرون آمده روانهٔ شگر ویگر شد و تصمیم عزیمت نموده بود که احمال واثقال واسباب خود را بکشتی نقل بندر مبارك عباسی نموده خود را بدرگاه معلی و بارگاه آسمان‌سما رساند و حقیقت‌این معنی بعرض مقدس‌اعلیحضرت ظل‌اللهی رسیده‌بنابر رعایت آداب مهمان نوازی که شیمهٔ کریمه این خسرو بیهمال است ارقام مطاعه باسم امراء و وزرا وعمال بندر عباسی و خطهٔ لار و سایر محال صادر شد که‌چون مذکور میشود که شاهزاده دارا شکوه با ده دوازده « هزار » نفر از تبعه ولحقه و خدمه و سپاهی‌خواهدآمد واز بندرعباسی‌الی خطهٔ طیبهٔ‌لار اگر بیابانست واگر آبادی‌سهلی نیزداشته باشدازعهدهٔ تدارك‌مایحتاج‌این‌جمع کثیربیرون نمیتوانندآمداز اطراف و اکناف‌ازهرجنسی‌ازاجناس‌بقدر کفاف در هر منزلی‌از منازل تهیه نمایند و بعد از ورود لوازم اعزاز و اکرام و میهمانداری بعمل آورده هر یك از امرا ووزراپیشکش‌های لایق از نفایس امتعه واجناس‌بگذرانند وبدین‌طریقه (۲۷۳) و آداب اورا بدرگاه گیتی پناه رسانند وصفی قلی بیك ناظر بیوتات خاصه را بمهمانداری مشارالیه معین گردید که بعد از ورود به بندر عباسی روانه شود که او را بدرگاه جهان پناه رساند چون لباس طالع آن شاهزاده نیلی رنك ودولت بخشم رفته با او برسر جنك بود دراثناء تصمیم این‌اراده نوشتهٔ ازمنسوبان‌سلطان مراد بخش که در کجرات بوده اند مشتمل بر ترغیب و تحریص اوبآنحدود رسیده فسخ این عزیمت مینماید وبظاهرت این معنی و استمداد و استعانت از راجهائی که اورنك زیب اتفاق ننموده بودند روانهٔ کجرات میشود و بعد از ورود آن ملك

فی الجمله جمعیتی بهمرسانیده بقصد تلافی و تدارك بامید آنکه راجها بنا بروعده در اثناء راه ملحق خواهند شد بیرون رفته روانهٔ اکره میشود و اورنك زیب لشکری گران تعین نموده ، بمقابله و مقاتله اوروانه مینمایند قضارا در حین تلاقی جانبین جمعیت دارا شکوه موافق خواهش خاطر صورت نیافته با فوج قلیلی که داشته بقدر ایستادکی نموده بالاخره مغلوب میگردد و سالك راه فرار شده ، اراده مینماید که خودرا بقندهار رسانیده و از آنجاروی نیاز بدرگاه عرش اشتباه آورد و بعد از تحمل گونه گونه متاعب ومصاعب بیك منزلی الکاء دوکی وچوتیالی که داخل ممالك محروسه است میرسد و در آنمکان بگمان آنکه از کید دشمن رسته و از دام بیطالعی جسته است دو سه روز لنگر اقامت میاندازد و خواجه فخر الدین محمد خوافی راکه از معتمدان و محرمان اسرار نهان او بوده ، با عریضهٔ مشتمل بر استمداد و استعانت و ارادهٔ آمدن بدرگاه فلك پیشگاه نزه ذوالفقارخان بیگلربیگی قندهار میفرستدذوالفقار خان حقیقت این معنیرامعروض داشته برسم استعجال مصحوب ملازم داراشکوه و امام وردی بیك چوله مین باشی تفنگچیان اصفهانی بدرگاه معلی فرستاده بود و سه هزار نفر از غازیان (۲۷۲) نصرت توامان را بسرکردکی شخص اعتمادی روانهٔ الکاء دوکی و چوتیالی نموده که اکر جمعی تعاقب او نموده باشند در مقام مدافعه در آمده شاهزاده مزبور را سالما غانماً بقندهار رسانند بعد از رسیدن عریضه مشار الیه اعلیحضرت ظل اللهی ناظر بیوتات را بنحوی که نکارش یافت بمهمانداری تعیین فرموده مقرر داشتند که عباس‌قلی بیك ولد مرحوم حسین خان لر برجناح استعجال روانه شده تارسیدن صفی قلی بیك بلوازم مهمانداری قیام نماید و ارقام اشرف بشرحی که سابق باسم امراء و عمال فارس مهمانداری و سایر امور صادرشده بود باسم امراوعمال قندهار الی اصفهان صادرشد امابفحوای لامرد لقضائه ولا معقب لحکمه چون خان افغان حاکم داور راکه شاهزاده مزبور در الکاء او نزول داشته بخاطر میرسد که خدمتی به ازین نمیباشد که داراشکوه را گرفته بنزد اورنك زیب برد و اینمعنی را وسیله ترقیات نماید وقبل‌ازورود وکمك ذوالفقارخان باتفاق‌مردم خودآن‌شاهزاده

بیطالع را در قید اسر در آورده بتعجیل تمام روانهٔ اکره میگردد(۱) چون حقیقت گرفتاری او معروض پایهٔ سریر خلافت مصیر شد رفتن عباس قلی بیك درعقدهٔ تعویق وتراخی افتاد

«۸۸» (شرح آمدن ارسطا وشمادوله وسایر گرجیان)
(بدرگاه جهان پناه)

چون بنحوی که سبق ذکر یافت مقرر شده بود که اگر مصالح فیما بین شاه نوازخان و زال بیك ارسطاو تحقیق نتواند یافت او را بدرگاه معلی آورند زال بیك بنا بروقوع امر مزبور و آرزوی دریافت سعادت پابوس وبندگی با بعضی از ناوران واعیان کاخت واقوام و تبعه ولحقه خود بدرگاه جهان پناه آمده بشرف پای بوس سرافرازی یافت و منظور نظر عنایت گشته مقررشد که اخراجات اورا با جمعی که باتفاق او آمده اند روز بروز از سرکار (۲۷۵) خاصهٔ شریفهٔ واصل سازند و عمارت مبارکه با دامستان که از منازل سرکار خاصه است ودرقرب دولتخانه همیون واقعست بسکنی ایشان مقرر شد وهرروزه سوی بعضی اجناس که بجنس ازسرکار خاصهٔ شریفه داده میشد اخراجات ایشان بمبلغ پنج تومان برآورده شده واصل ایشان میگردید و در محافل عیش و عشرت خلد آثارو سواری و شکار از ملتزمان بوده بانعامات بیکران و خلع فاخره و شفقتهای بی پایان سر افرازی مییافت و شمادوله برادرزادهٔ والی دادیان نیز که درحین حیات عم خود نزد رستم خان آمده درکارتیل میبود و درین اوقات بدرگاه معلی آمده بشرف زمین بوس مشرف شد ودرمحافل و مجالس وسواری بلوازم بندگی قیام مینمود و بدستوراخراجات اوازسرکارخاصهٔ شریفه داده میشد و همچنین گل محمد بیك ولد سرخای خان شمخال نیز درین سال بپایهٔ سریر جاه و جلال آمده در بندگی بسر میبرد و بر موائد انعام و احسان اعلیحضرت ظل رحمن مهمان بود ودرحینی که رایات فیروزی آیات متوجه مازندران بهشت نشان میشد موی الیه و شمادوله را بخلاع و انعام شاهانه ممتاز و سرافراز

---

(۱) بنقل تاریخ مختصر لطیف درقریه تهیه بدست جیون نامی گرفتار شده محبوس بحضور اورنك زیب فرستاده و در آنجا بقتل رسید

ساخته رخصت انصراف ارزانی داشتند و مقرر شد که ارسطاو و رفقا در رکاب ظفر انتساب باشند.

«۸۹» شرح بعضی امور که درین سال پیرایه وقوع و صدور یافته

چون بطریقی که سلسله جوهر تیغ جهان ستانی که آب روان حدیقه دین مبین و دیوار آهنین ملت مستبین است بذوالفقار اعجاز آئین امیرالمؤمنین و امام المتقین ویعسوب الدین منتهی میشود همچنین نسبت کسوت درویشی که چارقب پادشاهان کشور فقر وفناست بآنحضرت میرسد اعلیحضرت ظل رحمن که (۱) نور آن باغ و نور آن چراغند بمقتضای **الولد الحر یقتفی بابائه الغر** جامع دولت خلافتین وحامل نشاء سعادتین گشته هم شیران معارك جهاد را پیشوا وهم مجاهدان میادین نفس سرکش را مقتدایند (٢٧٦) چنانچه قواعد اساس عزت میباشند مربیان ایالت و امارت بنیروی عنایت این خسرو بیهمال متین است کاخ اعتبار خاك نشینان کوی فقر نیز بمعاضدت این خدیو خدا شناس آهنین است دفاین بیکران فیوضات باطن چون نقود بی پایان خزاین ظاهر وقف درویشان محتاج و گرفتن دعای بیریا ازین خسروان بی تخت وتاج بمنزله خراج است مانند فروغ مهرانور دامن لطف رسا بدست شاه و گدا یکسان داده اند ودست نوال بر غنی ومحتاج چون در رزق بیك روش گشاده هم خرابه درویشان ازفیض ورود ایشان روشن میشود وهم قصر امرا از یمن قدوم ایشان گلشن میگردد غنی را چون سکه زر نام مبارکش در دهان و خطیب را چون منبر ذکر جمیلش موجب رفعت شان است جلاجل دف را ذوق هنگامه آرائی ظاهرش گرم اصول صوفی را در حلقه ذکر شراب معرفتش مشغول رقص وصول دارد بمقتضای رعایت اصناف رعیت مانند امرا واعیان متوجه نوازش

---

(۱) النور بفتح اول وسکون ثانی (مص) الزهر . والابیض منه الواحده (نوره) بفتح اول وسکون ثانی و فتح ثالث وهاء مفرده جمع انوار ـ عبقات الانوار یعنی بوی گلها

فقرا ودرویشان میگردند بنا برین درینوقت منزل پیشوای سالکین و محیی مراسم حکماء متالهین ملا رجب علی تبریزی ورمز شناس مفاسد و مصالح درویش محمد صالح لبنانی را بنور قدوم سعادت‌لزوم رشك باغ جنان و روضهٔ رضوان فرمودند و هر یك را بانعامات ظاهر و فیوضات باطن سرمایه توانگری بخشودند ومتفقد حال درویش مجنون و درویش مصطفی که از اجلهٔ ره نوردان مسالك تحقیق اند و از الکاء روم آمده ودرمنزل مقربی الخاقانی حکیم محمدحسین وحکیم محمدسعید و بنسبت درویشی وخداآگاهی نزول داشتند گشته یکدو نوبت بمنزل حکماء مزبور تشریف‌شریف ارزانی‌فرموده صحبت‌داشتند ویکدونوبت درویش‌مجنون وهمچنین ملا رجب علی و درویش محمد صالح را طلب داشته (۲۷۷) از خاك بر داشتند ودر اوقاتیکه‌عزم‌صحبت‌درویشان‌مینمودند حکم‌باحضار مجتهدالزمانی مولانا محمدمحسن کاشی که سالك طریقین و مست نشاتین است میفرمودند و در مجلسی که با درویشان افطار نمودند ملا محمد علی مشهدی نیز که از واقفان اسرار و محرمان استاراست بشرف مجالست سرافرازی‌یافت وچون درویش‌مصطفی ارادهٔ مراجعت بوطن مألوف داشت رقم اشرف بخط مبارك باسم حاجی منوچهرخان بیگلربیگی شیروان که در حقیقت یکی ازاهل‌الله وراه یافتگان آگاهست بدینطریق در سلك تحریربل‌سمط اعجاز کشیدند که اخلاص طریقنده راسخ العقیده شجاعت ومبارزت یولنده پسندیده حاجی خان توجه و عنایتم طرفینه نهایت سربیلوب اوزکی اکثر خاطر مده بیله سن خصوص بعضی فضلو مجلس لرده انشاءالله بخشی وجهله‌حضور مزه تیماك میسراوله آینه ضمیری ائمه معصومین علیه السلام مهرندن مصفی درویش مصطفی‌یولداشی بیرله‌شیروان‌ستمندن‌اوزولایتینه کمك‌ارادەسی‌دارمهربانلق‌لازمه‌س بره کتورب روانه آمده ـ الحق از ملاحظه این گوهر های اعجاز عمان و طایران بهشتی نژاد لفظ آشیان که پروردهٔ صدف وجازت و اختصار و رسیدگان فراز سدرة المنتهی گفتارند معلوم میشود که سخن آرایان سابق ولاحق ازسواد مداد که در تلاش تلفیق عبارات و استعارات صرف نموده اند نیل رسوائی بر جبین

خود کشیده ند و درین میدان که مضمار سیاق هنر نمائیست بگرد این شهسوار معنی آفرین نرسیده هنر گویاست دیگر من چگویم و کار شنیدن بدیدن تمام است راه توصیف چه پویم.

«۹۰» (شرح بنای تکیه فیض)

همت آسمان ارکان که معمار سرای راحت و آسایش جهانیان است متوجه آن شد که چون ساحت ربع مسکون در نظر بینش دنیا گذشتگان گوشه نشین و (۲۷۸) و بی تعلقان عزلت گزین تنك است سرائی گشاده تر از فضای آسمان در باغی بآراستگی حدیقه جنان برای اینقوم سعادت نشان بنا نمایند و باغ مرحوم محراب خان والدعالیجاه قورچی باشی که بر کنار رود زنده رود واقع و مستجمع هرهفت بدایع است منظور نظر اختیار گردید و ارادهٔ والا آن بود که بقیمت واقعی خریداری نموده بنای عمارت نمایند چون مکان مزبور حسب الارث بعالیجاه قورچی باشی انتقال یافته بود از گرفتن قیمت ابا نموده پیش کش سرکار خاصهٔ شریفه نمود و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که گنبدی عرش آسا بکرسی چهار ذرع مشتمل بر ایوانی که بر رود مزبور اشراف داشته باشد ساخته مربعی وسیع از اصل باغ افراز نموده بیوتات بتکلف بر اطراف آن بنا نمایند که هر یك از واردین را مکانی علیحده بوده، در حین ذکر و وجد و حال در اصل گنبد اجتماع نمایند و سرکاری عمارت و تولیت آن بمیرزا محمدسعید طبیب خاصهٔ شریفه تفویض یافت و مقرر شد که محال مرغوبه از وجهی که بی دغدغه بوده باشد خریداری نموده وقف تکیهٔ مزبور نمایند که حاصل آن صرف مایحتاج ساکنین آنجا شود بسرکاری جالینوس الزمان مقرب الخاقان بنا و شروع بتعمیر شد بچابك دستی استادان صنعت شعار نادر کار زیور اتمام یافته موسوم بتکیه فیض گردید ارباب طبع جهت تاریخ این بنا گوهرهای معانی سفته واشعار آبدار گفته اند واین مصراع که «میکنی سیار وجد ازدیدن این بوستان» (۱) که بخاطر راقم رسیده چون در ذکر بود بجهت ضبط بنا ثبت افتاد.

---

(۱) ۱۰٦۸

«۹۱» (سر انجام حال قاسم سلطان پسر زاده ندر محمد خان)

چون بتقریبات که سیاقت کلام اقتضای آن نموده بعضی حرکات ناشایست قاسم سلطان پسر زادهٔ نـدر محمد خان والی ترکستان سبق ذکر یافت (۱) لازم مینماید که انجام کار آن اسیر دام هلاك و بوار را تحریر نماید.

مفصل این مجمل آنکه بعد از آنکه (۲۷۷) مست باده غفلت و جهالت در حین حکومت جیجنکتو ومیمنه واندخود بعضی حرکات صدور یافت عبدالعزیزخان ازو خامت عاقبت اینحرکت اندیشه مند گشته بعد ازعذر خواهی بسیاروشرمندگی بیشمار او را ببخارا طلب نمود سرکرده جمعی از المـان کرده بمحاصره بلخ و انتزاع آن دیار از سبحانقلی خان مقرر داشت وقاسم سلطان با جمعیتی تمام روانه بلخ شده چون سبحانقلی خانرا تاب مقاومت او نبود محصور گردید وسرکردگان المان در ایام رفاقت از حرکات قاسم سلطان کوفته خاطر گشته در وقتی که کمال غلبه و تسلط بر سبحانقلی خـان حاصل نموده بـود اردوی او را غـارت کـرده بسبحانقلی خان ملحق گردیدند و قاسم سلطان حیران و پریشان مراجعت نموده در قرشی و آنحدود بسر میبرد وچون فی الجمله جمعیتی ازسایرمردم المان که داخل آن مواضعه و فریب نبودند نزد او بهمرسیده بود بتلافی این حرکت دو سه نفراز مردم معتبر را بقتل رسانیده سرایشانرا نزد سبحانقلی خان فرستاد وعریضهٔ محتوی بر آنکه سر ازربقهٔ اطاعت عبدالعزیزخان کشیده اورا بسلطنت قبول دارد وسکه وخطبه بنام او نموده در قلم آورد و استدعا نمود که اگر فرصت را ازدست نداده روانهٔ قرشی شود و جمعی از عساکر آنجا را نزد او فرستد خود بنفسه کفایت امر عبدالعزیزخان خواهد نمود سبحانقلی خان سخنان مزور او را عین صدق و محض صواب انگاشته روانـه گردید و جمعی کثیر از لشکریان خود را نزد او فرستاده قاسم سلطان بنحوی که در خاطر مخمر داشت ایشانرا بگرمی ظاهر فریفته بعد از چند روز بمهمانی طلب نمود و مردم خود را مسلح و مکمل گردانیده مقرر داشت

---

(۱) فصل ۵۸

که بعد از ورود آنجماعت هر گاه مقرر دارد یکنفر از ایشانرا زنده نگذارند قضا را آتش تدبیرش درست نشسته بنوعی که اندیشیده بود صورت وقوع یافت و سبحانقلیخان از استماع این حرکت تاب مقاومت نیاورده با دو سه نفری از ملازمان (۲۸۰) راه فرا پیش گرفته خودرا ببلخ رسانید و اینمعنی موجب زیادتی غرور قاسم سلطان گشته بعد از چند گاه از جانب عبدالعزیز خان بحکومت جماعت یوز و آن حدود مأمور شد و با آنگروه چنانچه عادت او بود بطریق قبیح و وجهی سلوک کرده دست بی پروائی بهتک عرض و ناموس ایشان دراز نمود تا آنکه آنجماعت را حوصله سرشار و دیده غیرت از خواب رعایت آداب بیدار گشته اتفاق و ازدحام نموده اورا مقید و محبوس گردانیدند و کس نزد سبحانقلی خان فرستاد مومی الیه را از کیفیت این امور اخبار نمودند سبحانقلی خان که تشنهٔ خون آن بی پروا و طالب روزی چنین بتزویر و دغا بود، مقرر داشت که مشارالیه را در اثناء راه بقتل رسانند، و جماعت یوز آن سرکش ناعاقبت اندیش را بقتل رسانیدند و حقیقت حقیت با آل علی هر که در افتاد برافتاد مجدداً بر عالمیان ظاهر گردید، امید که همیشه معاندان دین و دولت والا تیره روزگار و اسیر دام هلاکت و بوار باشند.

«۹۲» (شرح آئین پل جدید)

در کارخانهٔ حکمت مقدر اشیاء ، و خالق ارض و سما که یك رشته بیکار و یك نخ آن خالی از گوهر اسرار نیست ، هر امری را زمانی وجوهر هر مصلحتی را کانیست ، نه بینی که تاشاهد پررنك وبوی بهار ، برقع از جمال جهان آرا برنمیدارد تماشائی گل وریحان سر از دریچهٔ اغصان اشجارو نقاب استتار بر نمیدارد ، وتاآفتاب جهانتاب روی گرمی بخاك نشینان عالم سفلی نمینماید ، ثمر دل بر شاخ نمی بندد وگل دهان بخنده بی اختیار نمیگشاید ،گوهر که دل بر گوشهٔ عزلت صدف بسته بتکلیف رسیدن وقت برهنه و عریان راه غربت می پیماید ، وفولاد که درحب وطن صلب است بمحصلی آمدن هنگام زنك کلفت بجلا ازضمیر می زداید کمال هر چیزی چون بلوغ اطفال پیش از آمدن وقت میسر نیست ، و حصول کاری چون رسیدن میوه قبل از (۲۸۱) ورود زمان آن متعذر نه ، والحمدالله و المنه که کمال یافتن شکفتگی و نشاط موقوف بآمدن زمان فرخنده نشان اعلیحضرت ظل رحمن بوده و هلال فراغت و راحت و انبساط را در این عهد همایون تمامی روی نموده چراغ عیش وعشرت روشن که پروانهٔ حصول مطالب رسیده وخواب غفلت حرام که صبح انبساط از مشرق خواهش هر کس خندیده هردم جشن کامیابی جهان بآئینی دیگر چیده میشود وهرروز نوعروس کام به پیرایه بهتر از روز دیگر دیده میگردد

در این ایام خجسته آغازفرخنده فرجام که بعون عنایت ذی الجلال والاکرام ابواب بهشت کامیابی و کامرانی از شش جهت برچهرهٔ اقبال ابدی الاتصال بازونهال برومند جهان ستانی برشحات غمام الطاف یزدانی در اهتزاز است ارادهٔ والا بر آن متعلق گردید که پل جدید حسن آباد که عروسیست ازو صمت عیب رسته و طاوسیست از قید نقص جسته آئین بسته گلریزان نمایند وببستن آئین گره از دلهای مشتاقان تماشا گشایند و چون منظور انظار کیمیا آثار آن بود که حسن سعی و اهتمام هر یك از بندگان در مرآت ظهور جلوه گر آید طاقهای آن پل موزون را بـر امرا و مقربـان و وزرا و اعیان قسمت فرمودند و مقرر شد که چشمهای میانرا که بمنزلهٔ

دل دریدن و معنی در سخن است از سرکار خاصهٔ شریفه آئین بندند و سرکاری جشن ارم نگار و محفل سراسر بهار بعهدهٔ اهتمام مقصود بیك سفره چی باشی شد امراء ومقربان بندهٔ فرمان و وزرا وعمال‌اعیان که‌راطاعت وانقیاد برمیان جان‌بسته بتلاش آنکه‌جمال‌شاهد مطلب‌را بگلگونه تازگی‌وغرابت‌تازگی‌آرایند‌وحسن سعی و خدمت را در لباس دریافت و دقت نمایند هر یك بآئینی خاص راه فرمانپذیری‌و اخلاص‌پیمودند و صورت مطالب را بخامه دقت (۲۸۲) بر قرار نمودند اصل جرز را زربفت گرانبها و درون طاق و حواشی‌راآینهای بدن نما کرده در نقاشی‌وطراحی هر یك بآئینی عجیب و اسلوبی غریب داد اهتمام دادند نواب ایرانمداری که موی شکاف دقت و سر آمد ارباب طبیعت اند با وجود کمال غرابت و تازگی که هریك بکار برده بودند چون بعضی از تصرفات در میان همکاران اشتراك داشت بیستن اینمعنی که صورت ابتذال از آینه حالش مینمود راضی نشده بعضی جرزهـا را از طلقهای مصور بنوعی کـه شخص صورت در پرده طلق چون آب گوهر پوشیده و پیدا باشد باتمام رسانیده نصب فرمودند وبعضی‌را از مداخل و اسلیمی و خطائی طلا و نقره کـه در کمال دقت باتمام رسیده بـر روی مخملهـای خوشرنك دوخته بودند وآرایش نمودند و کنج کاوی‌اندیشه اقلیدس پیشه آن صاحب دانش‌وفرهنك بتدبیری عجیب که طرف بیان ازگنجائی شرح تقریر آن تنك وزبان خامه داستان طـراز در تبیین آن لنك است آب رود را بـبـالای پل چنـانچه فواره آن تقریبا سه گز میجست جاری فرمودند وحوضی در وسط تختی که مخصوص بساط‌خسروی بود بسته ازین‌آب زلال‌مالامال نمودند الحق ازتصرف‌آن‌آب روان غرابت‌عنوان و حوض مصفای جنـان حسن آئین و چراغان دو چندان شد سایبانهای زرنگار از مبدء تا منتهای پل بر سر پای شد و رشتهای مفتول جهت آویختن فانوس و قنادیل بطرحهای مختلف کشیده اند.

(نظم)

حبذا زین پل مبارك فـال — که بـود آسمان جاه و جلال
بـر سرش سایبان رنگارنك — چون کله بـر سر بتان فرنك

باطن او ز جوشش سرشار | چون رگ شاخ گل بفصل بهار
گشت در عهد پادشاه زمان | جنتی بر پل صراط عیان
نه پل است اینکه هست گریانی (۲۸۲) | از غم روی دوست نالانی
رنده دل داده ایست عاشق وش | دیده پر آب و دل پر از آتش
تا تواند جمال جانان دید | خواه باشد قریب و خواه بعید
هست تا شام و شام تا بسحر | دور بینش ز آب پیش نظر
میکشد هر که میشود یارش | بسر چشم خویشتن بارش
چون دل عاشق از خیال بتان | در دلش هست شعلها تابان
روز و شب همچو عاشق بیتاب | باشد از اشك چشم خویش در آب

بعد از آراستن این هنگامهٔ غرابت آئین و بوستان ارم تزئین در تحصیل گلهای خوشرنك و بو و شاهدان سهی قامت گل رو کوشیدند در هر مجلسی فرش از گل بر روی قالیهای کرمانی و قاینی افتاد و شاهد سنبل مو در هرحجرهٔ برپای ایستاده شیشه شراب ارغوانی را با شمع کافوری گردن دعوی بلند وپستهٔ خندان را با گل بوستان بخت شکرخند جوانان خوش سیما و دلبران رعنای دارالسلطنه اصفهان جنت بنیاد و خطهٔ ارم نظیرعباس آباد وسیمبران خوش آب ورنك هندو وارامنه شمشاد قامت گلرو دسته دسته بر اطراف مجلس خاص صف بسته مجلس را بصورت نگار گردانیده بودند و مجلس خاص بزر بفتهای گوناگون وتصویرات ازحیز تصور بیرون و آئینهای بدن نما و لاله رویان سرو بالا و شیشهای شراب ارغوانی و شموع کافوری خسروانی و قنادیل غرابت اسلوب و تنسوقات چینی و خطائی مرغوب آراستگی داشت.

در آن خلد برین گردیده پیدا | زمینا شمع واز آئینه مینا
کس از بینندگان کم دیده زانسان | چراغان در چراغان در چراغان

فروغ قنادیل شب تار را روز نموده وشعلهٔ شمع و چراغ بساط بزم را رز دوز ساخته.

شبش از عکس صهبائی چکیده — چو گیسوئی بآب زر کشیده (۲۸٤)

عنان در پیش چشم مست هشیار — خیابانی چو چاك سینه یار

در آن بزم طرب دلهای معمور — بهشتی جدول او تار و طنبور

ز خوبان عرصه آن تازه گلزار — گلستانی پر از گلهای بیخار

بروی مسند شاهی شهنشاه — فروزان گشته چون بر آسمان ماه

بدورش از دو رو خوبان ساده — بگرد چشم چون مژگان ستاده

نشسته پیش پای تختش از جان — برنگ شیشهٔ می تاجداران

ز مستی بر فشان گردیده یکجا — تذرو ساغر و طاوس و مینا

بروی شرمناك دلبران رنگ — شکستی از نگه چون شیشه از سنگ

نمودی گردش آن رنگ گلفام — چو ته مینا که پر کردند از جام

می از هر کس توان و توش برده — در آغوش ادب از هوش برده

همه چون کشتی طوفان رسیده — ولی چون موج ابری آرمیده

عکس آئینه ها چون آئینه رویان که دل بهم دهند از هم نمایان و جلوه صورت و خوبان خوش صورت مانند خواب و تعبیر خواب در دیده عیان بوی عود و شمیم گل چون عاشق سوخته و معشوق بر افروخته در هم پیچیده و صدای شیشه شراب و فواره آب چون مست و هشیار برهم غلطیده تهیه آتش بازی در میان آن رود طوفانی نموده هردم ماه بدری از افروختن مهتابی ید بیضا مینمود و هر لحظه گلی تازه از گلشن حضرت ابراهیم چهرهٔ زیبائی میگشود سروهای آتشی آنافآنا از آب رود سر بثریا میکشید و تیرهای شهاب از صحن غبرا بآسمان میدوید الحاصل صحبتی انعقاد یافته بود که چرخ دیر سال را تماشائی چنان هرگز روی نداده و دیده روزگار دیده اش برجمال شاهدی بدین زیبائی نیفتاده شمادوله برادرزاده والی دادیان و زال بیك ارسطاو و قراقلخان و گل محمد بیك ولد سرخای خان وسایر گرجیانرا که در آن هنگامه رخصت باریافته بودند حیرت بر حیرت می افزود و زنگ از آینه دل میزدود اعلیحضرت ظل اللهی کامران و کامیاب تا حین طلوع صبح عالمتاب

عشرت داشته (۲۸۵) درعمارت شرقی پل مزبور استراحت فرمودند وامراء ومقربان و ملازمان نیز هر یك در حجرات مختصهٔ خود غنودند.

مسئلت ازدرگاه واهب عطیات آنکه همیشه چراغ عیش این دودمان عدالت شعار روشن و بزم ارم نظیرش از پرتو جمال لاله عذاران گلشن باد.

«۹۳» (آمدن ایلچی عبدالعزیزخان)

در این سال قلوم‌حاجی ایلچی عبدالعزیزخان والی ترکستان با دو قلاده ببر وتنسوقات فراوان بپایه سریر خلافت مصیر آمده بشرف آستان بوس سر افرازی یافت وبنوازشات وانعامات شاهانه‌مفتخرومباهی‌شده‌مرخص گردید ومحمدی‌خان‌بیك غلام‌خاصهٔ شریفهٔ یساول‌صحبت برسم‌حجابت‌روانه الکاء مزبوره‌شده‌میره بیك‌مکری ایشك‌آقاسی برفتن‌بلخ نزد سبحانقلی خان‌تعیین شد ومقررشد که ببرهارا بشیربانان رسانیده شکاری نمایند.

«۹۴» روانه شدن رایات نصرت‌آیات بصوب مازندران بهشت نشان

چون مدتی بود که رایات نصرت آیات در دارالسلطنهٔ اصفهان نزول اجلال داشت وهمه وقت گلهای جبـال مـازندران بهشت نشان بهوای سیر متنزهات آنجا میشکفت و بسبب تصمیم سفر هندوستان وسـایر جهـات در عقده تسویف و تعویق می افتاد درینوقت که نسخ‌آن نیت وفسخ آن عزیمت شد شوق‌تماشای ریاض همیشه بهار آن ملك خلد آثار التماس و استدعای توجه بدانصوب صواب نمود و چون خاطر همیون را از همه جهتی فراغت حاصل بود تصمیم این عزیمت نموده همعنان دولت و همرکاب اقبال روانه مازندران بهشت نشان گردیدند و بعلت آنکه بفصل معین که هنگام خوشی آنملك است مدتی‌مانده بود قراریافت که ازراه دارالمؤمنین کاشان و قم وری بآهستگی شکار کنان روانه شوند و بساعت مسعود روانهٔ مقصد گردیدند و مقرر شد که زال بیك ارسطاو با گرجیان ملتزم رکاب ظفر انتساب

باشند (٢٨٧) ودر باغ بهشت بنیاد تاج آباد چند روز بجهت سیروشکار و تفرج آن گلزار توقف فرموده متوجه دارالمؤمنین کاشان گشتند وعمارت چشمهٔ فین که نمونه ایست از قصور انهار بهشت برین مقر رایات نصرت آیات شد و در حین دخول شهر مردم بلده و توابع آن از صغیر و کبیر و طفل و جوان و پیر و اصناف امم و انواع بنی آدم گروها گروه و فوج فوج باستقبال شتافتند و بعد از ورود بیش از یکشب توقف نفرموده بصوب دارالمؤمنین قم نهضت فرمودند.

«٩٥» (شرح دخول دارالمؤمنین قم وآنچه درایام توقف دارالمؤمنین مزبور روی نمود)

در هنگامی که رایات منصور داخل دارالمؤمنین مزبور میشد مردم آنملك از وضیع و شریف و اعلی و ادنی و جوان و پیر بشوقی که حاجیان طوف کعبه نمایند یا تشنگان خشك لب بطلب آب حیات آیند فوج فوج و گروه گره باستقبال شتافته در هر سر منزلی و هر گذری اعجوبه کاران ارباب معارك و شمشیربازان دام تماشائی گسترده از دو جانب تا یك فرسخ راه صف کشیده و از کثرت ألویه نمونه بهاری بیخزان جلوه گر ساخته بودند و غوغای عام و غلبهٔ مردم و ازدحام بمرتبهٔ بود که راه آمد و شد بر نفس و فضای پرفشانی بر پشه و مگس تنك بود و نسوان بر فراز بامها و جدران بر آمده خروش و افغان باوج آسمان میرسانیدند و بریختن گل و پاشیدن گلاب سطح خاك را گلرنك و گلبو میگردانیدند واعلیحضرت ظل اللهی تفرج کنان از گرد راه بزیارت آستانه مقدسهٔ منورهٔ معصومه و مضجع مطهر ومرقد منور خاقان رضوان مکانی تشریف شریف ارزانی فرموده بعد از تقدیم زیارت بمنزل میرزا محمدحسین و میرزا سعید طبیب خاصهٔ شریفه نزول اجلال فرمودند و در ایام توقف مکرر بزیارت آستانه رفته مقرر داشتند که سه روز متوالی هر روز پانصد قاب طعام و حلوا و پالوده طبخ نموده در مرقد مطهر نواب خاقان رضوان (٢٨٧) مکان بفقرا و مستحقین برسانند وروز اول مهمان میرزا سعید وروز دیگر مهمان میرزا محمدحسین گشته شیلان مقرر ازسرکار ایشان طبخ شد ومبلغی خطیر از

سرکار خاصهٔ شریفه بانعام فقرا و مستحقین مقرر گردید و چون معروض شد که ناحیهٔ قمرود مشتمل بر شکار بسیار وکلنك بیشماراست فرمان همیون بگرم کردن هنگامه کومه در آنمکان نفاذ یافته بعد ازسرانجام آن امرعنان عزیمت بشکار ناحیه تافتند و دو سه روز در آنحدود اقامت نموده بعد از مراجعت بیش‌ازیکشب توقف نکرده متوجه مقصد گشتند .

«۹٦» (شرح شکار شهریار ومخور وورود امام زاده واجب التعظیم امام زاده عبدالعظیم)

چون ناحیه دلگشای شهریار شهریار بلدان و از کثرت آبهای غلطان وچمنهای زمرد نشان رشك‌ریاض‌جنانست ومشحون باصناف شکار وانواع ریاحین وازهار میباشدآن ناحیه خلد عنوان مورد رایات نصرت توأمان شد وچند روز که آن مکان مقرمو کب نصرت لواء واعلام جهانگشا بود مکرراً بامخدرات سراپرده عصمت بقورق متوجه شکار گشته دادخوشدلی و فراغت داده تا چمن مخور که‌جای گوزن و گراز و مکان مرغان قلك پرواز است رفته یك دو روزدر آن سرزمین اقامت نمودند و یکنوبت با امراء ومقربان حضرت سواری فرموده یکرأس گوزن بدست مبارك بضرب تفنك ازپای در آوردند وازآن چمن دلگشا رایات جهانگشا متوجهٔ امامزاده واجب التعظیم امامزاده عبدالعظیم گردیده در باغ آستانه نزول اجلال واقع شد .

«۹۷» (شرح اموریکه درایام توقف امامزاده عبدالعظیم) روی نموده

چون در حین ورود الکاء شهریار جمعی از رعایا و قورچیان بسر راه آمده از کلبعلی سلطان شکایت نمودند بعد از ورود آن بلدهٔ طیبه مامور ساختند که امرا وارکان دولت اجلاس نموده بحقیقت شکایت شاکیان(۲۸۸) رسیده عرض نمایند حسب الفرمان امراواعیان اجلاس نموده بحقیقت سخنان طرفین وغث(۲)وثمین(۲) مطالب جانبین رسیده چون امری که موجب بازخواست تواند بود بکلبعلی سلطان لازم نیامد حرکات جزئیه او منظور نظرعفو گردید ودر همین اوقات امر همیون نفاذ یافت که موازی پنجهزار نفر از عساکر منصوره و ملازمان امراء عظام عراق و محال قریبه روانه استر آباد شوند که اگر حرکتی از جماعت بیعاقبت قلماق صادر شود ایشانرادفع و رفع نمایند وچون کلبعلی سلطان نیز از جمله جمعیی بود که برفتن استر آباد مأمورساخته بودنداورابخلاع شاهانه سرافرازساخته ومقرر داشتند که روانه شود ارقام مطاعه باسم امراء وسایرعساکر صادر ومحصلان ساعی تعیین شد که آنجماعت را بزودی در استر آباد حاضر سازند بعد از نه روز که در آن بلده جهت تقدیم مراسم زیارت و استحمام و استراحت توقف واقع شد بدولت واقبال با امراء سوارشده متوجه صوب صواب مازندان گردیدند و تا سر دره خوار امراء عظام سواری فرموده ازسر دره خوار بقورق سوار شده منزل بمنزل تافرح آباد پیموده در جائی توقف نفرمودند الحق قلم صنع و خالق کن فیکون که آسمان ازکارخانه صنعتش صدفیو مهر و ماه از دریای جلالش کفی است صفحات اوراق اشجار سواد کوه را بنوعی پرداخته و صفحهٔ کهسارش را از الوان اشجار به آئینی ساخته بود که جیب خاك چون دامن شفق کون افلاك بدیدهٔ بینندگان جلوه مینمود ودیدن سنگهای لعل کهسار چون تماشای یاقوت آبدار زنك از دل میزدود تماشا را دردریای بی پایان باصناف الوان کشتی شکسته میشد واقدام نگاه که عروج آسمانش یك کام راهست از پیمودن آن خسته میگردید از بر جالك تا فرح آباد بهشت بنیاد که شش منزلست ازیمین ویسار(۲۸۹) وسعت دستگاه نظار کیان این بزم

«۱» اغث فی الکلام ــ تکلم بمالا خیر فیه ــ کلام پوچ «۲» بهادار

چیده و شعله آتش اوراق خزانی باوج آسمان رسیده بود خسرو کامران همه جا تماشا کنان و باده کشان بدارالسلطنه فرح آباد بهشت بنیاد نزول اجلال فرمودند

«۹۸» (اسلام زال ارسطاو و گرجیان)

هدایت یافتگانرا در هر راهی خضر توفیق هم سفر و سعادت پیشگانرا در هر سفری رستگاری جاوید بر اثر میباشد لهذا در اثناء این سفر دیده بینش زال ارسطاو از خواب غفلت گشاده و مایه تجارت مغفرتش آماده گشته حاوی نیل مرام وطالب اسلام گردیده استدعای تلقین کلمه طیبه نموده واعلیحضرت ظل اللهی بنفس نفیس تلقین کلمه طیبه فرموده بشرف اسلام سرافرازی یافت وسایر گرجیان نیز بدفعات باین سعادت مستسعد گردیدند در اوقاتی که رایات جاه و جلال در فرح آباد بهشت نشان توقف داشت مکرر سواری مراکب نرم رفتارسفاین که گردیدنشان را در رسانیدن دماغ خاصیت گردش جام و نشأه ساغر مدام است فرموده از گردیدن کشتی و بادهٔ ارغوانی واستماع نغمات روحانی دماغ عیش وعشرت را دوبالا رسانیدند و از تفرج جبین گشاده دریا و دامان پر گل صحرا شادی بر شادی افزودند وبعد از چند روز اقامت بدستور بسواری قورق متوجه دارالسلطنه اشرف گشته از راه بردجه کله شکار کنان در ساعت مسعود داخل گردیدند .

«۹۹» شرح شکار پرسته کله و رفتن بدارالسلطنه فرح آباد و مراجعت بمازندران

چون غرض اصلی و مطلب کلی ازمازندران کمانداری و شکار وتفرج امکنه مرغوبه و چمن و مرغزار است بعد از چند روزاقامت متوجه پرسته کله که عماراتش رفیع و صحرایش پیوسته مسکن اردیبهشت و ربیع است گردیدند الحق این مکان جائیست با وجود صفا و کمال فیض و گشادگی و هوا مشحون باصناف مرغابیان و طیور و تدرو و گوزن (۲۹۰) و گراز و گور .

(نظم)

هست بیحد و بیکران صیدش — از زمین تا بآسمان صیدش
همچو دریا هوا ز سیر آبیست — در هوا ابر و بال مرغابیست
هست بر صید تنگ دام نگاه — گر فراود بر آسمان خرگاه
خیل اردك بر آسمان بیحد — چون سطور کتابه بر گنبد
تاخت سوی گوزن هر که شاه — بیشهٔ هر طرف فتاد براه
کم کسی دیده از صغیر و کبیر — بیشهٔ را که رم کند از شیر

لهذا در اوقات توقف دار السلطنه اشرف هر چند روز گاهی با امراء و ارکان دولت و گاهی با مخدرات سرا پرده عصمت بدین مکان نزاهت بنیان آمده ودرهر مرتبه ده دوازده روز و کمتر و بیشتر توقف واقع میشد و درحین سواری با امراء و بندگان بکمانداری نمایان وانداختن تیرهای پران که بینندگان راپیش ازافتادن صید گمان میشد که مگر خدنك بی خطاردشده حیرت‌افزای نظار گیان میگشتند ومصداق بیت راقم این اوراق را بمنصه ظهورمیرسانیدند

تیر ازصید جسته چونماریست — باد بر کل‌چنین گذار ندارد

آئین‌صیادی گاهی بتاختن اسب و انداختن خشت وتیر چیده میشد و گاهی اعجوبه کاری و کمین گشائی ببرو شیردیده میآمد و گاهی امراء و بندگان و ارسطاو و گرجیانرا مأمور میداشتند که کمانداری و تیغ آزمائی نمایند جمعی از ملتزمان رکاب سعادت و گرجیان که حدیث شکاری بودن شیرانرا شنیده و این امر غریب‌را ندیده بودند غریق لجه حیرت شده تعجب برتعجب میافزودند بی‌تکلف کمانداری اعلیحضرت ظل‌اللهی امریست دیدنی وصیدافکنی شیران گلیست ازباغ غرائب‌چیدنی چه همه کس را معلوم است که شجعان ایران وچابك‌سواران این ولایت بهشت‌نشان ازعهد رستم دستان الی‌الان بر بهادران وسپاهیان سایرولایات جهان امتیازداشته‌اند و منتخب هر (٢٩١) صنفی و خلاصه هر طایفه که سند پسندیده کیش بمهر قبول مشگل پسندان رسیده در رکاب ظفر انتساب جمعیت دارند ودراوقات شکارشیوهٔ

اسب تازی و تیراندازی هر یك دیده میشود همان امتیازی که گوهر از صدف و لعل و یاقوت گرانبها از خزف و پادشاه از سپاه و خورشید درخشان درحین خسوف از ماه دارد شیو های این منظور انظار عنایت الهی را بر سایر برگزیدگان این فن حاصل است خدنك جگر دوزش را چون تیرقضا خطا نیست و زخم پیکانش را چون جراحت بسمل دوا نــه ملتزمــان رکاب درهر سواری داستانهای شنوده رستم و اسفندیار را بــدیده عیان می بینند و گلهای احوال مسموعه را از ســاغ مشاهده بدست اذعان و قبول می چینند اما شکار شیران وصید افکنی ایشان الحق آن نیز چندان خوش آینده وغریب است که اگر نه هر روز دیده میبود هر چند از ثقات روات میشنود بــاور نمینمود زیرا که در هیچ عهدی این معهود نبوده و کسی از باستانیان نقل ننموده که این حیوان مفترس سر کش که تخمیر تندی خویش از آتش است چندین فرمان پذیر و مطیع و بدین مثابه گرم رفتار و سریع باشد صید اگر بال بر آرد در جنب چستی و چالا کیش عــاجز تر از طایر پر کنده و اگر آتش سوزان گردد گرفتار تر از شعله سر کش در کمند باد وزنده است چون بغیراز دیدن عیان که ترجمان بیان آن میتواند شد شرح آن بطریق دیگر میسر نیست لهذا طی طریق اطناب آن مینماید بعد از نیل این مطالب چون در حین تــوجه مازندران جمعی از صاحب وقوفانرا از الکاء ری پیشتر بجهت ساختن سفاین بطرح غریب و و آئین تازه در نهایت تکلف که مسقف بوده جای نشیمن اعلیحضرت ظل رحمن و ایستادن خدمتکاران داشته باشد روانه فرموده بودند و در حین ورود دارالسلطنهٔ فرح آباد بهشت بنیاد باتمام نرسیده بوددرینوقت (٢٩٢) معروض شد که باتمام رسید و بپوششهای غریب مزین گردیده دیگر بار رایات نصرت نشان متوجه دارالسلطنهٔ فرح آباد جنت عنوان گردیده مکرراً سیر سراسر خیابان نهر تجینه رود فرمودند دردفعه که با امرا وخاصان که اسم هر یك را بخصوص نوشته بودند که درآن بزم روان از ملتزمان باشند گل چین تماشا میکردند مقرر داشتند که اطراف رود را از دو جــانب بشموع فروزان چراغان نمایند و استادان آتشباز بانداختن تیرهای

شهاب و افروختن مهتاب شام ظلمانی را کسوت روز نورانی پوشیده درین امر بیضا نمایند سیر چراغان در اوج آسمان و آئینهٔ آب روان کیفیت شراب دو آتشه شیراز میداد و گره گشای تیرشهاب عقده از دل میگشاد و آتش باده درخشان و شعله فروزان چراغان برق خرمن سوز عقل تماشائی و ماهتاب کتان و طاقت شکیبائی میکردید تا نصف شب گل تماشا بدین نحو چیده میشد و چهره شاهد بدایع بدین نوع دیده میگردید و بعد از رسیدن زمـان راحت و وقت استراحت متوجه دولتخانه همیون گردیدند و بعد از چند روز رایات نصرت آیات متوجه دارالسلطنهٔ اشرف شد .

«۹۹» (شرح بنای شهر و عمارت مبارکه سعادت آباد)

سعادت ازلی نه تخمیست که درخاك ماند و نه نهالی که گلهای امتیاز نشکفاند همین معنی است که یك کف خاك را مسجود مقربان ملاء اعلی میسازد و کعبه را تاقبلهٔ اهل اسلام نماید ازلوث وجود اصنام میپردازد بمقتضای این معنی درین سال کوکب اقبال (گبر آباد) دارالسلطنه اصفهان ازوبال بر آمده منظور نظر تربیت گردید وامر فرمودند که طرح دولتخانهٔ مبارکه در باغی که متصل بباغ سعادت و مشرف بردریاچه زنده رود و پل جدید بود کرده شود و چون بودن گـبران در جوار آنمکان بعد از آنکـه منظور نظر (۲۹۳) استحسان اعلیحضرت ظل رحمن گردید مناسب نبود مقرر شد که زمینی در جنب جولا در عـوض بآنجماعت داده اعیانـرا امراء عظام و خاصان ذوی الاحترام بقیمت واقعی خریداری نموده هریك منزلی مناسب حال خود بنا نمایند و باغ کثیر الازهار جنت اشتهار که عباس آباد ثانی خطاب داشت مسمی بباغ سعادت و این شهر زیبا که عروس بلدان و منتخب مجموعه اصفهان است موسوم بسعادت آباد شد

الحق عمارتی که در این مکان نزاهت بنیان زینت اتقان یافته بهشتی در ارتفاع واعتلا مشابه آسمان و آسمانیست درصفا و فضا مماثل روضه رضوان ازجانب شرقی دریاچه فسیح الفضای زنده رودش در زیر پاست وازطرف غربی باغ همیشه بهارش جلوه فروش و دلربا اگر نه عکسش در آب افتادی مثل و مانند داشتنش امری بود محال و قضیه بیرون از وسعت آباد احتمال خامه گلچین از باغ خاطر مصرعی چند رنگین بجهت ضبط تاریخ اتمام این بوستان دسته بسته بود ثبت افتاد .

(نظم)

ذهی سرمنزل صاحب سعادت | که حسنش عقل را گرداست غارت
دل خلق جهانش در سراغست | فلک را چشم و گیتی را چراغست
بجستجوی فلک هم سری دویده | ولیکن شاهدی زینسان ندیده
سعادت داشت باخود این در و بام | یکی دیگر بر او افزود از نام
سعادت(۱) چون شد از تکرار کامل | ازو سال تمامی گشت حاصل

انشاء الله شرح آراستگی این بهشت برین بعد از اتمام زیور نگارش خواهد یافت

(شرح مغلوب شدن متمردین داغستان و فتح حاجی «۱۰۰» منوچهر خان)

صدای سلطنت و جهانگیری را کوسی بغیر از کاسهٔ سر رزم آزما نیست و این طبل بلند آوازهٔ دوالی بغیر از تیغ آبدار صف شکنان معرکه هیجا نه آوازی بغیر از آوازهٔ شکست دشمن نیست که در گنبد گردون تواند پیچید و بریدی بجز مژدهٔ فتح و (۲۹٤) فیروزی نه که از قیروان تا قیروان (۲) تواند دید گلزاری که تا خزان انقراض زمان شکفته و تازه رو باشد حدیقهٔ نصرتیست که از خون دشمنان شکفته شود و گوهری که آویزهٔ گوش و گردن عروس ایام تواند بود در گرانبها شهرتی است که بمثقب سنان و خدنگ جان ستان سفته گردد سخنی که گوش آیندگان تواند شنید ـ حکایتی است که زبان سیف و سنان سرآید وحدیثی که اسناد آن موصول و پسندیده شخص قبول باشد خبریست که تراوش خون شرائین دشمنش روایت نماید و آشنائی برصفحه زمان مرقوم تواند شد که بقلم دست و پای مرکب شجعان نگارش یابد و کوکبی ابدی الظهور تواند بود که از آسمان فیروزی تابد حکایت

«۱» کلمه سعادت بحساب جمل ٥۳٥ است درصورت تکرار مساوی با سال بنای عمارت سعادت آباد ۱۰۷۰ میباشد

۲ ـ قیروان نام شهریست در مغرب امادر اشعار و استعارات بمعنی اطراف معموره استعمال‌شده است از جمله از قیروان تا قیروان که در این کتاب زیاد دیده میشود شاید بجای ازمغرب تامشرق معموره استعاره شده باشد

فتح نصیبی است که حلقهٔ معرکه قصه خوانان چون چنبر دف لبریز آن ترانه و شعله جنگ آتشی که زبان قصه طرازان هر زمان در کانون دهان آنرا زبانه است این آتش است که هرگز از پای نمی‌نشینند و این شمع فروز است که خاموشی نمی بیند آری چراغ شهرت بچقماق (۱) مقارعه سیوف پردلان روشن میشود و بوستان نام نیك از آب جدول تیغ دلیران گلشن میگردد.

الحمدلله و المنه که درعهد سلطنت وزمان خلافت اعلیحضرت ظل‌رحمن و صاحبقران دوران این گل بنسیم عنایت ازلی هر روز بآئینی تازه خندان و این کوکب هر دم از افقی دیگر تابان میگردد.

تفصیل این اجمال آنکه در حینی که رایات نصرت توأمان فیروزی نشان در دارالسلطنه اصفهان نزول اجلال داشت حاجی منوچهرخان بیگلربیگی شیروان عرض نمود که عباسقلیخان اوسمی حاکم قیتاق واصل رحمت حضرت خلاق کشته والغ والد رستم اوسمی سابق باتفاق جمعی از ناعاقبت اندیشان آن قوم جمعیت و اتفاق کرده ارتکاب بعضی حرکات بی ادبانه (۲۹۵) که زیاده‌ازحوصلهٔ‌ایشانست کرده اند وفرمان همیون باسم‌الله‌ویردی خان سردارلشکر نصرت توامان که در آن اوان بجهت نسق گرجستان کاخت و ساختن قلاع آنجا در قراباغ توقف داشت صادر شد که ازجمله عساکرفیروزی مآثر که نزد اوجمعیت‌دارندموازی‌پانزده هزارنفرباتفاق امراء عظام ویوزباشیان کرام وتفنگچیان وغیرهم‌نزدایالت‌پناه حاجی‌منوچهرخان‌فرستدوفرمان والاباسم حاجی منوچهرخان نیز نفاذ یافت که باتفاق‌عساکرنصرت‌توامان‌وامراءتابین شیروان‌وداغستان‌وزاخوروطبرستان‌دفع‌ورفع‌آن‌سرگشته بادیه‌غوایت‌وطغیان‌نمایند وهمچنین‌ارقام‌مطاعه باسم‌سرای‌خان شمخال‌داغستان‌وسایرامرا که زبانزدخامه بیان گردید صدور یافت که امتثال اوامر و نواهی حاجی منوچهرخان نموده آن تیره

---

۱ - چقماق - چخماق چخماخ - آتش زنه که‌گاهی‌آنرا بمعنای‌کیسهٔ که در آن شانه.وسوزن وسنك چخماخ گذارند آمده .

بجای شانه و آتش زنه سپاهی او کنند پـر زیواقیت کیسه چخماخ

روزگار را بدست آورده بدرگاه فلك پیشگاه فرستد و ایالت قیتاق و باشلو و آنحدود به حسن خان شفقت شد و علی قلی بیك توپچی باشی جلو مأمور شد که توپخانه مبارکه را که هر یك از توپهایش ماریست مهره دار و رگ ابریست مرك دشمن بار باتفاق میرشاه تقی وسایر مین باشیان و تفنگچیان توپخانه خاصهٔ شریفه ودوهزار نفراز توپچیان نقل آنحدود نمایند حاجی منوچهرخان از بلدهٔ طیبهٔ شیروان متوجه ییلاق شاه داغی و سایر ییلاقات شده رقم اشرف را که باسم سرخای خان شمخال وسایر امراء داغستان صادر شده بود فرستاده ایشانرا مأمور داشت که مهیا و آماده بوده باشند که در حین ورود عساکر نصرت مآثر انفاق نموده آن مدبر بد اختر را بدست آورند و خود نیز باگروهی که نزد او جمعیت نموده بودند باهستکی و تمکین روانه گردید و در اثناء راه گذار ایشان بر ناحیهٔ کوره افتاده در حوالی آنمکان نزول نمودند مردم آن ناحیه که درعهد هیچیك از (۲۹٦) پادشاهان بعلت صعوبت مدر و مدخل و کثرت اشجار و ارتفاع جبل سر بر بقه اطاعت در نیاورده و در عهد دولت روز افزون وزمان ابد مقرون سالك مسلك فرمانبرداری گردیده بودند باغوای جمعی از تیره بختان داغستان چند روز در مضائق جبال متواری و متحصن گشته از آمدن بنزد حاجی منوچهرخان تقاعد نمودند بعد ازامعان نظر و تحدیق بصر که کثرت وعدت لشکر منصورمعلوم ایشان گشته دانستند که بدون آنکه ایشانرا مانند صید جرگه از آن مکان بیرون آورند نهضت واقع نخواهد شد از حرکت ناهنجار خود پشیمان گشته نزدحاجی منوچهرخان آمده بزبان زاری و تضرع عذرخواه گناه خود گردیدند وحاجی منوچهرخان ایشانرا مستمال ومطمئن خاطر گردانیده متوجه باب الابواب دربند گردید و در اوقات توقف آنجا و ییلاق شاه داغی مکرر کس نزد سرخای خان شمخال فرستاده او را طلب نمود که نزد مشارالیه حاضر شده در دفع و رفع الغ بدانچه مصلحت باشد بعمل آورند ومشارالیه بفحوای

قضا چون ز گردون فروهشت پر همه زیرکان کور گردند و کر

اسیر استیلای قوت وهمی گشته اقدام برقدوم و دخول معسکر قیامت هجوم ننموده بمعاذیر نا دلپذیر و کلمات روی اندود تزویر متمسك گردیده در مدافعه افزود و در اثنای سفر مرحوم حسن خان داعی حق را اجابت بقبول کرده روانه سفرعقبی گردید شمخال اینمعنی را تقریب ساخته عریضهٔ مشتمل بر نهایت خضوع و خشوع بدرگاه معلی فرستاده استدعا نمود که چون مردم داغستان بصورت مشابه انسان و در معنی از مقوله حیوانند و توهم نموده اند که مبادا در داغستان قلاع مثل کاخت ساخته ایشانرا در قید رعیتی آورند بنا بر این اطاعت اوامر و نواهی او نمینماید و حسن خان اوسمی نیز برحمت ایزدی پیوسته (۲۹۷) و الغ از کرده نادم شده سالك طریق بندگی و سر افکندگی است اگر بمقتضای مروت جبلی تقصیر او مقرون بعفو و منظور نظر شفقت گردد که رفع توهم مردم داغستان شود امراز ایستادکان پیشگاه کریاس گردون اساس استو کنابتی نیز باین شرح بالله ویردی خان نوشته موی الیه را شفیع این معنی نموده بود اعلیحضرت ظل اللهی که معدن شفقت و بحر رحمت اند امرفرمودند که اگرالغ خود ببندگی آید یایکی ازاولاد خود را بدربار اقبال فرستاده از حرکتی که بجهالت ازو صادر شده انابت نماید مسئول او درجه قبول می یابد حاجی منوچهرخان بنا بر وعدهٔ که شمخال نموده بودروانه شده چون معلوم نموده بود که آنقوم ناعاقبت اندیش بتقریب اینکه دراستیصال الغ کمك خواهدنمود جمعیتی کرده اند از روی سپاهیگری صف آرائی لشکر منصور نموده توپخانه را با توپچیان و تفنگچیان و عمله توپخانه پیش پیش لشکر نصرت اثر تعبیه نموده از باب الابواب دوبند در حرکت آمده بود سرخای خان و جماعت داغستان رود بغام را که از جبال داغستان به بحر خزر منصب میشود و مرور و عبور ازآن بی آنکه بر پل گذرند بطریقی دیگر میسر نیست پناه ومحکمه ساخته و درمنتهای رود که بدریا متصل شده امکان دارد که سواره عبور نمایند کشتیهای مشحون بتفنگچیان قدرانداز بازداشته پشت بر کوه داده مجاری و مسالك را مسدود ساخته باستظهار جبال رفیعه و اعلام منیعه و تشابك اشجار و تقعیر انهار قدم از جادهٔ اطاعت بیرون

نهاده طبل نا فرمانی را که درزیر کلیم مینواختند بلند آوازه گردانید وسرخای خان شمخال والغ و قزان الب و سرداران وسایر اعیان ومردم داغستان و قیتاق واندری وغیرهم که جمعیت ایشان بسی هزار کس بلکه متجاوز میرسیددر آنمکان که در حقیقت محل هلاك ایشان بود. جمعیت نموده منتظر ورود حاجی منوچهر خان ولشکر نصرت توامان میباشند همینکه لشکر منصور نمودار میشود آن گروه مخذول صف (۲۹۸) آراسته دست با ستعمال آلات حرب و ادوات طعن و ضرب کشوده شروع در جنك وجدال و محاربه و قتال مینمایند در این حال نفیر کرنا که مؤذن فتنه خوابیده است شروع باذان اذن محاربه کرده تغابین توپهای آتش فشان وحیات جانگزای تفنگهای بی امان را از خواب امن میشنوند و سهام جان ستان از آشیانهای ترکش بردلان چون مرغان وحشی که از استماع فریاد و افغان رم نمایند در پرواز میآیند غبار معرکه بگرد باد سم مرکبان صبا رفتار در حرکت آمده شخص مدارا در نقاب گرد رخ نهفته صبح قیامت آشکارا میشود ساقی اجل کاسهای سر بردلان را بگردش آورده شراب ارغوانی چون از شیشهای ابدان ریختن آغاز میکند شش پررا زمان پرواز صعودی و نزولی رسیده هنگام جریان چشمهای خشك زره فرازمی آید پرچم اعلام بمرگ دلیران طرفین گیسو باز کرده دهل و کوس بشیون کشتگان جانبین سینه کوبی آغاز مینماید و مضمون این بیت در نظر بینندگان صورت وقوع میباید

(بیت)

ز گرد ستوران در آن پهن دشت زمین شد شش و آسمان گشت هشت

گروهی از بخت برگشتگان قیتاق و داغستان باتفاق الغ وسایر سرکردگان ازمیمنه دشمنان بهیأت اجتماعی بر میسره سپاه نصرت دستگاه حمله آور میشوند آهن قبایان عرصه هیجا چون سدمتین و کوه آهنین پای ثبات وقرار افشرده آن مهمانان فضول را باسیاف وفصول ضیافت بلیغ میکنند در آن اثنا مرحوم صفی قلیخان حاکم بردع و فضلعلی سلطان شیروان شاهلوی حاکم بر کشاط سربازی و جانفشانی نموده سالك طریق جنان میکردند حاجی منوچهر خان درقلب مانند دل شجعان قدم جرئت

افشرده جمعی از پردلانرا از قلب و میمنه بمدافعه آنقوم مغرور مأمور میسازد
و غازیان بسرعت برق خاطف و شهاب ثاقب حمله آور گشته و آن (۲۹۹) گروه
ندامت پژوه را دیگر مجال ستیز و یارای آویز نمانده عطف عنان بوادی هزیمت
مینمایند غازیان جلو نیز طریق تعاقب پیموده درهمان روز جمعی کثیر و جمی غفیر
از آن مخاذیل طعمه تیغ آبدار آتش بار غازیان شده سه چهار روز بعد از آن نیز روؤس
جمعی از آنجماعت را که در مکامن اشجار بزخم تفنگ و تیر هلاك بوار چشیده
بودند بنظر میآوردند - برادر الغ قیتاق که از ظلم اوران داغستان بود در آن
روز مقتول گشته نهال نیزه عساکر نصرت مآثر بارور فتح گردیده و آوازه
شکست دشمن باطراف و اکناف عالم رسیده حاجی منوچهر خان حقیقت این فتح
مبین را عرضه داشت نموده مصحوب نجف قلی بیك غلام خاصه شریفه که در آنروز
تردد نمایان نموده بود بپایهٔ سریر خلافت مصیر فرستاد و رقم اشرف صادر شد که
چون سرخان خان شمخال نیز قدم از دایره اطاعت بیرون نهاده نیل رسوائی و بدنامی
برجبین خود کشیده اورا با سایر رفقا و اقوام بدست آورده داغستانرا از لوث وجود
ایشان پاك گردانند ومجدداً از قلم اشرف باسم امرا وعساکر نصرت مآثر صادر شد
که نزد حاجی منوچهر خان جمعیت نموده اثر از آثار آنقوم نابکار نگذارند اما سرخانی خان
وسایر مردم داغستان که بقلل جبال تحصن جسته بودند از خواب غفلت بیدار و از مستی
جهالت هشیار گشتند چو دیدند مرغ تدبیر از دام جسته و پشت توانائی درهم شکسته
و راه فرار از شش جهت بسته دانستند که در هدم اساس دولت خود کوشیده و
طفلانه شیر مرگ از پستان نادانی دوشیده اند بفحوای «هم درتو گریزم ار گریزم»
صغیر و کبیر و جوان و پیر شمشیر در گردن انداخته مروت جبلی و کرم ذاتی
اعلیحضرت ظل رحمن را شفیع جرائم خود گردانیده نزد حاجی منوچهر خان آمده
از افعال ناشایست خود انابت و استغفار نمودند و شمخال گل محمد بیك ولد خود را
با عریضهٔ محتوی بر ندامت بدرگاه جهان پناه فرستاد. طالب عفو زلات خود
گردید و گل محمد بیك باتفاق (۳۰۰) سلمان بیك یساول صحبت غلام خاصهٔ شریفه

روی نیاز بدرگاه جهان پناه آورده وشمشیر بر گردن انداخته بشرف سجده مشرف گردید صاحبقران زمان که فرزند اسدالله الغالب غالب کل غالب شاه مردان اند برعجز واستغاثهٔ ایشان رحم فرموده گناه ایشانرا مقرون بعفو فرموده کردهای ایشان را نسیاً منسیاً انگاشتندوحکومت آندیاررا بدستور بمشارالیه ارزانی داشتندوشمخال و ولد او را که بدرگاه معلی آمده بود بخلاع فاخره سرافراز گردانیدند

«۱۰۱» (شرح شکار جرگه میان کاله)

صیادان غزال عیش وعشرت وشهسواران فضای دلگشای کامیابی ودولت شکار جرگه را دام مطلب شکاری و تماشای این هنگامه را متمم اسباب نشاط و کامکاری میدانند لهذا بمقتضای قابلیت مکان آراستن این جشن غرابت عنوان در میان کاله مازندران بهشت نشان مرکوز خاطر خطیر اعلیحضرت ظل رحمن گشته در حین ورود بلدهٔ طیبه نطنز جعفر قلی بیك قورچی رکابرا مأمور فرمودند که پیشتر از موکب مسعود روان گشته در دومحل از محال میان کاله که شکارجرگه نواب گیتی ستان فردوس مکانی و نواب خاقان رضوان آشیانی در آنمکان انعقاد یافته وچند تالار بنا نموده اطراف تالارها را ازاشجار وخس وخار پرداخته ومسطح وهموار نمایند که در حین تاختن مرکبان برق تازو افکندن گوزن و گراز خاطر جمع بوده باشند جعفر قلی بیك بمقتضای فرمان دو باب تالار در توته بن بمسافت سیصد ذرع و دو باب در در دروازه وازی احداث و اطراف آنرا از اشجار وخار و خس پاك و هموار نموده بود بعد از ورود رایات نصرت آیات بدارالسلطنهٔ فرح آباد بهشت بنیاد که فرمان بجمعیت رعایای بلدان صادر میکردند نواب ایران مداری معروض داشتند که اگردامی وسیع درآنمکان کشیده شود که صیدی که از اطراف بجرگه فراهم میآید داخل دام شده درحیطه ضبط بوده باشد احتیاج بجمعیت مردم جرگه کمتر و امتداد ایام صید افکنی بیشتر خواهد بود اعلیحضرت ظل رحمن تصویب رای آن کاردان (۳۰۱) نموده امر باتمام دام فرمودند ومقرر شد که عمال مازندران و گیلانات و هزار جریب و استرآباد هر یك چند ذرع از ریسمان کنب

که وسد بهر یك رسیده بود در موعدی معین باتمام رسانیده نقل میان گالـه نمایند (۱) عدد ستون که طول آن چهارذرع بوده باشد قطع کرده آماده سازند وچون نصب دام و نسق این مهـام دروسع اهتمام هر کس نبوده سرانجام اینکار حواله برای اصابت آثار نواب ایرانمداری شد آن مخلص بلااشتباه عمده مقربان درگاه در حینی که رایات منصور در فرح آباد توقف داشت روانه میان گاله شده ملاحظهٔ ممر ومدخل شکار ومکانی که نصب دام باید کرد نموده مراجعت نمودند ومحصلان بجهت آوردن اهل جرگه معین گشته رایات منصور روانهٔ بلدهٔ طیبهٔ اشرف گردید و بعد از آنکه مکرر رایات منصور روانهٔ پرسته کله و بردجه کله وعباس آباد گشته از شکار آنجا چنانچه سبق ذکر یافت استداد حاصل نمودند و اسباب شکار جرگه صورت اتمام یـافته دامها برسر پـا و جمعیت اهل جـرگه مهیاشد بـدستور امـر فرمودند که نواب ایرانمداری قبل‌از نهضت همیون روانه‌شده جرگه رابمردم ساعی کاردان تقسیم نموده آماده باشد که بعد از ورود موکب مسعود بقریه چارمان که دو فرسخی میان کاله است شروع براندن شکار نمایند و چون خاطر از حرکت قلماق جمع بودمقررفرمودند که قلیچ خان حاکم آستارا و یوزباشیان و مین‌باشیان قورچیان و غلامان و تفنگچیان با موازی سه هزارسوار از عساکر منصور که در استرآبادند آمده بیرون جرگه اشتغال نمایند و نواب ایرانمداری حسب الفرمان قضا توأمان قبل از نهضت رایات ظفر نشان بسه روز روان گشته چنانچه مقتضای کاردانی وخدمت سگالی باشد سرانجام آن کار که درنظر کارشناسان بغایت‌دشوار بود نموده قلیچ خان وگدا علی بیك قاجار برادر قورچی‌باشی و وزیرهزارجریب و سمنان و حاجی هدایت مین باشی تفنگچیان را بسر کردکی اهل‌جرگه که جابجا تعنین نمود و بعد از ورود رایـات نصرت نشان بچارمان فرمان براندن شکار شد و چون (۳۰۲) معروض شد که جستن گوزن از بالای جرکه سوار و پیاده بسهولت میسر است مقرر داشت کـه شتران اهل اردو را نیز در عقب اهل جـرگه بترتیب بازداشته حصاری بر حصار سوارو پیاده جرکه افزایند که درهنگام تنگی‌جرگه

«۱» جای عدد بیاض است

مانع جستن گوزن بوده باشد اهل جرگه دایرهٔ که قطر آن چهار پنج فرسخ تواند بود بسته صدای کوس و نفیر و افغان باوج آسمان رسانیدند و بدو روز آنمسافت را بآهستگی طی نموده به نیم فرسنگی دام رسیده رحل اقامت انداختند اعلیحضرت ظل رحمن با ملتزمان رکاب نصرت توأمان سوار شده بعد از ورود بدان مکان مقرر فرمودند که مرتضی قلیخان قورچی باشی و امام ویردی بیك نایب قوللر آقاسی و قلندر سلطان تفنگچی آقاسی و صفی قلی بیك ناظر بیوتات هر یك بسر کردگی تابینان خود قیام نموده باتفاق اهل جرگه روان شوند و اعلیحضرت ظل رحمن با چند نفر از پیش خدمتان داخل جرگه شده زمانی ملاحظهٔ آن هنگامه فرموده مراجعت نمودند و در خیمه نواب ایرانمداری نزول اجلال ارزانی داشته طعام تناول کرده استراحت فرمودند وبعد از انقضای زمان استراحت پای دولت درر کاب سعادت در آورده بدستور با خاصان داخل جرگه گشته امراء بندگی شعار باتفاق نواب ایرانمدار شروع براندن شکار و بردن جرگه کردند و فرمان و الا نفاذ یافت که اگر شکاری از جرگه بیرون رود غازیان در شکار کردن آن مرخص اند و شب هنگام سیر اهل جرگه بدام منتهی شده شکار بسیاری سوای آنچه داخل دام شده بود بضرب سهام جان ستان غازیان از پای در آمده گوزن بسیاری دستگیر شد و چون جمعیت صید در دام بجهت بعضی امور فراخور خواهش نشده بود بعد از یك روز توقف عنان عزیمت بصوب دروازه وازی معطوف داشتند و یك روز در آنمکان توقف فرمودند که یك جانب دام را گشوده جانوران شکاری را جرگه نمایند و اهل جرگه بآئین سابق وطریق نخست صف بسته شروع (۳۰۲) درپذیرائی انکار نمودند و آن مسافت را بدو روز طی کرده روز نخست با خاصان همه جا از قفای جرگه روان شده بصید تذروان رنگین وسایر مرغان غرایب آئین داد خوشدلی دادند و روز دوم که حلقه جرگه بدام نزدیك شده بود با جمعی از بندگان که بخصوصه مقرر شده بود که درحین دخول جرگه ملتزم رکاب باشند داخل جرگه گشتند بی شایبه تکلف و اغراق درین مرتبه هجوم گوزن و کثرت صید بمرتبهٔ بود

که تعاقب خیل خیل دامها چون موج دریا بیننده را غریق لجهٔ حیرت میگردانید اعلیحضرت ظل رحمن که جهانش بکام و باده خوشدلیش مدام در جام باد مرکب باد رفتار آسمان مدار بقصد صید افکنی و شکار برانگیخته بکمانداریهای نمایان و تیرهای پران‌دیده بینندگانرا بحیرت جاوید دوختند انصاف شاهد است که تاامروز کمانداری چنین داخل خانهٔ کمان نگردیده و بینش گواهست که آنچه از آن‌خسرو جهان منظورنظر عیانست گوش قصه نیوش ازداستان رستم‌دستان نشنیده .

(نظم)

چو در بار چاچی کمان رفت شاه | تو گوئیکه در برج قوس است ماه
چو از شست بگشاد خسرو گره | ز هر گوشه برخواست آواز زه

ارسطاو و گرجیان که مانند قطره باران قبل از ورود بحرعمان خود را در فن فروسیت وسپاهیگری تمام میشمردند بعد ازملاحظهٔ اسب تازی وصید اندازی اعلیحضرت ظل رحمن حیران دست و بازوی آن خسرو جهان گردید چون قطرهٔ که‌واصل‌دریاشودغریق‌بحارتعجب گردیدنداز بندگان آستان‌صفی‌قلی‌بیك‌دیوان بیگی حسنعلی بیك میر آخورباشی و کرجاسی‌بیك یساول صحبت ورستم بیك مهردار و عباسقلی بیك ار ولد حسین خان و القاس میرزا ولد ایلدار خان شمخال داغستان و زمان سلطان حاکم دشتستان واز گرجیان ارسطاوولزیار بیك رخصت کمانداری یافته هر یك بقدر توان هنرهای اندوخته را عیان ساختند راقم حروف و مقرب الخاقانی میرزا محمد سعید طبیب خاصه شریفه نیز در آنروز ببستن ترکش مأمور کشته ازجمله جمعی بودند که بدولت لزوم رکاب سعادت مأمور کشته بودند(۲۰٤) درآن اثنا آفتاب عنایت‌خسروانی شامل حال این ذره ناچیز کشته مقرر داشتند که درحضورهمیون کمانداری‌نماید و کفایت‌امر گوزنی که‌درصف همجنسان‌ازماندگی و بیقوتی حال این ناتوان «را» در مزه سواران داشت بجهت سیرو تماشا بعهده سکالش این نابلد امور سپاهیگری شد کمترین نیز حسب الفرمان قضاتوامان پذیرای آن کار کشته بعد ازطی مسافت بعیده چون انامل‌را ازبدو شعور وتمیزاشتغال

استعمال خامه ازمشق فروسیت بازداشته بر روی اسب کمانداری ننموده بود اثری بر آن تکاپوی مترتب نشد و اعلیحضرت ظل رحمن باملتزمان در اصل جرگه شکار کنان روانه شده اهل جرگه متعاقب میآمدند ودرین دفعه نیز گوزن بیشمار و گراز بسیار سوای آنچه دراصل دامگاه بود بجرگه داخل دام شده اهل جرگه واردوی معلی جابجانزول نموده پیش دام راکه برداشته بودند بدستور نصب نمودند وروزدیگر پادشاه فرمانروا بمکانی که روزورود میان کاله نزول اجلال فرموده بودند تشریف ارزانی فرمودندو آنروز متوجه شکار نشده فردای آنروز متوجه شکار میان دام گشته مقرر داشتند که نواب ایرانمداری وقورچی باشی وسایر امراء عظام که بسرکاری جرگه معین بودند باجمعی که روز پیش ملتزم رکاب بوده اند داخل جرگه گردند وخودبنفس نفیس چندین گوزن را بزخم پیکان خارا شکاف بآئینی که رستم از ملاحظه اش انگشت تعجب بدندان گزد ازپای در آوردند و یکان یکان از امرا و ملتزمان و گرجیانرا امر فرمودند که در حضور همیون کمانداری نمایند وهریك بقدرمقدور کمانداریها مینمودند و شیران و ببران شکاری نیز چندی از گوزنان حصاری در کمال غرابت وشیرین کاری صید شد میرزا محمد سعیدطبیب خاصه شریفه وراقم حروف رابانداختن یکی از گوزنان مأمورفرمودند دراین دفعه آن رابطه شناس جسم وجان و کمترین بندگان چند تیر انداخته آن صید ناتوان از پای در آمد و بمظنه آنکه سهام بی خطا کاری افتاده عطف عنان (۳۰۵) واقع شده بعد از رجوع صید زخمی ببقیه حیاتی که داشت خود رابیشهٔ که درآنحوالی بود رسانیده از نظر متواری گردید آنروزتا هنگام ظهر باسب تازی وصید اندازی اشتغال نموده حکم فرمودند که باقی مانده را تمغا نموده آزاد نمایند الحق درهر کاری وسرانجام این امر که تادوازده روز امتداد یافت . نواب ایرانمداری سعی و ترددی ننمو دند که عشری درقوه بنی نوع باشد چه از طلوع فلق تاغروب شفق واز رواح تا صباح شب و روز قطع نظر از خواب و خور نموده بنسق اینکارقیام داشت بعد ازفراغ که تعداد حیوانات شکاری شد ازاصناف حیوانات که بزخم تیرازپای درآمده و دستگیر گشته وشیران شکاری صید نموده بودند قریب (۱) رأس بشمار در آمده امید که اعادی را همواره حال

«۱» جای عدد بیاض است

مقتولان شکاری و بندگان این آستانرا ظهیر و معین لطف حضرت باری باد .

«۱۰۲» (شرح هنگامهٔ چراغان همیون تپه)

دیده وران شگفتن گلهای آتشین چراغان را بهار کامرانی میدانند و آن شب میمنت اثر را که زمان گرمی هنگامه است . نوروز دوم و عید ثانی میخوانند لیلی شبرا گلگونه چون فروغ چراغان و لباسی زیبنده تر از پرتو شفق فام سخر گردان نمیباشد جمع نمودن این باآن نشئه شراب دو آتشه داود و آمیزش آن بااین زمین و آسمان را دورقص میآورد روشن ساختن شبها بپرتو چراغان روزی چند بر ایام خوشدلی خود افزودنست ودر آبنوس فام شب را بگلزار پرنگار خلیل الله گشودن هنگامه چراغان دامیست که کام دل از تماشا بدان توان گرفت و پرتو این صحبت آتشی، است، که تمنا بدان توان پخت بنا بر این تماشائی این هنگامه خلد آئین و گلگشت این بوستان ارم تزئین مرکوز ضمیر انور گشته امر فرمودند که در کنار دریاچه همیون تپه را که دریائیست محیط آن زیبا عمارت گردیده باشکال و تماثیل غریب آراسته هنگامه چراغان آرایند و تهیه آتشبازی که چراغان فضای زمین و آسمان بدان (۳۰۶) میسراست نمایند که ازفرش خاک تاسطح مقعر افلاک ازشموع فروزان و تیرهای آسمان جولان و نجوم درخشان چراغان باشد نیز چند کیفیت عمارت لازم سعادت همیون تپه سابقاً رقم زده کلک حقایق نگار گشته اماچگونگی دریاچه که در ثانی الحال حسب الفرمان اعلیحضرت ظل رحمن براطراف آن مکان همیون احداث شده زبانزد خامه سخن طراز نگشته لهذا بجهت اینکه کیفیت وقوع چراغان بر خوانندگان روشن گردد زبانزد خامه بمنظومهٔ که مشتمل بر اوصاف آنمکان غرابت نشان است گویا میگردد .

(نظم)

همیون تپه جای باده نوشیست | که آنجا فیض گرم گل فروشیست
زرشکش چشم جنت گشته تاریک | که باشد آسمانرا خویش نزدیک
بعهد نو بهارش چرخ گردون | زگل پر کرده دامن تا گریبان

کشیده‌می کله را کج نهاده | بگردون رفته گلهای پیاده
سزد از خلد بستاند اگر باج | درین گلشن رسیده گل بمعراج
چمن باشد ز خاك او نمایان | چو از دل یاد خط سبز جانان
ازین گلزار رنگین همیون | ز گل چون غنچه پر گردیده گردون
چو مغز پسته خاکش سبزفام است | خمیر سبزه گردیدن تمام است
درینجا سبزه رشك چرخ مینوست | که این مخمل زیاداز اطلس اوست
هوا هم باغبان هم آبیار است | سراسر سال او فصل بهار است
نمو باشد درین زیبا نشیمن | چو مژگان رشته را در چشم سوزن
نهال خشك این گلزار مینو | کشد قد بر مثال شاخ آهو
نخواهد خاك تا گردد چمن سبز | که گردد در هوا همچون سخن سبز
بود چون شمع روشن بهر بلبل | نهال کنده اش را ریشه بن گل
درون خاك تا کش رشتهٔ دام | نماید سبز همچون رك در اندام
ببالد گر چه سازندش ز الماس | چه ناخن در کف دهقان او داس
رك سنکش نمودارد بدانسان | که بالد استخوان در جسم حیوان
چو خط دلبران بالانده خط را | که بالیدن الف سازد نقط را
بیکدیگر شود بی رنج بسته | شکست عضو چو نرنك شکسته (۳۰۷)
منافقرا در اینجا سینه ریشست | که عاجز از شکست عهد خویشست
اگر خارش کف پائی بخارد | از اینرو درزمان گل سر برآرد
گلش را گرچه نبود تاب دیدن | چو نور شمع افزاید ز چیدن
ز بوی گل چه میپرسی بباغش | که بوی گل دهد گل در چراغش
بود خارش بدان عنوان ملایم | که نتوان فرق کرد ازموی قاقم
بچشمی فی المثل افتد اگر خار | نبیند چون نکه زودیده آزار
فروزی شمع اگر در صحن باغش | چو نرگس گل کند چشم چراغش
تذرو سرخ رنگش گاه پرواز | کند بر رنك وروی دلبران ناز

سو سروش اگر گردد نشیمن ‌ نماید همچو شمع سبز روشن
بهر جا فیض ازینجا گشته نازل ‌ بلی نیروی اعضا باشد از دل
بداماتش بود دو یاچهٔ آب ‌ که همچون موج از وعقلست بی تاب
ز فردوس برین دیباچه دارد ‌ کمند وحدت از دریاچه دارد
دل دو یاچه اش از عکس گلها ‌ بود رنگین تر از باغ تمنا
کمند وحدت این شاهد شنگ ‌ برنگ شال گلبندیست صد رنگ
در آب او چو ماهی گشته سیار ‌ زعکس گل فلوسش گشته دینار
چو مست از عکس گلهانقش او زنگ ‌ چو ابری خیزد از وی ابر صد رنگ
چو در عکس گلش گردیده راهی ‌ چو خنجر گشته مینا کار ماهی
ز گلزاروش بود دریاچه وا شان ‌ که دارد از نگین قیمت نگیندان
بر آن مست سرا پا ناز گلپوش ‌ که ایندریاچه وا کرداست آغوش
ازو ناید که منت در پذیرد ‌ که عکسش هر طرف افتد بگیرد
ز عکس چرخ در آبش عیانست ‌ که در پیش وی از افتادگانست
کند دریا ز حسرت شور جاوید ‌ که بر گردش چرا دریاچه گردید
ز بخت بد چو وصلش نیست مقدور ‌ بحسرت دیده را وا کرده ازدور
چو غایب یکزمانش از نظر نیست ‌ نمیدانم دگر فریادش از چیست
نباشد بسکه او را تاب دیدار ‌ طپشهای دلش برد است از کار
چنان دلداده این حسن و خوئیست ‌ که دائم موج او در سینه کوهیست
فلك از عشق او چون دیده مستش ‌ ز هر سو با طناب رود بستش
عمارت بر سر این باغ و گلزار ‌ برنگ عرش از کرسی نمودار
چه گویم رفعت او را چه شانست (٣٠٨) ‌ که خاکش راشکوه آسمانست
برنگ شاهدان شوخ پرکار ‌ که بنماید ز پشت بام دیدار
نقاب از چهره زیبا گشوده ‌ بهفت اقلیم روی خود نموده
بتابد از حصارش پرده داری ‌ نماید همچو لیلی از عماری

کشیده هر کهش بگذشته‌ازسر　سفالش چرخرا برصفحه مسطر
چوفانوسی که‌شمعش بخشدانوار　برون و اندرون او طلا کار
برنك آسمان عالیجنابست　سراسر آسمانش آفتابست
درودیوار سقفش گل نگار است　مگر نقاش تردستش بهارست
تو گوئی داشت وقت صنعت خویش　صدف از برك گل نقاش در پیش
نموده ابر را زانگونه تصویر　که سازد تشنه رانظاره‌اش سیر
بنوعی شکل آهو را کشیده　که بوی مشك از نافش شنیده
اگر چه چهرهٔ صورت گشوده　همان در پرده شرمش نموده
چنان داد ازتحرك سرو را تاب　که گوئی سایهٔ سرواست در آب
نماید با تماشائی نهانی　نگه در چشم صورت همزبانی
سپید چشم هر کس بر گمارد　که با عشاق درخاطر چه دارد
بود این بوستان خلد عنوان　بنای پادشاه ملك ایران
فروغ طلعت گیتی ستانی　شه صاحبقران عباس ثانی
الهی تا ز صورت نام باشد　شراب معنیش در جام باشد
الهی تا نشان باشد ز ایام　فلك گردان بکامش بادچون جام

خدمت‌سگالان حسب‌الفرمان قضا جریان دریاچهٔ را که بکردار آسمان‌مدوراست بنصب اشکال و تماثیل مصور گردانیده تهیه آتش بازی وچراغان‌نمودند بعد از سرانجام اینمعنی اعلیحضرت ظل رحمن با امراء و خاصان و مقربان و گرجیان در در مرتبه فوقانی‌عمارت همیون جلوس فرموده چراغ این‌مطلب روشن و بزم‌بهشت آئین از گردش گلهای قدح گلشن گردید عکس شمع و چراغ درآب تعبیر دیدن بهشت در خواب میگردد وصیقل فروغ هر شمعی زنك کلفت ازآینهٔ دل‌میبرد دهان دریاچه بصدهزار زبان وصف غرابت‌آن‌جشن را ببینائی روشن‌ادا مینمود و موج آب بچنان بیانی اکتفا نکرده هر لحظه طومارمبسوطی (۳۰۹) در شرح آنمطلب درنظر میگشود عکس‌نجوم درخشان وشمعهای‌چراغان چون‌خرد و بزرك مستان

در عالم آب با هم رقصان خروش تیرهای آتشی و زرچك و گلفشان از هرسو پران بی تکلفی تحسین کنان پرتو چراغ در آب نهالی از شاخ تا ریشه پـر گل نموده پریشانی موجهاش چون شاهدان زرین کاکل دل ازدست تماشائی ربوده تلاقی امواج را در مرآت دریاچه نمود شبیخون زدن هم آغوش عکس آتش گلها و گلهای آتشی را صورت مصالحه دشمن با دشمن دریاچه را در برابر پیرایه آتش آبـدار دود زرچك و کلفشانرا در نظر نمود ابر آتش بارماهی را هوس همکاری سمندر درسر سمندر را خیال هم پیشگی ماهی در نظر ساغرهای باده رخشان گلی چند است از آن گلستان چیده و این غذای روح میوه ایست از آن بوستان رسیده .

(نظم)

فروغ شمع وسطح آب و گلزار	کشیده گردهم چون هاله پرگار
شهنشه زان میان شادان و خندان	شده چون مهر عالمتات تابان
نموده پیش چشم صاحب دید	برنك هالها برگرد خورشید

در این هنگامه غرابت عنوان قلیج خان وارسطاو سایر گرجیان و گل محمد بیك ولد سرخای خان نیز رخصت باریافته بودند و اعلیحضرت ظل رحمن ازغروب شفق تا طلوع فلق گلهای انبساط از آتشبازی و تماشای چراغان و کشیدن رطلهای گران و شنیدن نغمات مطربان خوش الحان می چیدند و بعد از طلوع مهر درخشان که غروب شموع فروزان است روانهٔ بردجله گردیدند (۱)

«۱» در جای بردجله کلمه بوده که با نوك قلمتراش بدقت بسیار تراشیده و بجای آن لغت حاضر نوشته شده ـ شاید لغت اصل بردجه‌کله باشد

واقعات سنه سیچقان ئیل ۱۰۷۱ و روانه شدن ازمازندران بهشت نشان بدارالسلطنه اصفهان «۱۰۳»

چون اوان خوبی و خرمی مازندران بهشت نشان سپری شده بود عزیمت دارالسلطنه اصفهان راجح آمده رایات نصرت آیات متوجه آنحدود گردید و در حین ورود بدارالسلطنهٔ فرح آباد جنت بنیاد زال ارسطاو و تبعه ولحقه (۲۱۰) او رامجدداً مشمول انعامات واحسانات فرمود بعضی ازمحال گرجستان کاخت رابنوعی الیه وگرجیانیکه برفاقت او آمده بودند عنایت کرده مرخص فرمودند و منزل بمنزل متوجهٔ دارالسلطنهٔ اصفهان گشته درالکاء خوار گل‌محمدبیك‌را نیز رخصت‌انصراف ارزانی داشتند و جمشید خان بیگلربیگی استرآباد و قلیج خان حاکم آشنادار را نیزمرخص گردانیدند و از راه گرماب و سفیداب متوجه مقصد گشتند بعد ازورود بباغ بهشت بنیاد تاج آباد وزراء واعیان‌وعمال وکار کنان دارالسلطنهٔ اصفهان‌بآستان بوس سرافراز شده سرمباهات باوج کیوان رسانیدند و اعلیحضرت ظل رحمن همرکاب‌عنایات ملك منان متوجه «مقر» سلطنت و مستقر خلافت گردیدند اصناف امم و افراد بنی آدم از وضیع وشریف و غنی و فقیر مانند تشنهٔ که بآب حیوان رسد فوج فوج باستقبال شتافته از کثرت افواج صحن غبرا نمودار امواج دریا و ازدحام روز جزا میگردید و در ساعت مسعود قالب دولتخانهٔ همیون بحیات تازه که عبارت از دخول اعلیحضرت صاحبقران قضا فرمان باشد مبتهج گردید.

(شرح وقایع گرجستان و تاخت ایلات) «۱۰۵»

قبل از این رقم زدهٔ کلک بیان گردید که خاطر اعلیحضرت ظل رحمن متوجه آبادانی گرجستان گردیده مقرر فرمودند که الله ویری خان جهت سرانجام این امر روانهٔ آذربایجان شود و رقم اشرف باسم مشارالیه صادر گردید که موازی پانزده هزار خانوار از جوانشیر و بیات و اربطان و سایر ایلات آذربایجان (۳۱۱) باخانه کوچ و دواب و اغنام و مواشی روانهٔ گرجستان کاخت نموده سه باب قلعه متین و رضین در سه محل از محال گرجستان که لازم دانند احداث نموده و مستحفظان تعیین نماید و مقرر دارد که محصلان ساعی ایلات را بگرجستان برده محال گرجستانرا سوی محالیکه بارسطاو و تاوادان و از تاوران آنجا شفقت شده در میانه ایلات قسمت نماید که بزراعت و عمارت و آبادانی قیام نمایند و ارقام مطاعه در باب روانه شدن معمار و بنا و سایر عمله عمارت صادر گردید و مبلغی نقد از خزانهٔ عامره جهت اخراجات قلاع داده شد و عالیجاه قوللر آقاسی حسب الفرمان واجب الاذعان محصلان ساعی تعیین نموده موازی پانزده هزار خانوار از ایلات بشرح مقرر روانه گرجستان نموده سه باب قلعه در آنحدود احداث نمود و باتمام رسانیده حقیقت معروض داشته قلاع ثلثه مزبوره را بشاه آباد واسلام آباد و نصرت آباد موسوم گردانیدند و حکومت چهار دانك گرجستان بمرتضی قلیخان بیگلربیکی قراباغ و دودانك بعلیقلیخان کنگرلو حاکم نخجوان تفویض یافت و ایلات مزبوره نیز از قرار چهار دانك و دو دانك فیما بین ایشان تقسیم شد که بموجب فرمان عمل نمایند ومردم ایلات حسب المقرر در الکاء آنجا سکنی نموده مرفه و آسوده حال میبودند ـ چون اختلاف مذهب و تقابل کفرواسلام ناچار منجر بخلاف و اختلاف میگردد و مردم ایلات را نیزداعیهٔ حکومت و تسلط و زیادتی بر گرجیان میشد این معانی فیمابین آن دو گروه موجب منازعه و مناقشه شده بمظاهرت جبال شامخه و اشجار ملتفه و طرق ضیقه جماعت توش در مقام غدر و مکر میبودند وعلیقلی خان نیزجماعت ایلات را منعی که لازم باشد نمینمود وزال ارسطاورا نیز (۳۱۲) بنابرخبث باطنی تحریك آنجماعت می نمود

و بعد از رخصت انصراف ازدربارمعلی بشرحی که سابق نگارش یافت وارد گرجستان گردید و موجب ازدیاد فتنه و مهیج فساد ومواد عناد گشته ولد زال ارسطاو و بزینه که یکی ازتاواداان کاخت که صبیه زال ارسطاو درمنزل ولد او بود با کشیش «الاورد» و بعضی گرجیان با جماعت توش متفق گشته مواضعهٔ مخفیه را آشکار نمودند و نیم شبی بجمعیت تمام بر سر جماعت بیات و اربطان ریخته جمعی کثیر از آنگروه را مقتول گردانیدند وسایر آنجماعت را متفرق و پریشان ساختند وعلیقلیخان کنگرلو در قلعه توقف نموده جمعی از غازیان کنگرلو را بمدافعه و مقاتله ایشان تعیین نمود و چند نفر از طرفین مجروح و بی روح گشته مبانی خلاف و فساد فیما بین ایشان راسخ شد وعلیقلیخان ومرتضی قلیخان حقیقت را معروض درگاه جهان پناه گردانیدند چون رفاقت ولد ارسطاو و تحریك کردن ارسطاو آنجماعت را در برزخ نفی و اثبات بود حسب الواقع تشخیص نیافته بود و بسیار بعید و بدیع مینمود که ارسطاو با آنهمه انعام و احسان و الطافی که از اعلیحضرت ظل رحمن در بارهٔ او بوقوع پیوسته کفران نعمت واحسان بی پایان خدیو زمان نموده مرتکب این قسم امور گردد و مقارن این احوال عرایض ارسطاو متعاقب و متوالی بدرگاه گیتی پناه میرسید که نسبت این امور باو محض کذب و افتراست و ارباب غرض این امر شنیع را باو اسناد نموده اند و اصلا خبری از مقدمات مسطوره ندارد و جماعت توش بنا بر بد سلوکی علیقلیخان کنگرلو ارتکاب آن نموده مروت شامله (۳۱۳) تیغ انتقام را در نیام داشته منتظر تحقیق و تشخیص آن میبودند ارقام باسم امرا وحکام آن حدود شرف صدور یافت و چون بدسلوکی علیقلیخان کنگرلو مظنون پیشکاران درگاه معلی گردید حکومت (۱) که در الکاء آذربایجان قشلاق نماید .

---

(۱) عبارت ناقص وشاید در اصل چنان بوده . که علیقلی خان کنگرلو حاکم نخجوان را ازحکومت گرجستان برداشته ومقرر داشتند که در الکاء آذربایجان قشلاق نماید .

(رفتن بوداق سلطان چوله برسم حجابت بالکاء هندوستان) «۱۰۵»

برمتتبعان آثار و ناظران سیر و اخبار پوشیده نیست که چراغ دولت سلاطین هندوستان از مشکوة عنایت و بارقهٔ امداد و اعانت این دودمان والانشان روشن وحدیقهٔ سبزفام مینو نظام آن دودمان از رشحات سحاب التفات این طبقه علیه گلشن است شرح انتساب سلطان بابر «بوسیله» نواب صاحبقران گیتی ستانی مذکور و آمدن پادشاه والاجاه همیون نزد نواب جنت بارگاه علیین آرامگاه مشهور است و پیوسته فیمابین اساطین سلاطین طرفین و پادشاهان عظیم الشان جانبین رابطه ائتلاف وارتباط مشید و مربوط بوده و بنا بر حرکت ناهنجار علیمردان نابکار و تصرف خرم درقندهار مشرب عذب اتحاد و یگانگی غبار آلود کلفت گشته اموری که مبانی دوستی بوده باشد از طرفین بمنصه ظهور رسید و چون قضیه خرم واولاد او بشرح مسطور وقوع یافته اورنك زیب برمسند سلطنت هندوستان جلوس نموده همواره طالب تجدید مراسم دوستی بوده اظهار خواهش آن بمسامع باریافتگان سرادقات جاه و جلال میرسید. اعلیحضرت ظل رحمن جهت تأسیس این بنای رفیع الشأن بوداق سلطان چوله حاکم سمیرم ولدقلندر سلطان تفنگچی آقاسی وتوپچی باشی را برسم حجابت تعیین فرموده نامهٔ مشتمل برتهنیت جلوس و تذکار روابط قدیم تحریر یافت وهوهذا

(۱۶۰) متن نامه شاه عباس ثانی باورنك زیب پادشاه هندوستان

جواهر نیایش بیحد ولالی متلالی ستایش لایحصی ولایعد که کفه زبان و میزان(۳۱٤) بیان از کشیدن آن قاصر و بازوی توان از تعقل ان قاصر باشد نثار سرای کبریای مالك الملکی که مقرنس چرخ کبود از شهرستان عظمت و جلال اوکاخی و شجره بدیع الازهار وجود از گلشن وسیع الفضای اوشاخیست دیده دقیقه شناس رموز آفرینش روز نیست بصحرای بی انتهای قدرتش گشاده و روشنی اذهان دانشمندان چراغی

در راه معرفتش نهاده دور گردان اضداد را از جامه خانهٔ صنعتش لباس اتحادتالیفی خلعتی است شایسته بردوش و میگساران میکده عرفانرا فروغ مهرمنیرش باده ایست مـدام در جوش زبان شیرین سخنان شکرستان شکر طرازی ازخوان نـوالش انگشت شهدیست بکام کشیده ونگاه سرمستان آگاهی باده ایست بمدعا رسیده

خدائی کافرینش در سجودش — گواه مطلق آمد بر وجودش
وجودش برهمه موجود قاهر — نشانش برهمه بیننده ظـاهـر

و نقود درود نامعدود وصلات صلوات نا محدود هدیه جناب سید کونین وسرور ثقلین و شهریار خافقین ثمرشجر گلشن ایجاد نتیجه صغری و کبری مبداء معاد آفتاب جهان تاب آسمان هدایت آب بقای چشمه سارلطف وعنایت محراب مسجد عبادت ملائکه مقربین سحرخیز لیلةالقدر کنت نبیا و آدم بین الماء والطین درخشان گـوهـر صدف برتری آفتاب ارکان رفیع الارکان رسالت وپیغمبری سوار گردون جنیبت اثر اسری پیشوای صفوف ارواح متعبدان مسجد اقصی

مصطفی پادشاه هر دو سرا — آفتـاب جهـان عز و علا
حکمت حق چو پخت نان جهان — بود ذاتش خمیر مایهٔ آن
جمله عالم تن است و اوجانست — او ز عالم چو لعل از کانست

و ثنای بی منتهی (۳۱۵) پای اندازنام برگزیدهٔ که حدیث صحیح من کنت مولاه از دفتر خلافتش آیتی و مژده صریح انت منی[۶] از داستان قدرومنزلتش حکایتی است امیرالبرره وقاتل الکفرة الفجره امام المتقین وقامع المشرکین وقائدالمسلمین ویعسوب الدین هادم اساس المارقین و النـاکثین والقاسطین اسدالله الغالب مظهر العجایب ومظهر الغرایب و مفرق الکتایب

علی آنکه یزدا ن علیم ویست — دو عـالم دو کف کریم ویست

صلوات الله و سلامه علیهما و الهما اجمعین الی یوم الدین بعـد از حمد جناب کبریا و بسط بساط نعت سید و سرور انبیاء و منقبت زبـده و خلاصه اصفیا برمرآت ضمیر قدسی تخمیر اعلیحضرت رفیع منزلت گردون بسطت مشتری سعادت

خورشید طلعت عطاردفطنت کیوان وقار سپهر اقتدار زینت بخش و سادهٔ جاه وجلال متکی ارائك فرخندگی واقبال مصقل مرآت مطلب نمای دولت خدا داد شیرازه بند اوراق امور بلاد و عباد زیب اورنك جلالت و بختیاری آرایش دیهیم ابهت و کامکاری فروردین ریاض همیشه بهار سلطنت گورگانی حدیقهٔ طراز گلستان خلدنشان جهانبانی شهاب ثاقب سپهر جرأت و جلادت نهنك لجج بحر شهامت وبسالت المؤید بعنایات الملك الحسیب سلطان اورنك زیب منطبع میگرداند

که درین وقت ارجمند و زمان سعادت پیوند که بنیروی عنایات خالق انس وجان و جاعل مکین مکان اسباب کامیابی و خوشدلی من جمیع الوجوه آماده وابواب فتوحات از شش جهت برچهره اقبال گشاده است بمیانجی مخبران صدق آئین مژدهٔ جلوس آن گوهرفروزان بحر بسالت وشجاعت وجوهر تیغ دشمن شکار (۲۱۶) جرأت و جسارت برسریر والای سلطنت موروثی گورکانی وساده لازم السعاده جهانبانی که بفحوای صدق انتمای تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء و مقتضی آیت وافی هدایت ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین وبیروی اصابت تدبیر وموافقت کارکزاران تقدیر پیرایه وقوع پوشیدهٔ سامعه افروز گشته مسرت بر مسرت و خوشدلی برخوشدلی افزود درعالم دوستی قدیم متوقع میبود که آن زیبندهٔ اورنك اقبال و چراغ افروز دودمان مجد وجلال را هر گونه مهمی که در باب استقرار امر جهانبانی در کار باشد بمقام اعلام آید که کارکزاران دولت ابد مقرون بانجام آن مأمور گردند از آنجا که تدارك مافات بعون عنایت خالق ارضین و سموات مقدور و شیوه ستوده دوستی پیوسته منظور است بدستور هر گونه مطلبی که در خاطر والا مرکوز باشد زبانزد خامهٔ اظهار خواهند نمود چون تذکار روابط قدیم بعد از تأسیس اساس مصادقت و موافقت موجب تشیید مبانی اتحاد جدید میگردد خامه سخن طرازرا بذکرمجملی ازمراتب یکتا دلی سلاطین سلف رطب اللسان میسازد مبین این مرام آنکه برعالم ظاهر و

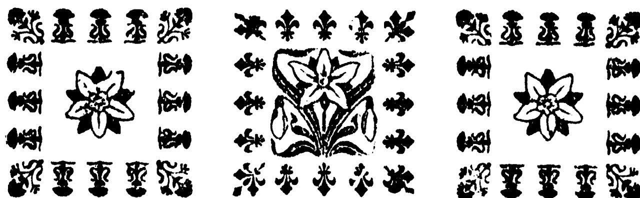
هویداست که از زمان صبح عالم افروز این سلطنت عظمی پیوسته فیما بین فرمانروایان ایندودولت محکم بنیادخداداد رابطهٔ دوستی ووداد ومحبت ویگانگی واتحاد رشك فرمای سلاطین زمان و خواقین دوران بوده از جمله آثار اینمعنی آنکه در زمان نواب جنت مکان علیین آشیان جد بزرگوارم طاب ثراه که پادشاه (۳۱۷) خلد آرامگاه جد رفیع المقدار آن والاتبار گلشن جنت نشان ایرانرا بیمن قدوم بهجت لزوم منور ساخته بودند بازاء تفقدات ومهربانی که از نواب جنت مکان علیین آشیان نسبت بآنجناب بمنصهٔ ظهور رسیده بود دارالقرار قندهار بنواب سابق الالقاب تکلف نمود بتصرف منسوبان این دودمان دولت والاداده بودند وآنملك که در حقیقت سند التیام طرفین ونشان دوستی جانبین بود تا حین رحلت نواب جنت مکان علیین آشیانی در تصرف کارکنان ایندولت ابد مدت استقرار داشته وبعد از مسافرت نواب جنت مکان بجوار رحمت ملك منان که متغلبه اوزبکیه انتهاز فرصت نموده در بعضی از ولایات خراسان تصرف نموده بودند مستحفظان قندهار بعلت وقوع موانع و انسداد شوارع و مراعات نسبت دوستی ساطع جدائی منظور نداشته بفرمانروایان آن سلسله جلیله رجوع کرده ولایت مزبوررا بتصرف ایشان داده بودند در عهد و سلطنت و زمان خلافت نواب گیتی ستان فردوس مکان جد بزرگوارم که خاروجود اشرار اوزبکیه از بوستان خراسان بداس شمشیرغازیان ظفرنشان دروده و زنگار موانع از آینهٔ ملك و ملت زدوده مسالك و شوارع بمفتاح سعی مجاهدان گشوده شده بود در حینی که استرداد آنملك نموده بنا بر دوستی قدیم بنوعی که مسموع شده باشدمنهیل عذب یگانگی و مودت سابق ازین رهگذر غبار آلود کلفت نگردید بلکه روابط الفت وصداقت بیشتر از پیشتر فیمابین نواب گیتی ستان فردوس آشیان جد بزرگوارم ونواب جنت مکان جد اعلی ایشان استحکام یافت و پیوسته بدستور سابق ابواب مراسلات گشوده بود و بمیامن التیام آن دو پادشاه والاجاه رعایا و برایای طرفین در بستر رفاهیت و آسایش غنوده بودند و دراوقاتیکه والد ماجد آن زیب بخش اورنك جاه وجلال (۳۱۸) برمسند سلطنت

عظمی گورگانی استقرار یافت محبت و دوستی دیر بنیاد آبـاء و اجداد را منظور
نداشته بجهت آن امر جزئی منهج مواد امور کلیه گردیدند و بدین سبب ارادهٔ نواب
خاقان رضوان مکان بدان متعلق بود کـه جبران نقصان نمایند و بمقتضی فـرمان
واجب الاذعان قضا امتثال خالق ارض وسما توجه آنخسرو فرخنده شعار نوشیروان
اطوار بصوب جنات تجری من تحتها الانهار بر سفرقندهار تقدیم یافت و برذمت
همت والالازم گردید که انجاح مطلبی که در خاطر خطیر آن مستغرق بحاررحمت
ملك قدیر استقرار داشت کرده شود نیل این متمنی بنحوی که اطلاع دارند بعنایت
واهب مواهب صورت وقوع یافت وچون مطلب غیرآن نبود بنابرین نظربرسوالف
دوستیها نموده قبل از حصول این مطلب و بعد از وقوع آن نـامه مشتمل بر شیوه
دوستی و یگانگی آباء عظام و اجداد کرام که رفاه حـال کافه انـام در ضمن آن
مندرج بود ارسال داشته بمنصهٔ اعلان و اظهار رسید که هریك از ممالك بیکرانرا
که در عوض این خرابه بیقدر خواهش داشته باشند بتکلیف ایشان اختصاص دهد
و از آن جناب بغیر نا مهربانی و اموری کـه منافیِ دوستی و یکجهتی باشد جیزی
ملحوظ نگردید و چون هریك از نعماء الهی را شکری خاص میباشد کـه بدون
اتیان آن از عهده شکر آن نعمت بر آمدن متعسر بل متعذر مینماید چنانچه شکر
نعمت روان و جارحه زبان آنست که بحمد و ثنای منعم حقیقی قیام نمایند و دست
و زبـان در نهایت خضوع و خشوع بدرگاه واهب عطیات گشایند همچنین شکر
نعمت بی منتهای سلطنت و فرمانروائی و پادشاهی و مسند آرائی آنست که چون
زمـام حل و عقد امـور جمهور و وقوع خیرات و سرور بـر رای و رویت سلاطین
عدالت آئین حواله شده در حقیقت از بندگان معتمد پادشاه (۳۱۹) علی الاطلاق
ومالك الملك باستحقاقند پیوسته رفاه حال عباداللّه راکه ودایع بدایع الهی اند مطمح
نظر حقیقت شناس ساخته چنـان نمایند که همواره بساط آسودگی ایشان ممهد و
ابواب فتن بر چهره احوالشان منسد باشد که ازعهده پاسداری جناب باری فی الجمله
سبکباری حـاصل آمده باشد بدین جهت این نیازمنـد درگـاه بی نیاز از بدو

اهتزاز بهارستان سلطنت و مبادی طلوع صبح دولت اینمعنی را مطمح نظر والا و ضمیر معلی ساخته با عموم رعایا و برایا طریق شفقت و مرحمت و مروت وعدالت مسلوك داشته و میدارد و از گلشن اطوار آن سلطان حقیقت کار نیزشمایم این معنی بمشام اطلاع و آگاهی میرسد و بساط مناقشات بالکلیه برچیده ودر هم نوردیده است

لهذا بجهت تقدیم مراسم تهنیت و مبارکباد لباس سلطنت امارت و حکومت پناه کمالاالمارة و الحکومه غلامزاده دیرین فدوی اخلاص آئین بوداق سلطان چوله حاکم سمیرم روانهٔ محفل خلد مشاکل گردید بعضی از سخنان محبت عنوان رجوع بتقریر مومی الیه شده که دربزم ارم تزئین و مجلس بهشت آئین لآلی مکنون و جواهر مخزون خلت وداد را زیب شاهد صداقت و اتحاد سازد ساغر کامیابی از رحیق عنایت الهی مالا مال و آفتاب دولت وشوکت مصون از کسوف عین الکمال باد . انتهی .

درحینی که عمارت پناه مشارالیه از دارالسلطنهٔ اصفهان بکنارزنده رودنقل مکان نموده بود اعلیحضرت ظل رحمن خیمه اورا بقدوم لازم السرور پرنور گردانیدند و مومی الیه بعضی ازاسباب سفر خود راکه سر انجام نموده بود از اسبان تازی مزین بلجامهای مرصع وزینهای طلا وشتران آراسته بجلهای زربفت و خدمتکاران و تفنگچیان ملبس بلباس فاخره بنظر کیمیا اثررسانیده مرخص گردید (۳۲۰)



«۱۰٦» شرح وفات الکسندر خان والی باشی آچوق و بدست آمدن طهمورث خان و بعضی وقایع که بسبب فوت او روی نموده

چون بندی ازاحوال الکساندرخان والی باشی آچوق بتقریبات زبانزد خامهٔ وقایع نگار شده ومشارالیه بعد ازاستقلال قبل ازآنکه ازعروس دولت تمتع یابد بمتقاضی اجل مطالبه دین واجب الادای جناب او کرده بدرود جهان گذران نمود وولد او بجای والد متقلد امرحکومت آنجا گشته درین اثناطهورث خان که بخیال استمداد نزد والی اروس رفته بود مراجعت نموده وارد الکاء باشی آچوق شد و در یکی از قلاع آن ولایت مسکن ساخت بعد ازاندك زمانی صبیه طهمورث خان را که در حباله الکسندر خان بود و کمال اختیار داشت داعیه سلطنت از خاطر سر بر زده باجمعی مواضعه نمود که مشارالیه راضایع ساخته گرگین را که ازوارثان ملك است برجای او نصب نماید وموی الیه را بتقریبی بمنزل خودطلب داشته مردم دیده جهان بین اورا از حلیه بینائی عاری گردانند وگرگین را بجای او نصب نموده در عقد ازدواج او درآمد مردم باشی آچوق را از اینمعنی تقرب کلی از وی حاصل گشته بعضی از تاوادان واز ناوران آنجا نزد والی دادیان رفته بعضی بسلطنت پناه شاهنوازخان متوسل گردیدند ووالیان طرفین باشی آچوق با لشکرهای آراسته ازدو جانب متوجه باشی آچوق گشته در مقام جدال و قتال میبودند بالاخره جهت دفع نوائر فتنه و فساد آن بلاد الکاء باشی آچوق را فیما بین یکدیگر قسمت نموده والی دادیان صبیه طهمورث خانرا بدست آورده مراجعت مینماید وشاهنوازخان نیز طهمورث خان را از قلعه بیرون آورده روانه کارتیل میگردد

«۱۰۷» (شرح شکار کندمان وشکار جرگه حوض ماهی)

چون مدت توقف دارالسلطنهٔ اصفهان متمادی شد و اوان شکار کندمان مستدعی قدوم سعادت لزوم اعلیحضرت ظل رحمن بود خاطر والا و طبع معلی متوجه حرکت گردیده مقرر فرمودند که قلندر سلطان تفنگچی آقاسی و توپچی باشی شکاریان حوض ماهی را بطریق جرگه درحیزاحاطه درآورد که رایات نصرت آیات چون روانه کندمان میگردد در اثناء راه از سیروشکار جرگه آنجا نیز استلذاذ حاصل شود ودرحینی که رایات فیروزی آیات وارد باغ ملك که ازمتنزهات قراء دارالسلطنهٔ اصفهان و در اثناء راه واقعست گردید شاهنوازخان کیفیت قضیه باشی آچوق وطهمورث خانرا عرضه داشت نموده مصحوب ریواس برادرزال ارسطاو و عیسی برادرزاده او بدرگاه جهان پناه فرستاده درمنزل مزبور وارد شده وبشرف پای بوس سرافرازی یافتند چون اعلیحضرت ظل اللهی معدن مروت وکان سخاوت اند افعال واعمال طهمورث خانرا ناکرده انگاشته محمد بیك ولد ملك اتابیك یوزباشی غلامان خاصهٔ شریفه را بمهمانداری تعیین فرمودند ومبلغی بجهت اخراجات او که بعلت اخراجات او تعدی بررعایا واقع نشود مصحوب محمد بیك مزبور ارسال یافت و در همین منزل چند روز مزاج وهاج ازمنهج اعتدال انحراف نموده بیمن دعای بیریای عموم بندگان بفحوای فرشته ات بدو دست دعا نگهدارد و حسن معالجات و تدابیر حکمت وحذاقت پناهان مقربی الخاقان حکیم محمد حسین وحکیم محمد سعید اطباء خاصهٔ شریفه رفع گردید ورایات نصرت آیات متوجه قریهٔ بود که موطن ومسکن قلندرسلطان تفنگچی آقاسی وتوپچی باشی است گشته چندروز منزل موی الیه را منور گردانیدند وچون سرانجام شکار جرگه شده بود بدولت و اقبال باچندنفر از امرا و مخصوصان متوجه شکار (۳۲۲) گشته مقرر داشتند که ریواس و عیسی نیز ملتزم رکاب اقبال باشند و در آنروز خود بنفس نفیس کمانداریهای نمایان که صدای احسنت و آفرین کوه را بخروش و فغان آورد نمودند و امر فرمودند که ریواس نیز کمانداری نماید وچون مشارالیه بمساعدت بخت کمانداری بی خطا نمود

تفنگ مذهب خاصهٔ که اعلیحضرت ظل رحمن بدان کمانداری کرده بودند بانعام مشارالیه مقرر شد و بعد از انقضای آن جشن متوجه کندمان گردیدند .

«۱۰۸» (شرح شکار کندمان)

قبل از ورود قریه کندمان فرمان والا نفاذ یافته بود که یك کومه جهت صید کلنك در کندمان و دیگر در حوالی ده چشمه من اعمال مزوج گرم نمایند و بعد از ورود بدستور باخواص بندگان ریواس متوجه کومهٔ کندمان گشته کلنگ بسیاری صید فرمودند و بعد از چند روز توقف در کندمان و آراستن مجلس نشاط و کشیدن ساغر شادمانی و انبساط باپردگیان عصمت بقورق متوجه شکارگاههای زاز و مزوج گشتند و در هر منزل دادعیش و شکار و کشیدن ساغرهای سرشار میدادند و بدین آئین استیفاء حظ از شکار قهال و کشیدن کومه نموده از راه کتل رخ متوجه محال لنجان دارالسلطنهٔ اصفهان گشتند و در آنحدود از شکار تذرو و کشیدن کومه مرغابی استیفاء حظوظ وافی نموده بسعادت و اقبال دارالسلطنهٔ اصفهانرا پیرایه زیب و زینت بخشیدند .

«۱۰۹» قضیه محمدبیك و تفویض منصب جلیل القدر وزارت اعظم بنواب مستطاب میرزا محمدمهدی صدر ممالك محروسه

بفحوای اذا جاء القضاء عمی البصر محمد بیك اعتمادالدوله که بمزید قرب و منزلت ازا کفاء و اقران امتیاز تمام یافته بود مرتکب بعضی (۱) امور که نه بر وفق

«۱» بنا بر نقل تاورنیه : بیشتر سبب عزل محمد بیك قوللرآقاسی (سردار غلامان خاصه شاهی) بوده که محمد بیك او را ببهانه دفع انقلاب گرجستان از مقر سلطنت دور ساخته . وزمینه را برای انجام مقاصد که واقعاً اصلاح کشور و کشف معادن و اخذ تمدن جدید بوده بلامنازع ساخت.

قوللرآقاسی همینکه بمحل مأموریت خود رفته و اثری از انقلاب مشاهده نکرد مکرر عریضهٔ بدربار نوشته و تقاضای فرا خواندن خود را از شخص شاه نموده . ولی محمد بیك نمیگذاشت که عرایض او بعرض شاه وقت رسیده و کشف حقیقت شود .

تا آنکه بوسیله یکی از غلامان خاصه خود عریضه نوشت و آن غلام بسا تدبیر در نیمه شبی خود را بدربار رسانیده وعریضه را تقدیم داشت و بعرض رسانید که الکاء گرجستان کاملا قرین آسایش و رفاه میباشد : و محمد بیك منظوری جز تبعید رقیب خود قوللرآقاسی مقصدی نداشته . شاه از

بقیه در صفحه بعد

رضاء اعلیحضرت ظل رحمن و مصلحت دولت ابد توأمان (۳۲۳) باشد میگردیدو صاحبقران قدر توأمان بنا بر مروت جبلی عفو و صفح شعار و دثار خود ساخته در صدد بازخواست و مؤاخده در نمی آمدند و میخواستند که با شعاری که نزد ارباب تفطن حکم تصریح دارد از آن امور متقاعد گردد چون غبار غفلت دیده دریافت او را بسته و رشته اعتبارش بکشاکش جهل مرکب از هم گسسته بود اشعارات لطیفه که حکم تریاق اکبر دارد سودمند نیامد وچون نظام امور واجب و خوض درآن از سلاطین عدالت آئین مناسبست بالاخره او را ازین امرجلیل‌الشان معزول فرموده مقرر داشتند که دردارالمؤمنین قم بدعای دوام دولت ابد مدت قیام نماید (۲) و جمیع اموال واسباب و دواب وما یعرفی که داشت من حیث لایشذ شئی منها بمشارالیه تفویض یافت

وقایع متنوعه چون پیوسته مطمح نظرخجسته اثرمعماران بنای رفیع‌الشان منیع الارکان سلطنت ومستحفظان کاخ آسمان بنیان خلافت آن میباشد که اگر بسببی از اسباب بعضی از اشباح وتماثیل این قصرفلك قرین انجم تزئین محو گردد

بقیه از صفحه قبل

این معنی غضبناك و محمد بیك را خواسته بعد از ملامت بسیار او را بناظرکل سپرد و بعد از سه روز حبس باتمام و اطفالش بقم تبعید نمود و مقرر داشت که نه سر بتراشد ونه حمام برود و نه با احدی معاشرت نماید.

اما مأمورین را توصیه نمودندکه در باره او سختی ننموده و بملایمت ببرندش. سیاح فرانسوی مینویسد از این موقعیت محمد بیك استفاده نموده بفراغت مشغول امتحان اختراعات خود بود و خصوصاً بالا بردن آب از پائین به بلندی‌که در این فن مهارتی‌حاصل‌کرده بود و بناکردن عمارات و امثال آن‌پرداخت بازمینویسد فرانسویها اغلب‌بملاقات او میرفتند ودرحال مغضوبیت هم نسبت به آنان‌کمال مهربانی و محبت را مبذول میداشت تا آنجاکه میگوید در مراسلاتیکه در این اواخر (۱۶۷۶) برای من‌رسیده نوشته بودندکه‌شاه سلیمان پادشاه فعلی‌محمد بیك را دوباره اعتمادالدوله کرده و او را بمنصب صدارت عظمی برگزیده است.

(۲) ۱۰۷۱

به پرواز خامهٔ موی طبع دقیق تجدید آن مثال و جبر آنحال نمایند و چون بسبب تغییر محمد بیك صورتی از تماثیل این دولت سرا باطل و از حلیهٔ اعتبار عاطل گردیده بود لهذا خاطر اعلی همیون متوجه تجدید آن رسم و احیای آن اسم گشته نواب ستوده آداب مستجمع الکمال فرشته خصال میرزا محمدمهدی صدر ممالك محروسه خلف صدق مرحمت و غفران پناه میرزا حبیب الله را که بحلیهٔ سیادت و فضیلت محلی و ازغش عیب و نقص معرا و مصفاست برتبه وزارت اعظم سرافراز نمودند و منصب عظیم الشان صدارت ایران بمیرزا قوام الدین محمد برادر مرحمت و مغفرت پناه خلیفه سلطان تفویض یافت و چون میرزا سعید مستوفی الممالك ایران نیز دراینسال (۳۲٤) نقد اندوخته زندگانی را بمحصلان قضای آسمانی تسلیم و بدوود جهان گذران نموده بود میرزا صدرالدین محمد جابری وزیر پیه پس برتبه این امر جلیل القدر ممتاز و سرافراز گشته وزارت آنجا بعوض بیك غلام خاصهٔ شریفه عنایت شد و هم درینسال خجسته مآل حاجی منوچهر خان بیگلربیگی شیروان بسبب سوء تدابیر از مرتبهٔ بلند ایالت آنجا هابط و محمد بیك یساول صحبت غلام خاصهٔ شریفه صاعد مدارج آن گردید.

و مراد خان توپچی باشی نیز شهر بند جسم خاکیرا بسپاه اجل سپرده منصب توپچی باشی گری بقلندر سلطان چوله تفنگچی باشی عنایت شد و محمد امین خان حاکم ابه شافلان و هراترود بسبب عرض جنون از آن شغل متقاعد گشته محمد رحیم خان برادر او باین خدمت ارجمند سرافرازی یافت.

«۱۱۰» آمدن طهورث خان باتفاق کیو بیك ایلاخور بدرگاه جهان پناه

بر هوشمندان خبیر و مستبصران دانش تخمیر پوشیده نیست که سلاطین عدالت توامان ظل حضرت ذوالجلال و نمودار رحمت آن ذات عدیم المثال اند و چون صنعت قهاری و احسان درآن ذات جلی الشان هردو مرتبهٔ کمال دارد لاجرم

پادشاه عظیم الشان را نیز از راه ظلیت استکمال این دو صفت متمم کمال ومزین
مراتب جاه و جلال میباشد لهذا طهمورث خان والی کاخت را که در زمان نواب
گیتی ستان فردوس مکانی چنانچه متون کتب سیر بدان ناطق است تاب صدمات
پادشاهان نافذالامری چنان آورده پای ثباتش ازجای نرفته بود و در زمان ابد
توأمان بشرحی که رقمزدهٔ کلك وقایع نگار شده بنیروی اقبال بیزوال داود ولد
خود را عرضه تیغ هلاك گردانیده ترك وطن مألوف وسلطنت واهل وعیال نموده
(۳۲۵) مدتی درمسکاو نزدپادشاه اروس بسربرده بعدازآن باستظهار الکسندر خان
داماد خود بالکاء باشی آچوق آمده بدست بندگان آستان خلافت مکان در آمده
مرارت صولت سپاه نصرت پناه چشیده باقصی مرتبهٔ مذلت رسیده بود بمقتضای
اظهار صفت احسان منظور انظار الطاف بی پایان فرموده بعد از آنکه حقیقت
گرفتاری مومی الیه بعرض اقدس رسید محمد بیك ولد ملك اتابیك را بمهمانداری
او تعیین فرموده مبلغ خطیر جهت اخراجات مشارالیه و جمعی از گرجیان که در
حین شدت و رخا پیوسته ملتزم او بوده اند شفقت فرمودند که در حین آمدن آن
جماعت بدرگاه فلك پیشگاه از رهگذر اخراجات ایشان تعدی برعایا واقع نشود
و شاهنواز خان بمقتضی فرمان گیو بیك امیلاخور را با جمعی از تاوادان و
ازناوران همراه مومی الیه کرده ایشانرا روانهٔ درگاه معلی گردانید و محمد بیك
غلام خاصهٔ شریفه آنجماعت را در کمال اعزازواحترام بدارالسلطنهٔ اصفهان رسانید
و در اثناء راه امرا و حکام وعمال عموماً والله ویردیخان قوللرآقاسی و سردارسپاه
نصرت پناه که در آنوقت در دارالارشاد اردبیل اقامت داشت خصوصاً مهمان پذیر
بوده لوازم ضیافت و توقیر و اکرام بعمل آوردند و در حین ورود دارالسلطنه
اصفهان نجف قلی بیك ایشك آقاسی باشی سرکار خاصهٔ شریفه برادر مهدیقلی خان
شاملو ایشیك آقاسی باشی حاکم ری با وزیر وبعضی از عمال و اعیان اصفهان و
بندگان آستان خلافت توأمان حسب الفرمان اعلیحضرت ظل رحمن استقبال نموده
مومی الیه را داخل شهر نمودند و طهمورث خان و امیلاخور از گرد راه بتقبیل

سده والا و آستان معلی سرافراز گشته بمنازلی که جهت ایشان معین و مفروش گردیده بود روانه گردیدند و در همانشب آفتاب (۳۲۶) عنایت والتفات ظل رحمن که چون خورشید درخشان مربی جهانست بیکما ن برساحت احوال طهمورث خان تافته بقدوم پرنور لازم السرور منزل او را رشك بیت الشرف خورشید گردانیدند و تا عصر روز دیگر مشغول عیش و نشاط و عشرت و انبساط بودو بیمن انفاس اعجازاساس احیاء او فرمودند و اخراجات مشارالیه و تبعه و لحقه را از مأکول و مشروب وسایر مایحتاج که هر روز مبلغی خطیر میشد از سرکار خاصهٔ شریفه مقرر داشتند و پیوسته مشارالیه را بمجلس ارم تزئین طلب داشته بانعامات بیکران و احسانات بیپایان سرافراز میفرمودند و طهمورث خان از یمن عنایات شامله هر دم پیرایهٔ حیات تازه در بر کرده پروانه وار بر گرد شمع التفات اعلیحضرت ظل رحمن میگردید .

یافت جان تازه هر دم ازآن قول فصیح   شد پرستارش که ازوی دید اعجازمسیح

و چون اوان جشن غریب وهنگامه عجیب سپند دارالسلطنهٔ اصفهان نزدیك رسیده و صبح تماشای این دلکش از افق رسیدن وقت خندیده بود آراستن آن بزم ارم نگار و باغبانی آن حدیقه غریب الازهار بعهده اهتمام جعفرقلی بیك قورچی رکاب غلام خاصه شریفه شد و بعد از آراستن آن بزم غرابت آئین ارم تزئین که چگونگی آن قبل ازین زبانزد خامهٔ نکته طرازشده اعلیحضرت ظل رحمن یکنوبت با امرا و خاصان و طهمورث خان و گرجیان گلچین آن گلستان خلد نشان گشته از شام تا بام مجلس افروز عیش و خوشدلی گردیدند ویکنوبت دیگر با پردگیان سلطنت چراغ آن عیش و عشرت را روشنائی بخشیدند و بعد ازرسیدن فصل ربیع و شکفتن گلهای بدیع که صحرا از قدوم گلهای رنگارنك رشك نگارخانه ارژنك گشته هوای فروردین از انوار الوان پرند و پرنیان بطریق پای انداز اعلیحضرت پادشاه دین پناه فرش راه نمود اراده سیر چمن نصر آباد (۳۲۷) اصفهان که از متنزهات گلشن امکانست راجح آمده امر فرمودند که خیمه زرنگار را در فضای

آن گلستان همیشه بهار بر پای کرده بزم عشرت آراستند و در آن خیمه آسمان شان با طهمورث خان و ناوادان و از ناوران صحبت داشتند و هر یك را بخلعتهای گرانبها مخلع و سرافراز ساختند و بجهت زیادتی عزت و اعتبار مشارالیه مقرر داشتند که اعتمادالدوله و قورچی باشی و تفنگچی آقاسی و ایشیك آقاسی باشی و دیوان بیگی باتفاق بمنزل آوردند و بعد ازچند روز ناظر بیوتات خاصهٔ شریفه نیز منفرداً بامر مزبور مأمور گردید وحسب الامراعلی هریك ازامراء عظام مزبوره و قوللر آقاسی طهمورث خان وملتزمان اورا بمنازل خود طلب نموده ضیافت ملوکانه نمودند و چون طهمورث خان از اقتباس انوارعنایات اعلیحضرت ظل اللهی روشن شدن چراغ سلطنت ملك موروثی گرجستان امیدوار گردیده بود در عرض ایام بندگی بزبان تضرع وابتهال استدعا نموده بود که نامه همیون مشتمل برطلب الکره میرزا نواده او که در الکاء اروس است باسم والی آنجا صادر گردد واگر الکره میرزا بمساعدت بخت و همراهی اقبال احرازسعادت آستان بوس نماید سلطنت ملك موروثی بدو تفویض یابد و ملتمس مومی الیه بشرط آمدن الکره میرزا بدرگاه والا و آستان معلی مقرون باجابت گردید و در همانروز الکره میرزا از پادشاه والاجاه روس رخصت انصراف حاصل نموده باغوای بدبختان ثوش بد کردار وراهزنی بخت ناهنجارازراه داغستان متوجه گرجستان شده بود لهذا بنا براستدعاء طهمورث خان رقم استمالت باسم الکره میرزا مشتمل بر آمدن بدرگاه جهان پناه شرف صدور یافته خلاع فاخره و اسب تازی نژاد با زین و لجام شفقت فرمودند و مقرر شد که عباسقلی بیك غلام (۳۲۸) خاصهٔ شریفه رقم اشرف و خلاع فاخره و غیره را جهت مشارالیه برده او را بعنایات شاهانه مستمال ساخته بدرگاه معلی آورد عباس قلی بیك بمقتضی فرمان روانهٔ گرجستان شده الکره میرزا را بعنایات و احسان اعلیحضرت ظل رحمن امیدوار ساخت . الکره میرزا بفحوی .

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه　　　بآب زمزم و کوثر سفید نتوانکرد

بعذر هلی واهی و کشتی بخت تباهی تمسك جسته ازآمدن تقاعد نمود ولهذا الکاه
کاخت چنانچه بعد ازاین رقمزده کلك بیان میگردد بلرجیل خان ولد شاهنواز خان
شفقت شد وهم درین سال خواجه محمد امین بخاری ازجانب سلطنت‌پناه عبدالعزیز
خان والی ترکستان بدرگاه جهان‌پناه آمده احراز سعادت استان بوس نموده
نامه عبدالعزیز خانرا رسانیده بانعامات پادشاهانه و خلاع فاخره سرافرازی و
رخصت انصراف یافت

«۱۱۱» (وقایع سنه اودی‌ئیل ۱۰۷۲ قضیه قتل زال ارسطاو)

(و شرح حال برادران او)

مرقوم قلم وقایع نگار شده بود که رقم اشرف درباب تحقیق امور گرجستان‌صادر
گشته درباب زال ارسطاو وپاداش اعمال ناهنجار اومنتظر تحقیق وتفتیش میبودند
باآنکه امرا و حکام اطراف عرض نمودند که اوسطاو سلسله جنبان فساد است و
اللّهویردیخان مصاحب وسردار عساکر نصرت مآثر وقوللر آقاسی نیز مردم معتمد
بجهت تحقیق‌آن بگرجستان فرستاده بود معروض داشت که آن مدبر بد اختر
سلسله جنبان آن شور و شر شده بود وحقیقت غدر ومکر و کفران نعمت آن
مردود نشأئین بر مرآت ضمیر کیمیا تاثر پرتو وضوح انداخت رقم اشرف در باب
دفع و رفع اوباسم سلطنت پناه شاهنواز خان صادر گردید (۳۲۹) و شاهنواز خان
اورتابیك همشیره زاده خود را که برادر زاده اوسطاو بود با چند نفر از برادر
زادگان و اقوام ارسطاو باتجام این امر تعیین نمود و آنجماعت بتقریب اینکه
شاهنوازخان بعلت برادرزادگی ارسطاو باایشان درمقام عناداست روانهٔ قراقلخان
گردیدند|وارسطاو مقدم ایشانرا بحسن قبول تلقی نموده سهراب ولد وشلوای
داما خود را بکاخت فرستاد که مردم آنحدود را جمع‌نموده نزد موی الیه آورند
و اوتار بیك انتهاز فرصت نموده آن مدبر را روانه درکات نیران ساخت و این
قضیهٔ عظمی که بعلت صعوبت ممرو مدخل قراقلخان در نظر بینندگان دشوار بود
بیمن اقبال بیزوال بروجه اسهل صورت پذیر گردیده شاهنوازخان کیفیت این واقعه

را معروض داشته اوتار بیك بمرتبهٔ ارسطاوی وخلاع فاخره و سایر رفقا بخلاع و انعامات سرافرازی یافتند امید که پیوسته کافر نعمتان بجزای اعمال نا هنجار گرفتار و تیغ یاسا و انتقام برق خرمن سوز اعمال اشرار باد

«۱۱۲» (داوری نمودن هندویان و سایر وقایع)

همواره خاطر والا وطبع معلی بفحوای . الولد سرابیه ، متوجه تعمیر بنای آسمان بنیان شرع مطهر ودین انور که درحقیقت از معدن رسالت ومشکوة نبوت بارث بایشان رسیده میباشد و لهذا از آغاز طلوع نیر درخشان جهانگشا و جهان فیروزی آفتاب دولت بیضا ورنگینی گلهای محمدی این بوستان بیخزان کوشیده اغصان و اوراق او را پیرایهٔ سرسبزی جاودان پوشیده‌اند هریك از افراد انسان رابدیده بنده پروری دیده اند و از طریق مستقیم دین داری بغورمطلب ومنتهای مقصود هر کدام رسیده ارباب ادیان مختلفه از عدالت شاملش مانند خار و خس گلستان ازخورشید درخشان (۳۳۰) و سحاب نیسان هریك بقسطی خاص بهرورند و درسایهٔ عالمگیر معدلت و خداشناسیش محفوظ از گرمای آفتاب ضرر وخطر و چون معنی دادرسی وخدا پرستی این ظل پروردگار گوشزدساکنان هردیار گردید لهذا دراین ایام هنود سکنه دارالسلطنهٔ اصفهان برسر راه خسرو قضافرمان آمده تظلم نمودند که دردعاوی که فیما بین ایشان وهریك ازمتدینین بنا براختلاف ملل و ادیان واقع میگردد و قسم بایشان رجوع میشود ایشانرا تکلیف مینمایند که دست بروغن گداخته گذارند تا ازعهده مدعی بیرون آیند وچون برهر کس ظاهراست که کام و زبان وحوصله راتاب خوردن قسمی چنین نمیباشد بدینجهت دایره دعاوی مردم نسبت بایشان وسیع وحصول بروجه دعوی بیصورت برای مطالبان آن سریع است و یکی از بینات این مطلب آنکه محمد صالح ولد مرحوم حکیم سیفاء کاشی ضابط وجوه عشور بندرمبارك عباسی بادعاء اینکه ملازم من درحین فوت مذکور میساخت که یکهزار تومان ببعضی ازجماعت هندودادهام وبعد ازفوت دوسه کتابت بخط هندوازصندوق اوبرآمده وبدوسه نفرهند وداده بود که بخوانند ونوشته درنزد

هندویان فوت شده مبلغ مدعی به را ازیشان که دست بروغن نگذاشته‌ازقسم تنکول نموده‌اند جبراً بازیافت نموده صاحبقران ظل رحمن طالب آن گشتند که تحقیق حکم شرعی آن نموده آنچه درباب اهل ذمه و غیرآن با فرموده حضرت خالق مطابق باشد اجرای آن نمایند لهذا ازکان دولت قاهره را مأمور ساختند که با اساطین دعائم شرع انور یعنی میرزا رفیعاء نائینی و ملا محمد باقر خراسانی و آقا حسین خوانساری در کشیکخانه دولتخانه همیون اجلاس نموده تشخیص گفتگوی طرفین نموده معروض دارند امراء عظیم الشان حسب الفرمان اعلیحضرت ظل رحمن اجلاس و تحقیق گفت و شنید (۳۳۱) طرفین نموده معروض گردانیدند و بعد از عرض مقدمات منظوره اندیشه وقت بیشه همیون که گرهگشای غوامض امور است مجدداً مقرر فرمودند که هر یك از علمای ثلث و مولانا محمد محسن کاشی صورت مسئله را مفصلا قلمی نمایند وبعهده راقم حروف فرمودند که بعد از عرض علماء عظام فتوی را بنظر کیمیااثر آنخسرو کیخسروغلام رساند وبعد از عرض و ملاحظه آنچون مقرر چنانست که اعلیحضرت ظل رحمن در لیالی شهر مبارك رمضان یکشب با علما و فضلا و صلحا افطار نمایند شبی که علمای عظام باین موهبت عظما سرافرازی یافتند مشافهة از هر یك حقیقت مسئله را سئوال وازدلایل آن استکتابات که منشاء خلاف وا ختلاف گردیده استکشاف فرمودند و چون بصحت پیوست که وجه مأخوذ نه بروجه مشروع بوده حکم والا باسترداد آن صادر گردید و آوازه عدالت و دادرسی و مظلوم نوازی این سایه پرورد گاورحمت حضرت آفریدگار ازقیروان تاقیروان رسید ودرهمین اوقات فرخنده ساعات متوجه تقویت ارکان طاعات وعبادات گردید بمسجد جامع جدید عباسی دارالسلطنة اصفهان تشریف حضورارزانی داشته باداء نماز جمعه قیام واقتدا بجناب مولانامحمدمحسن کاشی فرمودندوچون بعرض رسید که یکدو طاق مسجد مزبور درهم شکسته‌و بسیاری از عمارت مسجد عتیق نیز از پا نشسته مبالغی جهت اصلاح و تعمیر آن دو مسجد عالی بنا از عین‌المال آن پادشاه فرمانروا داده شد و دراندك زمانی آن‌دو مسجد آسمان فضا حسب‌المدعا باتمام رسید

«۱۱۳» شرح تظلم عجزه اصفهانی از گرانی اجناس و داوری

اعلیحضرت خدیو خدا شناس

بنـا بر ورود سپاه جراد خرمن خوار و کمی میاه عیون و قنوات و انهار و امساك فیض سحاب بحار تسعیر مأکولات باوجود گرانی مانند (۳۳۲) کفه خفیف میزان عدل بالا و پای صبر و اصطبار فقرا وضعفا از جا رفته کار تعیش بر مساکین تنك و مرکب طاقتشان از طی فرازو نشیب صبح وشام زندگانی لنك گردید چون چاره هردردی لطف شامل اعلیحضرت صاحبقران و مومیائی هر گونه شکستی مرحمت آن خدیو سلیمان فرمانست ناچار تنگدستان ناتوان وتهی کیسگان پریشان ازمردان و زنان بدر دولتخانه مبارکه جمعیت نموده از صعوبت آن حال و شکستگی بـال خروش و افغان بر آوردند وحقیقت معروض باریافتگان سرادقات جاه و جلال گردیده امر فرمودند کـه صفی قلی بیك ناظر بیوتات احضارارباب دارالسلطنهٔ اصفهان کـه مـالکان یوسف اهل جاجت‌اند نموده چون بموجب شرع انور و قانون ملت مطهر احتکار جایز نیست مقرر دارد که هر یك ازیشان کـه بدینجهت جنسی ذخیره نموده باشند در عرصه بیع در آورده بقیمتی کـه داد و ستد میشود مبیع نمایند و ارقام مطاعه باسم وزرا و عمال فارس و قلمروعلیشکر صادر گردید که مقدارسیصد هزارمن غله بطریق استعجال ازمحصولات سرکار خاصهٔ شریفه نقل پایه سریر گردون مصیر نمایند و بدین تدبیر صائب و اندیشه صحیح دایره تنگی معاش بر فقرا گشاده و اسباب رفاه حالشان آماده گردید .

«۱۱۴» (شرح آمدن قزاق)

چون درینسال بعرض رسید که بعضی از کفره قزاق که درسنوات سابقه نیـز بقصد
راهزنی دریای گیلان اکثر اوقات ازسمت مسکو میآمده اند بدستور این اراده نموده
خود را در دریای تهلکه انداخته بهوای نفس سرکش راه بحرپرخطر پیموده اند
اعلیحضرت ظل رحمن امر فرمودند که ارقام مطاعهٔ باسم امراء و وزراء و عمال
محال کناردریا ازدارالمؤمنین استرآباد الی دربند صادر گردد که بدستوری که در
اوقات مظنه ورودآن گروه مخزول مقرر بوده که دیده بانان (۳۳۳) و تفنگچیان
بمحافظت محالی که گمان برآمدن ایشان از آنمکان بوده تعیین نموده لوازم تیقظ
و پاسداری بعمل می‌آورده اند بهمانطریق مهیا و آماده چنان نمایند که آن طایفه
طاغیه دست‌بردی نتوانند نمودوبجهت نسق وضبط محال‌مازندران بهشت نشان مقرر
شد که میر سید حسین شیروانی باتفاق مین باشیان و تفنگچیان نور و کجوری و
لاریجانی وهزار جریبی وغلامان خاصهٔ شریفه ساکن مازندران جنت عنوان بـه
کشیك قیام و غازیان صوفی باتفاق وزیربیه‌پس بدان اشتغال نماید، وغازیان خبسی
وحاکم کهدم بمحافظت محـال‌بیه‌پس و کسکر وبیگلربیگیان استرآباد وشیروان
وحاکم‌استارا وقزل‌آغاج و دربند نیز بمحافظت محال متعلقه خود مأمور گردیدند،
وآن کفره فجره قبل از آنکه مستحفظان وارد گردند نسبت بـه‌بعضی ازمحـال
محال بیه‌پس که درقرب دریا بوده دست درازی نموده بعد ازرسیدن‌ایشان‌مراجعت
نموده بودند ، وخبرجر أت‌وجسارت آنگروه بی‌ناموس‌بپادشاه اروس والاجاه‌رسیده
چون فیمابین آن پادشاه والاجـاه وصـاحبقران ملائك سپاه روابط دوستی ممشید
ومستحکم است و اینحرکت بدون اذن ورضای آن پادشاه بصدور پیوسته بـود ،
جمعی از معتمدان خودرا تعیین‌نموده وبرجناح استعجال ازدنبال بسرعت صبا وشمال
روان ساخته‌بود که آنجماعت راباز گردانید وبعون عنایت الهی ونیروی‌اقبال جهان
پناهی نائره فتور وشر وشور ایشان بآسانی تسکین یافت

«۱۱۵» (رفتن بچمن نصر آباد و آراستن هنگامهٔ عیش و نشاط)

(در خیمه زرنگار آسمان بنیاد)

چون تعین اوضاع هر یك از طباع را مرغوب و تجدد طریقه تعیش افراد انسانرا مطلوب میباشد بنا بر طول توقف در اصفهان و تکرر مشاهده عمارت و جدران هوس سیر صحرا و خیمه آسمان فضا رجحان یافته امر فرمودند که خیمه زرنگار را (۳۳٤) در چمن نصر آباد نصب نمایند که در آنمکان نزاهت بنیان بزم خوشدلی انعقاد یابد و بعد از تهیهٔ آن محفل ارم تزیین بر کنار زاینده رود باتفاق امراء و خاصان و طهمورث خان و امیلاخور و سایر گرجیان با نصرت همرکاب و بافتح و فیروزی همعنان روان گشتند و در آنمنزل سبز فام مینو نظام ساغرهای بادهٔ بیغش بگردش در آوردند و امر فرمودند که شیران شکاری را بگاو سر داده موجب انتعاش خاطر نظارگیان گردند وصیادان در نظر کیمیا اثر بشکار ماهی اشتغال نمایند و آنروز تا وقت عصر صحبت داشته هنگام عصر روانهٔ دارالسلطنهٔ اصفهان گردیدند

«۱۱۶» (شرح ایلچیگری بوداق سلطان و مراجعت)

(او از هندوستان)

بوداق سلطان بمقتضای فرمان از راه کرمان که اقرب طرق است روانهٔ هندوستان گردید و ادای آن خدمت بروجه دلخواه نموده درعرض ایام توقف پیوسته عرایض مشتمل برجزئیات اخبار و کیفیت ملاقات والی اندیار بدرگاه آسمان کردار میفرستاد و بازاء حسن خدمات رقم اشرف باسم مومی الیه صادر وخلاع فاخرهٔ پوشیده شفقت فرموده مصحوب سهراب بیك غلام خاصهٔ شریفه جهت مشارالیه ارسال داشتند و بعد از ادای رسالت روانه درگاه جهان پناه گشته بسعادت آستان بوس فایز گردید و در همین اوقات بمقتضای فرمان الهی قلندر سلطان تفنگچی آقاسی و توپچی باشی والد مومی الیه داعی حق را لبیك اجابت نموده متوجه سفر ناگزیر معین گردید و بوداق سلطان مزبور بازاء سوابق خدمات آباء وتقدیم آن خدمت بجا برتبه تفنگچی

آقاسی گری ممتاز و بحکومت الکاء ابرقو سر افراز شد .

وقایع متنوعه - در این سال بسبب شکایت رعایای کسگر و کاشان ودیلمان وزراء آن محـال معزول ووزارت کاشان به محمد سعید قمی و(۳۳۵) کسگر بمیرزا صادق کـرمانی و دیلمان با حمد بیـك اصفهانی مفوض گـردید و حکومت بحرین بسبب بد سلوکی بدرسلطان از مومی الیه تغییریافته باضافه امارت دشتستان بزمان سلطان وایالت عباسقلی‌خان حاکم‌فراه بعلت عارضه جنون بخاندانقلی‌خان ذوالقدر شفقت شد و جمال خان‌قراقللر نیز درین‌سال وداع‌جهان‌مدران نموده رضا قلیخان ولد او بجای او منصوب گشت .

«۱۱۷» (روانه شدن رایات نصرت آیات بعزم شکار کندمان)

بعد از مراجعت بـدارالسلطنهٔ اصفهان چون زمان شکار کندمان رسیده بود اعلیحضرت‌ظل‌رحمن‌متوجه شکار سرحد و کندمان گردیدند وبدستوراز راه پوده و حـوض ماهی متوجه مقصد شدند و چند منزل طهمورث خان همعنان در بندگی طی منازل نموده در ثانی الحال بنا بر ضعف بنیه و کثرت سن استدعا نمود که بعد از رایات منصوره بتحفه و تخت روان ادراك سعادت خـدمت نماید و بعد از ورود رایات جاه و جلال بچمن کندمان احراز سعادت و بندگی نموده و در کنار چشمه آن مکان ساغر باده خوشگوار گردان گشته هنگام چراغان گرم گردیدندو کومه کلنك‌را که درآنحدودآماده ساخته بودند کشیده مکرراً با امرا و خاصا ن شکار قهال فرمودند و بعد از نهضت از کندمان بچقاخور ازآن منزل‌خلد مشاکل‌بقورق سوار شده شکار کنان از راه کریوه رخ و باباشیخعلی روانهٔ دارالسلطنهٔ اصفهان گردیدند و در عرض ایام توقف کـه قریب بدو ماه امتداد یافت طهمورث خان و گرجیان را بنوازشات گوناگون مفتخر و سرافراز گردانیدند وچون خاطرهمیون از رهگذر داغستان و گرجیان جمع بود رقم اشرف صادر گردید که اللهویردیخان قوللرآقاسی روانه درگاه معلی گردد و بعد از دخول دارالسلطنهٔ مزبور مشارالیه بطریق استعجال آمده بپای بوس سرافرازشد .

«۱۱۸» (رخصت رفتن امیلاخور وسایر وقایع)

بعد از ورود موکب سلطنت بمقر خلافت (۳۳۶) ودولت گیوبیك امیلاخور را بانعامات و خلاع خشنود ساخته مرخص فرمودند و در همین اوقات زاهد علی بیك که از امراء معتبر ترکستان بود برسم حجابت از جانب سبحانقلی خان والی بلخ وارد آستان گردون نشان گشته واز نزد داروغه و کلانتر اصفهان باستقبال او مامور گشتند و بعد از اجراء بساط بوسی و ادای رسالت چون معروض داشت که سبحانقلی خان استدعاء بعضی امورو گزارش آنرا حواله بعرض او نموده امرفرمودند که قورچی باشی وقوللر آقاسی بمنزل نواب ایران‌مداری رفته ایلچی‌مزبوررا طلب دارند که متمنیات خود را بموقف ابلاغ رساند و بعد از ادای رسالت و احراز انعامات و استلذاذ از موائد عنایت رخصت انصراف یافت ،

«۱۱۹» شرح گرفتاری ولدان زال ومقتول شدن گرگین بدفعال

بعد از قتل زال و تفویض حکومت آنمحال با وتاربیك برادرزاده موی الیه ولدان آن لعین بهمراهی گرگین‌اراده فرار بجانب اخسقه نمودند ودرحین‌فرارایشان ملازمان و منسوبان شاهنواز خان از فرار آن‌گم کرده راهان واقف گشته تعاقب نموده ولدان زال را بدست آورده گرگین را بقتل‌میرسانند وشاهنوازخان حقیقت امر مزبور را عرض نموده ولدان زال‌را روانه درگاه جهان پناه گردانید وفرمان همیون نفاذ یافت که ایشانرا بدارالامان کرمان برده نگاهداری نمایند و بعد از وررو آنملك ولد بزرك او بتصدق فرق همیون شد .

متوفیات ؛ بفحوای کل نفس ذائقة الموت درین سال محمد قلیخان چقتای ایشك آقاسی باشی حرم علیه عالیه بساط زندگانی را در هم پیچیده روانهٔ دیار بقاگردید واین‌منصب جلیل‌القدر (۳۳۷) بابدال‌بیك چوله شفقت شد وهم‌درینسال ملا محمد طاهر منجم بدرود جهان گذران نموده تیول او بـاولاد او تفویض یافت

و عباس‌قلی بیك شیره‌چی باشی غلام خاصهٔ شریفه مست ساغر فنا گشته این خـدمت بمحمد قلی بیك برادر زاده او مفوض گشت .

«۱۲۰» (نسق نشستن ایام هفته اعلیحضرت ظل رحمن بدیوان)

طبع همیون که مقنن قوانین وذهن سعادت مقرون که مسند ارکان دولت و دین است درینوقت متوجه آن گشت که قاعدهٔ وضع نمایند که عموم خلایق را از رعیت وسپاه استفاضه از انوار عدالت شامله گردانند «فروغ خورشیدعالـم افـروز عامست بآسانی میسر باشد»
لهذا مقرر فرمودند که امراء عظیم الشأن و بندگان آستان خلافت مکان صباح و مسا در درگاه خلایق پناه حاضر بوده باشند که‌اعلیحضرت ظل رحمن در هریـك از این دو وقت که در تالار طویله جلوس فرمایند بشرف سجده سرافـرازی یـافته اعتمادالدوله و صدارت پناه قورچی باشی وقوللرآقاسی و تفنگچی‌آقاسی ودیوان بیگی و امیر شکار باشی و ناظر بیوتات خاصهٔ شریفه و امیرآخور باشی ومجلس نویس مجلس‌بهشت آئین و مستوفی‌الممالك و از حکما میرزا محمدحسین ومیرزا محمد سعید و ازمنجمین میرزا شفیع و میرزا بـاقر ولـد مشارالـیه بسعادت نشستن محفل خلد مشاکل امتیاز یافته سایر عظما و ارباب مناصب و عساکر و عمال که‌در درگاه معلی حاضرباشند بعد ازسجده مراجعت نموده در دربار اقبال توقف نمـایند که‌اگر بخدمتی‌مأمور گردید یا در حین دیوان بیکی ازیشان رجوعی بوده باشد حاضر باشند درایام توقف دارالسلطنه اصفهـان این رسم عدالت بنیان مستمربوده اکثراوقات (۳۳۸) بنفس نفیس‌بقطع‌وفصل مهمات و دادرسی‌ارباب‌حاجات‌وبخشش و جوایز و انعامات اشتغال داشتند وبیمن این‌دستور عموم‌خلایق در مهدامن وامان غنوده دست ظلمه از گریبان ملهوفین وضعفا کوتاه وگشیده گردید امید که تا از جهان نشان است این خسرو بیمثال فرمانفرمای جهان و جهانیان باد .

«۱۲۱» (آمدن ایلچی پادشاه قزاق)

چون آستان گردون نشان ملجاء جهانیان و مطاف سلاطین ذی شان است پادشاه والاجاه قزاق که بسبب کثرت موانع و تزاحم عوایق هرگز رسم نبوده که از ولات آنحدود کس بدربار پادشاهان عظیم الشان ایران آید

درینسال نامهٔ مشتمل براظهار بندگی مصحوب یکی ازمعتمدین خود بدرگاه والا فرستاده طالب بندگی گردیده بود و چنانچه رسم عنایت عام اعلیحضرت ظل الهی است مشارالیه رامشمول عنایات فرموده رخصت ارزانی داشتند

«۲۴۲» (شرح مفتوح شدن الکاء باشی آچوق)

قبل از این نگاشته صحیفه اظهار گردید که شاهنواز خان والی گرجستان کارتیل و وامق خان والی دادیان بالاشتراك تصرف در باشی آچوق وبدون وقوع مقابله ومقاتله مراجعت نمودند ودرینوقت بفحوای «الملك عقیم» ومضمون «دو پادشاه در اقلیمی نگنجد» والی دادیانرا داعیه آن شده بود که الکاء باشی آچوقرا بلامشارکت غیری تصرف نماید بلکه در محال کارتیل نیز باغوای زال ارسطا و تصرف نموده آنملك دلکش را نیز بر محال متعلقه خود افزاید و تماوادن وازناوران دادیان و کارتیل بنا بر سلوك ناهنجار آن مست بادهٔ غفلت و پندار همواره منتظر آن می بودند که بتقریبی مناسب دست تصرف اورا ازدامن عروس سلطنت کوتاه گردانند و (۳۳۹) بعضی از بزرگان و ارباب اعتبار باشی آچوق نزد شاهنوازخان آمده استدعای آن داشتند که اعلیحضرت ظل رحمن سایه التفات و عنایت برایشان افکنده یکی از بندگان آستان خلافت مکانرا بسلطنت و حکومت ایشان تعیین فرمایند قضا را ورود والی دادیان بحوالی کارتیل مصحح معنی.

چو تیره شود مرد را روزگار   همه آن کند کش نیاید بکار

گشته شاهنوازخان نیز باتفاق امرا ووالیان وسپاه دریاخروش گرجستان متوجه دفع و رفع والی دادیان گردید ومردم باشی آچوق انتهاز فرصت نموده بشاهنوازخان

پیوستند والی دادیان با عالم عالم ندامت و جهان جهان خسران عطف عنان بجانب دادیان نموده و شاهنواز خان بعنایت ذوالجلال تمامت آن ملك را بدون منازعی در تصرف آورده حقیقت آن فتح مبین واستدعاء آنقوم اخلاص آئین را باتفاق یکی از معتبرین آنجا عرضه داشت پایه سریر گردون مصیر گردانیده معروض داشت که چون تاوادان و از ناوران و اکابر و اصاغر و پیروجوان آنملك استدعا نموده‌اند که ارجیل خان ولد خود را بحکومت آنجا تعیین نماید بنا برین ضبط و ربط و حل و عقد آنملك را بعهده اهتمام او نموده که آنچه از درگاه فلك اشتباه مقرر شود بدان عمل نماید و چون شمادوله برادر زاده والی سابق دادیان که قبل ازین بدرگاه جهان پناه آمده و مهبط فیوضات عنایات و انعامات بیغایات شده مراجعت نموده بهوس انتزاع ملك موروث نزد شاهنواز خان بسر میبرد در حین نهضت شاهنواز خان به باشی آچوق همراه بوده عظمای دادیان نیز از وامق خان روی گردان شده نزد سلطنت پناه مومی الیه آمده طالب سلطنت و حکومت شمادوله گردیدند وشاهنوازخان نیز بلاتراخی و تأخیری تعاقب وامق خان (۳٤۰) نموده داخل دادیان شد و وامق خان فرار بر قرار اختیار نموده آواره دیار ادبار گشت و شاهنوازخان شمادوله را بسلطنت آندیار نصب و جمعی از عساکر فیروزی مآثر را بتعاقب وامق خان تعیین نموده غازیان نصرت شعار وامق خانرا دربعضی ازمحال دادیان بدست درآورده بتیغ یاسا رسانیدند ومتعلقان و اموال او را عرضه اسر و نهب و غارت گردانیدند و شاهنواز خان قرین آن فتح مبین بمقر حکومت خود مراجعت و ارجیل خان و گیو بیك امیرالاخور را با بعضی از تاوادان کارتیل در باشی آچوق تعیین نمود که بدانچه فرمان واجب الاذعان صادر گردد عمل نماید :

«۱۴۳» (وقایع سنه بارس ئیل ۱۰۷۳ ایام جلوس میمنت مانوس)

چون طبع همیون اعلیحضرت خدیو جهانرا رغبت تمام بخوردن پان (۱) میباشد و درین اوقات اساس دوستی والتیام فیما بین این پادشاه گردون احتشام و والی هندوستان استحکام یافته و پاددشاه والاجاه هندوستان نیز استشمام این معنی نموده بود که برك پان پسند طبع اعلیحضرت ظل رحمن است بنابراین مقداری برك پان باچند نفر ازتنبولیان (۲) مصحوب محمدصادق که ازاهل اعتبار آندولتست روانه درگاه جهان پناه نموده بود و محمد صادق بعد از گذرانیدن پان مدتی بر خوان احسان مهمان بود و چون درین باب نامه از پادشاه والاجاه هندوستان نداشت در روزی که اعلیحضرت صاحبقران در تالار طویله برسم معهود بقصد دادرسی مظلومان جلوس فرموده بودند از دور بشرف سجدهٔ کرنش سرافراز گشته رخصت انصراف یافت .

«۱۴۴» شرح بدسلوکی محمدی خان وشکوه رعایا شیروان

بر صیرفان نفوذ خالص عیار انسانیت مخفی نیست که حسن سلوك معشوق ارباب نیت و نحلت و سکه مروت و مردمی رایج (۳۴۱) اقلیم عزت و دولت است و هر کس را که پلهاش منهاج مستقیم طریق زندگانی نباشد آواره بیدای حسرت وسرگشته وادی ندامت وحیرت میگردد وبا آنکه ظهوراین معنی بر پیر وجوان مستغنی ازایراد بینه و برهان است اما نشاء صهباء دولت و کیفیت باده حکومت و ایالت از آن پرزورتر است که هر حوصله تاب آن آرد و مبادی افعال و اعمال خود رامحاسن و مدایح نشمارد لهذا محمدیخان بیکلربیگی شیروان بعدازورودآن دیاروسرشار شدن ازشراب پندار باملکان ورعایای آنجابروجهی که پسند خالق وخلایق نباشد سلوك مینمود وهرروز بابِ مناقشه تازه بروی ساکنین آنجا میگشود وملکان و

«۱» پان چون جان برگیست که هندویان آنرا برای سرخ شدن لب و سفید نمودن دندان با آهك و فوفل خورند یا بر دهان کنند .

«۲» تنبول چون . شنگول نام دیگر پان است . شاید فرق این دو ازجهت برك وریشه باشد

رعایا را تاب توقعات و مطالبات او نمانده جمعی کثیر و جمی غفیر پناه بآستان ملائک پاسبان آورده درحینی که اعلیحضرت ظل رحمن بنفس نفیس متوجه دادبخشی بودند فریاد و افغان برآوردند و چون ظالمان مظلوم نما و گرگان گوسفند لقا بسیار میباشند امر فرمودند که هر قسم ستمی بآنجماعت شده باشد تفصیل نموده معروض گردانند و بعد از تفصیل و عرض مطلب چون تشخیص دعاوی ایشان در درگاه جهان پناه متعذر بود رقم اشرف بعهده فتح علی بیك غلام خاصهٔ شریفه صادر گردید که باتفاق آن جماعت روانه الکاء شیروان شده بحقیقت سخنان طرفین و بینه جانبین رسیده حقیقت واقعی معروض گرداند که بدانچه موافق قانون عدالت بوده باشد معمول گردد و فتح علی بیك حسب الفرمان باتفاق آنجماعت روانه الکاء شیروان شده محمدیخان به مقتضای نادانی و فحوای اذا جاء القضی عمی البصر قبل از آنکه تمکین فتح علی بیك در امر مزبور دهد چند نفر از ساکنان را مقید و محبوس گردانید و فتح علی بیك (۳٤۲) حقیقت اطوار ناهنجار او را معروض قوام سریر سلطنت نموده فرمان والا بعزل و حبس و ضبط اموال و اسباب آن مدبر صدور یافته ایالت آن ملك ارم نشان بنجف قلیخان بیگلربیگی ایروان عنایت شد امید که ظل عدالت این پادشاه نوشیروان آثار بر مفارق جهانیان پایدار باد

«۱۲۵» (فوت شدن داود بیك مهتر رکابخانهٔ خاصه شریفه)

چون هرحرکتی را سکونی وهر بروزی را کمونی لازم‌است وازاینجاست که امواج دریا را از هرطرف روبساحل ومقصد هرمسافری بار گشودن درمنزل میباشد بنابرین درین‌سال داود بیك‌مهتر رکابخانه که‌اززمان نواب خاقان رضوان مکان باین خدمت عالیشان سرافراز بوده نقد حیات را نثار بندگی پادشاه قدردان نموده روانهٔ ملك‌آن جهان گردید وچون درحین حیات اعلیحضرت ظل رحمن‌را وصی خود نموده بود بعد از بدرود جهان فانی و انتقال بسرای جاودانی امر فرمودند که نعش او را نقل ارض مطهر و مشهد منور امام ثامن ضامن علیه و اباءه‌السلام . واستیجارحج وصلوة وصوم بجهت اوفرموده محلی ازجمله اموال‌اونیز ابتیاع و وقف نمود حاصل آنرا صرف مزارمرحوم مزبورنمایند و بتقریب‌خدمات پسندیده نشأتین او معمور گردید

«۱۲۶» (نسق نمودن طعام حلال)

چون آن سلالهٔ طیبین و طاهرین و چراغ افروز خاندان ائمه معصومین صلی‌الله‌علیهم‌اجمعین پیوسته در لباس سلطنت جویای رضای‌جناب کبریا وامتثال فرمان خالق ارض و سماست و قضای همت والا و منتهای نیت علیا مصروف بران میباشدکه مطعومات غیرشبهه ناك وملبوسات ازلوث دغدغه پاك بوده اذعان‌فرمان سلطان شرع مطهر بعمل (۳۴۳) آمده باشد .

ولهذادرین‌ایام فرمودند که شیلان‌خاصهٔ شریفه‌را ازوجه‌حق‌التولیه که حسب‌الشرع الا قدس بآن پادشاه دین دار عدالت شعار متعلق است و سایر وجوهات که خاطر از حلیت‌آن جمع بوده باشد سرانجام نمایند ودراین امرنهایت دقت واحتیاط بکاربرده در حین ابتیاع اجناس لازمه تحصیل رضای بایع را هم ازتحصیل‌اجناس دانند واز جنسی که حلیت آن مجزوم به و مقطوع علیه نبوده باشد احتیاط تمام لازم دانسته از تخلف فرمان واجب الاذعان احترازلازم شناسند ومن بعد از این دستورالادب را اسوه و قدوه شمارند

«۱۲۷» (آمدن ایلچیان عبدالعزیز خان)

لله الحمد والمنه که درگاه آسمان جاه مانند سدهٔ سنیه بیت الله همواره بوسه گاه شفاه (۱) ایلچیان پادشاهان خورشید کلاهست و هیچ وقت نیست که دربار اقبال از این طایفه خالی بوده باشد و درین سال سه نفر از عظمای ترکستان که ازآنجمله یکی نظربی ودیگری حاجی محمدمؤمن ودیگری (۲) بوده باشد ازجانب عبدالعزیز خان و یکنفر ازطرف ابولغازیخان احراز سعادت آستان بوس نموده نامهٔ مشتمل بر اظهار دوستی و اخلاص و بندگی رسانیده مشمول الطاف و احسان ومرخص گردیدند ومحمد حسین بیك یوزباشی قورچیان خاصهٔ شریفه ولد مرحوم یادکارعلی سلطان بحجابت بخارا و علیقلی بیك قورچی خاصهٔ شریفه بایلچی گری اورگنج معین شد

«۱۲۸» (شرح تعیین وزراء محال)

در ایام وزارت محمد بیك اعتمادالدوله سابق راه کساد صاحب تلاشان بل هر یك از افرادانسان از طریق تحصیل توفیر بهم رسیده جمعی را که نه در خور بعضی از مناصب عالیه باشند بدین تدبیر صید مطلوب میسرواقلیم خواهش مسخر بود (۳٤٤) درینوقت میرزا صدر جهان مستوفی خطه لار را نیز داعیه حکومت دارالملك فارس برآن‌داشته بود که بوسیله قبول نقصان جمع فارس تلاش این‌شغل عظیم الشان نماید وچون نقصان‌عملکرد وزراءآنمحال بسبب عملکرد الله ویردی خان و امامقلی‌خان مبلغی خطیر میشد اعتمادالدوله سابق اینمعنی را کفایت عظیم دانسته معروض پایهٔ سریر فلك مصیر گردانیده این امر سامی چنانچه قبل ازین رقمزدهٔ خامهٔ تحریر گردیده بصدرجهان مفوض شد و بعد از چندسال که متکفل امور مزبور گردید مشخص شد که مبلغی خطیر از آنچه عمال سابق واصل دیوان نموده اند سوای وجه قبولی در ایام وزارت او بعمل نیامده و عرایض برات داران

---

(۱) شفه : اصلها شفهه . لان تصغیرها شفیهه و جمعها شفاه بالهاء . لس

(۲) جای اسم بیاض است

و تحصیل داران وهمه ساله داران مشتمل برام یصل بودن مطالبات دیوان بدیوان اعلی میرسید و باوجود اینحال جمعی از ساکنین ورعایای آن محال نیز ازاختلال اوضاع آن دیارتفرقه یافته بدرگاه جهان‌پناه آمده بودند واعلیحضرت ظل‌اللهی را از جزئیات اوضاع آنملك اطلاع حاصل شد بجهت جبران نقصان و رفاه حال بیدست و پایان صدر جهانرا از آن شغل معزول فرموده وزارت کل الکاء فارس را بمیرزا صادق وزیر مازندران بهشت‌نشان عنایت فرمودند و بنفس نفیس بحقیقت مطالب مردم آن‌دیاررسیده بعضی‌وجوهات راکه مستوفیان جمع نموده بودند ودر جزو ، وجود خارجی بالکلیه نداشت ؛ بتخفیف وتصدق‌فرق‌اشرف مقررفرمودند و مقرر شد که مستوفیان عظام من بعد بعهدات‌عمال سابق وعملکرد الله‌ویردیخان وامامقلی خان و جمع دفتر تشخیص زمان نواب گیتی ستان را منظور نداشته‌نسخه عملکرد وزیر حال را که بر رقم رسانیده بدفتر سپارد مناط اعتبار دانسته از آن قرار ابواب جمع وتنخواه ارباب حوالات نمایند واینمعنی (۳۴۵) موجب رفاه‌حال کافهٔ متوطنین آندیار و رجوع رعایای آنملك باوطان گردید و وزارت الکاء مازندران بهشت نشان وهزارجریب بمیرزا مسعود وزیرموقوفات ووزارت‌موقوفات بمیرزا صادق ولد او شفقت شد وچون عاملان قضا و قدرحکم مسترد حساب‌میرزا مسعود را بمهر لارادلقضائه ولا معقب لحکمه رسانیده بود .ند

بعد از دخول بدان خطه دلگشا سفر عقبی‌اختیار نموده و این خدمت سامی بمیرزا محمد تقی‌قزوینی وزیر محال‌زراعت ارامنه دارالسلطنهٔ اصفهان‌شفقت شد و وزارت ارامنه بمیرزا محمدیحیی برادر زاده مشارالیه مفوض گشت

«۱۲۹» (فوت ذوالفقارخان بیگلربیگی قندهاروسایر وقایع

درین سال ذولفقار خان بیگلربیگی دارالقرار قندهار وحاکم درون وغیره‌نیز برفاقت مسافران‌آنجهانی روان گردید و ایالت امر جلیل‌القدر منصب عظیم الشأن قندهار بکرجاسبی‌بیك برادر وحکومت الکاء درون بصفی قلیخان ولد ا و عنایت

شد و گرجاسی بیك باسم سامی منصورخان موسوم گشت و چون مداخل مملکت وسیع الفضای دارالقرار قندهار مبلغهای خطیر است و قلندر سلطان ابدالی عرض نموده بوده که ذوالفقارخان خداداد سلطان والد او را بدون صدور جریمه مقتول و اموال اورا ضبط نموده مقررفرمودند که میرزا محمود وزیر دارالسطنهٔ قزوین روانهٔ قندهار گشته نسخه منقحه بر مداخل ومخارج آنملك و کمیت اموال خداداد سلطان نوشته برمرآت‌ضمیراقدس منطبع گردد وچون ایل‌پازوکی که پیوسته در اسفار بخدمات حسنه قیام نموده اند بعلت عدم تعیین حاکم تفرقه یافته از اقویای ایشان بسبب رعایای محال سکنی ایشان تعدی واقع میشد حکومت ایل پازوکی و الکاء سمنان (۳٤٦) ودماوند و غیره که قبل ازین بجمشید خان متعلق و بعد از سرافراز شدن او به‌بیکلر بیکیگری استرآبادبخاصکی‌منصوب شده بودبمرتضی‌قلی خان سعدلو مرجوع گشت وبنابر اعتیاد ابدال خان حاکم کرایلی بمغیرات وتقاعد او از رتق و فتق مهمات و معاملات توکل خان عم زاده موی الیه باین خدمت سرافراز شد

«۱۳۰» (قضیه احمد بیك یوزباشی غلامان و تابینان)

مقررارباب دید ودریافت و مسلم اصحاب تمیز و شناخت است که دشمن‌ترین خصماء هر کس‌خواهش نفس سر کش واعدا عدو هر فردی اعمال و افعال ناخوش او میباشد در بحر طوفانی حوادث کشتی‌اعتبارات‌را از هوای نفس بیم شکستن و رشته عزت ودولت‌را از کشاکش‌دواعی مظنه گسستن است لهذا احمدبیك‌یوزباشی غلامان خاصهٔ شریفه که عمرها تربیت یافته عنایت اعلیحضرت ظل رحمن و محسود اماثل و اقران و مرجع عظمای ایران بود درین ایام که نزدیك بآن رسیده بود که مراحل حیات را بآخر رساند و بار بسته سفر ناگزیر معین را بمنزل گشاید نسبت کم خدمتی و ارتکاب‌بعضی امور که ملایم طبع‌همیون صاحبقران قضا فرمان نبود مرکب اعتبارش در آخر مسافت زندگانی لنك وکاخ وسیع دولت برو چون‌طینت کافران تاریك وتنك شد وصفی قلی‌بیك دیوان بیکی بحبس وضبط اموال اومامور

گردیده باین خدمت قیام نمود چند نفر از تابینا ن او که در شیوه خدمت صاحب تقصیر و درین امر با اوعدیل ونظیر بودند ازمرتبهٔ اعتبار ساقط و از درجه بندگی هابط گشتند و مقرر شد که چند نفر از قورچیان خاصهٔ شریفه احمد را بدارالملك شیراز برده بوزیر آنجا سپارند که بقیة العمر در آنجا بسر برده مبلغی از (۳۴۷) وجوهات آنجا بمدد معاش او مقرر شد و بعد از وصول مومی الیه بدارالملك شیراز ندای العود احمد از داعیان حیات و محصلان ارواح استماع نموده بمنزل اصلی باز گشت نمود .

اگر بیگانه ور از بندگان خاص او باشد　　مبادا درجهان هر کس که بی اخلاص او باشد

مروت و بنده نوازی این فرمانفرمای ماء وطین که میراث حضرت سیدالمرسلین وخیرالوصیین است با وجود صدور تقصیرات شامل حال تابینان او گردیده مبلغی در وجه مدد معاش هر یك از ایشان مقرر فرمودند که بدعای دوام دولت ابد مقرون قیام نمایند ،

«۱۳۱» (تشریف بردن اعلیحضرت جهانبانی بمنزل

(ملا رجبعلی و بقعه درویش صالح لبنانی)

چون ذره پروری لازم ذات خورشید تابان و پروردن خشك وتر عادت کرم سحاب نیسان است اعلیحضرت ظل رحمن که آفتاب جهانتاب مرحمت واحسان و ابر مطیر برو امتنانند برساحت امال افراد خلایق می تابند و بسبز کردن مزرع آمال درویشان می شتابند

لهذا درین ایام ازراه خدا جوئی و حق شناسی کلبه افروز ملا رجبعلی تبریزی وبقعه طراز درویش محمد صالح لبنانی گردیده ازفیض صحبت حال ایشان را مسرح البال ساختند

خدایاتو این شاه درویش دوست　　که آسایش خلق درظل اوست

بسی بر سر خلق پاینده دار　　بتوفیق طاعت دلش زنده دار

بدارش براورنك اقبال وجاه　　بدور فلك تا بود مهر و ماه

«۱۳۲» (فوت شدن الله ویردیخان قوللرآقاسی و)

(ملا محمد شفیع منجم) (۱)

الله ویردیخان قوللرآقاسی بعداز ورود دریافت شرف پای بوس وبندگی بدستور مورد عنایت و احسان میبود و ازجمله انعامات که بعد ازرجوع بدرگاه جهان پناه بدو شد (۳٤۸) دوازده فص جواهر قیمتی است و بدین طریق بمزیدالطاف خسروانه ازاکفاء وامثال امتیاز داشت باآنکه سپهر بهانه جو وروزگار بدخو که درانداختن برافراشتگان خود فروگذاشت نمینماید وعاریتهای قوی وحواس وحیات رایك یك چون راهزنان میربابد متوجه استرداد امانت هستی آن واقف دقایق حق شناسی و خداترسی گردیده عطف عنان آن خان اخلاص آئین بصوب علیین نموده اصل آن مستجمع صفات شتی ارمنی و در ریعان شباب و حداثت سن منظور نظر تربیت نواب خاقان رضوان مکان وبرتبه یوز باشیگری غلامان خاصهٔ شریفه ممتاز بود ودرزمان جلوس میمنت مأنوس که خسرو خان والد او ازپایه امیرشکار باشیگری فراترشده بمرتبهٔ ایالت شیروان سرافراز گردید الله ویردیخان چنانچه سبق ذکر یافت امیرشکار باشی وبعد ازآن بیگلر بیگی استرآباد وبعد از فوت سیاوش خان قوللرآقاسی وبیگلربیگی کوه گیلویه وسردارلشکرظفرانرشد الحق جوانی بودبحسن خلق وخلق موصوف ودرآداب فروسیت ودقت ذهن تمام بود وازهر کمال نصیبی وافی داشت درفن تصویر

«۱» میرزا محمد تقی ومیرزا محمدشفیع پسران مولانا مظفر جنابذی هر دو در دربارشاه صفی و شاه عباس ثانی سر میکردند. میرزا محمد تقی بگفته صاحب تاریخ خلد برین در بزم میگساری بجرم تنك شرابی دیدهٔ ظاهر بین از جهان گذران پوشیده وگوشه نشین و منزوی گردید ولی میرزا شفیع تا آخر زمان شاه صفی ازمحرمان آن دربار و در زمان شاه عباس دوم هم بین امثال و قران بعواطف خسروانه ممتاز میبود تادر سال جاری بدرود جهان گذران نمود

جنابذ بضم اول وبعد از الف باء موحده مکسوره وذال معجمه بلدهٔ بوده درحوالی نیشابور که در اصل فارسی آنرا گنابذ میخواندند بعضی آنرا کوره ودستهٔ قریه نوشته اند، ازفضلا ودانشمندان منتسب به گنابذ بسیار در کتب رجال دیده میشود

بی بدل روزگار واز موسیقی وعلم آواز نیز بقدری خبردار بود ودر نیك ذاتی و خدا ترسی بی مانند و در دریافت امور و درویش‌مشربی صاحب مرتبه بلند بود بنابر این مورد تربیت و نوازش شاهانه گشته و روز بروز پایه اعتبارش تزاید می‌یافت و بعد از رحلت ازین‌سرای فانی و انتقال بمنزل جاودانی حسب‌الامر اعلی در اصفهان درجوار قطب‌العارفین بابارکن (۱) الدین مدفون گردید وعمارت که آثار آن تا انقراض زمان باقی توا ند بود برمزارآن مستغرق بحار رحمت ایزدی ساخته شدو مقررشد (۳٤۹) که مبلغی خطیر بهمه ساله از سرکارخاصه جهت مدد معاش خادم و فراش و مؤذن و روشنائی داده شود

درهمین سال کوکب زندگانی ملا محمد شفیع منجم خراسانی نیز راجع و ستاره حیاتش بقاطع رسید فنجاة مساتر ملك بقا گردید آن واقف رموز افلاك و نجوم خلف مرحوم ملا مظفر منجم واززمان نواب گیتی ستان تا حین فوت منظورانظار احسان فرمانروایان این دودمان ابد توامان بود ؛ الحق مردی بود بصفات حسنه خلق و مردمی وخوش سلوکی آراسته و ازمعایب ابناء زمان پیراسته بعد ازرحلت ازین سرای سپنج و مکان عنا ورنج نعش او نقل ارض مقدس کربلای معلی شد .

«۱۳۳» (روانه شدن رایات نصرت آیات بصوب

مازندران بهشت نشان

خاطر اعلی و طبع معلی را خواهش سیر و شکار متنزهات مازندران بهشت نشان حاصل گشته رایات نصرت آیات بفیروزی و اقبال روانهٔ آنحدود گردید بعد از ورود اعلام اقبال بباغ مبارکه تاجاباد نطنز چون‌بعرض اقدس رسیده بود که بیماریهای مهلك در مازندران بهشت نشان بهمرسیده زینل بیك بیگدلی داروغه

«۱» تکیه بابا رکن‌الدین در آخر قبرستان تخت فولاد واقع شده و در آ ن مقبره وایوانی دیده میشود ـ گنبد آن آبی‌رنك ترك دار هرمی شکل میباشد . در زیر گنبد بطرف شرقی آن قبر بابا رکن‌الدین ابن مسعود عبدالله البیضاوی متوفی بیست وششم ربیع الاول ۷٦۸و اقع‌شده واین گنبد چنانچه درمتن بآن مصرح است درزمان شاه عباس‌دوم جهت‌الله‌وبردی‌خان‌قوللرآقاسی‌ساخته یالااقل تعمیر شده است

فراشخا نه خاصه شریفه را مأمور فرمودند که برسبیل استعجال روانه آنحدود شده حقیقت امر مزبوروچگونگی هوای آنجارا معلوم نموده مراجعت نماید ودرهمین ایام عریضه نجف قلیخان بیگلربیگی ایروان بدرگاه جهان پناه رسید که چون الکاء باشی آچوق ودادیان در حین وقوع مصالحه وپیمان داخل محال متعلقه بپادشاه والاجاه خواندگار روم بوده و درین ایام بشرحیکه سبق ذکر یافت شاهنوازخان تصرف در الکاء مزبوروتعیین (۳٥٠) حاکم جهت آنمحال نموده حاکم ارزن الروم و اخسقه وسایر حکام آنحدود ومنسوبان آن پادشاه والاجاه اینمعنی را حمل بر نقض عهد و پیمان نموده اند وکمال تزلزل در احوال ایشان بهمرسیده بگمان اینکه لشکر منصور بتسخیر دیار متعلقه ایشان مامور میشود و رعایا و ایلات واحشامات خود را که متصل باراضی و محال چخور سعد سکنی داشته اند بامکنه دور دست برده اند ومقارن آنحال شاهنوازخان والی گرجستان نیز شرح مفتوح گشتن الکاء باشی آچوق و دادیان‌را بشرحی که نگارش یافته معروض داشته با عریضه تاوادان و ازناوران و کشیشان و سایر سکنه باشی آچوق که بحکومت ارجیل خان ولد او راضی اند بدرگاه جهان پناه فرستاده بود چون نقض عهد وپیمان از شیمه کریمه اعلیحضرت ظل رحمن بعید است مقررفرمودند که شاهنوازخان دست از الکاء مزبوره برداشته ارجیل خانرا باجمعی که درآنحدود گذاشته طلب نماید و چون آن محال در تحت سور پادشاه والاجاه روم و مبانی صلح و صلاح از طرفین مشید و مستحکم است ، بعمال آندولت واگزارده که بهر نحو که خواهند عمل نمایند ، شاهنواز خان بمقتضای فرمان عمل نموده عرضه‌داشت قوایم سریر خلافت مصیر نموده و بانعامات وخلاع فاخره سرافرازی یافته ، بازاء این خدمت وبندگی الکاء کاخت بارجیل خان خلف او شفقت ومقرر شد باتفاق گیو بیك امیلاخور والزبار بیك بمازندران بهشت نشان آمده ، بشرف پای بوسی سرافرازی یابند و ارقام مطاعه را مصحوب امیرحمزه بیك طالش قورچی خاصه شریفه ارسال داشته امرفرمودند که مهمانداری ایشان نموده آنجماعت را بدرگاه معلی آورد و رایات منصور متوجه قصر و

ودارالمؤمنین کاشان (۳٤۹) گردید وامرفرمودند که جمعی ازامراوعساکر منصور عراق روانهٔ دارالمؤمنین استرآباد شوند، که اگرحرکتی از کفرهٔ قلماق صادر شود بسر کردگی جمشیدخان بیگلربگی آنجابدفع ورفع ایشان قیام نمایند،

«۱۳٤» (روانه شدن رایات منصور ازقمصر بفین کاشان)

چندروزقمصر کاشان مقر رایات نصرت آیات گشته، چون مولانا محمد محسن کاشی نیزدرقریه مزبور میبودند، دونوبت کلبه افروز جناب اخوندی گردیدند، واز آنجا بسعادت واقبال بفین کاشان نزول اجلال فرمودند ودرآنمکان نزاهت بنیان زینل بیك مراجعت وادراك سعادت بندگی نموده؛ معروض داشت که هوای خطه مزبور لطیف وسخنان معروضه اراجیف است بنابراین همعنان دولت واقبال ازراه نمك متوجه خوارشده وازخوار بقورق سوارشده بامخدرات سراپرده عصمت متوجه مازندران بهشت نشان گردیدند

«۱۳۵» (شرح دخول مازندران بهشت نشان وسوانح آن)

بعدازدخول خطه ارم نظیر مازندران جنت نشان چون خاطر اقدس همیون متوجه آن بود که بحقیقت سرکارخاصه دیوانی رسیده بعضی ازمحال دیوانی را مخصوص سرکار خاصه وبعضی ازوجوهات خاصه را مخصوص سرکار دیوانی نمایند و از هرسرکار نسخه مفصل ومجمل برمحال ووجوهات درستداشته بودند بنفس نفیس متوجه دیدن نسخ مزبوره گردیدند وباآنکه کثرت محال وتفصیل آن بمرتبهٔ بود که محاسب صاحب وقوف رادیدن آن درمدت یکسال دشوارمینمود آن سایه حضرت آفریدگار درایام توقف آن خطهٔ ارم نظیر درچند مجلس که بنفس نفیس متوجه گردیدند، محل بمحل مفصلا درنهایت دقت ملاحظه فرموده تنقیح وتشخیص آن فرمودند ورقم مطاع لازم الاتباع که علی مرالشهور والاعوام دستورالعمل (۳۵۲) کارشناسان تواندبود بر طبق نسخه معروضه عزصدوریافت امید که تامحاسب افلاك هربامداد بقلم فروغ خورشید برصفحات ایام خطوطزر میکشد مدت ایام دولت این خسرو عدالت آئین ومقنن قوانین ازاندازه شماره بیرون باد

«۱۳۶» (متوجه شدن بصوب چکپرود و بارفروش ده)

چون درسنوات سابقه که متنزهات جنت صفات مازندران مقر رایات منصور شده بود بلده بارفروش ده بطریق اجمال منظور نظر کیمیا اثر گشته محط رایـات نصرت آیـات و منزل مـوکب مسعود نگردیده خطه مشهد سرو چپکرود بنظر کیمیا اثر نرسیده بود بنابرین از قریه‌علی‌آباد متوجه بارفروش ده گردیدند و در اوقات توقف گلچین سیر آن ازهار دایم بهار گشته هرعصرسیر دریاچه که محیط دولتخانه مبارک است فرمودند و چون مدتی بود که دختر رز درپرده خفا و نقاب اختفـا محجوب بود ورخصت دخول بزم پر نور و افرالسرور نمی‌یافت درینمکان نزاهت بنیان بزم‌باده در کشتیهای گران آراسته شده کشتیهای باده ارغوانی بگردش آمد و امراء عظام و بندگان خاص در بندگی آن خسرو جم اقتدار تر دماغ نشاه بنده پروی گردیدند و بعد از انقضاء ایام توقف قریه چپکرود مقر رایات منصور گردید و چون دریاچه کاله در قرب آن واقع رود تـالار از جنب آنمحل بدریا منصب میشود مکرر بسیر کشتی و سیر سررود و شکار رود وشکار مـاهی رغبت فرمودند ویکنوبت با امرا وبندگان متوجه‌سیر کاله وشکارمرغابی که بانحاء غریبه موجب حیرت نظارگیان میشود گشته نوبت دیگربا پوشیده رویان دولتسرای‌عفت هنگامه طراز بـزم آن عیش غریب شدند و در ساعت مسعود دولتخانه مبار کـه فرح آباد جنت بنیاد قالب افسرده را (۳۵۳) بحیات تازه نزول اجلال رسانید .

«۱۳۷» (شرح امیرشکاری امام‌ویردی بیك)

بنـا بر حسن خدمات والد و برادرو قـابلیت تربیت منصب جلیل‌القدر امیر شکار باشیگری بامام ویردی بیك بـرادر مرحوم الله ویردیخان کـه در حین حیات مرحوم مزبور که بسرداری تعیین شد بطریق نیابت بامر مزبور قیام مینمود شفقت شد و مبلغ یکهزار تومان تبریزی از بابت محال گارزون فارس در وجـه مواجب اومقرر گشت وبخلاع شاهانه سرافرازی یافت .

«۱۳۷» (فوت طهمورث)

در حینی که رایات نصرت آیات متوجه منتزهات دارالمؤمنین مازندران بهشت نشان بود بنابرضعف بنیه طهمورث خان وعدم قدرت او برسواری امرفرمودند که از دنبال اردوی معلی سوار تخت روان شده بآهستگی از راه جوزولی روانه دارالمؤمنین استر آباد شود که بعد از ورود موکب مسعود بدان خطه ارم نظیر درباب مشارالیه بدانچه امرشود بعمل آورد ومومی الیه روانه دارالمؤمنین استر آباد شده و تا حین ورود موکب مسعود در آن مکان نزاهت بنیان میبود وهم در الکاء مزبور نقد حیات را تسلیم خازنان ارواح نمود و اموال و اسباب او که مبلغهای کلی از انعامات اعلیحضرت ظل اللهی و غیرآن مخلف شده بود حسب الشرع اقدس بورثهٔ او که بشرف اسلام مشرف بودند عنایت شد .

«۱۳۸» (آمدن ارجیل خان و امراء گرجستان)
« بمازندران جنت عنوان »

بعد از ورود رایات جاه و جلال بسعادت و اقبال بدارالسلطنه اشرف که مقر سلطنت و مستقر خلافت است ارجیل خان ولد شاهنوازخان و گیو بیك امیلاخور والزباربیك وسایر تاوادان و از ناوران بمهمانداری امیر حمزه بیك طالش داخل بلدهٔ طیبهٔ اشرف شده بشرف پای بوس سرافرازی یافتند ودر اوقاتیکه آن خطه ارم نشان محل اقامت (۳۵٤) خسرو قضا فرمان بود اکثر اوقات متوجه سیروشکار پرسته کله و بردجه کله وسایر شکار گاههای آنجا شده داد عیش وخوشدلی میدادند و بتاختن مرکبان سبکتاز و انداختن گوزن وگراز و تماشای شکار شاهین و و چرغ و یوز و باز کسب نشاط وانبساط میفرمودند ودرعمارات مبارکات همیون تپه و عباس آباد وباغ میدان مکرراً هنگامه آرای بزم خوشدلی و طرب گردیده میهمانان وهر یك ازبندگانرا مشمول نوازشات بیکران میفرمودند ومجلس همیون یکنوبت در منزل نواب ایرانمداری اعتمادالدوله العلیه عالیه و یکمرتبه درخانه

عالیجاه قورچی باشی انعقاد یافته موجب سر افرازی ایشان گردید و چون فیمابین الکاء آستارا که محل تیول قلیچ خان طالش است و مازندران مینونشان کمال نزدیکی و قرب واقع است قلیچ خان استدعاء رخصت پای بوس نموده باین سعادت سرافراز شده ومشمول الطاف و احسان بیکران گشته منزل آن خان عالیشان نیز دو نوبت از مقدم اعلیحضرت ظل رحمن غیرت افزاء حظائر جنان شد .

«۱۳۹» سوانح توشقان ئیل ۱۰۷٤ سال سعادت اشتمال

بیست و دویم جلوس میمنت مانوس

تحویل نوروز فیروز جهان افروز این سال فرخنده فال را در دارالسلطنه اشرف بسعادت و اقبال گذرانیده چون زمان توقف آن خطه ارم نظیر سپری شده هوا از منهج اعتدال عدول نموده بود خاطر خطیر همیون و طبع والای اصابت مقرون متوجه نقل و تحویل از آن دیار خلد آثار گردید ودر همین اوقات جمشید خان بیگلربیگی استرآباد ومرتضی قلیخان سعدلو حاکم ایل پازوکی و الکاء سمنان وکلب علی سلطان سیل سپر وسایر مین باشیان و یوزباشیان و عساکر نصرت شعار (۳۵۵) که دردارالمؤمنین استرآباد جمعیت نموده بودند احراز آستان بوسی نمودند و در ساعت مسعود رایات نصرت آیات متوجه ییلاق خلدآثار لار گردیدند چون مرحمت پناه مهدیقلی خان شاملو ایشیك آقاسی باشی حاکم ری را بسبب عرض مرض و امتداد زمان بیماری قدرت سواری و همراهی موکب همایون نبود رخصت حاصل نمود پیشتر متوجه گردید وبعدازورود بلده ساری بفرمان حضرت باری در بیدای عدم متواری گردید و بعد از ورود موکب قیامت شکوه بفیروز کوه اغورلوخان ولدمهدیقلی خان بمنصب والای والد سر بلندی یافت و منصب عظیم القدر ورفیع الشان قوللر آقاسی گری بجمشیدخان مفوض گردید و چون بعرض اقدس رسید که شوارع فیروز کوه الی چمن لاررا بعلت ضیق طرق و تنگی شوارع و قلت آذوقه گنجائی نزول و مرور اردوی همیون که اعداد آحاد آن زیاده ازچند وچون است نیست بنابراین امر

همیون نفاذ یافت که سوای همیشه کشیك باقی عساکر نصرت مآثر و احمال و اثقال و زواید خدمه و اسباب هر یك از امرا و بندگان متوجه سایر محال شده جمعی را که بسبب کارسازی دراردوی معلی بوده باشند مرخص سازند که باوطان وسایر محال رفته بعد از آنکه اعلام نصرت فرجام از چمن‌لار متوجه سایر محال شود بجهت انجام مهام خود بپایه سریر معلی حاضر گردند ورایات نصرت آیات متوجه چمن‌لار گردید

«۱۴۰» (قضیه عزل صفی قلی بیك ناظر بیوتات)

صفی قلی بیك ناظر بیوتات که درزمره باریافتگان بساط قرب وعزت انتظام داشت در عرض ایام دخل که راتق و فاتق امور جمهور بود پیوسته بمقتضای حرص وآز ودلبستگی مشتهیات سرای مجاز با متغلبه دست یکی داشت در ضبط مالیات دیوانی وصرفه وغیظ که لازم مباشرین این امر جلیل‌الشأن بوده باشد مبالاتی که لازم باشد (۳۵۶) نمینمود و اینمعنی بکرات بر مرات ضمیر منیر بیضا نظیر پرتو وضوح افکنده بدست مروت عنان داری توسن مؤاخذه وبازخواست مینمود و در این اوقات بفحوای لکل اجل کتاب شعله غضب جهانسوز پادشاهی در التهاب آمده فرمان قضا جریان بمؤاخذه ومصادره اوصدور یافته اغورلوخان ایشیك‌آقاسی باشی شاملو باین خدمت مأمور گردید حسب‌الامر مشارالیه را محبوس ساخته روانه‌قلعه کلات نمودند و اموال و اسباب واملاك او در حیطه ضبط درآمده سولان‌قلی‌بیك استاجلو قاپوچی باشی بدان امر معین گشت واین خدمت جلیل‌القدر بمقصود بیك سفره چی باشی ولد خلف بیك تفویض یافت و فتحعلی بیك ولد مقصود بیك در عوض والد برتبه سفره چی باشیگری ارتقا نمود

«۱۴۱» (فوت خاندانقلیخان حاکم فراه و تعیین محمدعلیخان (افشار)

چون ودیعت حیات هر فردی از افراد سپردنی و زهر ناگوار نیستی بناچار خوردنیست مرکب حیات خاندانقلی خان حاکم فراه درسنگلاخ اعراض‌امراض‌بسر درآمده طایر حیاتش ازقفس بدن پرواز نمود محمد علیخان افشار ولد قاسم خان

را ازهار مراد برشاخسار حصول شکفته منظور نظر عنایت شاهنشاهی گشت و برتبه ایالت الکاء فراه سر بلند گردید و هم در این ایام رضاقلی بیك قاجار برادر زاده عباسقلیخان بیگلربیگی ایروان بمنصب دواتداری مهرانگشتر مبارك و محمدحسین بیك بخدمت مشعلدار باشیگری درعوض مهدیقلی بیك عم خود ممتاز گشت

«۱۴۲» (شرح قضایائی که در ایام توقف چمن لار روقوع یافت)

در اوقاتیکه چمن دلگشای خلد آثار لار که منبت ازهار و دارالسرور هوای مسرت فضای بهاراست مقر رایات نصرت آیات بود؛ پیوسته طبع مقدس و ضمیر اقدس از منتزهات آنجا گلهای کامیابی میچیدند و گاهی لذت بآب صید ماهی غزل آله (۳۵۷) که از اقسام حیتان درطعم و لذت ونمود امتیاز تمام دارد میبودند دروافع وفورماهی در رودآن آلنگ (۱) آسمان رنك بمرتبهٔ بود که احاد ملتزمان رکاب نصرت انتساب که از حیز تعداد و حساب بیرون بودند و گرجیان با آنکه روز و شب بصید اشتغال داشتند روزی وشبی کمتراز دویست وسیصد صید نمینمودند ودر روز نخست که چمن لار مقر رایات منصور گردید بیجن بیك یوزباشی غلامان خاصه شریفه بصید ماهی مامور گشته در همانروز یکهزارو پانصد قطعه ماهی صیدنموده بنظر کیمیا اثر رسانید و در همین اوقات منوچهرخان بیگلربیگی مشهد مقدس بجهت بدسلوکی معزول گشته این امر جلیل بصفیقلی بیك دیوان بیگی عنایت شد و میرزا بدیع کلانتر مشهد مقدس که از اجله سادات رضویست در عوض میرزا باقر متولی آنجا که واصل رحمت ایزدی گشته بود برتبهٔ تولیت سرکار حضرت امام ثامن ضامن یافت و گداعلی بیك قاجار برتبهٔ ایالت دورق سرافراز وازاماثل واقران ممتاز گشت و اعلیحضرت ظل رحمن بقصد سیر لواسان متوجه آن قریه غرایب عنوان گشته طی کریوهٔ که فرازآن تاآسمان توأمان و تماشاگاه قیروان تا قیروان است فرموده همانروز مراجعت فرمودند و چون طی آنراه پرنشیب وفراز برمراکب و دواب گران بارلشکر نصرت شعار دشوار بود از راه دماوند لشکر منصوره متوجه بلده طهران گردید

«۱» آلنك . چون آهنك خندقهائی را گویند که بدور قلعه های نظامی حفر نمایند

«۱۴۳» (شرح اموریکه درایام توقف شمیران ازقضایای)
(خالق زمین وآسمان روی نمود)

رایات نصرت آیات از دماوند متوجه شمیران گشته چند روز آنمکان خلد عنوان مقر رایات منصور و منزل عسکر قیامت شور بود و چون اعمال ناصواب و اطوار ناهنجار مرتضی قلیخان قورچی باشی قاجار مکرر بمسامع جاه و جلال رسیده شعله تیغ قیامت لهب یاسا تشنه خون آن مدبر بد اختر گردیده بود درین اوقات حسین‌قلی‌خان شاملو قورچی شمشیر و عباسقلی‌بیك استاجلو (۳۵۸) قورچی تیر و کمان و زنیل سلطان ایشك آقاسی‌ایکرمی دورت را مامور فرمودند که سر بی سعادت آن کج اندیش را از تن جدا ساخته بنظیر انور رسانند و یساقچی باشی در کشیکخانه که امرا و بندگان اجتماع داشتند بدین امر قیام نمود و اموال و اسباب و املاك و ما یعرف او بدیوان اعلی منسوب گشته مقرر گردید که میر حاکم بیك ایشك آقاسی حرم علیه عالیه روانه دارالسلطنه تبریز شده مصطفی قلی‌ولد اورا گرفته بدرگاه جهان پناه‌فرستدواموال‌و اسباب اورا که در دارالسلطنه تبریز باشد ضبط نموده تا تعیین حاکم جهت دارالسلطنه مزبور بحفظ حراست و ضبط و ربط امور آنجا قیام نماید و علیقلی یساول صحبت ومهدیقلی ولدان اورا که دردرگاه‌جهان‌پناه‌بودند مقررشد که روانه قلعه کلات‌نمایند وبعدازآنکه میرحاکم بیك مصطفی قلی را محبوس‌ساخته روانه درگاه جهان پناه نموده بود مقرر شد که او را بقلعه الموت برند و موکب مسعود روانه بلده طهران گردید .

«۱۴۴» «مسلمان شدن ارجیل خان وامیلاخور»

چون چراغ ابد فروغ این دولت والا پیوسته گم گشتگان بادیه جهالت و ضلالت رابمنهل عذب ایمان والقان هدایت مینماید دراینوقت ارجیل خان‌و گیوبیك امیلاخور گرجستان برهنمائی آن نور هدایت فروغ مهتدی گشته قدم در شاه‌راه مذهب حق ائمه اثنا عشر گذاشته و از خلوص عقیدت متوح بتاج ایمان و ملبس بلباس‌ایقان گشتند وبنیری چاکری‌این‌آستان که‌خاك مراد حاجتمندان است کسب سعادت نشأتین نمودند

«۱۴۵» «آمدن چوپان بیك و رفقا»

در حینی که رایاب جهانگشا واعلام آفتاب ضیاء در چمن لار نزول اجلال داشت معروض بار یافتگان سرادقات (۳۵۹) جاهو جلال گردید که چوپان بیك قرم برادر سرخای خان شمخال باتفاق غازیخان بیك ولد شمخال و گرای بیك ولد خود با پیشکش وتحف لایقه احرام سعادت خدمت بسته و الله ویردی بیك مازندرانی ایشیك آقاسی حرم علیه عالیه بمهمانداری ایشان تعیین شده مقرر گشته بود که تاحین ورود موکب مسعود در بلده تهران توقف نمایند درینوقت که بلده طیبه طهران از ورود همیون خانه دولت و منزل سعادت شد چوپان بیك و رفقا سعادت خدمت و بندگی دریافته به نوازشات و انعامات و خلاع فاخره امتیاز یافتند و در ایام نوقف آنجا که اعلیحضرت ظل رحمن متوجه شکار کلنگ وسایر مرغان آسمان آهنك میگشتند ملتزم رکاب ظفر انتساب بوده مشمول عنایات شاهانه میگردیدند و در حینیکه عزیمت توجه موکب بیکران بصوب صواب اصفهان مصمم گردید ایشانرا مشمول الطاف واعطاف شاهانه ساخته رخصت انصراف ارزانی داشتند و چون در خاطر آفتاب ضیاء و آینه ضمیر منیر عیب نما ارتسام یافته بود که ملاحظه سان قورچیان و غلامان و سایر ملازمان همیشه کشیك نموده نسق احوال ایشان بر وجه احسن نمایند در ایام توقف طهران متوجه دیدن سان ایشان گشته هر روز بسعاد و اقبال متوجه این میگشتند وجمعی راکه حسن خدمات ایشان معروض میگردید بانعامات شاهانه سربلندی می بخشیدند چون مدتی بود که شاهد یوسف لقای اصفهان از زیور حضور شاهنشاهی عاطل بود خاطر همیون متوجه نوازش آن منتظر مهجور که چشم برراه غبار موکب منصور بود گردیدند و در ساعت مسعود از بلده طهران در حرکت آمده همه جا شکار کنان وساغر کشان کامیاب و کامروان روانه گشتند و بعد از ورد منزل (۳۶۰) خوار ارجیل خانرا مشمول الطاف وخلاع فاخره ومسمی بشاه نظرخان فرموده باتفاق امیلاخوز ورفقا بمهمانداری محمد رضابیك چقتای یساول صحبت و لد محمد قلی خان ایشیك آقاسی باشی حرم علیه عالیه رخصت انصراف ارزانی داشتند و در همین

منزل مرتضی قلیخان بیگلربیگی قراباغ که بموجب رقم اشرف مقرر شده بود که روانه درگاه جهان پناه شود بپای بوس همیون سرافرازی یافت و مرتضی قلیخان سعدلو مرخص گشته روانهٔ الکاء سمنان شد و بعد از ورود باغ مبارك بنیاد تاج آباد فرمان والا نفاذ یافت که گرجیان رفیق طهمورث که دراسترآباد بودند نزد مرتضی قلیخان سعدلو روند که کس همراه نموده روانه خراسان نماید و مقرر شد که هرچند نفر ازایشان نزدیکی از بیگلربیگیان آنجا بوده بخدمات مشغول باشند و بسعادت و خرمی داخل دارالسلطنه اصفهان گردیدند .

«۱۴۶» (شرح وقایعی که بعد ازورود دارالسلطنه اصفهان)
(روی نمود)

چون آوازه عدالت اعلیحضرت ظل رحمن مانند فروغ مهر درخشان از مشرق تا مغرب رسیده و اغصان طوبی جاه و جلال این خسرو بی‌همال بهر ملکی دویده درین سال ایلچیان پادشاه جشه و امام یمن از راه اخلاص جهت تاسیس مبانی دوستی روی نیاز بدرگاه جهان پناه آوردند ودرحینی که طهران مقر رایات نصرت توأمان بود خبر آمدن ایلچیان حبشه معروض گشته امروالاصادرشده بود که دردارالسلطنه اصفهان توقف نموده منتظر فرمان باشند وبعد ازورود دارالسلطنه اصفهان بشرف پای بوس سربلند گشته مشمول عنایات خسروانه گردیدند و چون دوستی اسباب واموال و زخارف این نشاء سریع الزوال موجب دشمنی دوستان بل اخوان میگردد ما بین ایلچیان کدورتی بهم رسیده برویهم در مقام سؤال و جواب در آمدند (۳۶۱) و اخگر بیان غبار کلفت بنسیم مکالمه طرفین شعله ور گشته مهم بمحاربه انجامید و برادرزاده ایلچی کوچك مقتول گشته ویك دو نفرازمردم طرفین زخمدار گردیدند تا اینکه مهمانداراز سوء کردارشان واقف شده مانع قاصدین ایلچی بزرك گشته حمایت و وقایت او نموده و حقیقت را معروض سریر معلی داشته مقرر شد که منزلی دیگر جهت ایلچی کوچك که از مکان ایلچی بزرك دورباشد تعیین نمایند

بعد ازتفریق ایشان هریك پاس خود داشته در کمین فرست میبودند در آن اوقات
که ایلچی بزرك مرخص گشته برجناح تنفر «کذا» وچندنفرازمردم ایلچی کوچك نیم
شبی خود را بمنزل او رسانیده بقتلش مبادرت نمودند وچون قصاص میهمان از
شیمهٔ کریمه سلاطین دوراست ایلچی کوچك را مرخص ساخته وآنچه بهرجهت بایلچی
بزرك عنایت شده بود بااسباب و متروکاب او مصحوب مردم مشارالیه بجهت وارت
او فرستادند و ایلچی یمن نیز مشمول الطاف بیکران گشته مرخص گردید

«۱۴۷» (شرح دیوان بیگی عوض بیك)

دراینوقت جهت تنظیم امور دیوانی این امر جلیل الشأن بعوض بیك وزیر گیلان
بیه پس تفویض یافت وچون مرتضی قلیخان بیگلر بیگی قراباغ نیز بدرود حیات گفته
بود ایالت آنجا باغورلوخان عم زاده مشارالیه عنایت شد

تمة الکتاب بعون ملك الوهاب والصلواة والسلام علی نبینا وآله الکرام

اراك ابراهیم دهگان - بهمن ۱۳۲۹

« تشکیلات درباری صفویه »

۱ ـ شخص اول مملکت بنام اعتمادالدوله نامیده میشده است . این منصب بجای نخست وزیری فعلی بوده است ولی اعتمادالدوله ایران باصدر اعظم ممالک مجاور جزئی فرقی هم داشته است چه در دیگر ممالک آسیائی بخصوص دولت عثمانی صدراعظم فقط از اهل شمشیر و با فنون نظامی سروکار داشته است ولی در ایران صدر اعظم یا اعتماد الدوله چون تمام کار ها را در اختیار داشت میبایست اهل قلم و هنر نیز باشد

۲ ـ ناظر ـ ریاست و نظارت تمام بیوتات سلطنتی و املاک خالصه شاهی را داشته است

۳ ـ مهتر . این منصب بیکی از خواجه سرایان داده میشده است و بنام مهترشاهی خوانده میگردیده این منصب بهر کسی داده نمیشد چه دارنده آن همیشه در حضور شاه و حامل لوازم جیبی ظل‌الله از قبیل دستمال و نظائر آن بوده است مهتران شاهی همیشه ازمحارم وحامل اسرار سلطنتی انتخاب میشدند . ایشان بواسطه قرب جوار خیلی خود خواه و تقریباً مقدرات مردم بدست آنان بوده است

۴ ـ میرآخورباشی ـ اداره اصطبل شاهی با آنان بوده . اسبهای شاهی را بران چپ داغ میزدند تا تفاوتی بین اسبان شاهی و سایر اسبها باشد . در روز سان عمومی میر آخور باشی عملیات خود را از نظر شاه میگذرانده است .

۵ ـ میر شکار باشی ـ ریاست کلیه ادوات و آلات شکار با او و مقام قورچی باشی نیز ضمیمه منصب او بوده است و اجزاء اداره وابسته باو بیش از هزار نفر میگردیده

۶ ـ زینهدارباشی ـ ازمناصب عالیه وخازن زین ویراقهای جواهرنشان بوده است

۷ ـ زنگان قورچی‌سی ـ رئیس رکابداران شاه بوده‌است و کار اینان گرفتن رکاب دروقت سواری‌شاه و نظارت بمقام سلطنت در وقت حرکت بوده ، در حقیقت حراست شاه در موقع سواری ودرطول راه ازخصائص این‌دسته بشمار میرفته است

۸ - قلج قورچی‌سی - شمشیر دار شاه بوده .

۹-ارباج‌قورچی‌سی . تیرو کمان شاه‌را نگهداری مینموده .

۱۰ - وقایع نویس - منشی شاهی

۱۱ - خزانه دار باشی - کسی‌بوده که تمام نقدینه خزانه در تصرف او بوده .

۱۲ - ایشیك آقاسی باشی - بجای رئیس تشریفات فعلی .

۱۳ - مهماندار باشی - متعهد پرستاری سفرای کبار .

۱۴ - حکیم باشی - طبیب اول شاه ورئیس تمام اطباء مملکت بمنزله وزیر بهداری کنونی .

۱۵ - منجم باشی - رئیس منجمان ، شاهان صفوی به پیشگوئیهای اینان خیلی عقیده مندبوده اند . از اینجهت در دربار نفوذی بسزا داشتند و منصب منجم گری درردیف مناصب عالیه کشور بوده‌است .

۱۶ - دیوان بیگی - بجای وزیردادگستری فعلی .

۱۷ - داروغه - ازمناصب عالیه‌دربار صفوی - جلو گیری‌ازفواحش‌وتقلبات و دزدی و قتل و غارت از خصائص این منصب عالیه و در حقیقت داروغه بمنزله رئیس شهربانی فعلی بوده است .

۱۸ سفره‌چی باشی . مأمور گستردن سفره درجلو شاه .

۱۹ - شرابچی باشی . ناظر اشربه مختلفه شاهی و میخانه سلطنتی

۲۰ - مشعل چی باشی - متعهد چراغهای درباری و مشعلهائی که جلوی شاه میکشیدند

۲۱ - قهوچی باشی متصدی مشروباتی که در پـذیرائیها بکار میرفته است قهوه ،گلاب و نبات ، عرق بید مشك وسایر مقطرات .

۲۲ - خـاصه تراش - جراح و دلاك‌شاه ، تراشیدن سر شاه و فصد کردن خانواده سلطنتی با وی بوده .

۲۳ - قاپوچی باشی - رئیس دربانان .

۲۴ ـ ملك التجار ـ بكسي ميگفتند که تهیه پـارچه های ملبوس درباریان باوی بوده .

۲۵ ـ جلودارباشی رئیس ـ نوکرها وپیاده وپادوها که آنانرا شاطرمیگفتند

۲۶ ـ میراب ـ نـاظر کل آبهای پای تخت که تقسیم آب ها بـا نظر وی انجام میشده .

۲۷ ـ کارگران ـ که در دربار سلطنتی قالیهای اعلا از طلا یعنی زری نقره وابریشم وپشم وغیره میبافتند اینانرئیسی داشتند که آنرا رئیس کارگران میگفتند

۲۸ ـ نقاشچی باشی ـ این منصب در دربارصفوی‌از مناصب عالیه بوده است

۲۹ ـ اودون باشی ـ متصدی انبارهای هیزم .

۳۰ ـ توشمال‌باشی ـ ناظر مطبخ سلطنتی .

۳۱ ـ انبار دار باشی ـ رئیس کل انبارهای غله وارزاق

۳۲ ـ نجار باشی ـ رئیس کل نجارها .

(مناصب نظامی)

۱ ـ سپهسالار ـ فرمانده کل قشون پادشاهی .

۲ ـ قـورچی باشی ـ رئیس نظامیانی کـه از عموم قزلباشها ترکیب میشده اینددسته از قشون از قدیم الایام در خدمت دولت بکار های نظامی مشغول بوده و از خزانه دولت هم استرزاق مینمودند در زمان شاه اسمعیل چون اینان کلاه قرمز برسرداشتند آنانرا قزلباش‌میگفتند ، همه شجاع ودلیربوده واغلب انقلابات درباری بوسیله ایندسته از سپاهیان برپا میگردیده ، شاه عباس دسته ای از قزلباشها را از کار بر کنار وبجای آنان برعده غلامان افزود .

۳ ـ مین باشی ـ فرمانده یکهزار نفر .

٤ ـ یوز باشی . فرمانده یکصد نفر .

٥ ـ اون باشی . رئیس ده نفر .

٦ ـ قوللرآقاسی ـ رئیس ارتش شاهی که از غلامان زرخرید تشکیل‌میشده

عده آنان پیوسته بین ۲۰ تا ۳۰ هزار نفر بوده است .

۷ ـ تفنگچی آقاسی ـ رئیس و سردار تفنگچیان . تفنگچیان دولت صفوی اغلب از طبقه دهاقین و رعایا تشکیل میشده که در موقع لزوم دست از کار کشیده برای استعمال اسلحه دعوت میشدند .

۸ ـ کشیکچی آقاسی ـ بجای گارد سلطنتی بوده است .

۹ ـ توپچی باشی . رئیس توپچیان .

(حکام ولایات و خوانین)

۱ ـ خان ـ این منصب بجای استاندار فعلی یا لااقل فرمانداران درجه یك کشور بوده است و در قلمرو خوداختیار تام داشته است .

۲ ـ سلطان ـ دسته ایکه در زیر دست خوانین بجای فرمانداران فعلی مأموریت داشته سلطان مینامیدند

۳ ـ آسف ـ بجای بخشدار فعلی یا حاکم درجه سوم بوده است .

(مناصب روحانی)

۱ ـ صدرالصدور ـ رئیس کل روحانیون ، این شخص با اعتمادالدوله هردواز نزدیکان شاه بوده اند .

۲ ـ صدرالخواص ـ رئیس موقوفات سلطنتی .

۳ ـ صدرالموقوفات رئیس موقوفات عمومی

٤ ـ شیخ الاسلام ـ شخصی بوده است که باموور شرعی رسیدگی میکرده

۵ ـ متولی مضاف بیك مسجد یا مدرسه ـ مثلا متولی مدرسه صدر ناظر در عوائد و مخارج آن موقوفه بوده است

(ارباب قلم)

۱ ـ مستوفی الممالك ـ تمام مستوفیان با نظر او انتخاب میشدند وبهمه دفاتر دولتی نظارت داشته است

۲ ـ ناظر ـ دارنده این منصب مفتش مستوفیان بوده است

اسامی رجال

اسامی رجال

اسامی رجال

اسامی رجال

اسامی رجال

اسامی رجال

اسامی رجال

« ن »

(و)

« ی »

اسامی امکنه

اسامی امکنه

اسامی امکنه

اسامی امکنه

اسامی امکنه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
الف	۱۰	اصل	اصیل
ب	۲۳	مواریت	مواریث
ه	۳	خونخوری	خونخواری
و	۷	پادشٔاهی	پادشاهی
»	۱۴	نارواني	ناروائی
»	۱۴	دفاع	دماغ
۴	۹	تماتیل	تماثیل
۶	۲۳	جائران	جابران
۹	۱۵	پذیرا	پزیرای
۱۱	۱۸	مزاح	مزاج
۱۳	۹	کیفت	کیفیت
۱۷	۱۶	اعتدل	اعتدال
۱۷	۲۲	آناق	آفاق
۲۰	۲۲	معصونه	معصومه
۲۰	۲۴	ذتی	ذاتی
۲۵	۱۸	ذانی	ذاتی
۲۷	۱۷	صپد	صید
۳۰	۱۸	معرد	مسعود
۳۸	۱۰	مشرویات	مشروبات
۴۳	۲۱	انایت	اتایث
۴۹	۱	خراسن	خراسان
۵۳	۲۳	الا	الی
۵۸	۱۸	ابنکونه	اینگونه
۷۴	۲۲	ترود	تردد
۷۶	۱۷	سلطانیت	سلطنت
۸۰	۷	برتو	پرتو
۸۴	۲۱	جببن	جبین
۸۸	۱۴	یوست	یوسف
۸۹	۲۱	معاصر	مآثر
۹۱	۱۰	همچون	همچون
۹۱	۱۰	شیران	قیروان
۹۲	۱۴	سیهر	سپهر
۹۲	۱۷	دیدوران	دیده‌وران
۹۲	۱۹	ترود	تردد
۹۸	۲۱	ینایش	نیایش

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۸	۱۱	امتسال	امتثال
۱۳۲	۶	سعبد	سعید
۱۴۰	۱۳	صفائی	صفاتی
۱۴۷	۸	کره	گره
۱۶۲	۲	باسید	باستدعای
۱۷۴	۱۰	انر	اثر
۱۷۵	۱۷	چاشتی	چاشنی
۱۷۹	۲۰	مقانله	مقاتله
۱۸۵	۲۶	آشی	آتشی
۲۰۳	۵	بئس الرار	بئس القرار
۲۰۹	۱۷	بی ئل	بی نیل
۲۱۴	۷	حبن	حین
۲۷۶	۴	تعاف	تعاقب
۲۹۰	۱۸	بحصی	یحصی
۳۱۵	۱۹	نهذا	لهذا
۳۳۱	۲۱	الفان	ایقان
۳۳۱	۲۴	بنری	بنیروی
۳۳۱	۲۴	اسنان	آستان
۳۳۲	۲	رایاب	رایات
۳۳۴	۱	فرست	فرصت
۳۳۴	۵	ورات	وراث